

هُوَ الْعِلْمُ  
دَوْرَةُ عُلُومٍ وَمَعَارِفِ اسْلَامٍ  
٦

جلد اول

# نور ملکوت آیت

از قیمت  
انوار الملکوت

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی قدس اللہ عنہ الزکوة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
مُؤَسَّسَةٌ تَرْجَمُهُ وَنَشْرُهُ «دَوْرَةُ عُلُومٍ وَمَعَارِفِ اِسْلَامٍ»  
اِزْتِمَاتٍ  
حَضْرَتِ عَلَامَةِ اِيْمَانِهِ حَاجِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ كَسْبِ بْنِ طَبْرَايِ قَدَسَ اللّٰهُ شَهَادَةَ الرَّكْبَةِ

مشهد مقدس ، صندوق پستی : ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۷

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (فارسی) : [www.maarefislam.ir](http://www.maarefislam.ir)

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (عربی) : [www.maarefislam.org](http://www.maarefislam.org)

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (انگلیسی) : [www.islamknowledge.org](http://www.islamknowledge.org)

پایگاه اینترنتی مکتوبات خطی مؤلف : [www.maarefislam.net](http://www.maarefislam.net)

پست الکترونیکی : [info@maarefislam.com](mailto:info@maarefislam.com)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزِ علوم و معارف اسلام  
۶

جلد اول

# نور ملکوت قرآن

از قیمت

انوار ملکوت

تألیف

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزكية

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ه. ق.

نور ملکوت قرآن / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی. مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۳۳ ه. ق.

ج ۴. - (دوره علوم و معارف اسلام: ۶)

مطالب ج ۱: هدایتگری قرآن به «سبل سلام» و «صراط مستقیم»، منطبق بر حق بودن احکام قرآن؛ (بحثی پیرامون ترغیب اسلام به تکثیر اولاد)؛ ج ۲: جاودانگی و عدم نسخ قرآن، نقد برخی از انحرافات (مقاله بسط و قبض دکنتر سروش، نظریه تکامل، کتابهای: خلقت انسان، راه طی شده و دانش و ارزش)؛ ج ۳: منطق توحیدی قرآن (بحثی درباره فلسفه جهاد و بردگی در اسلام) سیر قرآن در «آیات انفسی» (فرائت و حفظ قرآن)، تربیت یافتن «انسان کامل» در مکتب قرآن؛ ج ۴: سیر قرآن در «آیات آفاقی» اخلاق قرآن، عربی بودن قرآن؛ مباحثی پیرامون جمع آوری، کتابت، متواتر بودن قرآن (و محرّف بودن تورات و انجیل فعلی).

کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. قرآن. ۲. قرآن - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۳. قرآن - احکام و قوانین. ۴. قرآن - اعجاز. ۵. قرآن و اجتماع. الف. عنوان. ب. فروست.

۲۹۷/۱۵

BP ۶۵/۵۳

شابک ۷-۹۶-۶۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸ (جلد ۱ شومیز) (VOL . 1) 7 - 96 - 6533 - 964 - 978 ISBN

شابک ۶-۲۱-۵۷۳۸-۶۰۰-۹۷۸ (جلد ۱ زرکوب) (VOL . 1) 6 - 21 - 5738 - 600 - 978 ISBN

شابک ۹-۰۵-۶۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸ (دوره ۴ جلدی شومیز)

ISBN 978 - 964 - 6533 - 05 - 9 (4 VOL . SET)

شابک ۶-۰۵-۵۷۳۸-۶۰۰-۹۷۸ (دوره ۴ جلدی زرکوب)

ISBN 978 - 600 - 5738 - 05 - 6 (4 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۶)

نور ملکوت قرآن جلد اول

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه

طبع دوم: جمادی الأولى ۱۴۳۳ هجری قمری

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، جاده طریقه، امام رضا علیه السلام ۴۷،

شماره ۱۶، تلفن ۵۵۹۲۱۲۵ ۰۵۱۱، صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می‌باشد.

هو العليم

دورهٔ علوم و معارف اسلام

## ۶ انوار الملکوت:

۱ - نور ملکوت قرآن

۲ - نور ملکوت مسجد

۳ - نور ملکوت نماز

۴ - نور ملکوت روزه

۵ - نور ملکوت دعا

تألیف

مبندہ حقیر و فقیر، اسیدوار عفو رحمت

پروردگار عزیز و قدیر

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی اللہ عنہ جرائعاً

وتمت بہ باب الخیر و الحسنی



## برخی از عناوین برگزیده و مطالب مهمه کتاب

### نور ملکوت قرآن جلد اول

- ۱- قرآن ، راهنما به بهترین آئین هاست .
- ۲- حکم قصاص در قرآن ، حکم حیاتی است .
- ۳- قیام زنان ایران علیه حکومت پهلوی مصداق لَّا يُجِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ بود .
- ۴- مفاد : صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَاعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ .
- ۵- قرآن ، هادی سُبُل سلام ، و گرایش از ظلمت به نور ، و ورود در صراط مستقیم است .
- ۶- در معنای اینکه قرآن ، چگونه نور است ؟
- ۷- عینیت نفس ملکوتی امام با حقیقت قرآن .
- ۸- نزول آیات قرآن برای مؤمنین بهت انگیز و مسرت آمیز بود .
- ۹- آیاتی از قرآن که به سُبُل سلام دعوت می نماید .
- ۱۰- داستان دوره گردی که در اثر خدمت به مادر برای او کشف حجاب ملکوت شد .
- ۱۱- حرمت سقط جنین در شریعت مقدّس اسلام .
- ۱۲- فوائد بی شمار حامله شدن زنان ، و مضرات بی شمار نازائی .
- ۱۳- ترغیب اسلام به نکاح و تکثیر اولاد ، و نهی از عزوبت و عقیم بودن .
- ۱۴- قرآن دعوت به صلح میکند ؛ و از هر زشتی اخلاقی بر حذر میدارد .
- ۱۵- افراد کوری که به موهبت الهیه ، قرآن را تلاوت می نموده اند .



- ۱۶- در صراط مستقیم، شرک و ضلال و ظلم وجود ندارد.
- ۱۷- صراط مستقیم یکی است، و نسبتش به خداست، و سُئبل بسیار است، و نسبت به غیر دارد.
- ۱۸- مزیت شریعت اسلام به عالی بودن معارف آنست نه به کثرت احکام.
- ۱۹- سیّد الشهداء علیه السّلام حقیقت قرآن و حقیقت صراط مستقیم است.
- ۲۰- احکام قرآن منطبق بر حقّ، و جاودانی است.
- ۲۱- کیفیت ظهور نور توحید در عالم کثرات، و امکان توسّط فرشتگان.
- ۲۲- در عبودیت مطلقه، ربوبیت مطلقه منظوم است.
- ۲۳- روایات وارده در تجلّی خدا به صور مختلف.
- ۲۴- اصالت و حقّانیت قرآن را هیچ اکتشاف علمی و تجربی و فلسفی نمی‌تواند بشکند.
- ۲۵- ذکر داستان‌ها و قصص قرآن برای چه فائده‌ای است؟
- ۲۶- امام، وجود عینی و خارجی قرآن است.

فہرست



فهرست مطالب و موضوعات  
نور ملکوت قرآن  
جلد اول

صفحه

عنوان

مقدمه

صفحه ۲۱ و ۲۲

بحث اول :

قرآن ، راهنما به بهترین آئین‌هاست  
از صفحه ۲۵ تا صفحه ۱۰۳

شامل مطالب :

- |    |  |
|----|--|
| ۲۷ | قرآن ، کتاب هدایت و هشدار است                                |
| ۳۱ | خطبه نهج البلاغه در توصیف قرآن کریم                          |
| ۳۳ | ترجمه خطبه نهج البلاغه در توصیف قرآن کریم                    |
| ۳۵ | جزای دشنام ، فقط دشنام است یا عفو از دشنام                   |
| ۳۷ | حکم قصاص در قرآن ، حکم حیاتی است                             |
| ۳۹ | بحث درباره قصاص و دیه و عفو نمودن                            |
| ۴۱ | حکم تورات و انجیل درباره قصاص و عفو بعینه مانند حکم قرآن است |
| ۴۷ | خرده گرفتن ویل دورانت بر قانون انجیل در عدم جعل قصاص         |
| ۴۹ | اجرای حکم قصاص موجب عدم پیدایش جنایت در اجتماع است           |
| ۵۱ | پاسخ به اطبائی که در بریدن دست دزد تردید داشتند              |

- ۵۳ شرائط بریدن دست دزد در حکم قطع ید سارق
- ۵۷ ملاقات ابوالعلاء معری با علم الهدی ، و مناظره شعری در بریدن دست دزد
- ۵۹ در مفاد و لطائف آیه : **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ**
- ۶۳ **مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ**
- ۶۵ تفسیر آیه : **لَا يَحِبُّ اَللّٰهُ اَلْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ اَلْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظَلِمَ**  
قیام زنان ایران علیه حکومت پهلوی مصداق **لَا يَحِبُّ اَللّٰهُ اَلْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ**
- ۶۷ **اَلْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظَلِمَ** بود  
خطبه فاطمه زهراء و زينب كبرى و فاطمه بنت الحسين صلوات الله عليهم در  
ميان مردان ، در شرائط استثنائي است
- ۷۱ خطبه حضرت زهراء و حضرت زينب سلام الله عليهما در مدينه و كوفه و شام ،  
برای دفاع از حق عموم مسلمين بود
- ۷۷ در مفاد آیه : **خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ**
- ۸۱ مفاد : **صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَأَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَأَعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ**
- ۸۵ معارضه با بعضی از سرکشان که قرآن تعبیر از آنها به ملامت میکند
- ۸۷ نشان دادن قرآن خود را در آیه : **وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ**  
**أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ**
- ۹۱ معنای شفاعت قرآن در دنیا و ظهور آن در آخرت
- ۹۳ خطبه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راجع به لزوم تمسک به قرآن
- ۹۵ مقام امام و ولایت ، تحقق وجود خارجی قرآن است
- ۹۹ عفو و گذشت حضرت سجاد علیه السلام از شیخ شامی که اسیران آل محمد را  
شتم کرد
- ۱۰۱

بحث دوم :

قرآن ، هادی سبیل سلام ، و گرایش از ظلمت به نور ، و ورود در صراط مستقیم است

از صفحه ۱۰۷ تا صفحه ۲۸۸

شامل مطالب :

|     |  |
|-----|--|
| ۱۰۷ | تفسیر آیه: <b>قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ</b>                             |
| ۱۰۹ | در معنای اینکه قرآن ، چگونه نور است ؟  |
| ۱۱۳ | نور در برابر ظلمت مانند علم در برابر جهل ، و بینائی در برابری کوری است                             |
| ۱۱۷ | خطبه‌هائی از نهج البلاغه که در آنها از قرآن تعبیر به نور شده است                                   |
| ۱۱۹ | توصیف امیرالمؤمنین علیه السّلام اوصاف و مزایای قرآن را   |
| ۱۲۱ | معنای کتاب مبین و امام مبین ، و مرور أبوذر به وادی مورچگان   |
| ۱۲۵ | آیات دالّه بر آنکه آیات قرآن واضح و روشن و بدون ابهام است  |
| ۱۲۹ | قرآن مسطور و قرآن ناطق ، و انسان کامل عارف به قرآن   |
| ۱۳۱ | عینیت نفس ملکوتی امام با حقیقت قرآن  |
| ۱۳۵ | هدایت قرآن به سبیل سلام  |
| ۱۳۷ | قرآن برای مؤمنان شفاست ؛ و برای ظالمان خسارت است و زیان  |
|     | مؤمنان با قرائت قرآن در عروج عنقای بلند پرواز اسماءِ الهی با پیغمبر اکرم                           |
| ۱۳۹ | صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پرواز و حرکت می‌باشند                                 |
| ۱۴۱ | متعدّیان و متجاوزان ، قرآن را به دلخواه خود می‌خواهند  |
| ۱۴۵ | نزول آیات قرآن برای مؤمنین بهت‌انگیز و مسرّت‌آمیز بود  |
| ۱۴۷ | قرآن برای ارشاد و هدایت خداترسان است   |
| ۱۴۹ | معنای سلام ، و تفسیر آیه: <b>يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ</b>  |
| ۱۵۳ | آیاتی از قرآن که به سبیل سلام دعوت می‌نماید  |
| ۱۵۵ | قیاس تعلیمات قرآن با تمدن بی‌مایه شرق و غرب ناشی از کفر  |
| ۱۶۱ | لزوم احترام به پدر و مادر ، در اسلام   |
| ۱۶۳ | لطائف و ظرائف نکات در تفسیر آیه: <b>وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ</b>    |
| ۱۶۵ | تفسیر آیه: <b>فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا</b> |
| ۱۶۷ | داستان دوره‌گردی که در اثر خدمت به مادر برای او کشف حجاب ملکوت شد                                  |
| ۱۷۱ | خدمت به مادر بواسطه آب دادن در شب تار و کشف حجاب ملکوت   |
|     | آیات قرآن دالّ بر آنکه بینایانند که قرآن را حقّ می‌بینند ؛ و کسی که حقّ نمی‌بیند ،                 |
| ۱۷۳ | کور است  |

- ۱۷۵ آیاتی از قرآن مجید که دلالتش بر سبیل سلام واضح است
- ۱۷۹ داستان بیعت زنان با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه
- ۱۸۱ بیعت زنان با پیغمبر به شرط نکشتن اولاد خود
- ۱۸۳ کلام علامه طباطبائی در تفسیر: **وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ**
- ۱۸۵ حرمت قتل نفس در اسلام
- ۱۸۷ حرمت سقط جنین در شریعت مقدس اسلام
- ۱۸۹ انتحار و خودکشی، قتل نفس است، و در اسلام حرام و ممنوع
- ۱۹۱ سرّ حرمت انتحار و خودکشی در اسلام
- ۱۹۳ در تفسیر آیه: **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ**
- ۱۹۵ بیان علامه طباطبائی در تفسیر آیه: **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ**
- ۱۹۷ مقدار دیه نطفه و دیه جنین بر حسب مراتب حمل
- ۱۹۹ مقدار دیه جنین در صورت عدم تشخیص ذکورت و انوثة
- ۲۰۱ مشابهت قانون سقط جنین در کشورهای کفر، با عمل اعراب دوران جاهلیت
- ۲۰۳ حرمت سقط جنین از نطفه زنا در اسلام
- ۲۰۵ مقاسد عزل و خوردن داروهای ضد حیض و ضد حاملگی
- ۲۰۷ سلامت زن در آنست که یا حامله باشد یا بچه شیر دهد
- ۲۱۱ فوائد بی‌شمار حامله شدن زنان و مضرات بی‌شمار نازائی
- ۲۱۳ ترغیب اسلام به تکثیر اولاد زنان بجای دخول ایشان در فنون و صنایع اجتماعی
- ۲۱۵ خداوند گنجایش زمین برای زندگان و مردگان را تضمین فرموده است
- ۲۱۷ ترغیب اسلام به نکاح و تکثیر اولاد، و نهی از عزوبت و عقیم بودن
- ۲۱۹ ترغیب اسلام به ازدواج با زن بچه‌زا، گرچه زیبا و جمیله نباشد
- ۲۲۱ قرآن دعوت به صلح میکند؛ و از هر زشتی اخلاقی بر حذر میدارد
- ۲۲۳ آیاتی از قرآن، در دعوت به سوی سبیل سلام
- ۲۳۱ ظلمات، ناشی از شرک و دوئیّت است: و نور توحید واحد است
- ۲۳۳ تعبیرات قرآن کریم برای گمراهان، به عنوان مرده و کور و لال است
- ۲۳۷ افراد کوری که به موهبت الهیه، قرآن را تلاوت می‌نموده‌اند

|     |  |
|-----|--|
| ۲۳۹ | شرحی از احوالات آیه الله بهجت  |
| ۲۴۱ | نورانیّت و برکات قرآن کریم   |
| ۲۴۳ | روایت وارده از حضرت عسکری علیه السّلام در نور قرآن و روزه شعبان  |
| ۲۴۵ | برخاستن نور قرآن از چهار صحابی رسول الله و روشن شدن صحرا و دفاع از دشمن                                      |
| ۲۴۷ | نور قرآن از دهان چهار صحابی بزرگ در ظلمت خارج شد و لشکرگاه روشن شد   |
| ۲۴۹ | تفسیر سُبُلِ سَلام و صراط مستقیم   |
| ۲۵۱ | گفتار علامه طباطبائی رضوان الله علیه در تفسیر صراط مستقیم  |
| ۲۵۳ | در صراط مستقیم، شرک و ضلال و ظلم وجود ندارد  |
| ۲۵۷ | صراط مستقیم، دارای امنیّت است  |
| ۲۵۹ | پیمایندگان صراط مستقیم، بالاترین نعمت الهی را دارند  |
|     | صراط مستقیم یکی است، و نسبتش به خداست، و سبیل بسیار است، و نسبت  |
| ۲۶۱ | به غیر دارد  |
| ۲۶۵ | خصوصیّات و صفات صراط مستقیم  |
| ۲۷۱ | معنی مجاهده فی الله و فی سبیل الله   |
| ۲۷۳ | مزیت شریعت اسلام به عالی بودن معارف آنست نه به کثرت احکام  |
| ۲۷۵ | پایان کلام علامه طباطبائی قدّس الله سرّه در تفسیر صراط مستقیم  |
| ۲۷۷ | بایستی از طریق و سبیل، به صراط مستقیم راه یافت   |
| ۲۷۹ | تفسیر آیه: <b>مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ</b> |
| ۲۸۱ | خطبه سیّد الشهداء علیه السّلام در روز عاشورا   |
| ۲۸۷ | مواعظ سیّد الشهداء علیه السّلام و انکار کوفیان   |

بحث سوّم:

احکام قرآن منطبق بر حقّ، و جاودانی است

از صفحه ۲۹۱ تا صفحه ۴۱۶

شامل مطالب:

|     |                       |
|-----|-----------------------|
| ۲۹۱ | در معنای قرآن و فرقان |
|-----|-----------------------|



- ۲۹۹ قرآن دارای مجد و عظمت و استحکام و روشنی است
- ۳۰۱ کیفیت نزول وحی قرآن توسط خداوند و روح و فرشتگان
- ۳۰۳ کیفیت ظهور نور توحید در عالم کثرات ، و امکان توسط فرشتگان
- ۳۰۵ کیفیت وحی توسط خداوند و جبرئیل و سَفَرَةٌ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ
- ۳۰۹ نفس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بر همه ما سوی احاطه دارد
- ۳۱۱ آیات ابن فارض مصری عارف عالی‌مقام در سَفَرٌ به سوی حَقِّ اليقين
- ۳۱۳ اشعار ابن فارض در کشف توحید ذاتی
- ۳۱۵ آیات ابن فارض در صَحْو بعد از مَحْو که احاطهٔ کلیه بر جمیع عوالم است
- ۳۱۷ معجزات انبیاء ناشی از جمعیت نفوس آنهاست
- ۳۲۳ وقوع عجائب و غرائب از نفوس اولیاء خدا به اذن خدا
- ۳۲۷ حقائق عالم را نباید سرسری گرفت
- ۳۲۹ در عبودیت مطلقه ، ربوبیت مطلقه منطوقی است
- ۳۳۱ تمثّل جبرائیل ، امین وحیِ الهی به صورت دحیه کلبی
- ۳۳۳ آیات ابن فارض دربارهٔ تمثّل جبرائیل
- ۳۳۷ قول رسول خدا: إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَأَى لِي فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ أَهْيَى هَيْئَةٍ
- ۳۴۱ جمع میان روایات وارده در تنزیه صرف ، و روایات وارده در لقاء خدا
- ۳۴۷ روایات وارده در تجلّی خدا به صور مختلف
- ۳۴۹ معنای إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ صُورَتِهِ عِنْدَ الْمُحَقِّقِينَ
- ۳۵۱ آیات داله بر آنکه قرآن حَقّ است
- ۳۵۵ آیات قرآن متکی بر علم است
- ۳۵۷ نهی قرآن از ظنّ و گمان
- اصالت و حَقّانیت قرآن را هیچ اکتشاف علمی و تجربی و فلسفی نمی‌تواند
- ۳۶۱ بشکند
- ۳۶۳ علّت ثبات و اصالت قرآن ، ابتناء دین اسلام بر فطرت است
- احکام اسلام بر فطرت است ، و منحرفان قبل از وصول به مقام انسان
- ۳۶۵ گم می‌شوند

|     |   |
|-----|---|
| ۳۶۸ | راه کمال ، ایمان به خدا و در خَشیت بودن از رجوع به خداست  |
| ۳۶۹ | دستورات قرآن که در صراط مستقیم است بر نهج عقل و فطرت است<br>معنای ظهر و بطن و حدّ و مُطَّلَعِ قرآن ، و : يَجْرِي الْقُرْءَانُ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ<br>وَ الْقَمَرُ |
| ۳۷۳ |   |
| ۳۷۵ | ذکر داستان‌ها و قصص قرآن برای چه فائده‌ای است ؟   |
| ۳۷۷ | علّت قرائت قصص قرآن ، وجود مشابه آنها در نفوس همه مردم است  |
| ۳۸۳ | نفس انسان قابلیت هر گونه از علوم و هر تعلیم و تربیتی را دارد  |
| ۳۸۷ | داستان‌های قرآن برای متذکّر ساختن انسان است   |
|     | قرآن با خطاب به بنی اسرائیل زمان رسول الله مؤاخذه عمل پیشینیان را از<br>آنها می‌کند   |
| ۳۸۹ |   |
| ۳۹۱ | اگر آیه‌ای از قرآن اختصاص به قومی داشت با مردن آن قوم آیه هم مرده بود   |
| ۳۹۵ | وهابیون و اخباریون ، جمود بر معنای ظاهر نموده و از حقیقت قرآن بی‌بهره‌اند   |
| ۳۹۷ | عمومیت خطابات قرآن  |
|     | گفتار امیر المؤمنین علیه السلام که وحی بر من نازل نشده است ، إِلَّا أَنْ يُعْطِيَ اللَّهُ<br>عَبْدًا فَهَمًّا فِي كِتَابِهِ   |
| ۳۹۹ | حدیث مبارک مفضّل بن عمر درباره اینکه علیّ قسمت کننده بهشت و<br>دوزخ است   |
| ۴۰۱ |   |
| ۴۰۷ | امام ، حقیقت عینی قرآن است  |
|     | مهلت خواستن حضرت سیّد الشهداء علیه السلام در شب عاشورا ، برای نماز و<br>قرآن و دعا و استغفار  |
| ۴۰۹ |   |
| ۴۱۱ | کلمات حضرت سیّد الشهداء علیه السلام در شب عاشورا ، خطاب به اصحاب  |
| ۴۱۷ | فهرست تألیفات   |



مقدمه



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

و بعد ، مطالبی که در این کتاب است خلاصه و نتیجه مطالبی است که این حقیر در ماه مبارک رمضان سنهٔ یکهزار و سیصد و نود هجریهٔ قمریه در مسجد قائم طهران پس از فریضهٔ عصر برای جمعی از اخلاء روحانی و إخوان ایمانی بیان نموده‌ام . و چون دربارهٔ پنج مطلب سخن به میان آمده است : اهمیّت قرآن کریم و اهمیّت نماز و روزه و آداب مسجد و اهمیّت دعا و شرائط آن ، لذا بنام کتاب **أنوار الملكوت** در «نور ملکوت قرآن» و «نور ملکوت مسجد» و «نور ملکوت نماز» و «نور ملکوت روزه» و «نور ملکوت دعا» نامگذاری شد .

طریق بحث ، تفسیر آیات قرآن مجید و روایات وارده از ائمهٔ معصومین صلواتُ الله و سلامهٔ علیه‌م در این مسائل است که با شرح مختصری انجام می‌پذیرد .

از الطاف خاصهٔ حضرت احدیّت آن بود که این حقیر موفق آمدم آیات و روایاتی که مورد بحث قرار می‌گرفت را با شرح مختصر و شالوده‌ای از آن مباحث ، در همان ماه رمضان گرد آورده و تحریر نمایم ، البته برای تذکار خود حقیر در هنگام مراجعهٔ ثانوی ؛ فلهدا طبع آن به همانگونه خالی از نقصان نبود . در طول این مدّت نیز مشاغل و شواغل علمی مرا موفق نمود تا آنرا مجدداً

ملاحظه و تحریر نمایم .

لله الحمد و له المنة اینک توفیق رفیق ، و یکبار دیگر در آن ملاحظه و به صورتی که برای استفاده برادران ایمانی قابل مطالعه باشد آن را بازنویسی نموده و به محضر اجلاء از دوستان و محبان و صاحب نظران تقدیم می دارم . و معلوم است اینک که پس از هجده سال آن را بازنویسی می کنم بسیاری از مطالب جدید بواسطه اعجاز و عمومیت قرآن در مسائل روز و زمان بدان اضافه گردیده است .

از خداوند متان توفیق علم و عمل را برای خود و برای جمیع ناظران و مطالعه کنندگان و شیعیان مولی الموحّدين أميرالمؤمنين عليه السلام مسألت می نمایم .

رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ .<sup>۱</sup>  
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .<sup>۲</sup>

۱۴ شوال المکرّم سنه ۱۴۰۸ ، بلدة طيّبة مشهد مقدّس رضوی  
علی ثاویه آلاف التّحیّة و الإکرام ، و الصّلوة و السّلام  
عبدہ الفقیر : سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

۱- ذیل آیه ۴ ، از سوره ۶۰ : الممتحنة .

۲- ذیل آیه ۱۲۷ ، از سوره ۲ : البقرة .

بحث اول

قرآن، راهنمایه بهترین آئین هاست





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :  
 إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ  
 الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا \* وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ  
 عَذَابًا أَلِيمًا .

(آیه نهم و دهم از سوره اسراء : هفدهمین سوره از قرآن کریم)  
 «این قرآن به سوی آئینی که از هر آئین دیگری استوارتر و اساسی تر است ،  
 جامعه بشریت را هدایت می نماید . و به مؤمنینی که اعمال صالحه را انجام  
 میدهند ، بشارت می دهد که : از برای ایشان مزد و پاداشی بزرگ است . و به  
 کسانی که به آخرت و روز جزا ایمان نمی آورند ، بیم میدهد که : ما برای ایشان  
 عذابی دردناک تهیه و آماده ساخته ایم.»

با دقت در مفاد این کریمه مبارکه ، سه مطلب به دست می آید :  
 اول آنکه : قرآن مجید کتابی است که جامعه بشریت را به محکم ترین و  
 استوارترین آئین ها و روش ها و مذهب ها و مسلک ها هدایت می نماید . و این  
 معنی بسیار مهم و شایان دقت است . زیرا که از زمان آدم بوالبشر تا حال ، آنچه

پیامبران الهی از جانب حضرت حیّ قیوم برای ارشاد و هدایت بشر آورده‌اند و گفته‌اند، و کتابهایی را که با خود نازل نموده‌اند: از دعوت به توحید و بیان حقائق، و ارشاد مردم به سرمنزل سعادت و عبور از مراحل تهلکه، و بیماری‌های روحی و طبعی؛ و آنچه را که حکمای الهی راستین که اسلام از آنها تمجید نموده، همچون **لقمان حکیم** و **سقراط** و **افلاطون** و سائرین آورده‌اند و بحث نموده، و کتاب‌ها نوشته و مکتب‌ها تشکیل داده، و مدرس‌ها بنا نموده و شاگردان اولوالقدری به عالم انسانی تحویل داده‌اند؛ و آنچه امروزه علما و دانشمندان الهی و غیر الهی برای سعادت جامعه‌ها در تلاش می‌باشند، و علوم مستقله به نام جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، و فلسفه و تحقیق در بنیادهای اخلاقی، و راه و روش صحیح و راستین برای سعادت بشر، و زندگی نمودن در سایه آرامش و صلح و آشتی، و تمتع از جمیع مواهب انسانی ترتیب داده‌اند؛ و دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها را مملو از بحث و تحقیق و کنجکاوی نموده‌اند؛ و آنچه از این به بعد در اثر تکامل علوم بدست آورند و بحث و تحقیق کنند، و کتابها بنویسند و فلاسفه‌ای نوین به عالم ارائه دهند، و در سر میزهای گرد و یا بیضی و یا مستطیل و یا مسدّس و ذوزنقه بنشینند، و به آسمان پرواز کنند و کره مریخ و زهره و عطارد را هم تسخیر کنند، و بخواهند عالیترین برنامه را برای سعادت و ارتقاء طرح‌ریزی کنند، با تمام این زمینه وسیع و گسترده، و این وسعت دیدار به آئین‌های آسمانی و زمینی، معذک قرآن، آری همین قرآنی که ما در جیب خود می‌گذاریم و قرائت می‌کنیم، از همه این آئین‌ها و طرح‌ها و مسلک‌ها و قانون‌ها، قویم‌تر و استوارتر و اصیل‌تر و پسندیده‌تر، جامعه بشریت را به صلاح کلی و سعادت مطلق، و زندگی پاک و پربرهه، و عیش‌گوارا هدایت و رهبری می‌نماید.

و این بسیار مطلب مهمی است که این آیه، امروز هم در رادیوهای ممالک اسلام و کفر خوانده میشود، و علناً اظهار میدارد که برنامه او عالی‌ترین

برنامه‌ها، و ارشاد و ارائه طریق او استوارترین طُرق است؛ و اگر مردم دنیا از سیاه و سپید و زرد و سرخ، و شمالی و جنوبی و شرقی و غربی، و کوهی و بیابانی و دریائی و هوائی، همه و همه جمع شوند و در آداب و رسوم و مرام و عقیده، و منهاج زندگی و روش معیشت، و تمتع از راقی‌ترین راهی که در جلوی پای خود گذارده‌اند مطالعه کنند، و آنرا با احکام قرآن از کسب و تجارت و نکاح و عبادت و صلوة و صوم و حجّ و جهاد، و دستورات توحیدی و بیانات عرفانی و مواظب اخلاقی و فرامین عملی مقایسه نمایند، خواهند دید که: اسلام بسیار بسیار برتر و بالاتر و عالی‌تر و راقی‌تر است.

قرآن در راهی نزدیکتر و سریعتر و آسان‌تر بشر را به تکامل انسانی خود میرساند؛ و در به فعلیت در آوردن قوا و استعدادهای نهفته، اساسی‌تر و محکمتر و اصولی‌تر گام بر میدارد.

**دوم آنکه:** مؤمنان و گروندگان بحضرت ربوبیت، و معترفان به رسالت و مُقرّان به ولایت را بشارت میدهد که: در اثر کنکاش عملی و جدّیت و سعی و کوشش کرداری و رفتاری خود، برای وصول به نتیجه رابحه و رستگاری و نجات از هواجس نفسانی، و فوز به درجات عالیه و مقامات سامیه، خداوند مَنان اجر و مزد بزرگی برای آنها معین فرموده است. و بنابراین، قرآن کتاب بشارت و امید، و شادی و خرمی و کامیابی است.

**سوم آنکه:** به منکران خدا و رسالت و ولایت که در نتیجه، انکار آخرت و روز پاداش و جزاست بیم و دهشت میدهد که: برای آنها عذاب دردناک و ناگواری در پی آمد عدم ایمانشان خواهد بود.

و بنابراین، قرآن کتاب هشدار و بیدار باش و انداز و بهوش باش است. هم کتاب امید و بشارت است و هم کتاب بیم و دهشت؛ در عین آنکه برنامه خود را در حرکت بنی آدم، قویم‌ترین برنامه‌ها، برای وصول به

راستین‌ترین آئین‌ها، و درست‌ترین منهج‌ها و مرام‌ها به شمار می‌آورد. نظیر این سه مطلب را در بسیاری از موارد قرآن مجید می‌یابیم؛ همچون ابتدای سوره نمل که می‌فرماید:

طَسَ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ \* هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ \*  
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ لَا  
يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَانَا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَبِهِمْ يَعْمَهُونَ .<sup>۱</sup>

«طَس، اینست ای پیامبر! آیات قرآن و کتاب آشکار، کتاب هدایت و بشارت است برای مؤمنین؛ آنانکه نماز را برای می‌دارند، و زکات را میدهند، و به آخرت ایقان و اذعان دارند. و کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند، ما کردارشان را برایشان زینت داده (و به صورت غرور و فریب بدان دل‌خوش و خودپسندند) و بنابراین ایشان در تحیر و سرگردانی به سر می‌برند؛ و در شک و ریب و گمراهی روزگار سپری می‌کنند.»

و همچنین ابتدای سوره کهف که می‌فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا \* قَيِّمًا  
لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ  
أَجْرًا حَسَنًا \* مَكِّثِينَ فِيهِ أَبَدًا \* وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا \* مَا لَهُمْ بِهِ  
مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا .<sup>۲</sup>

«حمد و ستایش اختصاص به خدا دارد، آنکه او بر بنده خود، کتاب را فرو فرستاد و برای آن هیچگونه کژی و انحراف و اعوجاجی نهد. این کتاب را قیّم و پاسدار و نگهبان و مورد اتکای مردم نمود، تا آنکه منحرفان را از شدت عذاب خدائی بترساند و مؤمنان را بشارت دهد، آنانکه اعمال صالحه و کردار

۱- آیات ۱ تا ۴، از سوره ۲۷: النمل.

۲- آیات ۱ تا ۵، از سوره ۱۸: الکهف.

شایسته دارند، که مزد و پاداش آنها نیکوست؛ و در آن مزد و جزای الهی پیوسته و جاودانه زیست خواهند نمود و درنگ و اقامت خواهند داشت؛ و تا اینکه بترسانند آنان را که می‌گویند خداوند فرزندی گزیده است (همچون یهود که عَزِیر را پسر خدا می‌دانند، و نصاری که عیسی را پسر خدا می‌خوانند، و همچون مشرکان که فرشتگان سماوی را دختران خدا می‌گویند) ایشان این سخن را از روی علم و بینش نمی‌گویند، نه خودشان و نه پدرانشان دانش و آگاهی نداشته‌اند. و این سخن گزاف و سختی است که بر زبان می‌رانند و از دهانشان بیرون می‌جهد؛ ایشان نمی‌گویند مگر دروغ را.»

اما درباره بشارت مؤمنین و انذار و بیم کافرین، آیات قرآن سرشار است. زیرا قرآن جامعترین کتابهاست. و بهترین و روشن‌ترین راه تربیت و تکامل، با دو بال امید و خوف، و رجاء و ترس است. آنانکه تنها امید محض بوده‌اند مانند حضرت عیسی بن مریم، و یا تنها خوف محض بوده‌اند مانند حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و آله و علیهما الصلوة والسلام درجه و مقام جامعیت رسول الله را نداشته‌اند؛ که در او هم امید و هم خوف بود. فلهمذا شاگردان این مکتب واسع‌تر و گسترده‌تر و جامع‌ترند.

و روی همین اصل است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، شخص فقیه را منحصر به کسی دانسته است که جامع این دو صفت بوده باشد. چنانکه در «نهج البلاغه» آمده است:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُفْنِطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.<sup>۱</sup>

۱- «نهج البلاغه» حکمت شماره ۹۰، و از طبع مصر مطبوعه عیسی البابی الحلبی با

تعلیقه عبده، ج ۲، ص ۱۵۶.

«أمیر المؤمنین علیه السلام گفت: شخص فقیه، آن فقیهی که تمام مراتب فقاقت را حائز باشد، کسی است که مردم را از رحمت خداوندی نومید نگرداند، و از وزش نسیم گوارا و دلنشین که از ناحیه عدل و کرم او می‌وزد، مأیوس نکند، و از مکر و انتقام خدا ایمن ننماید.»

و نیز در «نهج البلاغه» قرآن را بهار دل‌های فقهاء شمرده است: **وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ**. در این صورت معلوم است که چنین کتابی دل‌های فقهاء راستین و عرفاء بالله را که جامع صفات رجاء و بیم باشند جلا می‌دهد؛ و همچون نسیم بهاری که بر روی گل بوزد، قلبیشان را تر و تازه و شاداب و زنده می‌نماید.

این جمله در ضمن خطبه‌ای است که با عنوان **يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ، وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ، وَ اخْتِلَافِ النَّيَّانِ فِي الْبَحَارِ الْغَامِرَاتِ**<sup>۱</sup> شروع می‌شود؛ و بعد شرح مشبعی در موعظه، و امر به تقوی، و تعریف و تمجید فراوان از اسلام، و تحمید و تجلیل سرشار از عظمت و مقام از پیغمبر اکرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم، تا می‌رسد به اینجا که در توصیف قرآن کریم: کتابی که بر رسول خدا نازل شده است می‌فرماید:

**ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُظْفَأُ مَصَابِيحُهُ؛ وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ؛ وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ؛ وَ مِنْهَا جَاءَ لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ؛<sup>۲</sup> وَ شِعَاعًا لَا يُظْلَمُ ضَوْؤُهُ؛<sup>۳</sup> وَ فُرْقَانًا لَا يَخْمُدُ بَرْهَانُهُ؛ وَ تَبْيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ؛ وَ شِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ؛ وَ عِزًّا**

۱- یعنی: «خداوند متعال صدای غوغا و صیحه حیوانات وحشی را در بیابان‌ها می‌داند؛ و گناه بندگان در خلوت‌گاهها می‌داند؛ و حرکت یکایک از ماهیان و حیوانات دریایی را در قعر عمیق اقیانوس‌ها و دریا‌های پهناور و گود و متلاطم می‌داند.»

۲ و ۳- در نسخه محمد عبده **يُضِلُّ** و **يُظْلِمُ** با صیغه معلوم از باب افعال ضبط شده بود، ولی چون در نسخه و ضبط ملاً فتح الله کاشی ص ۳۳۶ با صیغه مجهول ثبت بود، و آن از جهت معنی آنسب بود، لهذا در کتاب و در ترجمه آن بر آن اساس قرار گرفت.

لَا تَهْزَمُ أَنْصَارُهُ؛ وَ حَقًّا لَا تُخَذَلُ أَعْوَانُهُ .

فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بَحْبُوحَتَهُ؛ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ؛ وَ رِيَاضُ الْعَدْلِ وَ عُدْرَانُهُ؛ وَ أَثَانِيُّ الْإِسْلَامِ وَ بُنْيَانُهُ؛ وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ غِيْظَانُهُ .  
وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ؛ وَ عُيُونٌ لَا يَنْصِبُهَا الْمَتِحُونَ؛ وَ مَنَاهِلٌ لَا يُغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ؛ وَ مَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ؛ وَ أَعْلَامٌ لَا يَغْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ؛ وَ أَكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ .

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ؛ وَ رَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ؛ وَ مَحَاجَّ لَطُرُقِ الصُّلَحَاءِ؛ وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ؛ وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ؛ وَ حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ؛ وَ مَعْقِلًا مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ؛ وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ؛ وَ سَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ؛ وَ هُدًى لِمَنْ اتَّكَمَ بِهِ؛ وَ عُذْرًا لِمَنْ انْتَحَلَهُ؛ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ؛ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ؛ وَ فَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ؛ وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ؛ وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ؛ وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمْ؛ وَ جَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَ؛ وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى؛ وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى؛ وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى .<sup>۱</sup>

«و سپس خداوند کتاب را بر پیغمبر نازل کرد ، در حالیکه قرآن نوری است که چراغهای فروزان آن خاموش نمی شود ؛ و چراغی است که شعله ملتهب آن فرو نمی نشیند ؛ و دریایی است که قعر آن یافته نمی شود ؛ و راه راستی است که درپیمودن آن گمراهی پیدا نمی گردد ؛ و شعاعی است که پرتو رخشان آن به تاریکی نمی گراید ؛ و جداکننده ای است میان حق و باطل ؛ که برهان ساطع و حجت استوار آن فروکش نمی نماید ؛ و بنا و اساسی است که ارکان آن ویران نمی گردد ؛ و شفائی است که از بیماریهای پی درآمد آن ، بیم و هراس به دل نمی رسد ؛ و عزیزی است که یاران و یاوران آن شکست

۱- خطبه ۱۹۶، از «نهج البلاغه»؛ و از طبع مصر با تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۴۱۲ و ۴۱۳.



نمی‌پذیرند؛ و حقی است که یاری کنندگان و انصار آن به هزیمت و فرار نمی‌روند.

و بنابراین قرآن مَعِدِنِ ايمان است، و میانه و درون حقیقی آن؛ و چشمه‌های جوشان علم و عرفان است، و دریا‌های خروشان معارف آن؛ و باغها و بستان‌های عدل و داد است؛ و آبهای زلال مجتمع و سرشار در آن؛ و دیگ پایه‌های اَطْعَمَةُ اسلام است، و اصل و اساس آن؛ و وادی‌های گسترده و پهناور صدق و حق است، و زمین‌های وسیع و فراخ آن.

و دریایی است که آنچه آب کشندگان و آب برداران، از آن مصرف کنند، آنرا تهی نمی‌کنند؛ و چشمه‌هایی است که آنچه آب گیران و آب برندگان آن بردارند، آنرا کم نمی‌گردانند، و آبشخورهایی است که آنچه فروروندگان در آن از آن آب برگیرند، آن را فرو نمی‌نشانند، و منزلگاههایی است که آنچه مسافران در راه روشن و طریق هویدای آن سیر کنند، گم نمی‌شوند، و نشانه‌هایی است که روندگان و سیرکنندگان در راه خود از آن پوشیده و نادیده نمی‌گردند، و تپه‌ها و مواضع مرتفعی است از جوانب خود، که راه‌پیمایان و قصد کنندگان نمی‌توانند از آن عبور و تجاوز نمایند.

خداوند قرآن را سیرابی برای تشنگی و عطش علماء قرار داد؛ و بهار پرگیاه برای دل‌های فقهاء، و راهها و طریق‌های هویدا برای پیمودن راه صلحاء، و داروئی که پس از آن دردی نیست، و نوری که با آن ظلمتی نیست، و ریسمانی که محکم است گره آن، و پناهگاهی که از دسترس دور است بلندی آن، و عزت برای آنکه در تحت ولایت آن درآید و آنرا ولی و مولا و صاحب اختیار و سرپرست و پاسدار خود بداند، و سلام و سلامت برای آنکه در آن داخل شود، و هدایت برای آنکه بدان اقتدا نماید، و مایه عذر برای آنکه خود را بدان انتساب دهد، و برهان و حجّت برای آنکه بدان سخن گوید، و شاهد و گواه

برای آنکه در مقام منازعه و مخاصمه بدان تمسک جوید ، و ظفر و فیروزی برای آنکه بدان احتجاج کند و استدلال نماید ، و متعهد به صلاح و اصلاح آنکه احکام آنرا به کار بندد و مضمونش را بر عهده گیرد ، و همچون شتر راهوار و بارکش برای آنکه با سواری خود و حمل اُتقال و اسباب خود بر آن بخواهد به سر منزل مقصود واصل گردد ، و آیه و نشانه و علامت برای آنکه خود را بدان نشانه زند ، و سپر برای آنکه با پوشیدن آن لباس جنگ و زره در تن نماید ، و دانش و درایت برای آنکه آن را حفظ کند و درگوش جان خود بگیرد ، و حدیث و گفتار برای آنکه آن را نقل نماید و روایت کند ، و حکم برای آنکه با آن قضاوت نماید .»

باری ، برنامه قرآن بهترین برنامه‌ها برای وصول به بهترین آئین‌هاست . و برای تحقق این مدّعی باید یکایک از قوانین و رسوم و آداب و عادات و اخلاقِ جامعه‌های قدیم و جدید ، و ملل متمدّن و وحشی ، و ارباب مذاهب الهیه و یا صاحبان آراء مادیگری و طبیعت‌گرایی را در نظر گرفت ؛ و سپس همان ادب و قانون و برنامه آن مورد را با آنچه در قرآن کریم آمده است تطبیق کرد ، تا مزیت و اشرفیت حکم قرآنی در آن موضوع روشن شود .

از باب مثال اگر شخص رعیتی ، گرچه در پست‌ترین درجه از عنوان باشد ، چنانچه به سلطان وقت و حاکم مطلق جسارتی کند ، مثلاً او را سبّ و شتم کند و بر او لعنت بفرستد ، در قوانین متداوله به مجازات خاصّه از حبس و شکنجه و تبعید و تازیانه و قتل ، او را محکوم می‌کنند . ولی اسلام می‌گوید : مسلمانان مانند دانه‌های شانه برابرند ؛ مزیتی حاکم بر محکوم ، و راعی بر رعیت ، و سلطان بر مردِ مورد سلطنت و قدرتِ او ندارد . اگر کسی به حاکم وقت سیلی بنوازد ، او فقط حقّ قصاص ، یعنی نواختن سیلی ، آن هم به مقداری که سیلی خورده است دارد ، نه بیشتر ؛ و تازه اگر هم عفو کند بهتر است .

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ۗ<sup>۱</sup>

«و اگر خواستید پاداش عقوبت کسی را که بر شما گزندی و عقوبتی وارد نموده است بدهید، باید مانند همان عقوبتی باشد که بر شما وارد شده است؛ و سوگند که اگر صبر کرده و شکیبائی پیش گیرید، البته و البته برای شکیبایان، صبر و شکیبائی، مورد پسند و انتخاب است.»

ما می بینیم در حکومت عدل اسلام عیناً مطلب از همین قرار بوده است. و این حکم راقی قرآنی به طور یکسان بر وضع و شریف، غنی و فقیر، حاکم و زیر دست، اجرا می شده است؛ **حَبِّذَا بِهِذَا الْمِنَهاجِ**.

در «نهج البلاغه» از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که: چون مرد خارجی آن حضرت را دشنام داد و لعن و نفرین به مرگ فرستاد، و اصحاب برجستند تا وی را بکشند، حضرت منع نمود و گفت: جزای او دشنامی است فقط در برابر دشنام، و یا عفو و اغماض و گذشت از عقوبت پاداش گناه.

سید رضی: جامع «نهج البلاغه» گوید: **وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ، فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ. فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ.**

«و در روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام در میان اصحاب خود نشسته بود، که زنی زیبا و جمیل از آنجا عبور کرد. و این گروه چشم‌های خود را با نگاهی طولانی به او دوختند.»

**فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ، وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هِبَابِهَا. فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ، فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ؛ فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَةٍ.**

«در این حال حضرت فرمود: چشم‌های این مردان، گشاده و تیزبین و دنبال‌کننده مطلوب از راه دور است. و همین چشم‌چرانی سبب هیجان نفوس

۱- آیه ۱۲۶، از سوره ۱۶: النحل.

آنها برای آمیزش و لمس نمودن زنان است . بنابراین اگر أحياناً چشم شما به زن زیبایی افتاد که برای شما شگفت آور و دلپسند بود ، فوراً بروید و با عیال خودتان در منزل آمیزش نموده و هم‌بستر شوید ؛ زیرا زوجه شما هم زنی است مانند سائر زنان (و بواسطه آمیزش ، هیجان شهوت فرو می‌ریزد و سکون و آرامش برای شما پیدا می‌شود ، و خیال و خاطره آن زن زیبا و جمیل از فکرتان بیرون می‌رود) .

فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ: قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا؛ مَا أَفْقَهَهُ!

«مردی از خوارج که سخن حضرت را شنید ، گفت : خدا این مرد کافرا بکشد ؛ چقدر دانا و بینا و فقیه و عاقبت اندیش و به اسرار احکام آشنا و بصیر است !»

فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ. فَقَالَ: رُوَيْدًا؛ إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ سَبٌّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ. ۱

«اصحاب آن حضرت از جا برجستند ، تا او را بکشند .

حضرت فرمود : آرام باشید ؛ جزای او نیست مگر دشنامی در مقابل دشنامی که داده است ، و یا عفو و گذشت از گناهی که مرتکب گردیده است .»  
در این قضیه می‌بینیم آن حضرت در زمان خلافت خود که از جهت قدرت ظاهری به حد اُعلا بود ، در اثر دشنام مردی که از خوارج بود ، از قانون قرآن به قدر سر موئی تجاوز ننموده و همان عین برگرداندن دشنام را جزای وی می‌داند ؛ و عفو و اغماض را نیز در درجه بهتر و عالی تر قرار می‌دهد .  
در قضیه ضربت ابن ملجم مرادی بر فرقش که بالأخره منتهی به شهادتش شد ، عیناً همین حکم قرآنی را اعمال نموده است .

۱- «نهج البلاغه» ج ۲ ، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ حکمت شماره ۴۲۰ ، از «شرح نهج البلاغه»

محمد عبده ، طبع مصر .

در وصیت خود بعد از ضربت می فرماید: **أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ ، وَالْيَوْمَ عِزَّةٌ لَكُمْ ، وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ ، إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي ، وَإِنْ أَفْنُ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي ، وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ ، وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ ، فَاعْفُوا ؛ أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟<sup>۱</sup>**

«من دیروز مُصاحب و همنشین شما بودم ، و امروز مایه عبرت برای شما هستم ، و فردا مفارقت می نمایم . اگر من شفا یابم ، خودم صاحب اختیار خون خود می باشم . و اگر به عالم فناء ارتحال کنم ، فناء و لقاء حضرت احدیت و بقاء به بقاء او میعاد من است . (در صورت شفا) اگر ضارب را عفو نمایم ، عفو موجب قربت من به سوی خداست . و (در صورت رحلت) عفو شما ، موجب حسنه و نیکوئی شماست ، بنابراین ابن ملجم را عفو کنید ! آیا نمی خواهید خداوند نیز از شما بگذرد و شما را مورد عفو و غفران خود قرار دهد؟!»

و همچنین می فرماید :

**يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ! لَا أَلْفَيْنَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي !**  
**انظروا إذا أنا متُّ من ضربته هذه ، فأضربوه ضربةً بضربةٍ ؛ و لا يَمَثَلُ بِالرَّجُلِ . فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : إِيَّاكُمْ وَالْمَثَلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ .<sup>۲ و ۳</sup>**

۱- ضمن رساله ۲۳ ، از «نهج البلاغه» ، و از طبع مصر با تعلیقه عبده ، ج ۲ ، ص ۲۱ .

۲- ضمن رساله ۴۷ از «نهج البلاغه» که وصیت نامه آن حضرت است ، و از طبع مصر با تعلیقه عبده ج ۲ ، ص ۷۷ و ۷۸ .

۳- در «بحار الأنوار» ج ۹ از طبع کمپانی ، ص ۶۶۳ به همین عبارت از «نهج البلاغه» روایت نموده است ، و در ص ۶۶۰ از «مناقب» خوارزمی نقل کرده است .

طبری در تاریخ خود که با تحقیق و تعلیقه محمد أبو الفضل ابراهیم به طبع رسیده ⇨

«ای پسران عبدالمطلب ! من شما را چنان نیابم که در ریختن خون مسلمانان غوطه خورید و بگوئید : امیرالمؤمنین کشته شد . آگاه باشید نباید شما بخاطر من کسی را بکشید ، مگر قاتل مرا !

مترصد باشید ! چنانچه من از این ضربت وارده او مُردم ، فقط به او یک ضربه در مقابل ضربه‌ای که به من زده است وارد کنید ؛ و این مرد را مُثله نکنید (دست و پا و چشم و گوش و بینی او را نبرید) زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌گفت : بپرهیزید از مُثله کردن گرچه در باره سگ گزنده باشد .»

این عالی‌ترین دستور قرآنی است که فقط حق قصاص را می‌دهد ؛ و عفو را نیز در اختیار ولی دم یعنی صاحب خون می‌گذارد . امیرالمؤمنین علیه السلام اگر خودش شفا می‌یافت ، طبق گفتار خود عفو می‌نمود . زیرا عفو خیر است ؛

**لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ .<sup>۱</sup>**

⇐ است ، در ج ۵ ، ص ۱۴۸ گوید : وَقَدْ كَانَ عَلِيٌّ نَهَى الْحَسَنَ عَنِ الْمُثَلَّةِ ؛ و قَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا الْفَيْتَنُكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؛ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ! أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ إِلَّا قَاتِلِي . انظُرْ يَا حَسَنُ ! إِنْ أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبْهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ ! و لَا تُحْمَلْ بِالرَّجْلِ ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ يَقُولُ : إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ أَنهَا بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ .

و عین این حدیث را ابن اثیر در «کامل» خود ، ج ۳ ، ص ۳۹۱ ذکر نموده است .

۱- مستشار عبدالحلیم جندی که از ارکان مجلس اعلای شوون اسلامی مصر است در کتاب «الإمام جعفرُ الصّادق» ص ۴۵ و ۴۶ گوید : «عبدالرحمن بن ملجم به امیرالمؤمنین علیه السلام در هفدهم شهر رمضان سنه ۴۰ شمسی زد ، از روی معاهده و قراردادی که با دو رفیق خود داشت - که آنها از خوارج بودند - که علی و عمر و عاص و معاویه را به قتل برسانند . زخمی که بر معاویه وارد شد در رانش بود و عمر و عاص در آن موقع به نماز نرفته بود و به نائب او ضربه اصابت نمود و کشته شد .

⇐

وقتی عفو که ناشی از بهترین صفات نفسانی، و ملکات روحی و روانی است، برای عموم مسلمین بهتر باشد؛ برای امیرالمؤمنین علیه السلام که در ایمان، امارت بر همه دارد؛ مسلماً اولی و بهتر خواهد بود.

ولی عفو در اراده و اختیار حضرت امام حسن مجتبی؛ ولی دم پدرش بعد از رحلت بود، و اگر مقتضیات اجازه می‌داد، او نیز طبق خواسته پدر و اولویت قرآنی، عفو می‌فرمود؛ لیکن اوضاع آن روز از پیدایش خوارج، و جبهه‌گیری معاویه و سردمدارانش در قبال امیرالمؤمنین علیه السلام، موجب

---

معاویه چون از زخم نبرد، امر کرد تا مرد ضارب را کشتند. و عمرو عاص نیز ضارب را کشت. ولی امیرالمؤمنین امر نمود تا ضاربش را نگهدارند و در حالیکه او زخم دیده بود و مشرف بر هلاک و موت بود، گفت اگر از زخم شفا یابد او خود ولی دم و خون خویشتن است؛ و اگر بمیرد قاتل را مثله نکنند. برای آنکه به مردم دین را تعلیم دهد، مثل آنکه به تمام عالم قوانین جنگ و صلح را در جنگهایش (در جمّل سنه ۳۵ و صفین سنه ۳۶ و نهروان سنه ۳۷) آموخت و مذاهب اربعه تسنن، آن دستورات و قوانین را برای خود اتخاذ کردند، و دست به دست در میان خود نگهداشتند تا به عنوان فقه اسلام هدیه برای قوانین عصر امروز بیاورند.

امیرالمؤمنین پس از دو روز رحلت نمود، در ۶۵ و یا ۶۳ سالگی در حالیکه چهار سال و نه ماه و یک روز از خلافتش میگذشت که همه جنگ بود. چون او از دنیا رفت در خزینه‌اش بیش از ششصد درهم نیافتند که آنرا باقی گذارده بود تا با آن خادمی بخرد. بلکه و همچنانکه سفیان ثوری زندگی او را ملخص کرده است: «خشتی بر روی خشتی نهاد و چوبی بر روی چوبی نگذارد، در حالیکه خراج او را در جُراب به سوی او حمل میکردند.» [جراب کشتی خالی است که پر از متاع کنند.]

و همانطور که محمد بن کعب قرظی می‌گوید: شنیدم علی بن ابی طالب میگفت: لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَ أَنَا أَرْبَطُ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ وَ إِنَّ صَدَقَتِي لَتَبْلُغُ الْيَوْمَ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ دِينَارٍ .

«من در امروز خودم را نگریدم که از شدت گرسنگی سنگ بر روی شکم خود بسته بودم در حالیکه انفاق من به فقراء در امروز به چهار هزار دینار رسید.»

آن می شد که عفو وصی پدر را از چنین ضارب خطرناکی، حمل بر ضعف قوا و حکومت او نمایند، لهذا او قصاص را ترجیح داد؛ و طبق وصیت پدر فقط یک ضربه به قاتل وارد کرد.

**قصاص** که فقط در جنایات عمدی است؛ یعنی کشتن قاتل را در برابر کشتن؛ و بریدن دست ضارب را در برابر بریدن دست؛ و زبان را در برابر قطع زبان، و چشم را در برابر چشم، در صورت تعمد در جنایت؛ از عالی ترین دستورات قرآن است. زیرا **أولاً** چنین جنایت عمدی را، شخص، جانی بر **مَجْتَنِي** علیه وارد ساخته است؛ و حیات انسانی و سلامت او را در خطر انداخته و از نعمت عمر، و یا کمال اجزاء و اعضاء تن، ساقط نموده است. این حق فطری و عقلی و شرعی شخص مضروب است که ضارب را به همان نهج پاداش دهد. و **ثانیاً** قصاص موجب جلوگیری از جنایت است. اگر مردم بدانند که در صورت جنایات عمدیه، خودشان به همان طرز پاداش می شوند؛ یعنی قاتل را می کشند؛ کسی که به دیگری سیلی زده؛ سیلی می خورد؛ کسی که استخوان کسی را عمدتاً شکسته است، همان استخوانش شکسته می شود؛ کسی که گوش کسی را بریده است، گوشش بریده می شود؛ در این صورت اقدام بر جنایت نمی کنند.

ولی اگر حکم قصاص بطور قانون جعل نشود؛ و در برابر جنایت، حبس و یا تبعید و یا دیه (پرداخت پول خون) جعل شود؛ مردم اقدام بر جنایت می کنند؛ و بر دشمنان خود، قتل و یا ضرب را وارد می سازند؛ و چه بسا بالأخص در طبقه مالداران و ثروتمندان که مال فراوان دارند و از عهده پرداخت دیه برمی آیند. و بدین کیفیت، خون شخص مظلوم هدر می رود و در ارکان حیات اجتماعی خلل می رسد.

از این باب است که در قرآن کریم وارد است:



و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ<sup>۱</sup>.

«و برای شما حکم حیاتی است راجع به امر قصاص ، ای مردمان خردمند ؛ به امید آنکه شما محفوظ بمانید و از قتل یکدیگر بپرهیزید .»  
و این آیه مبارکه ، پس از آیه قبل از آن است که در آن نیز درباره قصاص می‌گوید :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ<sup>۲</sup>.

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید ، درباره شما حکم قصاص بطور قانون ثابت و لازم شد که راجع به کشتگانتان شخص آزاد را در برابر آزاد ، و بنده را در برابر بنده ، و زن را در برابر زن قصاص کنید ! و اگر درباره قاتل از طرف برادرش که مقتول باشد چیزی بخشیده شد ، و به قبول دیه آن در برابر قصاص ، ارفاقی به عمل آمد ، در این صورت بر عهده وارثان مقتول است که به طور نیکو و پسندیده دیه را از قاتل بگیرند و او را در شدت و سختی و عُنْف نگذارند . و بر عهده قاتل است که حق مقتول را به احسان و نیکوئی بپردازد ، و در تأدیه دیه ماملت و تساهل و سستی نوزد . این تنازل به حکم دیه بجای حکم قصاص ، تخفیفی است و رحمتی است از ناحیه پروردگارتان ؛ و بنابراین اگر کسی بعد از قبول دیه و یا عفو و یا مصالحه که با شخص قاتل نمود ، از این امر برگردد و بخواهد قصاص کند ، درباره او عذاب دردناکی معین گردیده است (که خدا وی

۱- آیه ۱۷۹ ، از سوره ۲: البقرة .

۲- آیه ۱۷۸ ، از سوره ۲: البقرة .

را در مقابل این تعدی عذاب می کند.»

باید دانست که حکم قصاص، و تمجید و تحسین از عفوی که در قرآن کریم وارد شده است، بعینه همان حکم قصاص و عفویست که در شریعت حضرت موسی در تورات، و در شریعت حضرت عیسی در انجیل علی نبینا و آله و علیهما الصلوة والسلام نازل شده است. و در قرآن مجید تحکیم و تثبیت شده است.

اما در تورات، به جهت آنکه خداوند می فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّورَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ آخِشُونَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ<sup>۱</sup>.

«بدرستی که حقا ما کتاب تورات را فرو فرستادیم که در آن هدایت به معارف و نور است؛ پیغمبرانی که اسلام آورده و تابع و تسلیم شریعت حضرت موسی شده اند، در میان کسانی که تهود اختیار نموده و یهودی شده اند، به تورات حکم می نمایند؛ و دیگر فقهاء و عرفاء الهی و علماء که مأمور به حفظ و پاسداری و نگهبانی از کتاب خدا (تورات) شده اند بدان حکم می کنند، آنانکه شاهد و گواهند و هیمنه و سیطره بر کتاب خدا دارند. بنابراین شما از مردم نترسید و از من بترسید؛ و در مقابل قیمت اندکی آیات مرا مبادله و معاوضه نکنید؛ و کسانی که طبق آنچه خداوند فرو فرستاده است حکم ننمایند، پس ایشان البته کافر می باشند.»

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ

۱- آیه ۴۴، از سوره ۵: المائدة.

الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ ۖ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ وَ  
مَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ<sup>۱</sup>.

«و ما بر آنها به طور قانون و حکم در تورات، ثبت و ضبط کرده ایم که در امر قصاص باید جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در مقابل بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در مقابل دندان، و بر هر یک از اعضاء و جوارح هر زخم و جراحی وارد شود، باید در مقابل، فقط همان عضو و جارحه و به مانند همان زخم و جراحی، قصاص شود. و کسیکه عفو کند (چه خود مجنی علیه باشد و یا ولی مقتول و یا شخص مجروح از جارح) و او را ببخشد و حق قصاص خود را به وی بدهد و از او درگذرد، این عفو و گذشت کفاره گناهان او خواهد شد؛ و یا کفاره و پوشش جنایت جانی در جنایتش قرار می‌گیرد. و کسانی که حکم نکنند به آنچه خداوند نازل کرده است، پس آنها ستمگر و ظالم می‌باشند.»

ما در این آیات می‌بینیم که حکم قصاص برای شخص مجنی علیه آمده، و عفو را که امر پسندیده‌ای است نیز در اختیارش گذارده است. و عیناً همین مطلب، در توراتِ امروزه دایره میان مردم وارد است:

در اصحاب بیست و یکم از سفر خروج تورات اینطور وارد است که:  
(۱۲) کسی که بزند انسانی را و او در اثر زدن بمیرد، باید ضارب را بکشند.  
(۱۳) اما کسیکه در این عمل تعمّد نداشته باشد، بلکه خداوند بدون اختیار او این عمل را بر دست او جاری نموده باشد، من برای او مکانی را قرار می‌دهم که بدانجا فرار کند... (۲۳) و اگر اذیتی حاصل شود، باید جان در برابر جان، و چشم در برابر چشم، و دندان در برابر دندان، و دست در برابر دست، و پا در

۱- آیه ۴۵، از سوره ۵: المائدة.

برابر پا ، و داغ کردن در برابر داغ کردن ، و جراحت رساندن در برابر جراحت رساندن ، و کوبیدن در برابر کوبیدن ، بوده باشد .<sup>۱</sup>

و در اصحاب بیست و چهارم از سفر لاوین اینطور وارد است که :  
اگر کسی دیگری را بمیراند ، باید کشته شود . و کسیکه حیوان بهیمة ای را بمیراند ، باید مانند آنرا به عنوان عوض بپردازد . و اگر انسانی در انسان دیگری عیبی وارد سازد ، به همانگونه از عیب باید به او وارد سازند . شکستن در مقابل شکستن ؛ و چشم در مقابل چشم ؛ و دندان در مقابل دندان . همانطور که عیبی در انسان ایجاد کند به همانگونه بر خود او ایجاد می شود .<sup>۲</sup>

و اما در انجیل ، به جهت آنکه خداوند در دنبال همین آیات می فرماید :  
وَقَفَيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ  
آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ  
مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ \* وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا  
أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ .<sup>۳</sup>

«و ما عیسی بن مریم را در دنبال و در پی آثار آنها آوردیم ، در حالیکه عیسی توراتی را که در برابر او بود ، تصدیق کننده بود ؛ و ما به او انجیل را دادیم که در آن هدایت به معارف و نور احکام است . و این انجیل ، توراتی را که در برابر او بود ، تصدیق کننده بود ؛ و در آن نوعی از هدایت و نصائح و مواعظ ، برای مردمان صاحب تقوی بود ؛ و باید اهل انجیل به آنچه خداوند در آن نازل نموده است حکم کنند . و کسانی که طبق آنچه را که خداوند فرو فرستاده است

۱ و ۲- ترجمه منقول از تورات عربی مطبوع در کمروج ، سنه ۱۹۳۵ ، بنا به نقل حضرت علامه طباطبائی رضوان الله علیه در «المیزان» ج ۵ ، ص ۳۹۰ و ۳۹۱ .  
۳- آیه ۴۶ و ۴۷ ، از سوره ۵ : المائدة .

حکم ننماید؛ پس ایشان البتّه فاسق می باشند.»

در این آیه می بینیم که خداوند عیسی را مُصَدِّقِ تورات، و کتاب انجیل وی را هم مُصَدِّقِ تورات قرار داده است. و جمله مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ، در وهله دوم، تکرار و بجهت تأکید نیست؛ بلکه برای افاده مُصَدِّقِیتِ خودِ انجیل است، علاوه بر مُصَدِّقِیتِ حضرت مسیح.

بنابراین، کتاب انجیل تابع شریعت کتاب تورات است؛ و هیچ حکمی در تورات نیامده است مگر آنکه انجیل آنرا امضاء نموده است، و بدان مردم را فرا خوانده است؛ به استثنای بعضی از مُحَرَّمَاتِ تورات را که حضرت مسیح حلال نموده است. همانطور که خداوند از زبان او می گوید:

وَالْحَلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ<sup>۱</sup>.

«و من بجهت این مبعوث شده ام که بعضی از آن چیزهایی را که بر شما

حرام شده است، حلال نمایم.»

و بناءً علیهذا حکم قصاص و عفو، به نظر حضرت مسیح و از نقطه نظر تعلیم انجیل بعینه مانند نظر حضرت موسی و کتاب شریعتِ وی (تورات) است. و اما در قرآن کریم، به جهت آنکه خداوند در دنبال همین آیه می فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرَعًا وَمِنْهَا جَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ \* وَ أَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ آخِذْهُمْ

۱- قسمتی از آیه ۵۰، از سوره ۳: آل عمران: وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ

لِالْحَلِّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا.

أَنْ يَفْتُنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ  
بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ<sup>۱</sup>.

«و ای پیغمبر، ما به سوی تو کتاب - قرآن - را به حق فرو فرستادیم، در حالیکه قرآن تصدیق کنندهٔ کتابی است که در برابر اوست (تورات و انجیل) و مَهْمِیْمَن و مُسِیْطَر و مُحِیْط بر آن است. بنابراین، تو در میان ایشان که طائفهٔ یهود و نصاری هستند، به همان چه خداوند به تو فرو فرستاده است حکم کن؛ و از آراء و أُنظَار تو خالی آنها بعد از حَقِّی که خدا به تو داده است پیروی مکن. ما برای هر یک از شما شریعه و آبشخوار و وصول به حقایق، و راه و منهاجی در طریق کمال قرار داده‌ایم. اگر خداوند می‌خواست همهٔ شما را اَمّت واحدی که دارای یک پیغمبر و یک کتاب باشند قرار می‌داد، ولیکن این‌گونه از ارسال رُسل و انزال کُتُب برای آنست که شما را در آنچه به شما داده است، آزمایش نماید. بنابراین شما در خَیْرَات و حَسَنَات پیشی بگیرید و سبقت بجوئید. بازگشت همگی شما به سوی خداست؛ و در آن حال وی شما را به آنچه در آن اختلاف ورزیده‌اید، متنبّه و آگاه می‌گرداند.

و اینکه باید ای پیغمبر حکم کنی طبق آنچه خداوند نازل نموده است؛ و از آراء و اندیشه‌ها و افکار تو خالی آنها تبعیّت منمائی! و بر حذر باش از آنکه از بعض آنچه خدا به سوی تو فرستاده است، تو را در فتنه و انحراف بیفکنند؛ پس اگر ایشان از حکم تو که حکم خداست روی گردانند، بدان که خداوند اراده فرموده است تا در پاداش بعض از گناهانشان آنها را مأخوذ دارد و از گزند خود بدانها برساند؛ و بدرستی که بسیاری از مردم فاسق می‌باشند که از پیمودن راه مستقیم، اعوجاج و انحراف دارند.»

۱- آیهٔ ۴۸ و ۴۹، از سورهٔ ۵: المائدة.

و از آنچه ما در اینجا بحث کردیم، طبق مدلول این آیات مبارکه، در حکم قصاص و عفو، شریعت حضرت محمد و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم الصلوة والسلام تطابق دارند.

و علیهذا آنچه در انجیل امروز دیده می‌شود که: «اگر به نیم رخ چپت سیلی زدند، نیم‌رخ راست را پیش بیاور! و اگر عبات را خواستند، ردایت را هم ببخش» یا عبارتی است ساختگی و مجعول که به حضرت مسیح نسبت داده‌اند، و یا بعد از جعل قانون قصاص و مُسَلِّمِیت آن در میان مردم، آن حضرت خواسته است در تحمید و تمجید از عفو و گذشت، و اصرار بر اعمال صفت اغماض و کرامت اخلاقی، بطور مبالغه مردم را تهییج بر عفو و اغماض کند. و الا در صورت فرض عدم جعل قانون قصاص، و الزام مردم بدین نهج از عفو، نتیجه آن می‌شود که نه تنها خصوص این دستور در میان مجتمعات پا نمی‌گیرد و کسی عملاً زیر بار آن نمی‌رود، بلکه قصد انتقام و شدت سرکوبی و تعدی و خون‌ریزی، مسیحیان را به حدی می‌رساند که یک نمونه آن در جنگ‌های صلیبی، و نمونه دیگرش در جنگ‌های بین‌المللی، رخ نشان داد؛ و قساوت و بی‌رحمی آنان، صفحات تاریخ مسیحیان را ظلمانی نمود.

**ویل دورانت می‌گوید:** اسلام نگفت که بدی را به نیکی پاداش دهند «هر که به شما تعدی کند مانند آن تعدی‌ای که به شما می‌کند به او تعدی کنید» (سوره بقره، آیه ۱۹۴)<sup>۱</sup> «و هر که از پی ستم دیدن انتقام گیرد، راه تعرضی علیه

۱- اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ .

«ماه حرام در برابر ماه حرام است و در برابر حرمت شکنی، قصاص است پس هر که بر شما تجاوز نمود به مانند همان بر او قصاص کنید؛ و تقوای الهی پیشه کنید؛ و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.»

آنها نیست» (سوره شوری، آیه ۴۱).<sup>۱</sup>

این اخلاقی است که شایسته مردان است؛ درست مانند آنچه در عهد قدیم آمده است و فضائل مردانه را تأیید می‌کند؛ چنانکه مسیحیت فضائل زنانه را تأیید می‌کند.

در همه تاریخ، دینی جز اسلام پیوسته پیروان خود را به نیرومند بودن دعوت نکرد؛ و هیچ دین دیگری در این زمینه مانند اسلام موفق نبوده است.<sup>۲</sup> از این گفتار او پیداست که با تعبیر به اخلاق زنانه بودن دستور انجیل می‌خواهد بر آن خرده بگیرد و آنرا ناشی از ضعف و قوای انفعال داند؛ بر خلاف اسلام که دستوراتش همه ناشی از قوت و موضع مستحکم و قوای فعل است.

عدم اجراء حدود در شریعت فعلی انجیل و آرباب کلیسا، و فقدان قانون قصاص، موجب شده است که فحشاء و منکرات و روابط نامشروع بین آنها بیشتر از بسیاری از ملل و بیشتر از ملت یهود، رواج پیدا نموده است؛ چنانکه شاعری لطیف، گرچه بصورت لطیفه این ابیات را سروده است، ولیکن کشف از معنای عمیقی در این مورد و أشباه و أمثال آن دارد؛ او می‌گوید:

کشیشی را شنیدم در کلیسا

سخن می‌گفت از احکام عیسی

کسی تان گرزند سیلی به رخسار

میا شوید بر وی هیچ، زنهار

۱- وَلَمَنْ آتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

۲- «تاریخ تمدن» عصر ایمان، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، فصل نهم، قرآن و

اخلاق، ص ۵۱.



اگر بر راست زد چپ پیش دارید  
وگر چپ، راست را نزدیکش آرید  
ز جا برخاست ماهی عنبرین موی  
گشود از یکدگر لعل سخنگوی  
که بهر سیلی این حکم مبین است؟

و یا در بوسه هم حکم اینچنین است؟<sup>۱</sup>

باری استحکام مجتمعی انسانی و قوام تمدن بشری و وصول به مدارج و معارج حیاتی، متوقف بر جعل حکم قصاص است؛ خواه در اثر ترس و بیم مردم از آن، ایشان دست به جنایت نزنند، و بالتّیجه در خارج، این حکم لباس عمل نپوشد، و خواه مرتکب جنایتی شده، و این حکم مصداق پیدا نموده و متحقّق گردد؛ در هر صورت حکم قصاص، جامعه را نیرو می‌بخشد و حیات می‌دهد و عزّت و استقلال ارزانی می‌دارد.

و از میان همه اینها مهمتر و بالاتر همانستکه موجب ترک جنایت می‌شود و در پی آن دیگر قصاصی در خارج صورت نمی‌گیرد. یعنی این حکم در کلیّت و عمومیت خود، سبب می‌شود که مصداق محقّقی در امور جزئیّه برای آن حاصل نشود؛ و هر یک از احکام جزائی فائده‌شان عدم تحقّق جنایت در مجتمع است، که در نتیجه موجب عدم تحقّق آن حکم جزائی می‌شود.

اسلام که فرموده است دزد باید بریده شود، برای آنست که کسی دزدی نکند، و در اینصورت دست هیچکس بریده نخواهد شد. بنابراین اگر در جامعه اسلامی سیر کردیم و دست کسی را بریده نیافتیم، نباید بگوئیم: در اینجا حکم قطع ید سارق عمل نمی‌شود و این حکم منسوخ است. بلکه باید

۱- از آقای محترم احمد اشتری است.

بگوئیم : چون این حکم کاملاً عمل می شود و مو به مو اجراء می گردد ، دزدی یافت نمی شود و دست بریده ای به چشم نمی خورد .

اسلام که فرموده است : شخص قاتل را ولی دم مقتول می تواند قصاص کند و بکشد ، برای آنستکه قتلی صورت نگیرد و قاتلی پیدا نشود تا کشته شود ؛ نه برای آنکه پیوسته قتل هائی صورت گیرد و قاتل ها را اعدام نمایند . این حکم برای جلوگیری از قتل است ؛ و بهترین و عالی ترین طریق برای آن است .

از اینجا به دست می آوریم سخافت و بی مایگی گفتار کسانی را که می گویند : دست دزد را بریدن ، جز اضافه کردن یک مرد بدون دست در جامعه ، چه فائده ای دارد؟! قاتل یک نفر از افراد جامعه را کشته است و زیانی بدین بزرگی وارد کرده است ، حالا اگر ما او را هم بکشیم ، یک فرد دیگر از جامعه را معدوم و نابود ساخته ایم ؛ و از افراد جمعیت در نتیجه دو نفر از بین رفته اند .

ما در اینجا نمی گوئیم اگر دست یک نفر دزد بریده شود و مردم ببینند ، دیگر دزدی نمی کنند ، بلکه می گوئیم اگر بنا بشود دست دزد را ببرند ، مردم دزدی نمی کنند . بنابراین یگانه راه جلوگیری از دزدی و سلب امنیت اجتماعی ، و یگانه راه رفع نگرانی و تشویش و دلهره مادرانی که در شب تار در کنار کودکان شیرخواره خود خفته اند ، آنست که برای این حکم بنای عمل گذاشته شود . و إلاّ حبس و زندان و غرامت و تبعید در اینجا بکار نمی آید . و زندان ها نه تنها موجب جلوگیری از دزدی نمی شوند ، خودشان دزدپرور می شوند .

با بنای اجرای حکم قصاص نسبت به قاتل ، کسی مقتول نمی شود تا قاتل را قصاص کنند . و بنابراین نه فرد اوّل از بین رفته است و نه فرد دوّم ؛ و هر دو به سلامت ، عمر طولانی نموده و از مواهب حیات متمتع می گردند .

اما اگر حکم قصاص اجراء نشود ، قتل اوّلی که مسلماً صورت گرفته

است، و این قاتل متجرّی دست به قتل‌های متعدّد دیگری می‌زند؛ همانطور که تجربه نشان داده است. و علاوه سائر افراد اجتماع هم در اثر آنکه می‌بینند قاتل مرتکب جنایت شد و پاداش قصاص را ندید، آنها هم متجرّی می‌شوند، و دست به قتل می‌کشایند.

و در این صورت با عدم قصاص قاتل، که خود تنها یک فرد است، می‌بینیم که افراد عدیده‌ای کشته شده‌اند و به عوض یک تن، افراد کثیری سر به خاک مرگ فرو برده و بدون جرم و گناهی پا از عالم هستی بیرون نهاده‌اند. در اینجاست که این عبارت شگفت و شگرف قرآن کریم، مُتَالُئْنَا جَلُوه می‌کند که:

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ<sup>۱</sup>.

«ای خردمندان عالم و ای اندیشمندان جهان علم و ادراک و بینش، در اجرای حکم قصاص، شما جامعه خود را به حیات و زندگی واقعی کشانیده‌اید و حقیقت عیش و حیات را در سایه این حکم به چنگ آورده‌اید! جعل این حکم به امید آنست که شما از قتل پرهیزید و دست به کشتن نیالائید، و افراد جمعیت شما از گزند قتل‌های جنائی عمدی در مصونیت و حفظ بمانند.»

روزی جماعتی از اطّباء بیمارستان قائم شهر مشهد مقدّس، که حقیر مدّتی در آنجا بستری بوده‌ام و بدین مناسبت سوابق آشنائی و دوستی میان ما و آنها برقرار است، در منزل بدیدن من آمدند؛ و در بین مذاکرات یک نفر از آنها گفت: شخص دزدی را به بیمارستان آوردند تا دست او را ببرند، ما گفتیم: ما لباس سفید طبابت را برای این در تن نموده‌ایم که انگشتان قطع شده را پیوند زده و با عمل جراحی بهبود بخشیم، نه آنکه با کارد و چاقو انگشتان سالمی را ببریم

۱- آیه ۱۷۹، از سوره ۲: البقرة.

و قطع نمائیم! آیا این پاسخ ما درست بوده است یا نه؟! این حقیر به آنها گفتم: صد در صد غلط بوده است. این گفتار شما مغالطه است، و کلام شعری است که بر اساس توهمات و خیالات پوچ صادر شده است و بر اساس برهان و تعقل نیست!

همگی آنها که قریب پانزده نفر بودند، و از جمله چندین جراح و رئیس و نائب رئیس هم در میان آنها بودند، تعجب نمودند و خود را آماده دفاع و جانب داری از این گفتار نمودند.

حقیر عرض کردم: من اولاً یک سؤال از شما می‌کنم، و آن این است که آیا شما هیچ انگشتی را به هیچوجه من الوجوه قطع نمی‌کنید، و یا انگشتان سالم را! مثلاً اگر مریضی انگشتانش به مرض سیاه زخم و یا شقاق‌لوص مبتلا شده باشد، آیا آنرا هم نمی‌برید؟ و یا اینکه وظیفه طبابت شما در اینجا اینست که آنها را قطع کنید!

گفتند: در صورت ابتلای به هر مرض مُسری که در انگشتان پدید آید و موجب سرایت به بقیه اعضاء شود و سلامت بیمار را در خطر افکند، باید انگشتان او را قطع نمود!

حقیر عرض کردم: پاسخ شما همین است که خودتان دادید؛ شرع اسلام انگشت دزد را می‌برد، نه انگشت شخص امین را. اگر انگشت دزد بریده نگردد، بیماری دزدی به دست‌ها و شانه‌ها و به تمام بدن و پیکر جامعه می‌رسد؛ و همه جامعه را مریض و فاسد می‌نماید و عنوان دزدی را بی‌مایه و سهل می‌کند. و علاوه بر دزدپروری، امنیت و آسایش مرد و زن را به خطر می‌اندازد؛ و دسترنج مال و کسب آنها را بدون هیچ مجوزی با کمال تعدی و هتک، در پنهان می‌رباید و می‌برد. اولاً بدون دلیل سرمایه عمر افراد را به تجاوز و قهر می‌گیرد. و ثانیاً آنها را حسرت زده و نومید از عیش و زندگی معتدلی که

داشته‌اند - همچون داماد و عروسی که در اطاقی فراش انداخته و شروع به زندگانی نوینی نموده‌اند - می‌کند . و ثالثاً امنیت خاطر و فراغت خفتن و تأمین اجتماعی آنها را در مجتمع سلب می‌کند . و رابعاً خودش را که باید یکفرد مؤمن و متعهد باشد به صورت یک جنایتکار در آورده و به جای خدمت به مجتمع به نوبه خود ، عضو فاسد و زائد و سربار گردیده و ما حاصل سرمایه بدست آمده آنها را عدواناً و غصباً تباه نموده ، و نفس خود را آلوده و از حد انسانیت به سر حد بهیمنیت و سبُعیت که کارشان دریدن و بردن و نابود کردن می‌باشد ساقط کرده است .

آیا این مفساد ، در حکم سیاه زخمی نیست که برای جلوگیری از شیوع و انتشار آن به فوریت انگشتان را می‌برند؟! وظیفه طیب و جراح ، بریدن و خارج کردن عضو فاسد ، و زخم و جراحت کشنده است ؛ جراحی غده مغزی و غده سرطانی است . اگر به نظر شارع حکیم ، انگشتان دزد به منزله غده مهلکه قرار گرفت ، بر هر طیب متعهد لازم است که برای حفظ پیکر جامعه ، به بیرون آوردن این غده مبادرت نماید .

این از نقطه نظر فلسفه و حکمت تشریح قطع ید سارق ، که خداوند

حکیم در قرآن کریم می‌فرماید :

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ .<sup>۱</sup>

«مرد دزد ، وزن دزد ، پس ببریید دستهایشان را ، در پاداش عملی که انجام

داده‌اند . این کار موجب عبرت و بر حذر داشتن دیگران از این عمل می‌شود ، که

۱- آیه ۳۸ و ۳۹ ، از سوره ۵ : المائدة .

خداوند این عبرت و تحذیر را مقرر نموده است<sup>۱</sup>. و خداوند دارای عزّت و استقلال، و دارای حکمت و استحکام است (که فتوری و ضعفی در او نیست). و اگر کسی بعد از ستمی که نموده، توبه کرده و خود را به صلاح و درستی کشاند، پس خداوند بر او باز می‌گردد و توبه‌اش را قبول می‌کند؛ چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

یعنی این عقوبتی که معین شده است برای عبرت اوست؛ بنابراین اگر دزدی پشیمان شود و از کرده خود توبه کند؛ خداوند مهربان در قیامت پاداشش نمی‌کند و او را می‌آمرزد؛ و خداوند غفور و رحیم است.

و أمّا از نقطه نظر خصوصیات و شرایط اجراء این حدّ، باید دانست که آن، نسبت به هر دزدی و به هر گونه و کیفیتی از دزدی صورت نمی‌گیرد. بلکه قطع ید سارق در صورتی است که دوازده شرط در او جمع شده باشد:

**اوّل:** آنکه دزد باید به سنّ بلوغ رسیده باشد. بنابراین طفل غیر بالغ اگر سرقت کند این گونه از حدّ درباره او اجراء نمی‌شود؛ بلکه حاکم شرع وی را تعزیر می‌کند.

**دوّم:** آنکه عاقل باشد؛ دیوانه در حال جنون خود اگر سرقت کند حدّی بر او نیست.

**سوّم:** آنکه از روی اختیار باشد. اگر کسی را مجبور به دزدی کنند، حکم قطع ید بر او نیست.

۱- و در این کلمه، خوب فائده حدّ سارق که بریدن دست اوست، نشان داده شده است. زیرا بلفظ نَكَلًا مِنْ اللَّهِ آورده است. و نكال اسم است برای چیزی که عبرت برای غیر قرار داده می‌شود. از ماده نَكَلَ يَنْكُلُ نَكُولًا بِفُلَانٍ از باب نَصَرَ يَنْصُرُ، یعنی صنَعُ بِهِ صَنِيعًا يُحَذِرُ غَيْرَهُ إِذَا رَأَاهُ.

**چهارم:** آنکه از حِرز باشد یعنی جای سربسته و قفل زده شده. بنابراین اگر کسی مالی را از صحرا و جاّده و حمّام و مسجد و نظیر این اماکن که محلّ رفت و آمد است، بدزدد، دست او را نمی‌برند.

**پنجم:** آنکه خودش هَتَك حِرز کند، یعنی خودش قفل را بشکند و یا دیوار خانه را سوراخ کند. در این صورت اگر شخص دیگری قفل را بشکند و این سارق مال را برآید، حکم قطع برای او نیست.

**ششم:** آنکه این دزدی از روی شبههٔ ملکیت و مأذونیّت در تصرّف نباشد. بنابراین اگر کسی به گمان آنکه چیزی مال اوست و یا اذن تصرّف در آنرا دارد، و یا حاکم دربارهٔ او چنین شبهه‌ای را بنماید، حدّ بر او جاری نیست.

**هفتم:** آنکه مال دزدیده شده باید رُبُع دینار طلای خالص سگّه زده شده، و یا بقدر قیمت آن باشد. و اگر از این مقدار کمتر باشد دست سارق را نمی‌برند. و ربع دینار به قیمت امروز ما که یک سگّه آزادی شانزده هزار تومان است، بالغ بر دو هزار تومان است.

زیرا صاحب «جواهر» در کتاب زکوة «جواهر» ادّعی اجماع نموده است که: یک دینار طلا، یک مثقال شرعی وزن دارد - انتهی.<sup>۱</sup> و چون می‌دانیم که یک

۱- در جواهر فرموده است: یک دینار طلا، یک مثقال شرعی است؛ ولی یک درهم یک مثقال نیست. بلکه  $\frac{7}{10}$  مثقال شرعی است. و یک درهم ۶ دانق (دانگ) است و هر دانق ۸ حبهٔ شعیر از دانه‌های جو متوسط در کوچکی و بزرگی و در سبکی و سنگینی. بنابراین هر درهم ۴۸ حبهٔ شعیر (دانهٔ جو) است و هر مثقال شرعی  $68\frac{4}{7}$  حبهٔ شعیر است. چون  $\frac{48 \times 10}{7} = 68\frac{4}{7}$  یعنی شصت و هشت دانهٔ جو و چهار هفتم دانهٔ جو.

و بعضی که می‌گویند: درهم نصف مثقال و خمس مثقال است، همین است؛ چون  $\frac{1}{5} + \frac{1}{10} = \frac{7}{10}$  و مثقال شرعی یک درهم و سه هفتم درهم است. چون:

مثقال صیرفی معمول در بازار ما ، به قدر یک ثلث از مثقال شرعی سنگین تر است . یعنی مثقال صیرفی مساوی است با  $1 + \frac{1}{3}$  مثقال شرعی و مثقال شرعی  $\frac{3}{4}$  مثقال صیرفی است ؛ و چون مثقال صیرفی وزنش ۲۴ نخود است وزن مثقال شرعی ۱۸ نخود خواهد بود .

از طرفی وزن دقیق یک سکه آزادی را  $\frac{36}{25}$  نخود معین کرده‌اند ؛ یعنی یک مثقال و نیم و ربع نخود صیرفی . فعلیها وزن یک سکه آزادی معادل با دو مثقال و ربع نخود شرعی می‌گردد .  
 بنابراین :  $\frac{\text{یک سکه آزادی (۳۶ نخود تقریباً)}}{۲} = \text{وزن یک مثقال شرعی}$   
 (۱۸ نخود)

$$۸۰۰۰ \text{ تومان} = \frac{۱۶۰۰۰ \text{ تومان}}{۲} = \text{قیمت یک مثقال شرعی}$$

$$۲۰۰۰ \text{ تومان} = \frac{۸۰۰۰ \text{ تومان}}{۴} = \text{قیمت ربع مثقال شرعی}$$

و روی این حساب دزدی که کمتر از این مقدار را بدزدد ، حکم حدّ قطع سارق درباره او جاری نمی‌شود .

$$\frac{۷}{۱۰} \text{ مثقال} = ۱ \text{ درهم} \quad \Leftrightarrow$$

$$۱ \text{ مثقال} = X \text{ درهم}$$

$$X = \frac{۱ \times ۱ \times ۱۰}{۷} = \frac{۱۰}{۷} = ۱ + \frac{۳}{۷}$$

و در زکوة طلا، مثقال شرعی معتبر است یعنی نصاب باید به بیست مثقال شرعی برسد . و در زکوة نقره ، درهم شرعی معتبر است یعنی باید نصاب به دویست درهم شرعی برسد یعنی معادل ۱۴۰ مثقال شرعی ، چون  $\frac{۲۰۰ \times ۷}{۱۰} = ۱۴۰$  و چون مثقال صیرفی مساوی با  $1\frac{1}{3}$  مثقال شرعی و مثقال شرعی  $\frac{3}{4}$  مثقال صیرفی است بنابراین نصاب طلا ، معادل با ۱۵ مثقال صیرفی و نصاب نقره ، معادل با ۱۰۵ مثقال صیرفی است .

۱- یکی از دوستان اهل خبره ، وزن دقیق سکه آزادی را معادل با  $\frac{36}{25}$  نخود معین کرد ، یعنی یک مثقال و نیم و ربع نخود . و وزن نیم سکه آزادی را ۲۱ نخود و وزن ربع آنرا  $\frac{10}{4}$  نخود معین نمود .



**هشتم:** آنکه باید دزدی سرّاً باشد، یعنی مخفیانه. یعنی اگر دزد در حضور مالک چیزی را بدزدد، حدّ قطع ید بر او جاری نیست.

**نهم:** آنکه دزدی از پدر نسبت به مال پسرش نباشد. در این صورت حکم جاری نیست.

**دهم:** آنکه دزدی از غلام نسبت به مال آقا و مولایش نباشد. و در اینصورت حکم جاری نیست.

**یازدهم:** آنکه دزدی در عام مَجَاعَة نباشد؛ یعنی در سال خشکی و تنگی که قحطی پیش آمده است، نبوده باشد. و چنانچه دزدی، در این سال‌ها چیزی بدزدد، حکم قطع ید درباره او نیست.

**دوازدهم:** ارجاع دزد به حاکم به درخواست غَریم (کسی که مال او را دزدیده‌اند) بوده باشد؛ بنابراین اگر غَریم از حقّ خود بگذرد و دزد را ارجاع به حاکم ندهد، حدّی درباره وی اجرا نمی‌گردد.

اینها شرائطی است که فقهاء در کتب فقهیّه خود ذکر نموده‌اند؛ و بنابراین قطع ید سارق در موارد بسیار اندکی تحقّق می‌یابد، و آن در جایی است که هر دوازده شرط متحقّق باشد؛ آنهم در صورتی که سرقت و دزدی دزد، در نزد حاکم شرع، یعنی مجتهد جامع الشرائط به اقرار و اعتراف خود سارق و یا به بیّنه و شهادت دو نفر مرد متّقی و عادل به ثبوت برسد، و گرنه حاکم حکم به اجراء حدّ درباره وی نمی‌کند. بریدن دست هم عبارت است از بریدن چهار انگشت دست راست فقط: *خِنْصِرٍ وَبَنْصِرٍ وَوُسْطَى وَمُسْبِحَةٍ* (سبّابه) و باید انگشت ابهام را که شصت است باقی گذارند؛ و تمام کف دست نیز باید باقی بماند.

در «روضات الجنّات»، در شرح حال و ترجمه ابوالعلاء معرّی آورده است که در اوقاتی که از شام به بغداد برای ادراک محضر علم الهدی سیّد

مرتضی ، مسافرت کرده بود ، روزی در مجلس وی از روی اعتراض به مقتضای  
الحادی که در دین داشت این بیت را انشاء کرد :

يَدُ بِخَمْسٍ مِئِينَ عَسَجِدٍ وُدَيْتُ      ما بِالْهَأ قُطِعَتْ فِي رُبْعِ دِينَارِ

یعنی : «دستی که دیه و عوض بریدن و قطع نمودن آنرا در شرع ، پانصد  
دینار طلای مسکوک خالص معین کرده‌اند ، چه بر سرش آمده است که باید در  
برابر دزدیدن به قدر یک ربع دینار بریده شود ؟!»

سید مرتضی علم الهدی ، پاسخ وی را بدین بیت انشاء فرمود :

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَغْلَاهَا وَ أَرْخَصَهَا      ذُلُّ الْخِيَانَةِ فَافْهَمْ حِكْمَةَ الْبَارِي<sup>۱</sup>

یعنی : «عزت و بزرگداشت امانت ، آنرا گرانقیمت نمود ؛ ولیکن ذلت و  
پستی خیانت آنرا ارزان قیمت کرد ؛ پس حکمت خداوند خالق را فهم کن !»  
و در روایتی است که سید مرتضی بدین گونه پاسخ داد که :

حِرَاسَةُ الدِّمِّ أَغْلَاهَا وَ أَرْخَصَهَا      حِرَاسَةُ الْمَالِ فَانظُرْ حِكْمَةَ الْبَارِي

یعنی : «برای آنکه خون مردم محفوظ بماند ، آنرا گران قیمت نمود ؛ و  
برای آنکه مال مردم محفوظ بماند ، آنرا ارزان قیمت کرد ؛ اینک تو حکمت  
خداوند خالق را دریاب و تماشا کن .»

و یکی از حضار مجلس سید ، پاسخ او را بدین بیت داد که :

هُنَالِكَ مَظْلُومَةٌ غَالَتْ بِقِيَمَتِهَا      وَهَهُنَا ظَلَمَتْ هَائَتْ عَلَى الْبَارِي

یعنی : «در وقتی که دستی را ببرند ، آن دست مظلوم واقع شده است لهذا

۱- سید نعمه الله جزائری در کتاب «زهر الریبیع» از طبع انتشارات ناصر خسرو ،  
ص ۳۸۲ این داستان را آورده است ، و بیت «هُنَالِكَ مَظْلُومَةٌ غَالَتْ بِقِيَمَتِهَا» را از شافعی ذکر کرده  
است ؛ و لایخفی مافیہ . زیرا میان زمان شافعی با ابوالعلاء و سید مرتضی بیش از یک قرن  
فاصله است . شافعی معاصر هارون الرشید و حضرت کاظم علیه السلام بوده است و  
علم الهدی پس از ختم زمان غیبت صغری بوده است .

قیمتش گران شد؛ و در دزدی نمودن، این دست ظالم قرار گرفت لهذا بر خداوند خالق بی‌ارزش و بی‌ارج درآمد.

و یکی دیگر از حضار مجلس بدین‌گونه جواب داد که: **لَمَّا كَانَتْ أَمِينَةً كَانَتْ ثَمِينَةً؛ فَلَمَّا خَانَتْ هَانَتْ.**

یعنی: «وقتی که این دست امین بود، گرانقدر و گرانقیمت بود؛ و چون خیانت کرد، پست شد.»

و دیگری این مفاد را به نظم در آورد که:

**خِيَانَتُهَا أَهَانَتْهَا وَ كَانَتْ      ثَمِينًا عِنْدَمَا كَانَتْ أَمِينًا**

یعنی: «خیانت آن او را پست کرد؛ و در هنگامی که امین بود؛ ثمین و پر ارزش بود.»<sup>۱ و ۲</sup>

و روی این بیان، قوانین جزائیه در ردیف قوانین عبادیه و اجتماعیّه و مدنیّه، برای اجتماع ضروری است؛ و وظیفه طیب است که در اجرای هر دو

۱- «روضات الجنّات» طبع حروفی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ و این داستان را نیز در «نامه دانشوران ناصری» ج ۲، ص ۲۱۱ ذکر نموده است.

۲- و مجموع پاسخهای داده شده از اعتراض ابوالعلاء روی این بیان به سه امر بازگشت می‌کند که هر یک از آنها جداگانه می‌تواند علت و سبب بریدن دست دزد قرارگیرد: اول: قیمت و ارزش امانت و بی‌قیمتی و بی‌بھائی خیانت است. دوم: برای جلوگیری از ظلم و مبارزه با تجاوز و عدوان است که در صورت مظلوم واقع شدن بها دارد؛ و بهای آنرا از ستمگر می‌ستانند؛ و در صورت ظالم واقع شدن آنرا می‌برند و قطع می‌کنند. سوم: برای برقراری قانون حفظ و حراست خون‌های مردم و حفظ و حراست اموال آنهاست که اگر کسی دست کسی را ببرد و خون آنرا بریزد، در صورت خطا و یا در صورت عمد و رضای دست‌بریده به گرفتن دیه، و گذشت از قصاص، باید نصف دیه کامل را بپردازد؛ و اگر کسی سرقت کند باید دستش بریده شود.

نوع قانون، از آنچه راجع به اوست تخلف نوزد. زیرا هر دو نوع آن مانند دو بال پرنده‌ای است که پرواز بواسطه هر دو متحقق می‌شود؛ و گرنه تنها با یک بال، پرنده به پرواز در نمی‌آید؛ و دستخوش صید صیاد، و بازیچه کودکان کوی و برزن می‌گردد، و حیات خود را به ملمات مبدل می‌کند، و پیروزی و روزبهی خود را به تیره‌بختی و مسکنت می‌سپرد.<sup>۱</sup> از اینجا است که قرآن کریم از قصاص تعبیر به حیات فرموده است؛ عجیب کلمه‌ای است؛ کلمه حیات، که در اینجا بکار آمده است.

حضرت استاد علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی در تفسیر این آیه مبارکه از قرآن: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَأُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.<sup>۲</sup> فرموده‌اند: اشاره است به حکمت تشریح قصاص، و دفع توهّم تشریح عفو و یا دیه، و دفع بیان مزیت و مصلحتی که در عفو است، و آن انتشار رحمت و ایثار رأفت است؛ بطوریکه عفو به مصلحت مردم نزدیکتر باشد.

و حاصل مفاد این عبارت آنست که: اگر چه در عفو، اِعمال رحمت و تخفیفی است ولیکن مصلحت عمومی به قصاص بستگی دارد. زیرا چیزی غیر از قصاص نمی‌تواند متضمّن و متعهد حیات اجتماعی گردد. عفو و یا دیه و یا هر چیز دیگری که فرض شود، توانِ قوامِ قصاص را ندارد؛ و هر کسی که دارای عقل باشد بدین معنی حکم می‌کند. لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی امید است که شما از

۱- باید دانست که بریدن انگشتان دزد همانطور که دیدیم در صورتی است که تمام آن شرایط نامبرده محقق شود؛ و اما اگر یکی و یا بعضی از آن شرایط محقق نشده باشد، حاکم دزد را با تعزیر یعنی با زندان و تازیانه تنبیه می‌کند و بطور کلی هر جا اجراء حدّ بواسطه خللی در شرایط آن متوقف گردد و گناه و جنایت بدون آن شرط نزد حاکم ثابت شود، حاکم شخص مرتکب را تعزیر می‌نماید.

۲- آیه ۱۷۹، از سوره ۲: البقره.

قتل پرهیز کنید. و این جمله به منزله تعلیل است برای تشریح قصاص. و چنین ذکر نموده‌اند که: جمله «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ» با ایجاز و اختصارش، و کمی حروف و سلیس و روان بودن لفظش، و پاکی و صفای ترکیبش، از بلیغ‌ترین آیات قرآن در بیان مقصود و معنی است؛ و از بلندترین آیات در بلاغت و رساندن آن حقیقت است.

و این عبارت، قوت در استدلال، و جمال و زیبایی و لطف در معنی، و نازکی و رقت در دلالت، و ظهور مدلول را در خود جمع کرده است. و قبل از قرآن بلغای عالم، عباراتی درباره قتل و قصاص آورده بودند که از جهت بلاغت و جزالت اسلوب، و نظم آنها موجب شگفتی ایشان بود مثل اینکه: قَتْلُ الْبَعْضِ إِحْيَاءٌ لِلْجَمِيعِ «کشتن بعضی، زنده نمودن همه است.»

و مثل اینکه: أَكْثَرُوا الْقَتْلَ لِيَقِلَّ الْقَتْلُ «کشتن را زیاد کنید تا کشتن کم شود!»

و مثل اینکه: الْقَتْلُ أَنْفَى لِلْقَتْلِ «کشتن، بهتر کشتن را از بین می‌برد.» و این جمله از همه آن جملات سابق بر آن، بیشتر موجب تعجب بود. اما همین که این آیه از قرآن آمد، همه آنها را نفی کرد، و در بوتۀ نسیان و فراموشی سپرد: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ. زیرا این آیه، حروفش کمتر و تلفظش سهل‌تر است؛ و کلمه قصاص در آن معرفه آمده است و کلمه حَيَوةٌ نکره، برای آنکه دلالت کند که نتیجه حاصله از قصاص، وسیعتر و عظیم‌تر از خودِ قصاص است. و علاوه این عبارت مشتمل است بر بیان نتیجه و بر بیان حقیقت مصلحت که همان حیات است. و علاوه نیز متضمن حقیقت معنایی است که غایت و فائده قصاص را می‌رساند، و آن اینست که: قصاص، جامعه را به سوی حیات می‌کشاند؛ اما کلمه قتل، این معنی را نمی‌دهد، چون که قتل از روی عدوان سر زده باشد، مؤدّی به سوی حیات نیست.

و علاوه بر اینها نیز آیه مشتمل است بر موارد دیگری غیر از قتل که آنها نیز مؤدّی به حیات است؛ مثل اقسام قصاص در غیر مورد قتل.

و علاوه مشتمل است بر معنای اضافی دیگری؛ و آن مفهوم متابعت و دنبال بودن است، که از معنای قصاص بدست می‌آید؛ نه از کلمه قتل. زیرا از عبارت الْقَتْلُ أَنْفَى لِلْقَتْلِ عنوان اینکه این قتل به دنبال و در اثر قتل اول است مستفاد نمی‌شود.

و علاوه مشتمل است بر ترغیب و تحریض بر قصاص؛ زیرا دلالت دارد بر آنکه در قصاص، حیاتی است که برای مردم ذخیره شده است و آنها از آن غافل می‌باشند. آنان مالک این حیات هستند و باید آنها را بدست آورند. مثل آنکه بگوئی: برای تو در فلان مکان و یا در نزد فلان کس، مالی و ثروتی است.

و علاوه در عبارت اشاره است به اینکه گوینده این کلام هیچ نیّت و قصدی مگر منافع خود مردم و مراعات مصلحت آنها را ندارد، بدون آنکه از این عمل منفعتی به خودش عائد گردد؛ چون که می‌گوید: وَ لَكُمْ (و برای شماست).

اینها وجوهی بود از لطائفی که آیه بر آنها اشتمال دارد، و بعضی وجوهی دیگر ذکر نموده‌اند که شخص متبّع بر آنها بر خورد می‌کند. مطلبی که هست آنست که: این آیه طوری است که هر چه در آن بیشتر تدبّر نمائی، جمال خود را در تجلیات خود بهتر می‌رساند، و غلبه نور و درخشش آن تو را فرا خواهد گرفت. وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا<sup>۱</sup>.

«وگفتار و کلمه خدا، آن گفتار و کلمه بلند مقام و رفیع المنزله است.»

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱، ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ و این آیه قسمتی از آیه ۴۰،

از سوره ۹: التّوبة می‌باشد.

باری سخن در گرفتن حقّ و قصاص بود که در قرآن مجید در عین آنکه عفو و إغماض را شیوهٔ پسندیده و شیمهٔ حسنه می‌داند و بر آن ترغیب و تحریض می‌نماید، معذک اصل حقّ انتقام در برابر شخص متعدّی و متجاوز را چه در تجاوز به جان و چه در تجاوز به مال و چه در تجاوز به عرض و آبرو و چه در تجاوز به ناموس، معتبر و مسلم می‌داند. و در سنت که مبین قرآن است از کسی که در راه دفاع و گرفتن حقوق خود کشته شود، تعبیر به شهید شده است. شیوطی در «جامع الصغیر» خود با سند حسن از سعید بن زید، از کتاب مسند أحمد حنبل و نسائی و ابی داود و ترمذی و صحیح ابن حبان از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم روایت می‌کند که فرمود:

مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ. <sup>۱</sup> وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ. وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ. وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ. <sup>۲</sup>

«کسی که در راه پاسداری از مال خود کشته شود شهید است. و کسی که در راه حفظ جان خود کشته شود شهید است. و کسی که در راه نگهداری از دین خود کشته شود شهید است. و کسی که در راه حفظ و نگهداری اهل و عیال خود کشته شود شهید است.»

کلینی در «کافی» در باب قتل لیس (جواز کشتن دزد را در حال دزدی) با سند خود از ابوبصیر روایت نموده است که: من از حضرت أباجعفر محمد باقر علیه السلام دربارهٔ کسی که در راه حفظ مالش کشته شود سؤال کردم. حضرت

۱- این فقره را در «سفینه البحار»، مادهٔ شهد، ج ۱، ص ۷۲۰ از حضرت صادق علیه السلام از «بحار» مجلسی، طبع کمپانی، ج ۴، ص ۱۴۳ نقل نموده است.  
 ۲- «الجامع الصغیر» طبع چهارم از مطبعة مصطفى البابی الحلبي مصر، ج ۲، ص ۱۷۸.

فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ شَهِيدٍ - الحديث<sup>۱</sup>.

«کسی که در راه پاسداری و حفظ مالش کشته شود؛ او به منزله شهید است.» - تا آخر حدیث.

و نیز کلینی در باب مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ (کسی که در راه دفاع از ظلمی که به او رسیده است، کشته شود) با سند متصل خود از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ<sup>۲</sup>.  
«کسی که در راه ستمی که می‌خواهد به او برسد در مقام دفاع برآید و کشته شود، شهید است.»

و با همین سند از ابو مریم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ.

سپس فرمود: ای ابو مریم! آیا می‌دانی معنای این که کسی در راه ظلمی که می‌خواهد به او برسد، چیست؟!

من عرض کردم: فدایت شوم، معنایش آنست که انسان در راه حفظ اهل و عیال خود و در راه حفظ مال خود و امثال اینها، کشته گردد.

حضرت فرمود: يَا اَبَا مَرْيَمَ! اِنَّ مِنَ الْفُقَهَةِ عِرْفَانُ الْحَقِّ<sup>۳</sup>.

«ای ابو مریم! فقیه آن کسی است که مواضع قتال را در امثال این موارد بشناسد، آنگاه متعرض شود. زیرا در بعضی از موارد، ترک تعرض سزاوارتر

۱- «کافی» طبع حیدری، ج ۷، ص ۲۹۶.

۲ و ۳- «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۵، ص ۵۲، حدیث شماره اول و شماره دوم.



است.»

و سیوطی نیز در «جامع الصغیر» از سنن نسائی، و از ضیاء از سُؤید بن مُقرَن با سند صحیح روایت کرده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: **مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ**.<sup>۱</sup>

این از یکطرف؛ و از طرف دیگر، اسلام خون کسی را که در صدد تعدی و تجاوز به مال مردم، به دزدی و سرقت، و یا در صدد فجور به نوامیس آنها بوده است، هدر کرده است. و در این صورت اگر صاحب منزل در صدد دفاع از خود برآید، و یا در راه حفظ از ناموس خود، در کشمکش و گیرودار دفاع، دزد و شخص متعدی را بکشد، در محکمه اسلام محکوم نیست. زیرا خون این شخص متجاوز هدر و بلا قیمت است.

کُلینی با سند متصل خود، از حضرت امام موسی بن جعفر اَبی الحسن الکاظم علیه السَّلام روایت کرده درباره حکم مردی که برای دزدی و یا برای اَعمال منافی عَفَّت در خانه دیگری رفت، و صاحبخانه او را کشت؛ آیا در اینصورت می‌توان صاحبخانه را به قصاص خونی که از آن شخص وارد ریخته

۱- «جامع الصغیر» ج ۲، ص ۱۷۸. و قاضی قضاعی در «شرح فارسی شهاب الأخبار» کلمات قصار پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله که با مقدمه و تصحیح و تعلیق سید جلال الدین حسینی اَرَموی محدث به طبع رسیده است، و در آن ۷۹۴ کلمه از کلمات حضرت را آورده است، در ص ۱۴۵ به شماره ۲۷۸ آورده است: **مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ**. «هر که کشته شود از بهر نگاه داشتن مالش، او شهید بود.»

و به شماره ۲۷۹ آورده است: **وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ**. «و هر که کشته شود از بهر نگاه داشتن اهلش او شهید است.»

و به شماره ۲۸۰ آورده است: **وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ**. «و هر که کشته شود از بهر نگاه داشتن دینش او شهید است.»

است ، کشت؟! یا نمی توان کشت!؟

حضرت گفتند :

اعْلَمْ أَنَّ مَنْ دَخَلَ دَارَ غَيْرِهِ فَقَدْ أَهْدَرَ دَمَهُ ؛ وَ لَا يُحِبُّ عَلَيْهِ شَيْءٌ .<sup>۱</sup>

«بدان : کسی که در خانه غیر داخل شود (برای دزدی و یا فجور) خودش خون خود را باطل کرده است و ریختنش را مباح و جائز گردانیده است . و در اینصورت بر صاحبخانه که وی را کشته است باکی نیست و ذمه او به قصاص و یا دیه و امثال اینها مشغول نمی شود.»

و از همین راه است که قرآن کریم ، گفتن زشتی ها و بیان معایب و سیئات کسی را که ظلم کرده است ، بر شخص مظلوم جائز شمرده است ، و به مظلوم اجازه داده است که با صدای بلند فریاد برآورد و زشتی های ظالم را از جهت ستمی که به وی رسانیده است بازگو کند ، و برای ظالم آبرویی در میان جامعه نگذارد . و این حَقّاً بزرگترین مقامی است که قرآن مجید برای دفع ستم ، برای شخص ستم دیده مقرر نموده است :

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا \*  
إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفَوْا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا .<sup>۲</sup>

«خداوند دوست ندارد کسی به سخنان زشت صدای خود را بلند کند ، مگر آن کس که به او ستمی رسیده است . و خداوند پیوسته شنوا و داناست . اگر شما کار خیری را که می کنید ، ظاهر و آشکارا کنید و یا آنرا پنهان و مخفی بدارید ، و یا از کار زشت دیگران درگذرید و اغماض نمایید ؛ پس البته خداوند همیشه صفتش اینست که از بدی ها و زشتی ها درمی گذرد ، با آنکه هر گونه

۱- «فروع کافی» ج ۷ ، کتاب الدیات ، باب مَنْ لَا دَبَّةَ لَهُ ، ص ۲۹۴ ، روایت شانزدهم .

۲- آیه ۱۴۸ و ۱۴۹ ، از سوره ۴ : النَّسَاء .

قدرت بر انتقام و پاداش دارد.»

حضرت علامه طباطبائی قدس الله سره الشریف در تفسیر این آیه مبارکه فرموده‌اند: از جمله بعد که عفو از زشتی و سوء را ترغیب نموده است، استفاده می‌شود که استثناء در جمله **إِلَّا مَنْ ظَلِمَ** استثناء منقطع است.

زیرا از جمله مستثنی منه استفاده می‌شود که: خداوند دوست ندارد که شخص مظلوم و غیر مظلوم صدای خود را در بازگو نمودن معایب و زشتی‌های شخص ظالم و غیر ظالم، بلند کنند؛ و بطور کلی هیچکس نباید صدای خود را در برشمردن معایب دیگری بلند کند. و از این جمله استفاده عدم محبوبیت می‌شود. و چنانچه استثنائی بر آن وارد شود، اگر مفادش استثنای متصل باشد، استفاده محبوبیت فریاد برآوردن مظلوم در عیب‌گوئی از ظالم می‌شود.

اما از آنجائی که در آیه بعدی عفو و اغماض از هر زشتی را نیکو و محبوب می‌شمارد، معلوم می‌شود که استثناء منفصل است، و مفادش جواز است و عدم حرمت؛ نه محبوبیت و استحباب و یا وجوب.

و بنابراین هیچگاه جهری به گفتار زشت، محبوب نیست؛ مگر از شخص مظلوم در برابر ظالم که باکی ندارد و این جهر به قول، جائز و رواست.

و از قرائن مقامیه بدست می‌آید که مراد از جهر به گفتار زشت، اولاً در خصوص زشتی‌هایی است که از ظالم به مظلوم رسیده است؛ نه مطلق هر عیب و زشتی که در ظالم وجود دارد. و ثانیاً این جهر به گفتار باید به جهت دفاع و جلوگیری از ظلم باشد؛ نه به جهت مطلق عیب‌گوئی کردن و زشتی‌ها را برشمردن.<sup>۱</sup>

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۵، ص ۱۲۹؛ خلاصه و محصل مفاد گفتار علامه

در تفسیر این آیه.

ما در زمان خود یک نمونه بارز از این جَهر به گفتار زشت و اعلان به سیئات و بدیهای ظالم را دیدیم ، که خیلی روشن و آشکارا ندای مظلوم را در برابر تعدّیات ظالم حکایت می نمود .

و آن داستان ریختن زنهای مؤمنه با چادرهای خود به خیابانها ، در انقراض حکومت جائرانۀ دودمان پهلوی بود . حکومت پهلوی از هرگونه ستم و جنایت و خیانت به نفوس و اموال و أعراض و نوامیس مردم مسلمان دریغ ننمود . از جمله آنکه حجاب زنهای مسلمان را برداشت . و سُفور<sup>۱</sup> و فحشاء و پرده دری و أعمال منافی عفت را با زور و سر نیزه به مردم تحمیل کرد .

چند زن لخت و عریان غرب زده و غرب دیده را به عنوان سمبل تمدن و آزادی ، با افکار پلید و فاسد به روی کار آورده و زمام تبلیغات مدارس و وسائل ارتباط جمعی (رسانه های گروهی) و بودجه دارائی و اوقاف را در اختیارشان گذارده ، و آنها خود را زنان اصیل و آزاد ایران معرفی کرده و چنین وانمود کردند که از حیا و عصمت و عفت و علم و ادب و هنر و دین و اخلاق در ایران خبری نیست ؛ و زنان مؤمنه و متدیّنه و با سواد محجوبه ، چنان در اقلّیت هستند که جز در قعر خانه ها و مجالس روضه خوانی و بعضی از محالّات فقیر و ضعیف و دور از تمدن جایی ندارند ؛ و آنچه از علم و ادب و فرهنگ و تمدن است ، اختصاص به خودشان دارد و در بسته و سر بسته منحصر به آنهاست .

و با ضیق مجال و اِرعاب و اِرهاب قدرتمندانۀ سیاست غربی ، چنان راه صدا و نفس را بر مردم بستند که کسی را جرأت بر دم زدن نبود . زنان مسلمان ایران که هزار سال در دامان خود مردان دلیر و عالم و برومند تربیت نموده و اینک هم از همان روش و منهاج پیروی می کنند ، ابدأً حقّ تکلم و گفتگو و دفاع

۱- نقاب از چهره برداشتن ، کشف حجاب ، بی حجابی .

از حقوق اولیّه و مسلمّه خود را نداشتند؛ و آن گروه بی حجاب زمام امور را چنان بدست گرفته بودند که مدارس را منحصر، و تمام دختران و نوادگان این زنان اصیل را قهراً و خواهی نخواهی بدان صوب می‌کشاندند؛ و بر اساس تمدّن غرب و فرهنگ استعمار کافر، می‌چرخانیدند و بار می‌آوردند.

این یک ظلم بود، و ظلم دگر عدم اجازه دفاع از حقوق بود که زنان مسلمان را چنان محدود نموده بود، که همه باید این ستم‌ها را تحمل کنند و حقّ دم زدن و گفتن و از حقوق خود دفاع کردن را نیز از دست بدهند.

در اینجا درست در انقلاب مردم و قیام عمومی علیه حکومت جائره، زنان مسلمان نیز به خیابانها و کوچه‌ها ریخته و فریاد برآوردند و با صدای درشت و خشن، معایب و زشتی‌های حکومت پهلوی را بازگو کردند. و از ستمی که پنجاه سال بر آنان رفته بود، پرده برداشتند. و با صفوف خود و چادرهای سیاه و حجاب خود اعلام کردند که: اکثریت مائیم؛ آنهم اکثریت قریب به تمامیت. که هم دین و ایمان، و هم حیا و عفت، و هم علم و ادب، و هم تحمل و صبر در ترتیب امور منزل، و در به ثمر رساندن اولاد و نسل مسلمان از آن ماست.

اسلام فریاد زنان را نمی‌پسندد، و جهر به گفتار سوء را بر آنان رواندارد؛ و از خانه بیرون ریختن و تشکیل تظاهرات و میتینگ‌ها، و دادن شعارها را برای آنان امضاء نمی‌کند.

اینها از نظر اسلام کارهای سوئی است که نسبت به طائفه نسوان انجام می‌گیرد. ولی در صورت دفاع از حقوق خود، و برای جلب و بازیافتن حقوق از دست رفته خود، و برای رفع ستم و ظلمی که از ناحیه ظالمان استعمارگر به آنها می‌رسد، شعار دادن و تظاهرات که مصداق واقعی و حقیقی **لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ** می‌باشد، و این فریاد و ضجّه و غوغا از ایشان قبول است؛ و امری جائز و بدون مانع قلمداد شده، و مورد امضاء و

تصدیق قرار گرفته است .

و به طور کلی برای جواز قیام و اقدام علیه حکومت ظالمانه و جائزانه ، چه درباره مردان و چه درباره زنان ، راجع به شعارها و فریادهای کوبنده و شکننده ظلم ظالمین و دفع کننده مفسدین ، بهترین دلیل از قرآن کریم ، همین آیه مبارکه است . زیرا همانطور که راغب اصفهانی در ماده جَهْر آورده است : جَهْر به ظهور چیزی در اثر افراط در حسّ بصر ، و یا افراط در حسّ سمع گفته می شود . اما در بصر مانند آنکه بگوئی : رَأَيْتُهُ جَهْرًا . و خدا می فرماید : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرًا<sup>۱</sup> . و أَرْنَا اللَّهَ جَهْرًا<sup>۲</sup> تا آنکه می گوید : و اما سمع از این قبیل است گفتار خداوند که : سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ<sup>۳</sup> انتهى . بنابراین هر گونه تظاهرات و دادن شعارهای بلند ، به جهت دفع ستم ستمگر و بر شمردن تعدّیات و تجاوزات وی ، دارای ریشه قرآنی است .

و لیکن باید دانست راجع به زنان که حجاب و عفت و خانه داری و بارداری و بلند نکردن صدای خود نزد نامحرم ، از امور ممدوحه و پسندیده

۱- قسمتی از آیه ۵۵ ، از سوره ۲: البقرة : وَإِذْ قُلْتُمْ يٰمُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرًا<sup>۱</sup> «و یاد بیاورید ای قوم یهود زمانی را که شما به موسی گفتید که : ما ابداً به تو ایمان نمی آوریم مگر زمانی که با چشمان خود ، خدا را بطور واضح و آشکارا ببینیم .»

۲- قسمتی از آیه ۱۵۳ ، از سوره ۴: النساء : فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرًا<sup>۲</sup> «پس بتحقیق یهودیان از موسی مطلبی بزرگتر از این را خواستار شدند ، آنجا که گفتند : خدا را به ما عیاناً بطور واضح و هویدا نشان بده .»

۳- قسمتی از آیه ۱۰ ، از سوره ۱۳: الرعد : سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ . «در نزد خداوند تفاوتی ندارد آن کس که از شما سخن به پنهانی گوید ، و یا به جهر و بلندی صدا سخن گوید ، و آن کس که در شب تار پنهان است ، و یا آنکه در روز روشن به دنبال کار خود در حرکت باشد .»

۴- «المفردات فی غریب القرآن» طبع مطبعة مصطفى البابي ، ص ۱۰۱ .

است؛ و اظهار و بیان زشتی‌های ظالم نیز دربارهٔ آنان با آنکه دارای عنوان زشتی و سوء است، ولی دربارهٔ ظالم به خصوص استثناء شده است و در این مورد بخصوص زشتی و عیبی ندارد.

یعنی بطور استثنائی و به عنوان ثانوی، زن حق دارد صدای خود را بلند کند، و در برابر مردان پرخاش خود را از ظالم در ظلمی که به وی رسیده است، جَهراً و علناً اعلام نماید؛ نه آنکه هر وقت و همه جا و به هر شرطی می‌تواند در میتینگ‌ها شرکت کند و خطبه بخواند و دوش به دوش مردان قدم بردارد.

این عمل خلاف اسلام است؛ و خلاف بُنیه و سازمان فطری و خَلقی زن، و خلاف مصالح و عوائد اوست. بلند نمودن زن صدای خود را در شرائط عادی، در میان مردان، در سخنرانیها، و شرکت در مجالس و محافل مردان و یا مجالس و محافلی که در آن زن و مرد وجود دارند، خلاف نصوص صریحهٔ وارده در اسلام است.<sup>۱</sup> و باید بسیار متوجّه بود که مبدا خدای ناکرده، ما در راه پیشرفت و تکامل اسلامی خود، گامهائی برداریم که ما را به عقب ببرد و به سوی قهقرا و جاهلیت بکشاند؛ و به عوض ثمرهٔ زیبا و میوهٔ شیرین حیات اسلام که باید بدست آوریم و در سایهٔ درخت پرثمر آن بیاریم، خدای ناکرده همان اعمال و شیوه‌های کفر، و رسوم و آداب جاهلی و بربری و غربی، به نام اسلام و به نام سردار رشید و دلاور، و یگانه زن عالم بشریت، و شیرزن دلاور صحنه‌های مبارزهٔ با کفر والحاد، یعنی زینب کبری سلام الله علیها، در ما بظهور برسد؛ و ما در شرائط عادی، زنان را در مجالس مردان برای تعلیم و تربیت، و یا برای تفسیر

---

۱- برای اطلاع وسیع از این مطلب، باید به کتاب «رسالة بدیعة فی تفسیر آیه: الرَّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى الْإِنْسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» که به لسان عربی توسط مؤلف نگارش یافته است؛ و به ترجمهٔ آن به زبان پارسی مراجعه شود.

و تاریخ ، و یا برای موعظه و سخنرانی و غیرها شرکت دهیم ، آنگاه بگوئیم : چه إشکالی دارد ؟ فاطمه زهراء هم به مسجد رفت و در برابر مردان خطبه خواند ؛ دختر عزیزش : زینب هم در خیابان های کوفه در برابر سیل جمعیت مردان خطبه خواند ، و هم در شام در مجلس یزید در برابر مردان خطبه خواند و حرف زد و سخن گفت ؛ و نواده ارجمندش : فاطمه بنت الحسین نیز در کوفه خطبه خواند .<sup>۱</sup>

۱- بدانکه ارباب مقاتل برای زنان کاروان اسارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در کوفه سه خطبه نقل کرده اند : یکی از حضرت زینب سلام الله علیها و دیگری از فاطمه صغری و سومی از ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب علیه السلام . از اینجا معلوم می شود که : در کاروان از دختران حضرت سید الشهداء علیه السلام دو فاطمه بوده است : یکی فاطمه بزرگتر که ملقب به کبری بوده ، و حضرت او را به حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام تزویج کردند . و دیگری فاطمه کوچکتر که ملقب به صغری بوده ، و حضرت او را به قاسم ابن الحسن تزویج کردند . و اینکه یکی از علماء گفته است : آن حضرت یک دختر به نام فاطمه بیشتر نداشت و آنرا به حسن مثنی تزویج کرد و فاطمه دیگری نداشت تا به قاسم دهد ، این گفتار تمام نیست . زیرا لقب صغری برای فاطمه دلیل بر تعدد فاطمه نام در اولاد آن حضرت است . مگر کسی بگوید : ممکن است لقب صغری در مقابل فاطمه کبری یکی از دختران امیرالمؤمنین علیه السلام است که از او بزرگتر بود ، و او در قافله اسیران بود ، و برای امتیاز این دو اسیر به صغری و کبری لقب دادند . این احتمال گر چه ممکن است ، ولی احتمال اول قوی تر است . زیرا معمولاً کبری و صغری ، که اولاً و ابتداءً از ألقاب بوده و ثانیاً حکم اسم و علم را پیدا می کند ، در اهل بیت واحد و خانه واحد است . و چون حضرت سید الشهداء علیه السلام مادرشان را بسیار دوست داشتند ، نام فاطمه را بر روی دختران خود مکرراً گذارده اند ، همچنان که چون پدرشان علی را بسیار دوست داشته اند نام علی را بر روی پسران خود مکرراً نهاده اند همچنان که نام پسر بزرگ علی اکبر و نام حضرت سجاد که کوچکتر بود علی اصغر بود (در «نفس المهموم» ص ۲۸۰ ، از «مناقب» از یحیی بن حسن روایت می کند که : یزید به علی بن الحسین علیه السلام گفت : وا عَجَباً لِأَبِيكَ ! سَمِي عَلِيًّا وَ عَلِيًّا . فَقَالَ : إِنَّ أَبِي أَحَبُّ أَبَاهُ فَسَمِي بِاسْمِهِ مَرَارًا . «ای شگف از پدر تو ! چگونه پسران



این اشتباه بزرگ، و خبط غیر قابل معذرتی است که بر آذهان ما وارد می‌شود، و یک نوع مغالطه‌ایست که از ناحیه افکار شیطانی و گرفتار هوای نفس، بجای برهان در فنّ مخاطبات خود را جا می‌زند.

آخر کسی بدین یاوه سرایان که مدّعی اسلام شناسی هستند نمی‌گوید: اگر خطبه خواندن و سخنرانی نمودن زن در شرائط عادی هم جائز بود، پس چرا همین دخت پیامبر صدّیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها در زمان حیات پدرش رسول الله، یک سخنرانی هم در مسجد نکرد؟! چرا در مسجد و

---

خود را به نام علی مکرراً نام نهاده است! حضرت فرمود: پدر من پدرش را دوست داشت، فلهاذا مکرراً نام وی را بر اولادش گذارد. و علیها دو دختر از دختران آن حضرت به فاطمه مسمی بوده‌اند؛ کبری و صغری. و این فاطمه صغری در مقابل فاطمه کبری دختر رسول خدا هم نیست. زیرا در خانه واحد و بیت واحد، لقب کبری و صغری را برای تمیز و عدم اشتباه می‌آورند. و در دو بیت اشتباه نمی‌شود و معهود نیست.

و اما علی اکبر و علی اصغر؛ چنانچه از تواریخ بدست می‌آید سنّ علی اکبر از بیست و پنج سال متجاوز بوده است. او در زمان خلافت عثمان متولد شده است، و دارای عائله و فرزند بوده است؛ و قرائن بر بزرگتر بودن او نسبت به حضرت سجّاد علیه السّلام بسیار است. شیخ محقق ابن ادریس در کتاب «سراثر» در باب زیارات در پایان کتاب حجّ ذکر فرموده؛ و مرحوم محدّث قمی کلام او را در «نفس المهموم» در ص ۱۹۲ و ۱۹۳ نقل کرده و تأیید نموده است؛ و ردّاً بر شیخ مفید که قتیل روز عاشورا را علی اصغر در «ارشاد» گفته است، جملات قارع و کوبنده دارد؛ که مرحوم آیه الله حاج شیخ ابوالحسن شعرانی رضوان الله علیه در کتاب «دمع السّجوم» از ص ۱۶۳ تا ص ۱۶۵ ترجمه آنرا با اضافاتی ذکر فرموده است. و اما سنّ حضرت امام زین العابدین در روز عاشورا بیست و سه سال بوده است. و اما طفل شیرخوار حضرت را که با پیکان شهید شد، این حقیر در کتب مقتل به نام علی ندیده‌ام؛ آنچه وارد است همان عنوان طفل رضیع است. بلی از حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام طفلی به نام عبدالله در کربلا شهید شد.

غیر مسجد ، مجلس درس تشکیل نداد؟! و برای همه اصحاب ، اعم از مرد و زن ، تفسیر قرآن و سیره پدرش را بیان نکرد؟! چرا نه او و نه غیر او از زنان مدینه ، در میان مردان یک سخنرانی نمودند؟! و یک مجلس درس ، موعظه و حدیث و تفسیر نه از آنها و نه از زنان مکه و نه از زنان کوفه و بصره دیده نشد؟! عزیز من! چشمت را باز کن! گول نخوری! از مطالبی که ما در بحث از آیه کریمه: **لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ**<sup>۱</sup> بیان نمودیم ، خوب بدست آمد که خطبه حضرت زهراء سلام الله علیها در مسجد برای دفاع از حق خود ، در اثر ستمی که بر وی از ناحیه دستگاه مدعی خلافت پدرش رسول الله وارد شده بود ، بوده است و بس . او فریاد و ضجه و غوغای خود را چهاراً در مسجد علیه ظالم بلند کرد ، و ابوبکر و عمر را محکوم نمود و مفتضح ساخت ؛ بطوریکه بعد از چهارده قرن ، ما گفتار او را در این سخنرانی ، در کتب مخالفین هم می خوانیم و بر آن رشادت و عظمت و منطق قوی و برهان قویم او آفرین می گوئیم .

عمل او یک عمل قرآنی بود ؛ و ریشه قرآنی داشت ؛ که هر کس چه زن و چه مرد ، در صورتیکه به او ظلمی برسد ، حق دارد در برابر ظالم بایستد و قیام کند و چهاراً سیئات و زشتیهای که از ظلم او به وی رسیده است را بر شمرد . این کار را کرد و چهاراً خطبه خواند و مدعی خود را اثبات نمود و سپس به منزل برگشت ؛ و دیگر دیده نشد خطبه ای بخواند ، و در میان جماعت مردان لحن صدای خود را بلند کند .

پس کجا کسی می تواند به خود چنین جرأتی را بدهد که بگوید : این عمل استثنائی بی بی دو عالم ، دلیل بر جواز سخنرانی های زنان در محافل مردان در

۱- قسمتی از آیه ۱۴۸ ، از سوره ۴ : النساء .

صورت عادی و شرایط غیر استثنائی می باشد؟!

دخترش زینب افتخار زنان عالم، در کوفه، در وقتی که در کجاوهٔ اِسارت می رفت، خطبه خواند و سخنرانی کرد؛ و قویّ اللّهجه، و طلیق اللسان سخن گفت؛ و ظلم دستگاه بنی امیه، و پستی و زبونی کوفیان بی اراده و رذل را بر شمرد. و باید خطبه بخواند و سخن بگوید و سیئاتشان را بر ملا کند و حقانیت برادر رشید و امام به حقّ خود را به گوش جهان برساند. این حقّی است که قرآن به او داده است؛ و این رسالتی است که در این سفر عظیم و هولناک، از جانب برادرش به وی محوّل گردیده است.<sup>۱</sup>

آن وقت شما می خواهید این موقعیت خطیر و عظیم، و این دفاع از حقّ و بر ملا ساختن ظلم بنی امیه و دودمان ضدّ دین و ضدّ انسانیت، که بدان طرز فجیع و فظیح در صحرای کربلا به وقوع پیوست را، با خطبه خواندن و سخنرانی نمودن جنس لطیف زنان، در مجالس بزم، با صدای ظریف و لحن نمکین آنها که صیّاد دل هاست قیاس کنید؟! اُبدا، اُبدا. این قیاس مع الفارق است؛ نه یک فارق، بلکه هزار فارق دارد.

این عمل زینب عمل استثنائی بود که در کوفه و شام در مجلس یزید پرخاش کرد و سخن گفت؛ نه قبل و نه بعد، از زینب دیده نشد که در میان مردان سخن بگوید. او دخت شیر مردان، و دخت مرکز عفت و حیاست، از دو پستان زهراء شیر نوشیده و در دامان وی پرورش یافته است.

زینب کبری پنجاه و پنج سال داشت که در صحرای کربلا حضور یافت.

---

۱- با همهٔ این احوال می یابیم که زینب در همان خطبهٔ معروفه، خطاب به یزید نموده و با عبارات: *قَدْ هَتَكَتْ سُنُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتِ وُجُوهُنَّ* و *أَمْثَلَهُمَا* او را بر ایجاد چنین صحنه‌ای سرزنش می کند.

زیرا از حضرت سید الشهداء علیه السلام دو سال کوچکتر بود . و چون وفاتش در ماه رجب سنه شصت و دو یعنی یکسال و نیم بعد از واقعه عاشورا می باشد ؛ بنابراین ، عمرش نیز قریب عمر برادرش : حسین علیه السلام بود .<sup>۱</sup>

زینب سلام الله علیها در این مدت طولانی در مدینه بود ، و یکبار دیده نشد که در مجالس مردان شرکت کند و سخنرانی نماید ، و برای آنان و یا برای مجالسی که زن و مرد هر دو صنف وجود دارند ، تفسیر و حدیث بیان کند . با آنکه عالمه اهل بیت بود ، و حضرت سجاد علیه السلام به او گفت : **يَا عَمَّتَاهُ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ وَ فَهِمَةٌ غَيْرُ مَفْهَمَةٍ** .<sup>۲</sup> «ای عمه جان ! تو

۱- در موسوعه آل النبى علیه السلام ، کتاب «السيدة زينب : بطله كربلاء» ص ۷۵۶ گوید : سیده زینب در شام روز یکشنبه که چهارده روز از ماه رجب گذشته بود در سنه ۶۲ هجری علی ارجح الاقوال رحلت نمود .

۲- این گفتار حضرت زین العابدین علیه السلام است بعد از آنکه زینب سلام الله علیها در خطبه اش بطور تفصیل پرده از زشتی های بنوامیه و از بی عهدی و پیمان شکنی کوفیان برداشت ؛ و خطبه خود را بدین جا رسانید که این ابیات را انشاد کرد :

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| ماذا تقولون إذ قال النبي لکم | ماذا صنعتم و أنتمم ءاخیر الأمم |
| بأهل بیتی و اولادی و تکرمتی  | منهم أساری و منهم ضرجوا بدم    |
| ما کان ذاک جزائی إذ نصحت لکم | أن تخلفونی بسوء فی ذوی رجم     |
| إنی لأخشی علیکم أن یجل بکم   | مثل العذاب الذی أودی علی إرم   |

در اینجا حضرت سجاد او را امر به سکوت فرموده و گفت : **يَا عَمَّةُ اسْكُنِي** ؛ ففی الباقی مِنَ الماضی اِغْتَبَارًا ؛ وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ ، فَهِمَةٌ غَيْرُ مَفْهَمَةٍ ، إِنَّ الْبُكَاءَ وَ الْحَنِینَ لَا یُرْدَانِ مَنْ قَدْ أَبَادَهُ الدَّهْرُ . فَسَكَتَتْ . ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ضَرَبَ فُسْطَاطَهُ ، وَ أَنْزَلَ نِسَاءَهُ ، وَ دَخَلَ الْفُسْطَاطَ . («نفس المهموم» ص ۲۴۷ و ۲۴۸)

این چهار بیت را همانطور که دیدیم ، مرحوم محدث قمی در «نفس المهموم» از حضرت زینب کبری علیها سلام الله در خطبه کوفه روایت کرده است ؛ و مصدر آنرا ⇨

بحمدالله زن عالمی هستی که دیگری به تو علم نیاموخته است؛ و زن با فهم و درایتی هستی که کسی تو را تفهیم ننموده است!

زینب مجالس زنانه در مدینه داشت؛ و زنان را تربیت به قرآن و حدیث و

«احتجاج» شیخ ابو منصور طبرسی ذکر کرده است. و شیخ مفید در «إرشاد» طبع سنگی، ص ۲۷۰، سه بیت اول را به أم لقمان دختر عقیل در مدینه نسبت داده است. مفید گوید: أم لقمان دختر عقیل بن ابی طالب رحمة الله علیهم چون خبر مرگ حسین علیه السلام را شنید، با سر برهنه بیرون دوید (حاسرة) و خواهرانش: أم هانی و أسماء و رمله و زینب دختران عقیل بن ابی طالب با او بودند. او بر کشته شدگان خود در کربلا می‌گریست و می‌گفت: ماذا تقولون إن قال النبی لکم تا آخر سه بیت؛ و همین روایت مفید را محدث قمی، در «منتهی الأمال» ج ۱، ص ۳۰۲ روایت کرده است. و طبری در تاریخ خود، ج ۵، ص ۴۶۶ و ۴۶۷ از طبع دوم، دار المعارف مصر؛ و همچنین ابن اثیر در «کامل» طبع اول، ج ۳، ص ۳۰۰ و از طبع دوم بیروت ۱۳۸۵ هجری: ج ۴، ص ۸۸ و ۸۹ گویند که: چون بشیر ندای قتل حسین را در مدینه داد، زنان بنی هاشم صیحه کشیدند؛ و دختر عقیل بن ابی طالب با زنان همراهش با سر برهنه که لباسش برگشته بود (حاسرة تکلوی ثوبها) از منزل بیرون شده، و این سه بیت را خواندند. و اما ابن کثیر در «البدایة و النهایة» ج ۸، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ از ابو جعفر بن جریر طبری روایت کرده است که: چون اسرای اهل بیت را به مدینه حمل دادند و آنان داخل مدینه شدند، زنی از بنی عبدالمطلب با موی پریشان در حالیکه آستین خود را بر سرش نهاده بود، گریان اسیران را ملاقات کرد و این سه بیت را انشاد نمود. و ابو مخنف از سلیمان بن ابی راشد از عبدالرحمن بن عبید ابی الکنود روایت کرده است که: گوینده این ابیات، دختر عقیل بوده است. و همچنین زبیر بن بکّار روایت کرده است که: زینب صغری دختر عقیل بن ابی طالب زمانی که آل حسین علیه السلام را در مدینه نبویه وارد کردند، این اشعار را گفت. و ابوبکر بن الأنباری با إسناد خود روایت کرده است که: زینب دختر علی بن ابی طالب از فاطمه - که زوجه عبدالله بن جعفر، و مادر پسران او بود - شکاف وسط پرده و چادر را در روز کربلا، همان روزی که حسین شهید شد، بالا زده و این ابیات را سرود. فאלله أعلم.

تفسير و اخلاق می نمود ؛ مجالس او معروف بود . اگر سخنرانی زينب در کوفه و شام ، در حال اسارت ، دليل بر جواز مطلق سخنرانی و هرگونه موعظه و خطابه بود ، پس چرا نظير اين سخنرانی در میان مردان در آن مدینه پهناور آنروز که مرکز علم بود ، حتی برای یکبار هم از او واقع نشد ؟!

و نظير همين مطلب است گفتار فاطمه بنت الحسين در کوفه ، برابر هزاران نفر ، پس از خطبه و گفتار عمّه اش زينب .

گویا کشف جواز سخنرانی زنان در محافل مردان ، قدری دير بدست اين آقایان اسلام شناس رسیده است ؛ وگرنه زودتر از اين زنان را در مجالس و محافل مردان وارد می ساختند ؛ و مردان را از اين محرومیت زودتر در می آوردند .

گویند : مردی به سفر رفته بود ؛ چون از سفر بازگشت ، زنش را مریض و والده اش را مرده یافت . با مواصلت و مضاجعت زنش بهبود یافت . افسوس می خورد که دير رسيدم وگرنه والده را هم شفا داده بودم .

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کین ره که تو می روی به ترکستان است

از همه اینها گذشته ، پرخاش و احتجاج و خطبه بی بی دو عالم سیده نساء العالمین و دخترش زينب کبری علیهما صلوات الله در مسجد پیغمبر و در کوفه و شام ، بر اساس تضييع حقّ شخص خودشان نبوده است تا از آن درگذرند و عفو و اغماض را بر اساس سجایای اخلاقی و محاسن صفات انسانی مقدّم دارند .

آن خطبه ها بر اساس مصلحت عامّه و بيدارباش افهام و افکار جامعه ، در آن نسل و در نسل های آینده بوده است ، که خیانت و جنایت بر پیکر اسلام وارد شده بود ؛ در مدینه پس از رحلت رسول الله ، در سقیفه بنی ساعده ، محلّ خلیفه گیری ، صراحتاً با قرآن و سنت و منهاج رسول خدا ، و با تمام زحمات و

مساعی آن حضرت در دوران حیاتشان معارضة و مبارزه شد؛ در کربلا دستگاه نامعدلت و بیدادگری بنی امیه، پیکر امام زمان و اولاد و ذراری و أرحام و اصحابش را از دم تیغ، به جرم ندای حق درگذراند؛ و اهلش را اسیر بیابانها نمود؛ و تازه حضرت سید الشهداء علیه السلام را یک مرد مخالف و سرکش و متمرد از فرمان حکومت مرکزی جلوه داده و بر یورش خود بر او و خاندانش مباحات می نمودند.

در اینجا عفو اغماض معنی ندارد؛ سکوت در حکم امضاء و تقریر و تصدیق به جنایات آنهاست؛ سکوت، بر روی مظالم و تعدیات و تجاوزاتشان صحه می‌گذارد و عمل زشت آنان را نیکو جلوه میدهد.

اینجا باید دادزد، فریاد کشید، جنایات را بر شمرد، حرکت کرد؛ نه تنها در خیابان‌ها و کوچه‌ها، که از کربلا تا به کوفه و از کوفه تا به شام و از شام تا به مدینه، و سپس هم در مدینه آرام ننشست. زنان را هر روز به دور خود جمع نمود و از احوال و گزارش‌ها و جریانات واقعه، یک یک و مو به مو بر شمرد، تا به جائی برسد که هنوز زمانی دیر از وقعه کربلا نپائیده است، حاکم مدینه پیغام داد: زینب باید از مدینه بیرون برود، و گرنه سقف خانه‌های اهل بیت و فرزندان علی را بر سرشان خراب می‌کنیم.<sup>۱</sup>

۱- دکتوره عائشه بنت الشاطی در کتاب «السيدة زینب بطلة کربلاء» در ص ۷۵۳ تا ۷۵۶ از مجموعه موسوعه آل النبی صلی الله علیه و آله آورده است که: زینب می‌خواست بقیه عمرش را در جوار جدش رسول خدا در مدینه بماند، ولیکن بنی امیه ناخوشایند بودند. سیده زینب برای زنان مدینه از جریان واقعه کربلا و حادثه طف بیان می‌کرد. و چنان بیان وی مؤثر بود که کافی بود آتش حزن و اندوه بر شهیدان را شعله‌ور سازد و مردم را علیه طاغیان بشوراند؛ و نزدیک شد که کار بر بنو امیه فاسد گردد. فلذا والی آنها عمرو بن سعید اشدق به یزید نوشت: زینب زنی است عاقل و با درایت و در گفتار فصیح؛ اقامتش در

باری این یک نمونه از عمل به قرآن ، و اصالت و جاودانی بودن تعليمات آن بود که بدین گونه مشروح شد . یعنی در جایی که مقتضیات و شرائط ایجاب عفو و گذشت را ننماید ، و انسان لازم باشد به هر وسیله ای که باشد ، با چنگ و ناخن و دندان ، با فریاد و صیحه و ضجه ، در برابر شخص متعدی و ستمگر بایستد و قیام کند ، باید بنماید .

اما آنجائی که مصالح و مفاسد عمومی در بین نیست ، ضرر ضرر شخص است ، سکوت هم موجب امضای ظلم ظالم نیست ، اعلان و اعلام جنایت هم جز ریخته شدن آبرو و درگیری های شخصی و خانوادگی اثری ندارد ، در این گونه امور و امثال و شبهه آن ، بهتر است انسان عفو را بر جهر گفتار به سوء مقدم دارد و زبان خود را به سوء نیالاید ، و نفس شریف خود را بیهوده دچار دغدغه و کشمکش نکند ، و به آرامی با اغماض و گذشت از کنار قضیه عبور کند ؛ که در

⇨ مدینه موجب تهییج افکار و انظار می گردد . او و همراهانش قصد قیام و گرفتن خون حسین را دارند . یزید به والی مدینه امر کرد تا بقیه و بازماندگان از اهل بیت را در شهرها و نواحی متفرقه تبعید و متفرق کند . والی پیام داد به سیده زينب که از مدینه خارج شود ، و هر جا می خواهد برود . زينب از روی غضب و خونخواهی در پاسخ گفت : خدا می داند بر سر ما چه آمده است ؟ سوگند به خدا از مدینه بیرون نمی رویم گرچه خون های ما ریخته گردد . اما زنان بنی هاشم از خشم و غضب یزید طاغی بر زينب رحم آوردند ، و دور او را گرفتند ، و با لطافت در کلام و اظهار همدردی او را ترغیب به خروج نمودند . زينب حرکت کرد و عازم مصر شد ، و در وقت طلوع هلال شهر شعبان سنه ۶۱ بود که زينب وارد زمين نیل شد . و به حرکت ادامه داد تا در قریه ای نزدیکی بلبیس فرود آمد . در آنجا مسلمة بن مخلد أنصاری امیر مصر با جماعتی از اعیان مصر و علماء آن به استقبالش آمدند . مسلمة زينب را در خانه خود برد ؛ و قریب یک سال در آنجا به عبادت و انقطاع به سوی خداوند مشغول بود تا در شب پانزدهم شهر رجب سنه ۶۲ رحلت نمود . زينب را در خانه مسلمة به خاک سپردند . و قبر او تا امروز مزار مبارکی است که مسلمانان از راه های دور به زیارتش می روند .



این صورت حلاوت و شیرینی اغماض و عفو به طوری در روح او می‌نشیند و چنان طراوت و تازگی آن را در می‌یابد که *إلی الأبد آن حلاوت و طراوت گویی با اوست و پیوسته وی را متمتع می‌نماید*.

برای این حقیر موارد بسیاری اتفاق افتاده که این آیه مبارکه مصداق پیدا نموده و گاهی از مواقع، در صدد دفاع و جهر به گفتار بوده‌ام؛ و در بعضی از مواقع عفو را به توفیق خداوندی مقدم داشته‌ام؛ و اینک در تتمه و خاتمه این بحث شریف، دو مورد از مواردی را که عفو را مقدم داشته و نتایج آن را چشیده‌ام، برای دوستان گرامی معروض می‌دارم:

مرحوم پدرم به من *علاقه و افری داشت و نزد همه تمجید و تحسین می‌کرد؛ و مرا وصی خود قرار داد، و کتابخانه‌اش را نیز در زمان حیاتش به من بخشید*. این حقیر در سن بیست و پنج سالگی بودم که مدت اقامت و دروس در حوزه علمیه قم را به پایان رسانیده و عازم تشرّف به نجف اشرف برای ادامه تحصیل بودم که ایشان به رحمت جاودانی حق پیوستند. و حقیر ناچار شدم برای تصفیه امور و ترتیب وصیت در طهران موقتاً درنگ کنم. و بعد از بهبود و تنظیم امور و تنسیق آنها بدان صوب حرکت کنم.

در این موقع شیطان به تمام معنی *الکلمه در کار ما ایجاد خلل نمود؛ امور مجتمعه را متشتت می‌کرد؛ و مساعی برای انجام وصیت را تباه و خراب می‌ساخت؛ و در هر گام و قدمی که برای اصلاح برداشته می‌شد پیشقدم شده، و سدّ معبر می‌نمود؛ و حرکات و نیات مرا مورد سوءظنّ و اتهام جلوه می‌داد، تا آنکه به کلی از عمل فلج نمود و تیر خود را درست به نشانه زد؛ و حقیر تا پس از یک سال اقامت در طهران نتوانستم امور را منظم کنم، و به ناچار از سهم الارث هم صرف نظر کرده، با والده و زوجه رهسپار نجف اشرف شدیم.*

چنان معارضه و مصادمه با حقیر شدید بود که حتی نتوانستم در موقع

حرکت خود را حاضر کنم تا با معارضین خداحافظی کنم .

دو سه سالی از این جریان گذشت ؛ در موسم حجّ بود که شنیدم یک نفر از معارضین که پیرمردی بود ، و از جهت سنّ در حکم پدر من بود ، به نجف آمده و عازم بیت الله الحرام است .

پیش وجدان خود طاقت نیاوردم که از این مرد محترم که مسافر الی الله است ، دیدن نکنم ؛ و در عین آنکه ملاقات و دیدار با او فوق العاده برای من رنج آور و گران بود ، معدلک به دیدار او و مصاحبانش که در فندقی (مسافرخانه) در فلکة صحن مطهر ، قرب مدرسه حضرت آیه الله العظمی بروجردی منزل گزیده بودند رفتم ، و سلام کردم و معانقه نمودم و خیر مقدم گفتم .

گفتند : ما عازم حجّ می باشیم و چند روزی در اُعتاب عالیّه زیارت دوره می کنیم و سپس با طیاره از بغداد به سمت جدّه می رویم ؛ من هم از این سفرشان اظهار مسرت کردم و تهنیت گفتم ؛ و قریب نیم ساعت نشستیم و سپس خداحافظی کرده و به منزل بازگشتم .

فردای آن روز ، سه ساعت بعد از ظهر بود که در شدّت گرمای نجف ، در منزل رازدند ؛ چون گشودم همان آقای محترم و پیرمرد معارض بود که تنها به عنوان بازدید از دیدار دیروز من آمده بود .

مرحبا و سلام گفتم ، و به درون آوردم . گفت : من میخواهم از والدّه شما نیز خداحافظی کنم ! گفتم : بفرمائید اشکال ندارد (چون در این کشمکش والدّه حقیر نیز به مناسبت ربط با حقیر ، دچار اُتْهام و بدبینی و سوءظنّ شده بود.)

آمد و در مقابل والدّه ایستاد و سلام کرد و گفت : میخواهم به بیت الله الحرام بروم ؛ از من بگذرید !

والدّه گفت : أبداً نمی گذرم ! گفت : باید بگذرید ! والدّه گفت : امکان

ندارد .

گفت : به خدا قسم اگر از من نگذری از اینجا به طهران بر می گردم و حج نمی روم .

من عرض کردم : آقا ! والده گذشته اند و می گذرند ؛ شما مطمئن باشید ! من ایشان را راضی می کنم ؛ إن شاء الله در سفرتان مَقْضَى المرام بوده باشید ! آقا خدا حافظی نموده ، و از منزل بیرون شدند ؛ و فردا صبح بناست که از مسافرخانه با همراهان با ماشین سواری به کاظمین حرکت کنند .

فردا صبح حقیر به دیدنشان در مسافرخانه رفتم ؛ هوا گرم بود . خود و همراهانشان در صحن حیاط مسافرخانه کنار دیوار روی نیمکت ها نشسته بودند و أسباب ها را بسته و حاضر کرده بودند . گفتند : تا نیم ساعت دیگر حرکت می کنیم . بنده گوئی اصلاً سابقه مرافعه و دعوی با ایشان نداشته ام و از هر طرف سخن گفته می شد .

چون همراهان اسباب ها را در سواری نهادند و عازم بر سوار شدن شدند این آقا در روی نیمکت رو کرد به من و گفت : آقا سید محمد حسین ! از معصوم علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدند :

حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ .<sup>۱</sup>

«عفو و گذشت را پیشه کن ! و به کارهای پسندیده و شناخته شده و شایسته امر کن ! و از جاهلان درگذر!»

معصوم فرمود :

ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ : صِلْ مَنْ قَطَعَكَ ! وَأَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ ! وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ !<sup>۲</sup>

۱- آیه ۱۹۹ ، از سوره ۷: الأعراف .

۲- اصل این روایت در «أمالی» شیخ طوسی طبع نجف ج ۲ ، ص ۲۵۸ است که با إسناد متصل خود روایت می کند از احمد بن عیسی العلوی قَالَ : قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : إِنَّهُ لَيَعْرِضُ لِي صَاحِبُ الْحَاجَةِ فُأَبَادِرُ إِلَى قَضَائِهَا مَخَافَةَ أَنْ يَسْتَعْنِي عَنْهَا »

صاحبها. ألا وإن مكارم الدنيا والآخرة في ثلاثة أحرف من كتاب الله عز وجل: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. و تفسیره: أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ.

و در «مکارم الأخلاق» شیخ طبرسی، طبع سنگی، ص ۲۴۱ در ضمن وصایای حضرت رسول اکرم به امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام وارد است: يَا عَلِيُّ! ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحُلُمَ عَمَّنْ جَاهَلَ عَلَيْكَ.

و در «اصول کافی» ج ۲، ص ۲۴۱ با إسناد متصل خود از دلّهات غلام حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: «گفت: شنیدم که آن حضرت می فرمود: لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مِنْ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ. فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكَيْتَمَانُ سِرِّهِ؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: عَلِيمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ. وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ.» این روایت را در «عیون أخبار الرضا» طبع سنگی، ص ۱۶۷ آورده است و در ذیلش وارد است: «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ الصَّبْرُ يَنْ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ.»

و در «مجمع البحرین» در ماده کَرَمَ وارد است: «مکارم اخلاقی که از خصائص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، ده چیز بود: یقین و قناعت و صبر و شکر و حلم و حسن خُلق و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروّت. و در حدیث وارد است: اَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ تَعَالَى وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا. و سپس حضرت این ده خصلت گذشته را ذکر نمودند. و چون از حضرت از مکارم اخلاق پرسیدند، فرمود: الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ صَلَّةُ مَنْ قَطَعَكَ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ وَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ لَوْ عَلَى نَفْسِكَ.» - انتهى.

در «کشاف» طبع اول، ج ۱، ص ۳۶۴ در تفسیر آیه خُذِ الْعَفْوَ گوید: «عفو ضدّ جهد است. جهد یعنی مشقت و سختی، و عفو یعنی سهولت و آسانی. یعنی: بگیری ای محمد»

.....

⇨ از افعال مردم و اخلاقشان و آنچه مربوط به آنهاست، آنچه را که برای تو سهل و آسان است. کار را با مردم سهل و آسان بگیر و به تکلف پرداز و با آنها در امورشان مذاقه مکن و آنچه سبب مشقت آنها شود از آنها مخواه که نفرت نکنند، همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا» و شاعر گفته است:

خُذِي الْعَفْوَ مَنِي تَسْتَدِيمِي مَوَدَّتِي      وَ لَا تَنْطِقِي فِي سَوْرَتِي حِينَ أَغْضَبُ

و بعضی گفته‌اند: عفو به معنای زیادتی است؛ یعنی زیادی و آنچه را از صدقاتشان آسان است، آنرا بگیر. و این آیه قبل از نزول آیه زکوة است، اما چون آن آیه نازل شد امر شد که طوعاً أو کرهاً زکوة گرفته شود.

و عُرف به معنی معروف و جمیل است از کارها.

و معنی «وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» آنستکه: با سفیهان مانند سفهشان معامله نکن و با آنها ممارات و مجادله منما، و بردباری کن و از بدیهایشان که به تو میرسد إغماض کن. و گفته شده است: چون این آیه فرود آمد رسول خدا از جبرئیل پرسید، گفت: نمی‌دانم تا بپرسم. سپس برگشت و گفت: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ رَبَّكَ أَمَرَكَ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ، وَ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ. و از جعفر صادق است که: خداوند پیغمبرش را به مکارم اخلاق فراخوانده است و در قرآن آیه‌ای که جامع تمام مکارم اخلاق باشد غیر از این آیه نداریم. -  
انتهی.

این مطلب را مقدس اردبیلی نیز در «آیات الأحکام» ص ۴۳۹ از «کشاف» آورده است. ابن ابی الحدید در پایان «شرح نهج البلاغه» هزار کلمه از مواعظ و حکم را بصورت کلمات قصار از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده است و کلمه ۱۲۲ از آن این است: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَدَبَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَوْلِهِ: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. \* فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ تَادَبَ، قَالَ: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. \*\* فَلَمَّا اسْتَحْكَمَ لَهُ مِنْ رَسُولِهِ مَا أَحَبَّ، قَالَ: وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.» \*\*\* (از طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۲۰، ص ۲۷۰)

\* - آیه ۱۹۹، از سوره ۷: الأعراف.

⇨

«سه چیز است: پیوند کن با کسی که از تو بُرد! بده به کسی که تو را محروم کرده است! بگذر از کسی که بر تو ستم نموده است!»  
 آقا سید محمد حسین! من انتظار دارم شما با من از روی تفسیر همین آیه رفتار کنید!

حال من منقلب شد. اشک بدون اختیار سرازیر شد. گفتم: چیزی نبوده است، و چیزی هم در بین نیست؛ شما مطمئن باشید؛ نیاز بدینگونه اعتذار ندارد؛ من بنده شما هستم، من فرزند شما هستم، این حرف‌ها چیست؟ و همانجا معانقه کردیم؛ و سوار ماشین شدند و رفتند.

من از همانجا یک سر به حرم مطهر مشرف شدم. یک زیارت برای او نمودم و دو رکعت نماز زیارت به دنبال آن؛ و سپس عرض کردم: ای خدای مهربان که دلها را به هم پیوند می‌زنی؛ این بنده در دلم از این مرد کدروتی ندارم و هر چه بوده گذشتم. اینک در راه تست! مسافر به سوی تست! زائر حرم تست! تو نیز از او بگذر! و سفرش را مقرون به خیر و رحمت گردان! حلاوت آن نماز و دعا و گذشت، در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام فراموش شدنی نیست.

**اما مورد دوم:** حقیر بر حسب تکلیف الهی، پس از مراجعت از نجف، در طهران در مسجد اقامه نماز جماعت، و بیان احکام و معارف الهی و تفسیر قرآن کریم و مواعظ و دروس علمی را داشتم؛ و تا جائیکه در توان بود سعی داشتم مردم را درست، و بدون اوعو عاج و تزویر و مصلحت اندیشی و ملاحظه کاری تربیت کنم؛ و حَقّاً آنچه از متن دین به نظر می‌آید و به فکر می‌رسد، همان را درباره مردم در شعاع محدوده خود پیاده نموده و معامله با مردم را در حکم

⇐ \*\* - آیه ۴، از سوره ۶۸: القلم.

\*\*\* - قسمتی از آیه ۷، از سوره ۵۹: الحشر.

یک سفارت الهی، و یا مثل نبوتی در محدوده خود می‌دانستم که سر موئی نباید از شرع و دین و حق و حقیقت و واقعیت تجاوزی شود. در تمام امور مسجد مستقلاً دخالت می‌نمودم؛ و عاظی که دعوت می‌شدند باید حتماً با شناخت قبلی و امضای من باشد. در طرز اداره امور مسجد، با نمازگزاران و افراد اهل محلّ مذاکره و مشورت به عمل می‌آمد، ولی فکر نهائی و تصمیم‌گیری منحصر به خود حقیر بود. زیرا با وجود بصیرت در امر دین و تخصص در این فنّ، قادر نبودم زمام امر مسجد را در دعوت کردن مدّاحان و واعظان، و نصب بلندگو با صدای بلند در خیابان و اذیت مردمان، و پخش اذان با نوار ضبط صوت و یا اتصال به شبکه رادیو، و تشکیل مجالس فاتحه خوانی‌های متعدّد و أخذ پول و جوه از مردم از این طریق، و آزاد گذاردن گدایان با عمامه و غیرها در تکدی و آبروریزی، و شلوغ بودن مسجد و سر و صدای انداختن، و آنرا به صورت پاتوق درآوردن، و محلّ تردّد و رفت و آمد مردم لأبالی قرار دادن، و سینه‌زنی‌های متّصل با مقامات مملکتی و درباری نمودن، و بالأخره دهها بلکه صدها نظیر این مسائل که همه روزه مواجه با آن بودیم، از نظر مستقلّ خود دور بدارم؛ و بدست افرادی بسپارم که به نام داش محلّ و گردن کلفت پول‌دار وجیه المله، می‌خواستند و پیوسته می‌خواهند امور مسجد را به نظر خود کنند، و با امام جماعت را گرچه دارای مقام علمی باشد، تابع و مطیع خود نمایند؛ و با سلام‌ها و صلوات‌ها، و نشانیدن در فراز مجالس، و دعوت به میهمانی‌ها و خواندن خطبه‌های عقد در عروسی‌ها و رفتن در فاتحه‌ها و تشییع جنازه‌های خداناپسندانه او را مسخّر نموده، و به مرض عوام زدگی و امثاله مبتلا سازند.

از یکی از ائمّه جماعت همان محلّ ما نقل شد که گفته بود: بازاری‌ها می‌خواهند هر دانه از ریش امام جماعت خود را، خودشان هر یک جداگانه در دست بگیرند و هر کدام به سوی خاصی که مقصدشان است بکشانند.

این حقیر در مدّت طولانی که پس از مراجعت از نجف اشرف ، تا زمان هجرت به اَرْض اقدس رضوی علیه السّلام که بیست و چهار سال طول کشید ، در این مسجد ساعی و کوشا بودم که در حدود قدرت ، مسجد را به وضع خداپسندانه ، آرام ، دور از ریا ، و محلّ تفسیر و موعظه و اخلاق و معارف الهیّه درآورم ؛ ولّهُ الحمد همینطور هم شد ؛ و از مساجد بنام و انگشت‌نمائی بود که برنامه‌های دین به وجه احسن در آنجا عملی می‌شد .

معلوم است در این خطّ مشی نیز مخالفانی وجود دارند که کارشکنی می‌کنند ؛ و البته دستگاه حاکمیّت جائز به هیچ وجه این خطّ مشی را نمی‌پسندید ؛ بلکه خلاف و ضدّ آنرا متوقّع بود ؛ و مستقیماً هم که نمی‌توانست دخالت کند ، فلّهذا بوسیله همین افرادی که در هیئت مدیریّت مسجد بودند و عنوان محلّی داشتند ، می‌خواست منظور و مطلوب خود را بدست آورد و از این روی پیوسته در کشمکش و گیرودار بودیم .

گیرودار و کشمکشی که جانکاه و کوبنده است ، فرسوده و خسته می‌سازد و از پای در می‌آورد . بنده در تمام این مراحل خود را در بین سه امر می‌دیدم :

اوّل : دست از صدق و حقّ برداشتن و تابع وضع و محیط و خواسته‌های آنان شدن ، که این مستلزم فروختن دین به دنیا بود ؛ و مبادله و معاوضه واقعیّت با امور اعتباریّه موهومه .

دوّم : تعطیل و از کار برکنار رفتن ؛ و این مستلزم سپردن مسجد بدست افرادی بود که طبق رضای شیطان می‌خواهند امور دین را اداره کنند .

سوّم : دندان بر روی جگر نهادن و صبر در مشکلات و تحمّل امور شاقّه بلکه مالایطاق .

خداوند ما را در این امر سوّم نهاد ؛ ولّهُ الحمد و له الشّکر که آنچه از ما



کاسته شد دنیای ما بود، سلامتی مزاج از دست رفت، راحت و آسایش سلب شده بود. ولی در دل ایمان قوی به صحّت کار و عدم تنازل برخواسته‌های آنان بود. خداوند هم کمک فرمود و ارشاد و ارائه طریق می‌فرمود؛ و دل‌داری و تقویت می‌نمود.

در یکی از مراحل کشمکش‌ها و تضارب نفسانی که بین حقیر و یکی از سرشناسان محلّ قرار گرفت، و در امری خداناپسندانه درگیری نفسانی و باطنی، و بدون تضارب خارجی و دعوی ظاهری بین ما به میان آمد؛ او در یک صفحه بزرگ کاغذ ماشین کرده، خطاب به حقیر نموده و با جملات مکرر حضرت آیه الله! حضرت آیه الله! سیئات ما را به نظر خود برشمرد، و به من و پدر من بدگفت، و از هر زشتی و نسبت قبیحی خودداری نکرد؛ و خلاصه در این صفحه غیر از فحش خواهر و مادر آنچه تصوّر شود بود. و حتی نوشته بود: شما با این اعمالتان می‌خواهید دست مرا از مسجد کوتاه کنید! ولی محال است من دست بردارم؛ و زنده‌ام تا شما را مانند پدرتان به همان آرامگاه ابدی ببرم و دفن کنم؛ و خود در جای خود بایستم و به کارهای خود ادامه دهم.

در پایان نامه، امضای خود را با دست نموده و نامه را در پاکت نهاده برای من فرستاد.

شبی بود زمستانی، و من در اطاق بیرونی برای خود کرسی گذارده بودم. نامه را در زیر کرسی باز کردم و خواندم. هیچ باورم نمی‌آمد که چه نوشته است؟ این حرفها یعنی چه؟ این مرد که پیوسته خم میشود و می‌خواهد دست ببوسد؛ و من نه به او، و نه به غیر او اجازه دست بوسیدن را نداده‌ام؛ چرا اینطور شده است؟!

آیا این نفاق است؟! مگر می‌شود نفاق بقدری بالا رود که در ظاهر از محامد و محاسن دروغی چنین و چنان بگویند؟ آنگاه در دل بدینگونه کشف

سرائر و سیّئات کنند؟!

به هر حال نامه را چندین بار خواندم و دیدم **أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَ خَيْبَرِيَّةً** در آن مُنطوی است؛ تصمیم گرفتم صبح فردا نسخه‌های متعدّدی از روی آن عکس بردارم و برای بعضی از دوستان محلّی و آشنایانی که اصرار بر رفتن من به مسجد دارند بفرستم، و خودِ نامه را در پهلوی دَرِ ورودی شبستان در حیاط مسجد نصب کنم، و در جمعه آن هفته که مجالس موعظه قبل از ظهر در مسجد انجام می‌گرفت و با نماز ظهر پایان می‌یافت، در میان جمعیت خطبه‌ای بخوانم و شمه‌ای از زحمات و رنجهایی که برای آبادانی معنوی مسجد در این مدّت طولانی کشیده‌ام و همه نیز می‌دانند، بازگو کنم؛ و سپس مفاد نامه را شرح دهم.

حال مطلب به هر جا منجر می‌شود، بشود؛ و عکس العمل عمل من موجب برکناری او و یا بیرون رفتن او از طهران و یا هر چه می‌شود، بشود. زیرا مردم علاقمند، و جوانان غیور تربیت شده، تاب تحمل این کارها را نمی‌آورند. و این بیچارگان و ساده‌لوحان چه خوش باورند که گمان دارند این تجلیل‌ها و احترامات، و این بزرگداشت‌ها و مسأله پرسیدن‌ها و گوش به فرمان بودن‌ها و بله بله گفتن‌ها، همه از روی صدق و صفاست. غافل از آنکه دگانی است در برابر دگان‌ها. و دام صیدی است برای صید دین و عقل و مکارم اخلاق و شرف انسانیت.

در آن شب غالباً بیدار بودم؛ و خواب دیدگان را کمتر گرفت. یکی دو مرتبه قرآن کریم را گشودم؛ آیات راجع به حضرت موسی و آزار فرعون و فرعونیان بود، و وعده صبر و استقامت بود.

اوّل طلوع آفتاب بود که هوا نیز کمتر روشن شده بود؛ همینکه عازم بودم نامه را بردارم و برای طیّ جریان و انجام مقاصدی که در نظر داشتم از خانه

بیرون بروم، ناگهان گویا برقی به دل زد و با خود گفتم: در این که این عمل من طرف مقابل را در هم می‌کوبد و ریشه‌اش را در می‌آورد، شکئی نیست، ولی آیا این عمل مورد رضا و امضای خداست یا نه؟ آیا موجب کمال معنوی من است یا موجب انحطاط و سقوط؟!

قرآن کریم را برداشتم و تفأل زدم، عجیب آیه‌ای آمد، نه با یک عجب، بلکه هزار عجب:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ \* وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ \* وَإِنَّمَا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .<sup>۱</sup>

«خوبی با بدی یکسان نیست. تو ای پیغمبر بدی را با نیکی که طریقه بهتر است، از خود دور کن؛ که در این صورت همانا کسی که میان تو و او دشمنی است، گویا دوست صمیم و مدافع و پاسدار حمیم تو می‌گردد. ولیکن به این ذروه از اوج عظمت اخلاقی دست نمی‌یابند مگر کسانی که در عمل شکیبیا و صابر باشند، و در معارف الهیه دارای بهره‌ای بزرگ و حظی عظیم باشند. و اگر از ناحیه شیطان در دلت میلی و گرایش بر خلاف این پیدا شد، پس به خداوند پناه ببر! زیرا فقط اوست که شنوا و داناست.»

گفتم: سبحان الله! اینست إعجاز قرآن! اینست ابدیت قرآن! اینست أقوم بودن قرآن.

خدا می‌فرماید: در صدد انتقام و تلافی مباش! بدی را به بدی پاداش مده! راه تعلیم و تربیت نفوس، صبر و تحمل است. صبر و تحمل در برابر هر

۱- آیات ۳۴ تا ۳۶، از سوره ۴۱: فُصِّلَتْ.

گونه سختی‌ها و مشکلات، و استماع سخنان ناروا و یاوه‌گوئی‌های بیجا. وظیفه تو انتقام نیست، صبر است. و با حسن اخلاق روبرو شدن و طرف را با اخلاق متقاعد کردن، و به زانو درآوردن، و زشتی‌های وی را به خاک نسیان سپردن. این آیه عجیب است؛ گوئی معنای تازه‌ای را می‌رساند و مفاد بدیع بکری را در بر دارد. گویا من تا به حال این آیه را نخوانده بودم، و به مفهوم و مفاد آن پی نبرده بودم.

این از یک طرف، و از طرف دیگر هم این جانب تا بحال به همه مردم با یک چشم می‌نگریستم؛ با چشم تربیت و تعلیم. و پُست خود را یک مأموریت الهی می‌دانستم، و شعبه‌ای از شبه نبوت در محدوده خود و در مکان و محلّ شعاع ارشاد و تبلیغات خود؛ و تا بحال خود را مسؤول و متعهد امر خداوند می‌پنداشتم که همه باید تربیت شوند و همه باید اِنذار گردند؛ و همه باید کلمات و نصایح و مواعظ مرا یک گفتار الهی بدانند؛ و در صدد عمل بر طبق آن باشند؛ چه شد که اینک این مرد خارج شد؟ و از تحت آن مسؤولیت و تعهد بیرون رفت؟! آیا اگر وی هم خارج نشود و در این جرگه بماند، و همه زشت و زیبا در این مسجد اعمالی را انجام دهند، تا شاید رحمت خدا شامل حال همگان گردد بهتر نیست!؟

عجبا، اینست بهترین آئین، و نیکوترین طریقه، و عالی‌ترین دستور العمل؛ و رفیع‌ترین حکم انسانی.

این آیه مانند آب خنک و گوارا، آتش ملتهب درون را فرو نشانند؛ و آرزو کینه و طمع و عُجب و خودپسندی و شخصیت طلبی را که بصورت‌های حسّ استقلال طبع و عزّت نفس خود را جا می‌زنند و برای انسان جلوه باطل دارند، به باد فنا داد. و درست حکم نشتی را داشت که طبیب حاذق بر روی دمل فروبرد، و کثافات را شست و شو دهد.

همان لحظه گوشی تلفن را برداشتم و به او تلفن کردم، و سلام نمودم و گفتم: منزل تشریف دارید؟! من اینک می‌خواهم خدمت شما برسم! گفت: نه نه آقا، من خدمت شما می‌رسم! الآن می‌آیم! من گفتم: من آماده بیرون آمدن هستم؛ من می‌آیم. گفت: من لباس پوشیده‌ام و در دالان منزل هستم؛ من می‌خواستم خدمت شما برسم.

خلاصه چند دقیقه‌ای بیشتر بطول نیاورم که آمد. در را باز کردم. هر دو همدیگر را در آغوش گرفتیم؛ و هر دو گریستیم. او را به داخل اطاق آوردم؛ زیر کرسی نشست. یک جمله از وقایع ماکان صحبت نشد. فقط من نامه او را به وی تسلیم کردم و گفتم: شما این را بگیرید! نه شما نامه‌ای نوشته‌اید! و نه من نامه‌ای را خوانده‌ام. نامه را گرفت و در بغلش گذارد و قدری هم گریه کرد، و خداحافظی نمود و رفت.

شاهد من از ذکر این قضیه و نیز از قضیه سابق، اینست که: تعلیمات قرآنی، جاودانی و ابدی و در حکم داروئی است که فوراً شفا می‌بخشد و مریض را از رنج درد و آلم بیرون می‌آورد؛ هر چه انسان از این نوش دارو می‌خورد، سیر نمی‌شود و اشتهايش افزون می‌شود؛ جانش طراوت می‌یابد؛ نفسش ساکن می‌شود.

و چون عملاً این دو قضیه در خارج برای خود حقیر واقع شد و شیرینی و حلاوت و شفای عاجل آنرا چشیدیم و طعم کردیم، خواستم برای مطالعه کنندگان محترم شرح داده باشم؛ و ببینند که چگونه این دستورات، بهترین آئین است.

أَوَّلُ : خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ<sup>۱</sup>.

۱- آیه ۱۹۹، از سوره ۷: الأعراف.

دَوْمَ : وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ<sup>۱</sup>.

تمام آیات قرآن از این قبیل است؛ انحصار به یک آیه و دو آیه ندارد. اگر ما در عمل روزمره و برنامه عملی خود قرآن را پیاده کنیم؛ خواهیم دید به همین نهجی که مذکور شد، هر آیه‌ای از آن شفا دهنده دردی و تسکین دهنده رنجی و آرامش بخشنده دلی است که در پرتو آن همه دلها آرام و همه جانها شفا خواهند یافت.

از اینجا معلوم شد که معنای شفاعت قرآن چیست؟ زیرا که قرآن را شافع و شفیع گویند.

شَفَعَ به معنای زوج و جفت است؛ در مقابل وَتَرَ که به معنای تک و واحد است. در کاری که انسان به تنهایی نتواند انجام دهد و از عهده برآید، کمک می‌گیرد. آن کمک را شافع و شفیع گویند. یعنی در اثر جفت شدن او در آن امر، انسان نیرو می‌گیرد، و با معاونت و ضمیمه نیروی او، از عهده کار بر می‌آید.

انسان با عقل خود، و با طبع و اراده و حس خود، و با اختیار خود، به تنهایی نمی‌تواند راه خدا را بییماید، گمراه می‌شود، و در مشکلات مادی و طبیعی و معنوی خسته و زبون می‌شود. قرآن است که می‌آید و قوه انسان را مضاعف می‌کند؛ و او را در سیر و طی طریق مدد می‌کند. عیناً مانند قطاری که یک لوکوموتیو از کشش آن بر نمی‌آید، یک لوکوموتیو دیگر به آن می‌بندند. این لوکوموتیو شفیع است. یعنی زوج و جفت کمک کار، در کشیدن قطار. در شبکه‌ای که با یک اسب راه نرود یک اسب دیگر به نام شفیع بر آن اضافه

۱- آیه ۳۴، از سوره ۴۱: فَصَّلَتْ.

می‌کنند و هر دو با هم درشکه را می‌کشند .

عمله‌ایکه به تنهائی نتواند تیرآهنی را بلند کند ، برای خود شفیع و شافع می‌گیرد و به مدد او بلند می‌کند .

آیات قرآن که همه دلالت و راهنمایی و دارو و نور و شفا و غذای معنوی است ، در هر یک از مراحل زندگی وارد می‌شود و دست انسان ناتوان را می‌گیرد ، و او را در انجام کار ، و وصول به مقصد و مقصود اعانت می‌نماید .  
و همین شفاعتِ در دنیا ، در روز بازپسین ظهور می‌کند . در آن موقِف ، قرآن به عنوان شفیع شفاعت می‌کند و کسی را که در دنیا به استعانت آن راه رفته است ، در آنجا اعانت کرده و از مراحل ظلمانی و دوزخ عبور می‌دهد .

کَلِیْنِیْ دَر کَافِی وَ مُحَمَّدَ بَنِ مَسْعُوْدِ عَیَّاشِیْ دَر تَفْسِیْرِ خُود ، هَر کَدَام بَا  
إِسْنَادِ خُود اَز حَضْرَتِ صَادِقِ عَلِیْهِ السَّلَام اَز پَدْرش اَز پَدْرانش عَلَیْهِم السَّلَام  
روایت کرده‌اند که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنِّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ ؛ وَ  
أَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ ؛ وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ ؛ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ  
وَ الْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ ، وَ يُقَرَّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ ، وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ ! فَأَعِدُّوا  
الْجِهَازَ لِْبَعْدِ الْمَجَازِ !

قَالَ : فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! وَ مَا دَارُ الْهُدْنَةِ ؟  
فَقَالَ : دَارُ بِلَاحٍ وَ انْقِطَاعِ . فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ  
فَعَلَيْنَاكُمْ بِالْقُرْآنِ ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ ، وَ مَاحِلٌ مُصَدِّقٌ . وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى  
الْجَنَّةِ ؛ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ .

وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ ؛ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ  
تَحْصِيلٌ ؛ وَ هُوَ الْفَصْلُ وَ لَيْسَ بِالْهَزْلِ ؛ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ ؛ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ  
عِلْمٌ ؛ ظَاهِرُهُ أَنْبَقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ .

لَهُ تُخُومٌ ؛ وَ عَلَى تُخُومِهِ تُخُومٌ ؛ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ ؛ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ .  
فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ  
الصِّفَةَ .

در «تفسیر عیاشی» تا همین جا روایت کرده است ولیکن در «کافی» این  
تتمه را اضافه دارد که :

فَلْيَجُلْ جَالِ بَصْرَهُ ؛ وَلْيُبْلَغِ الصِّفَةَ نَظْرَهُ ؛ يَنْجُ مِنْ عَطَبٍ ؛ وَ يَخْلُصَ مِنْ  
نَسَبٍ ؛ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنْبِرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ .  
فَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ التَّخْلِصِ وَ قِلَّةِ التَّرْبُصِ !<sup>۱ و ۲</sup>

«رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود : ای مردم ! شما در خانه  
هُدْنَه<sup>۳</sup> هستید ؛ و شما بر پشت مرکب سفر سوار می باشید ! و سیر و حرکت شما  
در این سفر سریع است ؛ و شما حَقّاً دیدید که شب و روز و خورشید و ماه ، هر  
چیز نو و تازه‌ای را کهنه و فرسوده می سازند ! و هرچیز دور و دور دستی را

۱- مقدمه «تفسیر صافی» ، مقدمه اول طبع رحلی : ص ۴ و طبع گراوری وزیری :  
ص ۹ ؛ «کافی» ج ۲ ، ص ۵۹۸ و ۵۹۹ . و نیز در «بحار الأنوار» از «نوادر» راوندی از حضرت  
موسی بن جعفر علیه السلام در کتاب روضة ، طبع کمپانی : ج ۱۷ ، ص ۴۰ و طبع حروفی :  
ج ۷۷ ، ص ۱۳۴ و ۱۳۵ و در «نوادر» راوندی ص ۲۱ و ۲۲ آمده است .

۲- در نسخه راوندی و «بحار الأنوار» که از او نقل کرده است ؛ وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ وَعْدٍ وَ  
وَعِيدٍ آورده است ؛ وَ أَيْضاً فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا بِالْعَمَلِ ؟ فَقَالَ :  
إِنَّهَا دَارٌ بَلَاءٍ وَ ابْتِلَاءٍ وَ انْقِطَاعٍ وَ فَنَاءٍ . وَ أَيْضاً لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ آورده است ؛ وَ أَيْضاً  
لِمَنْ عَرَفَ النَّصْفَةَ فَلْيَزِعْ رَجُلٌ بَصْرَهُ ؛ وَ لْيُبْلَغِ النَّصْفَةَ نَظْرَهُ آورده ؛ وَ أَيْضاً وَ النَّورُ يُحْسِنُ  
التَّخْلِصَ ، وَ يُقِلُّ التَّرْبُصَ ضبط نموده است .

۳- هُدْنَه به معنای سکون و صلح و قرارداد بین مسلمین و کفار ، و همچنین قرارداد و  
عهدنامه در میان دو لشکر متخاصم است .



نزدیک می‌نمایند، و هر چیزی را که به آن وعده داده شده است در خارج می‌آورند و تحقق می‌بخشند. پس بنابراین شما تجهیزات و ساز و برگ خود را برای این مسافرت به جهت دوری مقصد، و عبور و گذشتن از فاصله و محلّ تجاوزی که باید طیّ شود، آماده و مهیّا نمائید!

راوی از رسول الله گفت: مقداد بن أسود برخاست، و گفت: ای رسول خدا! مراد شما از خانه هُدنه چیست؟!

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت: خانه‌ای که فقط در آن به انسان ابلاغ می‌شود، و تذکر داده می‌شود و به زودی ترک می‌شود؛ که باید از آن کوچ کرد و منزل را بریده، پشت سر گذاشت. بنابراین هرگاه فتنه‌های گوناگون همچون قطعه‌ها و پاره‌های شب تاریک، بر شما مشتبه شد و شما را دچار خلط و اشتباه و تحیر نمود، بر شماست که به قرآن روی آرید و بدان تمسک جوئید! و آنرا راهنما و دلیل خود قرار دهید! زیرا که قرآن شفیع است که شفاعتش مورد قبول است، و نیرو دهنده و تقویت کننده‌ای است که از عهده بیرون می‌آید، و در عین حال سعایت کننده و خرده گیرنده و عیب جوینده‌ای است که کلامش مورد تصدیق و قبول واقع می‌گردد. و کسی که قرآن را جلو و پیشاپیش خود بنهد و از او پیروی کند، قرآن جلودار او شده و وی را به بهشت می‌کشاند؛ و کسی که قرآن را در پشت خود قرار دهد و از او اعراض کند، قرآن از عقب بر او می‌زند و او را می‌راند تا به سوی آتش برساند.

قرآن یگانه دلیل و راهنماست که به بهترین راه و نیکوترین طریق دلالت می‌نماید. و آن کتابی است که در آن مطالب بطور مشروح و مبین آمده است و بطور وضوح و ظهور، آشکارا بیان شده است؛ و دسترسی به مفاد و محصول و مراد از آن، واقع و محقق است. و آن کتاب جداکننده بین حقّ و باطل و تمییز دهنده بین سعادت و شقاوت است؛ و آن کتاب فکاهی و تفنّن و شوخی

نیست .

و قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد ؛ و معنای باطن و عمیقی دارد .  
ظاهر آن محکم و مستحکم و حکمی است که بدان عمل می کنند ؛ و باطن آن  
علم است . ظاهر آن زیبا و شگفت انگیز و دل انگیز و دلپسند است ؛ و باطن آن  
عمیق و احتیاج به تأمل و تفکر و نور بصیرت دارد .

قرآن دارای حدود و اندازه هائی است که آن حدود و اندازه ها نیز محدود  
به حدودی هستند . اگر کسی بخواهد عجائب قرآن را به شمارش درآورد ، به  
نهایت نمی رسد و إحصای آن متعذر است . و غرائب و بدایع احکام و معارف و  
قصص و أمثال آن کهنه نمی شود .

در قرآن چراغهای درخشان هدایت است ؛ و محلّ و موضع نور حکمت  
و دانش و علم به حقایق اشیاء است . و راهنما و دلیل معرفت است برای کسیکه  
کیفیت تعرّف و آشنائی با قرآن را بداند و إشارات آنرا بشناسد و نکات بیان و  
مفاهیم آنرا دریابد و از معاریض آن مطلع باشد .

در اینجا بر عهده شخص تیز بین و خوش فهم است که دقت نظر خود را  
به کار گیرد ؛ و نظر خود را بدین مرتبه از صفت معرفت و کیفیت آشنائی با قرآن  
برساند ؛ تا آنکه از هلاکت نجات یابد و از دردهای بی درمان و وقوع در  
پرتگاههای غیر قابل تدارک و مهلکه های غیر قابل برگشت خلاص شود ! زیرا که  
تفکر حیات دل شخص بیناست ؛ همانطور که شخصی که چراغ در دست دارد  
در ظلمات و تاریکیها با هدایت نور راه را طی می کند ؛ پس بر شما باد که  
به طریق نیکو و پسندیده ای راه نجات و تجرّد را دریافته و از هواجس نفسانی و  
آمال شیطانی و تعلق به زخارف دنیویّه خود رها کنید و تخلص یابید . و نیز بر  
شما باد که تربص و انتظار را کم کنید ! و زود و با سرعت بر وعده های قرآنی به  
مقاصد عالیّه دست یافته و به اوج کمال برسید !»

والی مقام ولایت و امام کسی است که قرآن بتمامه با نفس شریف او خمیر شده باشد، و تمام آیات بتمام معانی‌ها و مفاهیم‌ها بر او منطبق باشد، از بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تا سِینِ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ<sup>۱</sup> را لمس نموده و مس فرموده باشد؛ و در حقیقت وجودش قرآن خارجی و واقعیش تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل و تمجید حضرت حق باشد.

أبو الفداء، ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود گوید: از آنچه حاکم أبو عبد الله نِسَابُورِی و غیر او دربارهٔ مقتل حسین علیه السلام، از بعضی از متقدمین قرائت نموده‌اند، این ابیات است:

|   |   |
|---|---|
| جَاءُوا بِرَأْسِكَ يَا بَنِي بِنْتِ مُحَمَّدٍ | مُتَزَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَزْمِيلًا (۱)           |
| وَ كَانَمَا بِكَ يَا بَنِي بِنْتِ مُحَمَّدٍ   | قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا (۲)         |
| قَتَلُوكَ عَطْشَانًا ، وَ لَمْ يَتَدَبَّرُوا  | فِي قَتْلِكَ الْقُرَّاءَ وَ التَّنْزِيلًا (۳)     |
| وَ يُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ ، وَ إِنَّمَا | قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلًا (۴) ۲ |

(۱) ای پسر دختر محمد! سر تو را به نزد یزید آوردند، در حالیکه با خون‌های سرازیر شده از خودش آغشته و در هم پیچیده بود.

(۲) و گویا ای پسر دختر محمد! با کشتن تو، آنها از روی عمد و اراده علناً و آشکارا پیغمبر را کشتند.

(۳) تو را با دهان تشنه کشتند؛ و دربارهٔ کشتن تو، در قرآن و فرود آمدنش

۱- آیه ۶، از سوره ۱۱۴: النَّاسِ .

۲- «البدایة و النّهایة» ج ۸، ص ۱۹۸. مرحوم محدث قمی در نفس المهموم ص ۲۷۱ گوید: در روایت آمده است که: بعضی از فضلاء تابعین چون سر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در شام دید، یک ماه تمام خود را از جمیع مصاحبانش پنهان کرد، و چون ظاهر شد، از سبب اختفایش پرسیدند، گفت: آیا نمی‌بینید که چه بلایی بر ما نازل شد؟ آنگاه این ابیات را انشاء نمود.

تدبّر و تفکّر نمی نمودند .

(۴) چون تو را کشتند صدا به تکبیر بلند کردند ، در حالیکه بواسطه کشتن تو ، حقیقت تکبیر و تهلیل را کشتند .  
کشتن امام کشتن رسول خدا و کشتن قرآن است ؛ چون امام قرآن ناطق و زنده است .

حضرت سجّاد را که مجسمه قرآن است به اسارت می برند و در برابرش قرآن می خوانند .

سیّد بن طاووس گوید : اسیران و سرهای شهداء را آوردند تا نزدیک دمشق رسیدند ؛ در اینحال **اُمّ کلثوم** به شمر که از جمله آورندگان و کوچ دهندگان بود ، نزدیک شد و گفت : من حاجتی به تو دارم !  
شمر گفت : حاجت تو چیست ؟!

**اُمّ کلثوم** گفت : چون ما را داخل شهر کنی ، ما را از دروازه ای وارد کن که مردمان به ما کمتر نگاه کنند ! و به لشکریان امر کن که این سرها را از میان محمل ها بیرون برند و ما را از سرها دور بدارند ، زیرا که از شدت و کثرت نظر مردم به ما در این حالتی که هستیم ، خوار و سرافکنده شدیم !

شمر از روی عناد و دشمنی و کفری که داشت در پاسخ او امر کرد تا سرها را بر نیزه زدند ؛ و در میان محمل ها پخش کردند و با همین کیفیت اسیران را از میان تماشاچیان عبور داد ، تا آنها را به در دمشق آورد . و آنها را در روی پله های که در در مسجد جامع و محلّ نگهداری و توقّف اسیران بود ، نگهداشت .<sup>۱</sup>  
و شیخ صدوق در أمالی از دربان ابن زیاد ، حدیث مفصّلی روایت می کند ، تا می رسد به اینجا که چون اسیران را بر روی پله های در مسجد در محلّ

۱- «نفس المهموم» ص ۲۷۱ .

خاصّ أسراء جای دادند - در میان آنها حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود ،  
و وی در آن روز جوان بود - پیرمردی از مشایخ اهل شام به نزد اسیران آمد و  
گفت : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ قَطَعَ قُرُونَ الْفِتْنَةِ !**  
«حمد و شکر خداوندی راست که شما را کشت و هلاک کرد ، و شاخ‌ها و  
اصول فساد و فتنه را بُرید .»

و از شتم و عیب‌گویی و فحش و بدگویی چیزی فروگذار ننمود .  
چون سخنش تمام شد ، حضرت علی بن الحسین علیه السلام به او  
گفتند : **أَمَا قَرَأْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ؟**  
«آیا تو کتاب خداوند عزوجل را قرائت نکرده‌ای ؟ نخوانده‌ای ؟» گفت :  
آری خوانده‌ام !

حضرت گفتند : آیا این آیه را نخوانده‌ای : **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا  
الْمُودَّةَ فِي الْقُرْبَى ؟<sup>۱</sup>**  
«ای پیغمبر بگو : من در برابر رسالت خود از شما مزدی نمی خواهم مگر  
مودّت با ذوی القربای خودم را .»  
گفت : آری !  
حضرت گفتند : **فَنَحْنُ أَوْلَئِكَ** «پس ما آن جماعت ذوی القربای رسول  
خدا می باشیم .»

سپس حضرت گفتند : آیا این آیه را نخوانده‌ای : **وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ<sup>۲</sup>** .  
«ای پیغمبر حقوق ذوی القربای خودت را بده !»  
گفت : آری .

۱- قسمتی از آیه ۲۳ ، از سوره ۴۲ : الشوری .

۲- صدر آیه ۲۶ ، از سوره ۱۷ : الإسراء (بنی اسرائیل) .

حضرت گفتند: **فَنَحْنُ هُمْ**. «پس ما ایشان می باشیم.»  
 پس آیا این آیه را خوانده‌ای؟! **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ  
 الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**<sup>۱</sup>.

«اینست و جز این نیست که خداوند اراده کرده است از شما اهل بیت ،  
 هرگونه آرایش و پلیدی را بزدايد و از بین ببرد و به مقام طهارت و پاکیزگی مطلق  
 برساند.»

گفت: آری!

حضرت گفتند: **فَنَحْنُ هُمْ**. «پس ما آن جماعت هستیم.»  
 مرد شامی دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار عرض کرد:  
**اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ**. «خداوندا من به سوی تو توبه کردم.»  
**اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ قَتْلَةِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ لَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ**<sup>۲</sup>.

«بارپروردگارا من از دشمن آل محمد و از کشندگان اهل بیت محمد صلی  
 الله علیه وآله به سوی تو بیزار می جویم؛ من قرآن را خوانده بودم، و قبل از  
 امروز متوجه مفاد و معنای این آیات نشده بودم.»

**سید بن طاووس** گوید: یزید در مجلس خود سر حسین علیه السلام را  
 پیش روی خود نهاد، و زنان را پشت سر خود نشانند تا سر را نبینند؛ اما چون  
 حضرت علی بن الحسین علیه السلام آن سر را بدید، دیگر سر گوسفند و غیر آن

۱- ذیل آیه ۳۳، از سوره ۳۳: الأحزاب .

۲- «نفس المهموم» ص ۲۷۳ و ۲۷۴ و در «متهی الآمال» ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸ این  
 داستان را از قطب راوندی، از منهل بن عمرو روایت کرده است و در پایان آن دارد که: به  
 خدمت حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد: آیا توبه من قبول است؟ حضرت فرمود:  
 بلی. و چون توبه کرد، خبر او را به یزید رساندند و وی را به قتل رسانید.

را تناول نکرد؛ و اما زینب چون سر را بدید، دست به گریبان برد و آنرا چاک زد و با آه و ناله سوزان که دل‌ها را پاره می‌کرد، فریاد زد:

يَا حُسَيْنَا! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بِنَ مَكَّةَ وَ مِنِّي! يَا بِنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ،  
 سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! يَا بِنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى! راوی روایت گفت: بخدا قسم هر کس در  
 مجلس بود بگریست؛ و یزید لعنه الله خاموش بود؛ آنگاه زنی هاشمیّه که در  
 خانه یزید بود، شیون کنان بر حسین علیه السلام فریاد می‌زد: يَا حَبِيبَا! يَا سَيِّدَ  
 أَهْلِ بَيْتَاهُ! يَا بِنَ مُحَمَّدَاهُ! يَا رَبِيعَ الْأَرَامِلِ وَ الْيَتَامَى! يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ.  
 راوی روایت گفت: هر کس بشنید بگریست.

وَمِمَّا يُزِيلُ الْقَلْبَ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا وَيَتْرُكُ زَنْدَ الْغَيْظِ فِي الصَّدْرِ وَارِيَا (۱)  
 وَ قُوفُ بَنَاتِ الْوَحْيِ عِنْدَ طَلِيقِهَا بِحَالٍ بِهَا يُشْجِنَ حَتَّى الْأَعَادِيَا (۲)

۱- و از چیزهایی که دل را از جای خود بر می‌کند و آتش کینه و خشم را

در سینه افروخته رها می‌دارد؛

۲- آنست که دختران وحی در نزد کسی که غلام و بنده آزاد شده خود

آنهاست بایستند؛ و به حالتی که حتی دشمنان را دل خراش و دل ریش کند.  
 آنگاه یزید چوب خیزران خواست و با آن به لب و دندان ابا عبد الله علیه السلام  
 می‌زد. ابو بَرَزَه اَسْلَمِي نَزَدَ او بود گفت: ای یزید چوب را بردار زیرا که بسیار  
 دیدم رسول خدا را که این لب و دندان را می‌بوسید.<sup>۱</sup> ابن جوزی در کتاب خود  
 موسوم به «الرَّدُّ عَلَى الْمُتَعَصِّبِ الْعَنِيدِ» گوید: عجب از عمر بن سعد و عبید الله  
 بن زیاد نباید داشت (زیرا آنها با زندگان دشمنی کردند) عجب از یزید مخذول  
 است که کینه جوئی از سر بریده می‌کرد و با چوب بر دندان پیشین حسین  
 علیه السلام می‌زد، و مدینه را غارت کرد. گیرم حسین خارجی بود، آیا این کار

۱- «نفس المهموم» ص ۲۸۰.

با خوارج رواست؟! آیا نباید در شرع آنها را بخاک سپرد؟ و اینکه گفت: من می‌توانم خاندان رسالت را به بندگی گیرم؛ هر کس چنین کند و معتقد به آن بود، هر چه او را لعنت کنی کم کرده‌ای! اگر آن سر مطهر را احترام می‌کرد و بر آن نماز می‌گذاشت و در طشت نمی‌نهاد و با چوب نمی‌زد، چه زیان داشت؟! مقصود او از کشتن حاصل شده بود ولیکن کینه‌های عهد جاهلیت بود که وی را بر این داشت و دلیل برگفتار ما شعری است که از او گذشت:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا      جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ<sup>۱</sup>

سبط ابن جوزی گوید: جد من، ابن جوزی گوید: عجب از کشتن ابن زیاد حسین علیه السلام را، و مسلط نمودن عمر بن سعد و شمر را بر کشتن وی و حمل کردن سرها به سوی یزید نیست، عجب از هتک و بی‌حرمتی و خذلان یزید است که با چوب دست بر دندان حسین زد، و آل رسول الله را بر روی جهازهای شتران حمل کرد؛ و تصمیم داشت فاطمه بنت الحسین را به مردی که او را به کنیزی خواسته بود بدهد، و او ابیات ابن زبیری: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا را انشاد کرد.<sup>۲</sup>

۱ و ۲ - «نفس المهموم» ص ۲۷۵.





بحث دوم

قرآن، هادی سُبُل سلام و گرایش از ظلمت به نور  
و ورود در صراطِ مستقیم است



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ  
 سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ  
 مُسْتَقِيمٍ .

(ذيل آية ١٥ و آية ١٦ ، از سوره ٥ : المائدة)

«حقاً و تحقیقاً از جانب خداوند ، نوری و کتاب آشکاری به سوی شما  
 آمد خداوند به وسیله آن نور و کتاب آشکار ، کسانی را که از رضا و خشنودی او  
 پیروی کنند ؛ به راههای سلامت هدایت می نماید ؛ و با اذن خود و علم خود آنها  
 را از تاریکیها به سوی نور می کشاند ؛ و به سوی راه راست هدایت می کند .»

نیمه اول آیه اول اینست :

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ  
 الْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ .<sup>١</sup>

١- قسمتی از آیه ١٥ ، از سوره ٥ : المائدة .

«ای اهل کتاب، حَقّاً و تحقیقاً فرستاده و پیامبر ما به سوی شما آمد؛ در حالی که بیان می‌کند و پرده بر می‌دارد برای شما از بسیاری از آن چیزهایی را که شما از کتابتان (تورات و انجیل) پنهان می‌کردید؛ و از بسیاری از آن چیزها نیز صرف نظر می‌نماید؛ و آن امور مخفی و پنهان شده را بیان نمی‌کند.»

حضرت آیه الله علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی در تفسیر این دو آیه فرموده‌اند:

از اینکه فرموده است: از سوی خدا به سوی شما آمد نور و کتاب مبین؛ به دست می‌آید که آنچه آمده قیام به او دارد مانند قیام بیان و یا کلام به مبین و سخنگو و یا متکلم. و این مؤید آنستکه: مراد از نور در این آیه شریفه قرآن است. و بنابراین عبارت: **وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ** عطف تفسیر برای نور است؛ و مراد از نور و کتاب مبین؛ مجموعاً قرآن است.

خداوند در بسیاری از موارد در قرآن کریم؛ قرآن را نور نامیده است؛ همچون آیه:

**وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ.** (قسمتی از آیه ۱۵۷، از سوره ۷: الأعراف)

«و پیروی کنند از نوری که با پیغمبر فرود آمده است.»

و همچون آیه: **فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا.** (قسمتی از آیه

۸، از سوره ۶۴: التغابن)

«پس ایمان بیاورید به خداوند و پیغمبر او و نوری که ما با او فرو

فرستادیم.»

و همچون آیه: **وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.** (ذیل آیه ۱۷۴، از سوره ۴:

النساء)

«و ما به سوی شما نور آشکاری را فرو فرستادیم.»

و احتمال می‌رود مراد از نور خود رسول الله باشد، بنا بر فقره صدر کلام

در آیه: **قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا هَمِچنان که در آیه ۴۵ و ۴۶ ، از سوره ۳۳: الأحزاب ،**  
از او به چراغ نور دهنده تعبیر نموده است :

**يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا \* وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا .**

«ای پیغمبر حقاً ما تو را فرستادیم که بر اعمال و نفوس مردم شاهد باشی ، و تو را بشارت دهنده و بیم دهنده نمودیم ! و دعوت کننده به سوی خدا با اذن و اجازه او نموده ، و چراغ نور دهنده قرار دادیم .»

**يَهْدِي بِهِ اللَّهُ** یعنی به سبب او خداوند هدایت می نماید . و معلوم است که این سبب از اسباب ظاهریه است . و در حقیقت هدایت کننده خداوند است که قرآن و یار سول خود را مسخّر در امر هدایت نموده است .

و معنای سلام و سلامت تخلص و رهائی است از هر شقاء و بدبختی که در سعادت امور دنیوی و یا اخروی خلل برساند .

امر هدایت الهی تابع پیروی از رضا و خشنودی حضرت حق است ؛ چنان که فرماید : **لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ .** (قسمتی از آیه ۷ از سوره ۳۹: الزمر) «خداوند برای بندگان خود ، کفر را نمی پسندد .»

و نیز می فرماید : **فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ .** (ذیل آیه ۹۶ از سوره ۹: التوبة)

«و حقاً خداوند از گروه فاسق و متجاوز که از راه حق با باطل عدول می کنند ؛ راضی نمی شود .»

و بالأخره امر هدایت متوقف است بر اجتناب از ظلم ، و بیرون شدن از زمره ستمگران . خداوند سبحانه هدایت را از ایشان نفی کرده و از وصول و نیل بدین موهبت و کرامت الهیه ، آنان را مایوس نموده است در قول خود که :

**وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ .** (ذیل آیه ۵ ، از سوره ۶۲: الجمعة)

«و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی نماید.»

و علیهذا این آیه: **يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ** از جهتی جاری مجری و در مفاد و حکم آیه: **الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ** (آیه ۸۲، از سوره ۶: الأنعام) خواهد بود.

«کسانی که ایمان آورده اند؛ و ایمان خود را به ظلم و ستم مشوب و آمیخته نساخته اند؛ مقام امن و امانیت فقط از آن ایشان است؛ و فقط آنها راه یافتگانند.»  
و در تعبیر به الظلمات با صیغه جمع، و نور با صیغه واحد، اشاره است به آنکه در طریق حق اختلاف و تفرق نیست، گرچه آن طرق متعدد باشد به حسب اختلاف مقامات و مواقف؛ به خلاف باطل.

و معنای اذن و اجازه خداوند تعالی در اخراج از ظلمات به سوی نور، اگر اخراج به غیر خدا نسبت داده شود، مانند پیغمبری و یا کتابی، معنایش رضای اوست، همچون که می گوید: **كُتِبَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ**. (قسمتی از آیه ۱، از سوره ۱۴: ابراهیم)

«کتابی است که ما آن را به نزد تو فرو فرستادیم؛ تا مردم را از ظلمات به نور، با اذن پروردگارشان بکشانی!»

و تقیید **بِإِذْنِ رَبِّهِمْ** در اینجا برای آنست که استقلال در سببیت تأثیر قرآن رانفی کند؛ زیرا که سبب اصلی و حقیقی خداوند است و بس؛ سبحانه و تعالی.

و نیز فرماید: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**. (قسمتی از آیه ۵، از سوره ۱۴: ابراهیم)

«و حقا و حقیقه ما موسی را با آیات خود فرستادیم که: قوم خودت را از ظلمات به نور بکشانی!»

در اینجا امر به **أَخْرِجْ** که به معنای خارج نمودن و کشاندن است؛ چون

خودش مشتمل بر معنای اِذْن است؛ لهذا ثانیاً تقیید به اِذْن نفرموده است. اما اگر اخراج نسبت به خداوند تعالی داده شود، در این صورت معنای اِذْن و اجازه علم او خواهد بود مانند همین آیه مورد بحث. وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ. یعنی خداوند با علم خود، مردم را به وسیله قرآن از ظلمات به نور می‌کشاند.

و در بسیاری از آیات قرآن، اِذْن به معنای علم آمده است؛ مثل آیه وَ اَذِّنْ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ (صدر آیه ۳، از سوره ۹: التَّوْبَة) یعنی اعلام است از خدا و رسول او.

و مثل آیه: فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلٰی سَوَآءٍ. (قسمتی از آیه ۱۰۹، از سوره ۲۱: الانبیاء) «پس بگو: من بطور یکنواخت شما را بر این امر اعلام می‌نمایم.» و مثل آیه: وَ اَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ. (آیه ۲۷، از سوره ۲۲: الحج) «و اعلام کن در میان مردم به حج.»

و علت جمع آوردن سُبُل، و مفرد آوردن صراط، آنست که راه‌های سلام به سوی خدا متفاوت و کثیر است؛ و اما صراط مستقیم که به او نسبت داده می‌شود، طریقی است که بر همه آن سبل و راه‌ها، هیمنه و سیطره دارد؛ و هر راهی به سوی خدا، به قدر خلوص خود از صراط مستقیم بهره دارد.<sup>۱</sup> باری در این آیه مورد بحث که در مطلع سخن ایراد شد؛ خداوند متعال قرآن را به دو صفت موصوف نموده است: یکی نور و دیگری کتاب مبین. و برای آن سه اثر بیان کرده است: اوّل هدایت به سوی راه‌های سلامت؛ دوم خروج از عالم ظلمت به نور به اذن خدا؛ سوم رهبری به سوی راه راست و

۱- خلاصه مفاد تفصیل علامه در «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۵، ص ۲۶۳ تا



### صراط مستقیم .

و ما به حول الله و قوّته ، به قدر گنجایش ظرفیت فکر خودمان در این دو صفت و در این سه اثر گفتگو داریم .

اما قرآن نور است به جهت آنکه آیات آن ، از عالم نور آمده و در تشخیص مرض های بشر و کیفیت علاج آنها ابداً و انمانده است . در تکامل افراد بشر آنچه را که می گوید و شرح می دهد ، همه علم و بصیرت است و وصول به نتیجه و هدف . نه جهل و درماندگی و وصول احتمالی . بلکه صد در صد ایصال حتمی و یقینی است .

نور در لغت به چیزی می گویند که خودش در ذات خود آشکارا باشد ، و موجودات دیگری نیز از اثر او در پرتو شعاع تابش او آشکارا شوند ؛ **الظَّاهِرُ فِي نَفْسِهِ وَ الْمُظْهَرُ لِغَيْرِهِ .**

مثلاً خورشید نور است ؛ چون خودش ظاهر است ؛ و اشیائی را نیز به إشراق و درخشش خود ظاهر می کند . خورشید نیازی به ظاهر کننده و آشکار نماینده ای ندارد تا او را روشن کند و با آن قابل پیدائی و ظهور و جلوه گردد . خورشید خودش روشن است ؛ و جلوه و نور و إشراق دارد . هر جا برود ، نور و اشراق را با خود می برد . و با آن نور و إشراق ، موجوداتی که در شعاع تابش آن واقع می شود ، نور می دهد و روشن می کند .

اما غیر خورشید ؛ چون ماه و ستارگان و زمین و موجودات واقع در روی زمین ، همچون بیابان ها و کوه ها و اقیانوس ها با محتویاتشان ، همه و همه ظلمانی و تاریک می باشند . و اگر میلیون ها سال هم بگذرد و نور خورشید بدانها نرسد در ظلمت و تاریکی محض فرورفته و ابداً جلوه و ظهوری ندارند .

انسان در پرتو نور ، همه چیز را می بیند ؛ و هیچ موجودی برای وی پنهان نیست . و برای دیدن نور ، احتیاج به نشان دهنده این نور ندارد ؛ خود نور مُعَرَّفِ

اوست. بر خلاف ظلمت که اولاً ذات آن ابهام و جهل است؛ و علاوه موجودی در تحت افق تاریکی و در اثر ظلمت دیده نمی‌گردد.

**قرآن نور است؛** به معنای آنکه اولاً خود او معرف اوست. هیچ کتابی و هیچ گوینده‌ای غیر از ذات قرآن نمی‌تواند آن را آن طور که شاید و واقعیت دارد معرفی کند. چون تمام کتب و جمیع گویندگان از افق فکر و ادراک خود می‌خواهند قرآن را معرفی کنند، و فکر و ادراک آنان نسبت به علوم قرآن کوتاه است، مگر آنکه بمقام طهارت مطلقه برسند و از دریچه قرآن، و از نقطه نزول آن به قرآن بنگرند که **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**<sup>۱</sup>. «قرآن را کسی مس نمی‌کند مگر پاکیزه شدگان.»

این مقام اختصاص به اولیاء مقربین درگاه خداوند دارد و بس. از اینها گذشته تمام افراد عالم، علومشان در برابر قرآن کوچک و کوتاه و محدود و توأم با ابهام و ظلمت و جهل است.

و بنا بر آنچه گفته شد هر ابهام و اشکالی را که در میان آید، باید با قرآن رفع نمود؛ و در پرتو تابش این نور، برطرف کرد. چون قرآن کتاب واضح و واضح کننده است؛ کتاب نور و نور دهنده است؛ کتاب ظهور و آشکارا نماینده است؛ همچنان که در اخبار بسیاری داریم که اگر خبری از ما بر شما عرضه شد و نتوانستید صحت و سقم آنرا دریابید، به کتاب الله عرضه بدارید. اگر مفادش مطابق بود بگیرید، و گرنه رد کنید.

اینک که معنی و مفاد نور مبین شد و حقیقت نور بودن قرآن نیز بیان شد؛ می‌گوئیم آیاتی در قرآن کریم آمده است که از آن به نور تعبیر می‌کند؛ همانند آیه مبارکه:

---

۱- آیه ۷۹، از سوره ۵۶: الواقعة.

فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَ ءَعَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي اُنزِلَ مَعَهُ  
اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۱

و این فقره ، تتمه آیه ای است که صدر آن اینست :

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي  
التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ  
وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ .

و بنابراین ترجمهٔ مجموع این فقرات چنین می شود که :

« کسانی که پیروی می کنند از پیغمبر فرستاده شدهٔ وحی به وی نازل  
شدهٔ درس نخوانده ، آنکه او را نزد خودشان در تورات و انجیل ثبت شده  
می یابند ؛ و آن پیغمبر آنان را به کارهای پسندیده و شایستهٔ شناخته شده امر  
میکند و از کار زشت ناپسندیده باز میدارد ، و چیزهای پاک و پاکیزه را برایشان  
حلال می نماید و چیزهای آلوده و پلید را بر آنان حرام میکند ، و بار سنگین و  
غلّ هائی که بر آنان بسته شده است را بر می دارد و می گشاید . بنابراین کسانی که  
به او ایمان آوردند و او را مُعَظَّم و مُفْتَحَم و بزرگوار شمردند و او را یاری کردند ، و  
از نوری که با او فرو فرستاده شد متابعت کردند ؛ البته ایشان تنها گروه  
رستگارانند .»

مراد از نوری که با رسول الله فرو فرستاده شده است (النُّورَ الَّذِي اُنزِلَ  
مَعَهُ) قرآن است .

و همانند آیهٔ مبارکه : فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَللَّهُ الَّذِي اُنزِلْنَا وَ اَللَّهُ بِمَا  
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۲ .

۱- آیهٔ ۱۵۷ ، از سورهٔ ۷ : أعراف .

۲- آیهٔ ۷ ، از سورهٔ ۶۴ : التَّغَابِن .

«پس شما ایمان بیاورید به خدا و رسول او، و نوری که نازل نمودیم، و خدا به آنچه میکنید خبیر و مطلع است.»  
و همانند آیه مبارکه: **قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا<sup>۱</sup>**.

«حقاً برهان و حجّتی از سوی پروردگارتان به نزد شما آمد؛ و ما به سوی شما نور آشکاری را نازل نمودیم!»

البته نوری که حقیقت قرآن است، مطلق است و عامّ و شامل است که هر نوری را در آن می توان یافت. فلهدا با ألف و لا جنس، در بعضی از آیات وارد شده است: **وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا - وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ** و أمّا تورات و انجیل هم که کتاب آسمان است به نحو نکره از نور آن سخن به میان آورده است و در آیه ۴۴ از سوره ۵: المائدة فرموده است:

**إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ.**

«بدرستی که ما تورات را نازل نمودیم؛ که در آن هدایت و نور است.»

و در آیه ۴۶ از همین سوره فرموده است:

**وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ.**<sup>۲</sup>

«و ما به دنبال آثار آن پیامبران، عیسی بن مریم را آوردیم که آنچه در برابر او بود از تورات، تصدیق کننده بود؛ و ما به او انجیل را دادیم که در آن هدایت و نور است.»

در این دو آیه ملاحظه می شود که **فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ** وارد شده است «در آن

۱- آیه ۱۷۴، از سوره ۴: النساء.

۲- قسمتی از آیه ۴۶، از سوره ۵: المائدة.

هدایت و نوری است.» و این تعبیر غیر از آنست که بگوید: **فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ** «در آن جنس هدایت معهود، و نور معهود است.» که مفادش شمول و عمومیت است.

مسأله مزیت نور بر ظلمت؛ یعنی علم بر جهل؛ به قدری روشن است که شاید از اولیات و بدیهیات به شمار آید. فلذا در قرآن کریم تساوی آن را از امور بدیهی البطلان شمرده و به نحو استفهام توییحی تقریر کرده است:

**قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ .<sup>۱</sup>**

«بگو مگر می شود که نابینا و بینا یکسان باشد؟! بلکه آیا مگر می شود

ظلمات و نور یکسان باشد؟!»

و نیز فرموده است:

**وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ \* وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ \* وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ \* إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ .<sup>۲</sup>**

«کور و بینا مساوی نیستند؛ و نه ظلمات و نور؛ و نه سایه و تابش آفتاب! و یکسان نیستند زندگان و مردگان. (ای پیغمبر) خداوند حقا می شنوایند کسی را که بخواهد؛ و تو نمی توانی بشنوایانی کسانی را که در میان گورها خفته اند؛ تو نیستی مگر ترساننده و از عواقب اعمال زشت بیم دهنده؛ بدون شائبه استقلال در عمل و ابلاغت!»

---

۱- آیه ۱۶، از سوره ۱۳: الرعد: **قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ .**

۲- آیات ۱۹ تا ۲۳، از سوره ۳۵: فاطر.

بنابراین مؤمنانی که به قرآن گرویده و از آن پیروی دارند و با آن امور خود را تطبیق می‌دهند و بالأخره سر و کارشان با قرآن است، فرقی با کسانی که با قرآن سر و کاری ندارند، همچون شخص بی‌با آدم کور و همچون شخص عالم در برابر جاهل و همچون آدم زنده در مقابل آدم مرده و همچون آدم شنوا در برابر شخص درگور آرمیده است که دسته اول از تمام جهات حیات و مظاهر آن بهر مندند، و دسته دوم حکم امواتی را دارند که نه جان دارند و نه بینائی و نه شنوائی و نه علم و ادراک.

اینست بیان و منطق قرآن در تعریف این کتاب آسمانی؛ و این مائده سماوی معنوی روحانی که به عالم بشریت اشراق و نور می‌دهد و از جهل و تاریکی مطلق به علم و نور مطلق گرایش می‌دهد.

مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه افضل صلوات المصلین در مواردی از «نهج البلاغه» از قرآن مجید با کلمه و لفظ نور تعبیر نموده است. یک جا می‌گوید:

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ ؛ وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ ؛ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ ؛ وَالنُّورِ السَّاطِعِ ؛ وَ الضُّيَاءِ اللَّامِعِ ؛ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ .<sup>۱</sup>

«و شهادت می‌دهم که محمد بنده او و فرستاده اوست، او را با دین ظاهر و آشکارا؛ و با نشانه و علامت نقل شده شریعت حقه مأثوره؛ و کتاب نوشته شده؛ و نور درخشان بلند منظر و همه جا را فرا گرفته؛ و نور بخشنده لمعان کننده؛ و امر بلند آوازه؛ به سوی مردم گسیل داشته و برانگیخته است.»

۱- خطبه ۲، از «نهج البلاغه» و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱،

و یکجا می‌گوید: **أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ؛ وَ ارْغَبُوا فِي مَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ، فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ؛ وَ اقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ، فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ؛ وَ اسْتُنُوا بِسُنَّتِهِ، فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ!**  
**وَ تَعَلَّمُوا الْقُرْءَانَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ؛ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ؛ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ؛ وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقَصَصِ!**  
**فَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَ الْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ.<sup>۱</sup>**

«جاری و ساری شوید در ذکر خدا و یاد او؛ زیرا که یاد خدا بهترین یادها و ذکرهاست! و رغبت نمائید در آنچه که خداوند به متقین و پرهیزگاران وعده داده است؛ زیرا که وعده او راست‌ترین وعده‌هاست. و به سیره و روش و منهاج پیغمبرتان تأسی جوئید! زیرا که آن سیره و منهاج با فضیلت‌ترین و شایسته‌ترین سیره‌هاست! و به سنت او تمسک کنید و طبق آن عمل کنید! چون آن سنت راهوارتر و راه‌برنده‌ترین سنت‌هاست!

و قرآن رافراگیرید! زیرا که آن نیکوترین گفتارهاست! و در آن فکر و تأمل نموده، با درایت و فقه آنرا دریابید! چون قرآن بهار دل‌هاست؛ و به نور آن شفا طلبید! زیرا که آن شفای دردهای سینه‌هاست؛ و تلاوت آن را نیکو انجام دهید! زیرا که آن نیکوترین داستان‌هاست.

حَقًّا وَ حَقِيقَةً عَالَمِيَّةً كَمَا أَنَّ عِلْمَ عَمَلٍ نَكُنْدُ مَانِدًا جَاهِلًا مُتَحَيِّرًا سرگردانی است که هیچ‌گاه از جهلش بهبود نیابد و افاقه‌ای پیدا ننماید. بلکه حجت خداوندی بر او بزرگتر است و حسرت او پایدارتر و ثابت‌تر؛ و او در نزد پروردگار بیشتر مورد ملامت و سرزنش و مؤاخذه و عتاب قرار می‌گیرد.»

۱- خطبه ۱۰۸ از «نهج البلاغه» و از طبع مصر با تعلیقه عبده ج ۱، ص ۲۱۶.

در این خطبه تصریح دارد که: **وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ** «به نور قرآن شفا بخواید!»  
 و یک جا می گوید: **وَ عَلَيْنَا بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ؛ وَ النُّورُ  
 الْمُبِينُ؛ وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ؛ وَ الرَّيُّ النَّاقِعُ؛ وَ الْعِصْمَةُ لِلْمَتَمَسِّكِ؛ وَ النَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ .  
 لَا يَعْوجُّ فَيَقَامُ؛ وَ لَا يَزِيغُ فَيَسْتَعْتَبُ؛ وَ لَا تُخْلِفُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَ وُلُوجِ السَّمْعِ .  
 مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ؛ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ** ۱.

«و بر شما باد به فراگیری و تمسک به کتاب خدا؛ چون آن ریسمانی است  
 متین و استوار؛ و نوری است آشکار؛ و شفای نافع امراض است؛ و سیرابی  
 کامل عطش تشنگان؛ و مصونیت و پاسدار است برای کسی که بدان چنگ زند؛  
 و نجات و رهائی است برای کسی که خود را بدان بیاویزد؛ هیچگاه کژی بر او  
 رخ نمی دهد تا او را راست کنند؛ و میل از حق به باطل و گرایش به اوهام برای او  
 پیدا نمی شود تا او را برگردانند؛ و کثرت خواندن و به گوش خوردن آیات آن در  
 مرور دهور او را کهنه نمی نماید (بلکه پیوسته نو و جدید و تازه است؛ و هر چه  
 مردم آن را بیشتر بخوانند و بشنوند، معهذاتازه و با طراوت و دلپسند است).  
 کسی که گفتارش بر اساس قرآن باشد راست گفته است؛ و کسی که  
 کردارش بر آن نهج باشد از همگان و از همگنان پیش افتاده و گوی سبقت را  
 ربوده است.»

و یک جا می گوید: **أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ؛ وَ طَوَّلَ هَجْعَةَ مِنَ  
 الْأُمَمِ؛ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ؛ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ؛ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَى  
 بِهِ .**

**ذَلِكَ الْقُرْءَانُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ؛ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ .  
 أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي؛ وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي؛ وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ؛ وَ نَظْمَ مَا**

۱- خطبه ۱۵۴ از «نهج البلاغه» ج ۱، ص ۲۸۴.



## بَيْنَكُمْ ۱.

«خداوند پیغمبر را فرستاد در وقتی که بین آمدن پیامبران فاصله افتاده بود؛ و خواب سنگین امت‌ها و غفلت آنها به طول انجامیده بود؛ و احکام الهیّه مرسله توسط پیامبران که محکم و استوار بود، به واسطه شکستن مردمان در اثر مخالفت‌ها و معصیت‌ها به شکست و پارگی مبدل گردیده بود. در این هنگام پیغمبر به نزد مردم آمد؛ یکی با تصدیق و گواهی به صحت آنچه در برابر او بود؛ از شهادت به صدق انبیاء مرسل و حضرت موسی و عیسی بن مریم و کتاب تورات و انجیل، و دیگر با نوری که مورد اقتدای همه مردم است.

و آن نور قرآن است؛ پس شما قرآن را به زبان آورید، و به سخن وادارید، و از او بپرسید؛ اما او هیچگاه سخن نخواهد گفت و گفتاری نخواهد داشت؛ ولیکن من شما را از احوال او با خبر و مطلع می‌کنم.

آگاه باشید که علوم آینده و گفتار از گذشته، و دوی دردهای شما، و انتظام امور شما، در قرآن موجود است.»

این بحثی بود درباره نور، و معنای آن، و نورانیت قرآن کریم، که از آیات و نهج البلاغه ایراد شد.

**اما صفت دوم** که قرآن مجید، در آیه مورد بحث، خود را بدان توصیف کرده است، کلمه **كِتَبٌ مُّبِين** است. یعنی کتاب واضح و آشکارا. چون ماده **أَبَانَ** **يُبِينُ** **إِبَانَةً** هم متعدی استعمال می‌شود؛ مثل **أَبَانَ الشَّيْءَ** یعنی آن چیز را آشکار نمود؛ و هم لازم مثل **أَبَانَ الشَّيْءَ** یعنی آن چیز واضح و آشکار شد. و بنابراین **مُبِين** که اسم فاعل است؛ چون صفت کتاب آمده، و مفعول نگرفته است، معنای لازم می‌دهد. **کتاب مبین**، کتاب هویدا و ظاهر و آشکار است.

و لفظ کتاب مبین در قرآن مجید بسیار وارد شده است ، مانند : **الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ**<sup>۱</sup> و **تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ**<sup>۲</sup> (آنست ای پیامبر آیات کتاب آشکار). و سوگند به آن یاد کرده است مانند **حَمَّ \* وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ**<sup>۳</sup> (حم سوگند به کتاب آشکارا).

و منظور از کتاب مبین ، یا همین قرآنی است که لفظی است و یا کتبی است که تلاوت می شود ، و یا حقیقت و واقع آن که در عالمی بالاتر و والاتر بوده و این قرآن لفظی ، در مقام نزول حکایت از آن می کند . همچنان که فرموده است : **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتٍ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**<sup>۴</sup>.

«و در نزد اوست (خدا) کلیدهای غیب ، که از آنها خبر ندارد مگر او ، و می داند آنچه در خشکی و دریاست . و هیچ برگگی از درخت فرو نمی ریزد ، و هیچ دانه ای در طبقات تاریکیهای زمین نیست ، مگر آنکه خداوند از آن آگاه است . و هیچ تر و خشکی نیست ، مگر آنکه در کتاب آشکار خداوند موجود است .»  
معلوم است که واقعیّت موجودات بوجودها العینی در قرآن لفظی نیست ؛ بلکه در عالمی است محیط و گسترده که از آن به عالم **لَوْحِ مَحْفُوظٍ** و یا **أُمِّ الْكِتَابِ** تعبیر می شود .

اصل کتاب مبین همان عالم است ؛ و آیات کتاب مبین ، قرآن است که با

۱- آیه ۱ ، از سوره ۱۲ : یوسف .

۲- آیه ۲ ، از سوره ۲۶ : الشعراء ؛ و آیه ۲ ، از سوره ۲۸ : القصص .

۳- آیه ۱ و ۲ ، از سوره ۴۳ : الزخرف ؛ و آیه ۱ و ۲ ، از سوره ۴۴ : الدخان .

۴- آیه ۵۹ از سوره ۶ : الأنعام .

آیات خود از آن عالم حکایت می نماید ، همچنان که از آن به اعتبار تحقق وجود نفسانی آن تعبیر به **إمام مُبِين** فرموده است .

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ  
فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ<sup>۱</sup>.

«به درستی که حَقًّا ما مردگان را زنده می کنیم ؛ و آنچه آنها از دنیا پیش فرستاده اند می نویسیم و ثبت می نمائیم ؛ و تمام آثار و ملحقات اعمال ایشان را نیز ثبت می کنیم ؛ و هر چیز را ما در **إمام مُبِين** به شمارش و عدد معین احصاء نموده و برشمرده ایم .»

مراد از **إمام مبين** حقیقت نفس ملکوتی مقام ولایت است که همه چیز در آن احصاء شده است .

بنابراین قرآن کریم وجود لفظی و کتبی آن است ؛ و کتاب مبين وجود عینی و خارجی آن ؛ و امام مبين وجود نفسانی که احاطه دارد و تمام موجودات را فرا گرفته و بر همه علم و سیطره وجودی و حیاتی دارد .

از شیخ طوسی در کتاب «مصابیح الأنوار» از **أبوذر غفاری** روایت است که گفت :

كُنْتُ سَائِرًا فِي أَغْرَاضِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ مَرَرْنَا بِوَادٍ وَنَمَلَةٍ  
كَالَسَيْلِ سَارَ . فَذَهَلْتُ مِمَّا رَأَيْتُ ؛ فَقُلْتُ : اللَّهُ أَكْبَرُ جَلَّ مُحْصِيهِ !  
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَقُلْ ذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ ! وَلَكِنْ قُلْ : جَلَّ  
بَارِيهِ ؛ فَوَالَّذِي صَوَّرَكَ إِنِّي أَحْصَى عَدَدَهُمْ وَ أَعْلَمُ الذَّكْرَ مِنْهُمْ وَ الْأُنْثَى بِإِذْنِ اللَّهِ  
عَزَّ وَجَلَّ<sup>۲</sup>.

۱- آیه ۱۲ از سوره ۳۶: یس .

۲- «تفسیر برهان» سوره یس ، از طبع سنگی ج ۲ ، ص ۸۸۶ .

«من با امیرالمؤمنین علیه السّلام برای انجام بعضی از امور اوروان شدیم ، که ناگاه عبور ما به یک وادی و بیابانی افتاد که مورچگان در آن وادی مثل سیل جریان داشتند ؛ از آنچه مشاهده کردم ، عقم پرید و گفتم : الله أكبر چقدر جلیل و بزرگ است آن خدائی که تعداد این مورچگان را می داند .

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود : ای ابوذر این سخن را مگوی ؛ ولیکن بگو جلیل و بزرگ است خداوندی که آنها را خلق نموده است .

سوگند به آن خدائی که تو را صورت هستی داده است ، من تعداد آنها را به شمارش و احصاء در می آورم ؛ و حتی مورچه نرینه از مورچه مادینه آنها را به إذن خداوند عزوجل می شناسم !»

و از عمار بن یاسر روایت است که گفت :

كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ ؛ فَمِرْنَا بِوَادٍ مَمْلُوءٍ نَمَلًا . فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! تَرَى يَكُونُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ يَعْلَمُ كَمَّ عَدَدِ هَذَا النَّمَلِ ؟!

قَالَ : نَعَمْ يَا عَمَارُ ! أَنَا أَعْرِفُ رَجُلًا يَعْلَمُ كَمَّ عَدَدِهِ ؟ وَكَمْ فِيهِ ذَكَرٌ ؟ وَكَمْ فِيهِ أَثْنَى .

فَقُلْتُ : مَنْ ذَلِكَ يَا مَوْلَايَ الرَّجُلُ ؟

فَقَالَ : يَا عَمَارُ ! مَا قَرَأْتَ فِي سُورَةِ يَسَ : وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ؟!

فَقُلْتُ : بَلَى يَا مَوْلَايَ !

قَالَ : أَنَا ذَلِكَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ !<sup>۱</sup>

«من با امیرالمؤمنین علیه السّلام در بعضی از جنگهای او با او بودم : تا عبورمان افتاد به یک بیابانی که سرشار از مورچه بود . من گفتم : ای امیرالمؤمنین !

۱- همان مصدر .

به نظر شما آیا کسی از خلق خدا هست که شمارش این مورچه‌ها را بداند؟! گفت: آری! ای عَمَّار. من می‌شناسم مردی را که تعداد آنها را می‌داند؛ و

نیز می‌داند چه اندازه در میان آنها نر است و چه اندازه ماده است!

من گفتم: ای مولای من! آن مرد کیست؟

گفت: ای عَمَّار! در سورهٔ یس نخوانده‌ای که می‌گوید: و هر چیزی را ما در

امام مبین به شمارش آورده‌ایم؟

گفتم: آری، ای آقای من! گفت: من آن امام مبین هستم!

و از شیخ صدوق (ابن بابویه قمی) با سند متصل روایت است، از

أَبُو الْجَارُودِ، از حضرت اَبی جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، از پدرش، از جدِّش

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که چون آیه: **وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ** بر رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شد؛ اَبُو بَكْرٍ و عمر از جای خود برخاستند و گفتند: ای

رسول خدا، آیا مراد از امام مبین، تورات است؟! گفت: نه! گفتند: آیا انجیل

است؟! گفت: نه. گفتند: آیا قرآن است؟! گفت: نه!

**قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ**

**عَلَيْهِ وَآلِهِ: هُوَ هَذَا! إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ<sup>۱</sup>.**

حضرت سید الشهداء علیه السلام که راوی روایت است گفت: در این

حال امیرالمؤمنین علیه السلام روی آورد؛ پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

گفت: او (امام مبین) اینست؛ اوست امامی که خداوند تبارک و تعالی علم هر

چیزی را در او نهاده، و به شمارش و احصاء درآورده است.

۱- تفسیر «برهان» سورهٔ یس، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۸۹ و تفسیر «صافی» طبع

کلیشه، ج ۲، ص ۴۰۵ و تفسیر «نورالثقلین» ج ۴، ص ۳۷۹؛ و این دو تفسیر اخیر، از کتاب

«معانی الأخبار» صدوق روایت نموده‌اند.

و از «تفسیر علی بن ابراهیم» در تفسیر این آیه وارد است که: مراد از امام مبین، کتاب مبین است؛ و او محکم است. و از ابن عباس از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت است که: **إِنَّهُ قَالَ:**

**أَنَا وَاللَّهِ إِمَامُ الْمُبِينِ؛ أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ وَرِثَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ<sup>۱</sup>.**

«آن حضرت گفتند: سوگند به خدا: من امام مبین می باشم، من حق را از باطل جدا می سازم و این را از رسول خدا صلی الله علیه وآله به میراث برده ام.»  
و اما جهت آنکه قرآن را کتاب مبین و آشکارا خوانده است؛ این است که: قرآن إعوجاج در فهم، و ثقل و سنگینی در مراد، و إبهام در مفاد، و تعب و سختی در بدست آوردن معنی و منظور ندارد. کتابی است واضح و روشن، و سهل المؤمنه؛ دارای لغز و پیچیدگی و گنگی نیست. و این طرز از کلام بسیار بدیع و جالب است که، خواننده را خسته نمی کند؛ بلکه هر چه بیشتر بخواند نشاطش افزون تر می گردد؛ و از ماء معین و سرچشمه زلال حیات آن سیراب تر می شود.  
در بسیاری از آیات قرآن این حقیقت را تذکر می دهد:

**أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ<sup>۲</sup>.**  
«آیا من غیر از خدا حکمی بجویم تا در میان ما حکم کند؛ در حالی که

اوست که به سوی شما کتاب را با شرح و تفصیل و بیان نازل نموده است؟! و آنانکه ما به آنها کتاب را داده ایم (تورات و انجیل را) می دانند که این کتاب قرآن از جانب پروردگارت به حق نازل شده است؛ و بنابراین ابداً به خودت شک و

۱- «تفسیر صافی» ج ۲، ص ۴۰۵ و تفسیر «نورالثقلین» ج ۴، ص ۳۷۹.

۲- آیه ۱۱۴ از سوره ۶: الأنعام.

ریب راه مده!»

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.<sup>۱</sup>  
«و هر آینه حقاً و حقیقه ما برای ایشان کتابی آوردیم که آن را بر اساس علم و دانش و بینش مشروح ساخته و تفصیل داده‌ایم! کتابی که هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان می‌آورند.»

كِتَابٍ فَصَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.<sup>۲</sup>  
«کتابی است که آیات آن مشروح و تفصیل داده شده، و با قرائت واضح و بدون اعوجاج عربی است برای کسانی که بدانند.»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا.<sup>۳</sup>  
«سپاس اختصاص به خداوند دارد؛ آنکه بر بنده‌اش کتاب را فرو فرستاد؛ و برای آن کجی و نارسائی قرار نداد.»

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ.<sup>۴</sup>

«و هر آینه حقاً و تحقیقاً ما می‌دانیم که کافران می‌گویند: این قرآن را یکی از افراد بشر به پیغمبر یاد داده است؛ زبان آن کسی که این نسبت غلط را به او می‌دهند، گنگ و اعجمی است؛ و این زبان واضح و عربی آشکار است.»

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ.<sup>۵</sup>  
«و هر آینه حقاً و تحقیقاً ما به سوی تو آیات روشن و واضح و ظاهری را

۱- آیه ۵۲ از سوره ۷: الأعراف.

۲- آیه ۳ از سوره ۴۱: فصلت.

۳- آیه ۱ از سوره ۱۸: الکهف.

۴- آیه ۱۰۳ از سوره ۱۶: النحل.

۵- آیه ۹۹ از سوره ۲: البقرة.

نازل نمودیم ؛ و بدانها کفر نمی ورزند مگر فاسقان .»

و بر همین اصل است که در «نهج البلاغه» از کتاب خدا به کتاب ناطق تعبیر فرموده است . یعنی خودش مُبیین و روشن است ؛ و بیان و تبیان است . و در برقراری و استواری خود نیاز به مبین و مفسّر ندارد :

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ؛ وَأَمْرٍ قَائِمٍ؛ لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ.<sup>۱</sup>»  
 «به درستی که خداوند مبعوث نمود پیغمبری را که با کتاب زباندار و سخنگو ، و امر استوار و پابرجا ، مردم را هدایت کند فلهدا به هلاکت و شقاوت نمی رسند مگر کسانی که در طبعشان اعوجاج و کجی باشد ، و شقاوت ابدی و هلاکت حتمی برایشان محتوم و مسجّل گردد .»

و دربارهٔ تحکیم حَکَمِیت حکمین در جنگ صفین فرموده است :  
 «إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرَّجَالَ؛ وَإِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْءَانَ. وَهَذَا الْقُرْءَانُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ  
 مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ؛ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلَا يَبْدُ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ؛ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ  
 الرَّجَالُ.<sup>۲</sup>»

«حقاً ما مردان را در این امر حکومت ندادیم ؛ و آنها را قاضی میان خود و حکم به شمار نیاوردیم ؛ بلکه قرآن را حکومت دادیم و آنرا حکم شمردیم . و این قرآن چیزی نیست مگر خطّی نوشته شده که در میان دو جلد طرفین آن نگهداری می شود .

بازبان سخن نمی گوید : ناچار باید ترجمان و نظرکننده ای در آن باشد . و این بر عهدهٔ مردان خاصّی است که در آن نظر کنند ، و از زبان آن و مفاد آن ، سخن به میان آورند .»

۱- خطبهٔ ۱۶۷ از «نهج البلاغه» از طبع مصر با تعلیقهٔ عبده ج ۱، ص ۳۱۶ .

۲- خطبهٔ ۱۲۳ از «نهج البلاغه» از طبع مصر ج ۱، ص ۲۴۰ .



در اینجا مراد از نداشتن زبان همان طور که خود حضرت شرح می دهد ، آنست که فقط خطوطی است مسطور که در میان دو جلد مستور است ؛ و باید کسی باشد که آنرا شرح دهد و مفاد و محتوای آن را بشناسد .

همچنان که فرمود: **ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ**<sup>۱</sup> .

«اینست آن قرآن ! پس او را به سخن درآورید ! و او نمی تواند سخن

بگوید ؛ ولیکن من از او خبر می دهم .»

و از محصل از آنچه ذکر شد به دست آمد که قرآنی را که می خوانند و یا می نویسند ، فقط صدائی است که از حنجره بیرون می آید ؛ و مرگبی است که در روی صفحه پخش می شود . اما حقیقت قرآن ، همان انسانی است که در سلسله صعود سلوک طریق الهی به جائی رسیده است که قرآن را از محل نزولش اخذ کرده و بر اسرار و حقائق و معارف و احکام و قصص آن واقف ، بلکه هیمنه و سیطره داشته باشد .

و این مقامی است عظیم ؛ و مرتبه ایست عالی و رفیع که دست احدی بدان ذرّوه بلند نرسد ، مگر صاحبان مقام ولایت کلّیه الهیه جعلنا الله فداهم ؛ و رَزَقْنَا مِنْ بُحُورِ عُلُومِهِمْ آمین به محمّد و آلّه الطّاهرین .

و این امام مبین ، و کتاب مبین ، حاوی کتاب تکوین است که در لوح محفوظ است .

**بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ \* فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ**<sup>۲</sup> . «بلکه آن قرآن با مجد و عظمتی

است که در لوح محفوظ نگهداری می شود .»

شیخ محمود شبستری ، این کتاب تکوین را که به دست حضرت حقّ

۱- خطبه ۱۵۶ از «نهج البلاغه» از طبع مصر ج ۱ ، ص ۲۸۹ .

۲- آیه ۲۱ و ۲۲ از سوره ۸۵: البروج .

نوشته شده در ابیات خود بدین گونه شرح می دهد :

به نزد آنکه جانش در تجلی است  
همه عالم کتاب حق تعالی است  
عَرَضِ اِعراب و جوهر چون حروف است  
مراتب همچو آیاتِ وقوف است  
از هر عالمی چون سوره‌ای خاص  
یکی زان فاتحه ، دیگر چو إخلاص  
نخستین آیتش ، عقلِ کُل آمد  
که در وی همچو باءِ بِسْمِ اَمَد  
دُومِ نَفْسِ کُل ، آمد آیت نور  
که چون مصباح شد در غایت نور  
سِیِّمِ آیت درو شد عرشِ رحمن  
چهارم آیه الکرسی ، همی خوان  
پس از وی جِرم‌های آسمانی است  
که در وی سوره سَبْعُ المِثانی است  
نظر کن باز در جرم عناصر  
که هر یک آیتی هستند باهر  
پس از عنصر بود جرم سه مولود  
که نتوان کردن این آیات معدود  
به آخر گشت نازل نفس انسان  
که بر ناس آمد آخر ختم قرآن<sup>۱</sup>

---

۱- «گلشن راز» طبع سنگی ، ص ۱۹ و ۲۰ .

و مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در اشعار منسوب به خود فرماید :

دَوَاءُكَ فِیْكَ وَ مَا تَشْمُرُ      وَ دَاءُكَ مِنْكَ وَ مَا تَبْصُرُ (۱)  
وَ تَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ      وَ فِیْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ (۲)  
وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي      بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ (۳)  
فَلَا حَاجَةَ لَكَ فِي خَارِجٍ      يُخْبِرُ عَنْكَ بِمَا سَطُرُ<sup>۲</sup> (۴)

۱- دواى تو در تست ؛ اما نمى فهمى ! و درد تو از تست ؛ اما نمى بينى !  
۲- و تو چنين مى پندارى كه جسم كوچكى هستى ، در حالى كه بزرگترين  
عوالم در تو پيچيده شده ، و به ودیعت نهاده شده است .  
۳- و تو يگانه كتاب مبینى هستى كه با حروفش مخفیّات و پنهانى ها  
آشكارا مى شود .

۴- تو از خارج خودت به چيزى نيازمند نيستى كه در آنچه قلم تقدير  
خداوندی در عالم وجود نوشته است ، تو را از آن مطلع و خبردار گرداند .  
امیرالمؤمنین علیه السّلام در مواضع عدیده از «نهج البلاغه» و سائر  
خطب خود از این حقیقت پرده بر مى دارد ؛ يك جا مى فرماید :  
إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا ؛  
وَاشْتَغَلُوا بِبَاطِنِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا .  
فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ ؛ وَ تَرَكَوْا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتَرَكُهُمْ ؛ وَ  
رَأَوْا اسْتِكْنَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِفْلَالًا ؛ وَ دَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا .  
أَعْدَاءُ مَا سَأَلَ النَّاسُ ؛ وَ سَلِمَ مَا عَادَى النَّاسُ .  
بِهِمْ عِلْمَ الْكِتَابِ ، وَ بِهِ عَلِمُوا ؛ وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ ، وَ بِهِ قَامُوا . لَا يَرُونَ

۲- «دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السّلام» قافیه راء (صفحه ندارد).

مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ ؛ وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ .<sup>۱</sup>

«اولیاء خدا آن کسانی می باشند که نظر به باطن و حقیقت دنیا دارند ، در وقتی که مردم نظر به ظاهر و امور اعتباریّه و همیّه دنیا می کنند . و به امور آخروی و اصیل دنیا می پردازند ، در وقتی مردم به امور زودرس و فوری و لذّات موهومّه زودگذر ، مشغول می شوند .

بنابراین (در تمام جهات کارشان در جهت متضاد با مردم دنیاست) آنها در دنیا از دنیا می میرانند آنچه را که از آن می ترسند که آنها را بمیراند . و رها می کنند و وامی گذارند از دنیا آنچه را که می دانند به زودی آنها را رها می کند و وامی گذارد ؛ و می بینند که زیاده روی و کثرت طلبی غیرشان در امور دنیا ، کمی و نقصان است . و نیز رسیدن غیرشان به امور دنیوی و أخذ و بطش و نیل و وصولشان ، فوت امور معنوی و از دست دادن و هدّر رفتن سرمایه های خدادادی و نابود شدن کانون سعادت در حیطة وجودی است .

اولیاء خدا دشمن می باشند با چیزهایی که مردم با آن آشتی و مسالمت نموده اند ؛ و دوست و سلّم و سلامت می باشند با چیزهایی که مردم با آن دشمنی می وزرند .

به واسطه آنهاست که کتاب الهی دانسته می شود ؛ و به واسطه کتاب الهی است که آنها دانسته می شوند و شناخته می گردند ؛ و به واسطه آنهاست که کتاب خدا بر پا می شود و راست و استوار می گردد ؛ و به واسطه کتاب خداست که آنها بر پا می شوند و راست و استوار می گردند . ایشان بالاتر از اَمَدِ اُمید و در ازای رجاء خود ، امیدوار کننده ای را نمی بینند ، و بالاتر از آنچه از آن می ترسند چیز ترسناک و مخوفی را ادا رک نمی کنند .»

۱- حکمت ۴۳۲ از «نهج البلاغه» از طبع مصر ج ۲ ، ص ۲۳۷ .

در قضیه حکمیتِ حَکَمین در جنگِ صِفین می فرماید: کتاب خدا با من معیت دارد؛ و از آن زمان که با او همنشین شده ام، با او مفارقت ننموده ام (وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعَى . مَا فَارَقْتُهُ مَذَّ صَحْبُهُ).

در خطبه طویلی که آنحضرت به سوی لشکرگاه خوارج رفت، در هنگامی که آنان سخت در انکار حکومت حَکَمین پافشاری داشتند، مطالبی فرمود - تا می رسد به این جملات که می فرماید:

أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيَلَةٌ وَغِيَلَةٌ، وَمَكْرًا وَخَدِيعَةً: إِخْوَانًا وَ أَهْلٌ دَعَوْتَنَا اسْتَقَالُونَا وَاسْتَرَا حُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟!

فَقُلْتُ لَكُمْ: هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ، وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ. وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَ آخِرُهُ نِدَامَةٌ. فَأَقِيمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ، وَ أَلْزِمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَ عَضُّوا عَلَى الْجِهَادِ بِنَوَاجِدِكُمْ. وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقٍ نَعَقَ! إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ، وَ إِنْ تَرِكَ ذَلَّ. وَ قَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْفِعْلَةُ، وَ قَدْ رَأَيْتُكُمْ أُعْطِيتُمُوهَا.

وَ اللَّهُ لَئِنْ أَبَيْتُمْ مَا وَجَبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا؛ وَ لَا حَمَلْنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا. وَ وَاللَّهِ إِنْ جَنَّتْهَا إِنِّي لِلْمُحِقِّ الَّذِي يُتَّبَعُ. وَ إِنْ الْكِتَابَ لَمَعَى، مَا فَارَقْتُهُ مَذَّ صَحْبُهُ - الخطبة ١.

«آیا در وقتی که سپاه معاویه قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند تا شما را بفریبند و از روی خدعه و مکر و حيله در دام بیندازند، شما نگفتید؛ ایشان برادران ما هستند و اهل دین و مذهب ما می باشند؛ تقاضای متارکه جنگ را از ما نموده اند و کتاب خدا را ملجأ و ملاذ و پناه و حکم قرار داده اند. پس نظر ما اینست که این تقاضا را از آنان بپذیریم و غم و غصه را از ایشان بزدائیم؟!»

۱- خطبه ۱۲۰ از «نهج البلاغه» از طبع مصر با تعلیقه عبده ج ۱، ص ۲۳۶.

در این حال من به شما گفتم: این امر پیش آمدی است که ظاهرش ایمان است ولی باطنش دشمنی و عداوت است. اولش رحمت است، و آخرش ندامت و پشیمانی و حسرت است.

شما اینک در کار خود پابرجا و استوار باشید! و راه و روش خود را از دست مدهید! و برای پیشروی و پیروزی بر دشمنان در جهادتان، دندان‌های خود را سخت بر روی هم بفشیرید؛ و به فریاد یاوه یاوه‌سرائی گوش فرا مدهید که به یاوه دهن بگشاید و چون حیوانی بانگ زند (معاویه و عمرو عاص) که اگر به دعوت و گفتارش اعتنا شود و اجابت گردد، گمراه می‌نماید؛ و اگر اعتنا نشود و ترک شود، خوار و بی‌مقدار می‌شود؛ و به تحقیق که این امر حکمیت انجام شد و من دیدم که شما آن را بدین کیفیت در آوردید.

سوگند به خدا اگر من دعوت به حکمین را اجابت نکنم و ابا و امتناع نمایم، امر واجبی بر من نبوده است که اجابت آن بر عمل لازم باشد؛ و خداوند گناه ترک آنرا بر من تحمیل نکرده است.

و سوگند به خدا اگر من در حکم حکمیت وارد شوم، من البته شخص ذیحق و دارای واقعیتی هستم که باید مردم از من پیروی کنند. (و مُحَقِّی می‌باشم در مقابل مبطلی، که طرف مقابل من پسر ابوسفیان است).

و حَقّاً کتاب خدا با من است؛ و با وجود من معیت دارد؛ و از وقتی که با آن یار و مصاحب و همنشین شده‌ام، هیچگاه جدائی و مفارقتی حاصل نشده است.»

در اینجا می‌بینیم که: آن حضرت خود را با کتاب خدا می‌داند؛ و در هیچ مرحله‌ای از مراحل نفسانی، خود را جدا و مفارق نمی‌داند. و حقیقت و لُبّ این گفتار، إحاطه نفسانی اوست بر کتاب الهی.

و در آیه مورد بحث: **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ**

مَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَهُ؛ چه مراد از نور را قرآن بگیریم، و کتاب مبین را عطف تفسیری؛ و چه بنا بر احتمال دیگر که ذکر شد به فرینه آیه سابق بر آن، مراد از نور را رسول خدا بگیریم؛ و کتاب مبین را نیز عطف تفسیری بر آن؛ در هر دو حالت ضمیر مفرد در به که در یَهْدِي به است، نمی تواند به خصوص نور و یا کتاب برگردد؛ و حتماً باید به جامع آن برگردد که: مفهوم جَائِي مُسْتَخْرَج از کلمه قَدْ جَاءَكُمْ باشد. مثل آنکه بگوئی: أُعْطِيَتْ زَيْدًا الْقَلَمَ وَالْقُرْطَاسَ لِيَكْتُبَ بِهِ یعنی من به زید قلم و کاغذ دادم تا با آن بنویسد؛ یعنی با آنچه که داده ام بنویسد که جامع بین قلم و کاغذ باشد.

و در احتمال دوّم که مراد از نور رسول الله است باید مراد از کتاب مبین هم عطف تفسیر باشد؛ یعنی رسول خدا کتاب مبین الهی است. و در اینجا به شخص رسول الله، خداوند متعال با عنوان کتاب مبین تعبیر نموده است. و اگر مراد از نور رسول خدا و مراد از کتاب مبین قرآن باشد، این خلاف ظاهر است گرچه از جهت ارجاع ضمیر به اشکالی در بین نباشد، و به جامع بازگشت کند.

باری این بحثی بود درباره صفت دوّمی که در آیه شریفه برای قرآن کریم ذکر کرده است.

و اما سه اثر و نتیجه ای که برای آن ذکر نموده است؛ اوّل هدایت خداوندی بود به واسطه قرآن، مردم را به سوی راه های سلام و سلامت: یَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، سُبُلَ السَّلَامِ.

خداوند سبحانه و تعالی خلائق را به وسیله و سبب قرآن به سوی راه های سلامت می کشاند؛ در اینجا باء در یَهْدِي به برای آلت است؛ یعنی هدایت می کند با سبب و آلتی که قرآن است؛ مثل كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ (من با قلم نوشتم) و معلوم است که تمام اسباب در تحت تسخیر و اراده و امر حضرت حقّ مسبّب

الأسباب هستند .

قرآن وسیله‌ای است برای هدایت ؛ وسیله‌ای که در کار خود استقلال ندارد ، و محکوم امر حق است .

در این فقره از آیه ، هدایت خداوند به سُبُل سلام را منحصر به افرادی می‌کند که از خشنودی و رضای خداوندی بهرمنند باشند ؛ و پیروی از رضوان و امضاء و پسند او بنمایند ؛ نه تمام مردم بدون شرط و قید .

یعنی : اگر کسی در صدد تحصیل رضای خدا نباشد و راه تقرّب را نخواهد پییماید ، قرآن برای وی کتاب هدایت نیست . و این نکته‌ای است بسیار مهمّ و محصّل مفادش آنست که قرآن مردم را اجباراً و اضطراراً در راه هدایت نمی‌کشانند ؛ بلکه آن کسی را ارشاد و ایصال به مطلوب می‌کند که خودش در صدد تهذیب و تزکیه بوده باشد .

تمام انبیاء و مرسلین که آمده‌اند و تمام کتب آسمانی که نازل شده است ، برای تغییر ماهیّات مردم و بالجبر و کَرهاً آنها را مطیع و منقاد نمودن ، نبوده است . وگرنه تکلیف و معنای آن ، و بهشت و دوزخ و شیطان و ملک ، و نفس أمّاره و نفس مُلهمه و یا مطمئنّه ، و سعادت و شقاوت ، معنایی نداشت .

پس بشر دارای اختیار فطری است ؛ و این اختیار در سرشت او عجین و خمیر شده است . و راه سعادت و شقاوت از اینجا سرچشمه می‌گیرد و انسان شکور و یا کفور می‌گردد .

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا<sup>۱</sup>

«ما راه هدایت را به انسان ارائه دادیم ؛ او یا سپاسگزار است و یا کفران

نعمت کننده .»

۱- آیه ۳ از سوره ۷۶: الإنسان .



و از این عجیب تر آنکه قرآن برای ستمگران نه تنها کتاب شفا و رحمت نیست، بلکه کتاب خسارت و ضرر است؛ و موجب تجرّی و ازدیاد سرکشی آنها می شود. فلهمذا سریع تر آنان را به جهنم می کشاند.

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا<sup>۱</sup>.

«و ما از قرآن چیزهائی را نازل می کنیم که آنها برای مؤمنان شفا و رحمت است؛ و اما برای ستمگران زیاد نمی کند، مگر وبال و خسران را.»

الْم \* ذَلِكْ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ<sup>۲</sup>.

«الم (ای پیامبر!) آنست کتاب مُنَزَّل آسمانی که در آن شکّی و ریسی نیست؛ و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.»

مهم بودن این مطلب از این جهت است که کتابی که برای جمیع افراد بشر تا روز قیامت فرستاده شده است، چگونه امکان دارد نسبت به بعضی موجب رحمت، و نسبت به بعضی موجب نِقْمَت شود؟! با مطالعه در خود آیات قرآن که قرآن خود را معرفی می نماید؛ این معنی روشن می شود. و آن اینست که قرآن کتاب تشریفاتی و مجازی و براساس ساخت قوّه پندار و واهمه نیست که بخواهد تمام صفوف و طبقات را به هر شکل و به هر عنوان بپذیرد و بر عمل آنها صحّه بگذارد؛ بلکه فرقان است و جداکننده بین حقّ و باطل.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ  
الْفُرْقَانِ<sup>۳</sup>.

۱- آیه ۸۲ از سوره ۱۷: الإسراء.

۲- آیه ۱ و ۲ از سوره ۲: البقرة.

۳- آیه ۱۸۵ از سوره ۲: البقرة.

«ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن فرود آمده است، در حالی که این قرآن برای مردم هدایت است، و در این هدایت دارای دلایل و براهین ساطعه و شواهد روشن و واضح است؛ و آن کتابی است که فارق بین حق و باطل است.»  
و جداکننده راه سعادت از شقاوت، و نور از ظلمت، و از آنجا که بُرنده بین حقیقت و مجاز؛ و واقع و اعتبار است:

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ \* وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ۱.

«حقاً قرآن گفتار قاطع است؛ و مزاح و شوخی نیست.»

بنابراین، صراط مستقیم و راه انسانیت و سلوک راه توحید و خروج از هوای نفس را صریحاً بیان می‌کند.

افرادی که مطالب آن را بپذیرند و با آغوش باز تلقی نمایند و به دنبال تعلیمات آن بروند، قرآن غذای روح ایشان شده؛ دائماً آنها را نیرو می‌دهد تا به سرمنزل مقصود و سعادت مطلق برساند. و افرادی که از پذیرش احکام و تعلیمات و معارف آن إبا دارند و خود را حاضر نمی‌کنند تا از هوای شخصی عبور نموده و در تحت پرتو آن قرار گیرند، شقاوت آنها را به واسطه همین تمرّد و اعراض، ظاهرتر و بارزتر، و مخفیات دل‌های آنان را روشن‌تر خواهد ساخت؛ و در ظلم و تجرّی و استنکار و استکبار بیشتر پافشاری خواهند نمود. و در این صورت بر خسران آنها خواهد افزود.

چون آنها به میل و اراده خودشان نمی‌خواهند دنبال پیغمبر حرکت کنند، و از نفس خود هجرت نموده به دارالاسلام توحید و فضای واسع معرفت وارد شوند.

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا

۱- آیه ۱۳ و ۱۴ از سوره ۸۶: الطارق.

مَسْتُورًا \* وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا<sup>۱</sup>.

«و چون تو قرآن بخوانی ، ما در میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند ، حجابی سخت می گذاریم . و ما نسبت به پذیرش و فهم آیات قرآن ، بر روی دل‌های آنها سرپوش‌هایی قرار می دهیم تا نتوانند بفهمند ! و در گوش‌های آنها سنگینی قرار می دهیم . و چون تو پروردگارت را در قرآن به وحدانیت یاد کنی ، همگی پشت کنند و با نفرت و انزجار ، دوری گزینند !»

چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرآن می خواند ، و یک فضای واسع و لطیف را از مرز انسانیت و ارتباط با حق تعالی و فنای در ذات او نشان می داد ، و خود در آن عالم غرق بود ، البته آن کسانی که از مرز امور جزئیّه تجاوز ننموده و از مال و منال و هوی و شهوت و غرور دست بر نمی دارند ، کجا می خواهند به پیروی از رسول خدا در دنبال او ساری و جاری گردند ؟ لذا در همان مکان تنگ و تاریک ماده و ماده پرستی می مانند و درنگ می کنند .

پیغمبر در فضای قدس پرواز نموده است ؛ و آیات قرآن ، وی را به عالم لایتنای اسماء و صفات الهی عروج داده ، و عنقای بلند پرواز همّت او بر فراز آسمان معرفت و صفا و نور به طیران آمده است ؛ آن مسکین زندانی در چاه هوا و هوس و گرفتار دام اباطیل و شیطنت ، و آن مگس کوتاه‌بین و کوتاه پرواز و رنجور ، کجا می تواند بدان مکان وسیع و آن ذروه منیع و آن قلّه رفیع به پرواز درآید ؟ و این همان حجاب سخت و پرده آهنینی است که میان عامل به قرآن و تارک آن ، خواهی نخواهی به وجود می آید .

مؤمنین دائماً در عروج و صعودند ؛ و کسانی که ایمان به آخرت ندارند ،

۱- آیه ۴۵ و ۴۶ از سوره ۱۷: الإسراء .

یعنی از ظاهر دنیا تجاوز نمی‌نمایند و عیش و لذت را در چهارچوبه دیوار تنگ و دخمه تاریک هوی و ماده محصور کرده‌اند ، پیوسته در نزول و هبوط .

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ<sup>۱</sup>

«ایشان از زندگی پست و ذنی حیوانی ، فقط ظاهری را می‌دانند و از

آخرت غافل می‌باشند.»

ایشان دائماً صفات مثبتۀ خود را از دست داده و سرمایه‌های خدادادی عمر و حیات و عقل و قدرت را با لذات متغیّر تعویض می‌نمایند ؛ و پیوسته در درکاتِ نفس و نار جهنّم و عذاب جحیم نزول دارند .

چه حاجبی از این سخت‌تر؟! و چه سدی از این محکمتر است!؟

آنها از کلمه **الله أكبر** و از عبارت **لا إله إلا الله** می‌ترسند و فرار می‌کنند .

زیرا دوست ندارند که پیغمبر ، خداوند را به وحدانیّت معرفی نماید . هرگاه در قرآن نامی از توحید برده می‌شود ، و خداوند را در ذات و در صفت و در فعل ، یگانه معرفی می‌کند ، و او را خدای فرمان و امر و نهی و اطاعت به شمار می‌آورد ، آنها پشت نموده و پا به فرار می‌گذارند ؛ و از این کلمات حقّه نفرت می‌ورزند .

و علت آنست که ایشان برای خود خدایانی ترتیب داده ؛ پدر ، مادر ، شریک ، رفیق ، زن ، فرزند ، حاکم ، محکوم ، راعی ، رعیت ، سرمایه ، تجارت ، زراعت و حرفه و صنعت و و همه خدایان و ارباب آنها هستند ؛ ایشان چگونه می‌توانند دست از این خدایان شسته و آنها را در خاک نسیان سپرده و دل به خداوند واحد قهّار دهند؟! و از خواهش‌های نفسانی و آرزوهای غیر مشروع و آمال بنیاد برانداز و ریشه‌کن کننده بشریّت دست بردارند ، و براساس عدل و

۱- آیه ۷ از سوره ۳۰: الرّوم .

عدالت و قسط در امور فردی و اجتماعی، تابع و مطیع و فرمانبر قرآن باشند؟  
فلهذا هیچگاه تعلیمات قرآن را که بر اساس وحدت است نمی پذیرند؛  
زیرا با زندگی شیطانی و کاخ استوار بر عالم خیال، و با عشق ورزی با مجاز  
سازگار نیست.

این کتاب حقّ، آنها را دعوت به حقّ می کند؛ و ایشان بر باطل پایداری و  
ایستادگی دارند و علناً می گویند: ای پیغمبر! این قرآنت را عوض کن! یا قرآنی  
دیگر برای ما بیاور، تا با هوای ما سازگار باشد! و تعدّیات و تجاوزات ما را  
امضاء کند! و در خودکامگی ما را مطلق العنان و آزاد بگذارد.

قرآنی بیاور که برای ارباب شخصیت و اعتبار، مزایائی قائل شود، و فقیر  
و غنی را در یک صف قرار ندهد.

قرآنی بیاور که کاخ ما را سجده گاه مردم کند، و فرمانروائی ما بر بیچارگان  
ثابت و بردوام باشد.

قرآنی بیاور که ما را دعوت به نیاز و نماز ننماید؛ و ما را به روزه و حجّ و  
جهاد امر نکند؛ ما را به انفاق و ایثار، و بذل در اموال دعوت ننماید، بلکه ما را  
در شهوت رانی، و آزاد بودن دست تعدّی به ناموس مردم، و تجاوز و تجاسر به  
حقوق ذوی الحقوق، ربودن و دسترنج ضعفا و مستمندان، و در میگساری و  
دروغ و قمار و رشوه آزاد بگذارد.

خلاصه قرآنی بیاور که مشتبهات نفسانی ما را تأمین کند و در اسراف و  
تبذیر ما را اشباع نماید! نه آنکه ما را در انجام خواهش های نفسانی محدود کرده  
و برای دلخواه ما در هر امری حریمی قرار دهد!

وَ إِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بِقُرْءَانٍ  
غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ  
إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ \* قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ

عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۱.

«و زمانی که آیات واضح و روشن ما بر آنها تلاوت گردید ، آنانکه امید دیدار و لقاء ما را ندارند می‌گویند : برای ما قرآنی غیر از این قرآن بیاور ! و یا این قرآن را به قرآن دیگری تبدیل کن !<sup>۲</sup>»

۱- آیه ۱۵ و ۱۶ از سوره ۱۰ : یونس .

۲- در اینکه انسان باید قرآن را اصل قرار دهد و افکار و نیات و عقائد و اعمال خود را با قرآن تطبیق کند ، نه آنکه شخصیت و خودیت خود را از هر جهت میزان گرفته و کتاب خدا را بر آن منطبق نماید ؛ مرحوم شیخ محمود ابوریّه عالم منصف و بصیر مصری در کتاب نفیس و ذی ارزش خود : «أضواء على السنة المحمّديّة» طبع سوم ، ص ۴۰۵ و ۴۰۶ مطلبی را از شیخ محمد عبده نقل کرده است که ما آنرا در اینجا بازگو می‌نمائیم . او میگوید :

«استاد امام محمد عبده رضی الله عنه گوید : حقاً مسلمین در این عصر پیشوائی غیر از قرآن ندارند . و اسلام صحیح آنست که در صدر اول قبل از ظهور فتنه‌ها بود . و میگوید : این امت ابداً نمی‌تواند به پای برخیزد مادامی که این کتب در میان آنهاست (یعنی کتبی که در جامع اُزهر تدریس می‌شود و امثال این کتب) . و نمی‌تواند قیام کند مگر به روحی که در قرن اول بود و آن عبارت است از قرآن . و هر چه غیر از قرآن است همگی حجابی است که میان او و میان علم و عمل کشیده شده است .

و در تفسیر سوره فاتحه می‌گوید : إِذَا وَرَّنا ما فی أدمِغتنا من الاعتقاد بكتاب الله تعالى من غیر أن ندخلها أولاً فيه ، يَظْهَرُ لنا كوْنُنا مُهْتَدِينَ أو ضالِّين . و أما إذا أدخلنا ما فی أدمِغتنا فی القرآن و حشَرناها فيه أولاً ، فلا يُمكننا أن نعرف الهداية من الضلال ، لاختلاط الموزون بالميزان فلا يُدرى ما هو الموزون من الموزون به . أريد أن يكون القرآن أصلاً تُحمَلُ عليه المذاهب والآراء في الدين ؛ لا أن تكون المذاهب أصلاً و القرآن هو الذي يُحمَلُ عليها ، و يُرجَع بالتأويل و التحريف إليها كما جرى عليه المخدولون و تاه فيه الضالون - انتهى . (ص ۵۴)

«اگر آنچه در افکار و آراء ماست از اعتقادات ، با کتاب خدا سنجش دهیم و توزین نمائیم بدون آنکه اولاً آنها را در کتاب خدا داخل کنیم ، معلوم می‌شود که آیا ما از راه یافته‌گانیم یا از گمراهان . و اما اگر آنچه در افکار و آراء ماست در قرآن داخل نمائیم و با

بگو: من از نزد خودم چنین قدرت و اختیاری ندارم تا بتوانم آن را تبدیل نمایم. من پیروی نمی‌کنم مگر آنچه به من وحی شده است. حَقّاً من در صورت عصیان و مخالفت از امر پروردگارم، از عذاب روزی بزرگ دهشت دارم. ای پیغمبر بگو: اگر خداوند می‌خواست، من این قرآن را برای شما تلاوت ننموده بودم؛ و (خدا) شما را به محتوای آن مطلع نساخته بود. من قبل از آن مدّت مدیدی از عمر خود در میان شما بودم (و از این قرآن و این گونه بیانات خبری نبود) آخر چرا شما تعقل نمی‌کنید؟!».

قرآن کتاب توحید است و برای حرکت و عبور شما از مرحله بهیمنیت به افق انسانیت آورده شده است. این کتاب از نزد خداوند است، نه ساخته و پرداخته فکر من! من از نزد خود نیاورده‌ام؛ و آنرا انشاء ننموده‌ام تا بتوانم به رأی و سلیقه خود در آن تصرفاتی بنمایم و یا او را عوض کنم! قلب من چون آئینه‌ای در مقابل انوار حقّ تعالی است؛ و او بر دل من وحی می‌کند. اگر مختصر خلافتی کنم بدست عذاب سخت او گرفتار می‌شوم. بهترین دلیل برای صحت مدّعی من اینست که من در مدّت چهل سال و بیشتر در میان شما بودم و با شما حشر و نشر داشتم، آیا از من در این امد طولانی یک جمله از اینگونه سخنان شنیده‌اید؟! بلکه نشنیده‌اید.

---

« قرآن اولاً جمع و ممزوج کنیم، دیگر برای ما امکان ندارد که هدایت را از ضلالت بازشناسیم. چون در این فرض، چیز وزن شده با اصل میزان و ترازو آمیخته شده است؛ و شناخته نمی‌شود که چیز وزن شده و آنچه را که با آن وزن می‌کنند کدام است. مقصود من آنست که قرآن باید اصل قرار گیرد و مذاهب و آراء دینیّه را بر آن حمل نمود؛ نه آنکه مذاهب اصل باشد و قرآن بر آن مذاهب حمل شود، و به سبب تأویل و یا تحریف قرآن به آن مذاهب رجوع گردد، همچنانکه بر این ممشی ذلیل شده‌گان راه پیموده‌اند و گمراهان در آن گم و نابود گشته‌اند.»

پس بدانید که : قرآن کلام من نیست ؛ بلکه وحی خداوند است که آمده ،  
و مرا امر به تلاوت و تفهیم به شما نموده است .

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ \* وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ \* إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ \* وَ مَا  
هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ \* وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ \* تَنْزِيلٌ مِنْ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ \* وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ  
لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ \* وَ إِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ .<sup>۱</sup>

«سوگند می‌خورم به هر چیزی که شما می‌بینید ؛ و به هر چیزی که شما  
نمی‌بینید که این قرآن گفتار فرستاده‌ای است بزرگوار و عالی رتبه ؛ و آن گفتار  
شاعری نیست ؛ چه بسیار اندکند کسانی از شما که ایمان آورده و بدین حقیقت  
معترفند ! و گفتار کاهن و متصل به آجانبین و نفوس عالم سفل نیست ؛ چه بسیار  
اندکند کسانی که از شما این معنی را به یاد آورند ! فرستاده شده‌ای است از  
جانب پروردگار عالمیان ؛ و اگر این پیغمبر بعضی از گفتارها را از نزد خود بگوید  
و به ما نسبت دهد و به ما ببندد ، حتماً ما با دست قدرت خود او را می‌گیریم و  
سپس رگ قلب و حیاتی وی را قطع می‌نمائیم ؛ و هیچ کس از شما نمی‌تواند  
حاجز شود و او را از دست ما بگیرد و مانع این عمل گردد ؛ و حقاً این قرآن ،  
کتاب یادآوری است برای پرهیزکاران .»

محصل مطلب آنکه : یک عده دست از هوای نفس‌آماره بر نمی‌دارند و  
طبق غرائز شیطانی و ملکات موروثی و تربیتی ، حاضر برای تسلیم و اطاعت  
آیات وارده در قرآن نمی‌شوند . در این صورت به واسطه عرضه کردن قرآن بر  
آنها بر انکارشان افزوده می‌شود ، و حجّت بر آنها تمام می‌گردد ؛ و بر اصل  
إعراض و انکار ، شقاوتشان ظاهر می‌شود . و همین معنای زیادی خسران است .

۱- آیات ۳۸ تا ۴۸ ، از سوره ۶۹ : الْحَاقَّة .



و یک عدّه طبق روح پاک و غرائز رحمانی و ملکات موروثی و تربیتی صالح، از تمام اینّیات و شخصیّات خود دست بر می دارند و همه را در راه حقّ فدا می کنند، و تسلیم و منقاد اوامر خدا در قرآن مجید می شوند؛ و دائماً آیات خدا در نفس و جانسان اثر مثبت گذارده، ایمان آنها قوی تر و روحشان شادتر خواهد بود. و اینست معنای شفا و رحمت برای خصوص گروندگان به قرآن.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.<sup>۱</sup>

«اینست و غیر از این نیست که مؤمنین کسانی می باشند که چون یاد خدا شود و ذکری از او به میان آید، دل‌هایشان در خوف و عشق دیدار او می طپد؛ و چون آیات خداوندی بر آنها خوانده شود، ایمانشان زیاد می شود و بر پروردگارشان توکل می نمایند و امور خود را بدو می سپرند.»

از این جهت است که در زمان رسول الله چون آیه‌ای نازل می شد، موجب بهجت و مسرّت، و زیادی ایمان مؤمنین می گردید.

وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ \* وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ.<sup>۲</sup>

«و زمانی که سوره‌ای نازل شود، پس بعضی از آنان می گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را زیاد نمود؟ پس آن کسانی که ایمان آورده‌اند، این سوره موجب افزایش ایمان آنها می شود و ایشان خوشحال و مستبشر می گردند. و اما کسانی که در دل‌های آنان مرض است، پس موجب افزایش

۱- آیه ۲، از سوره ۸: الأنفال.

۲- آیه ۱۲۴ و ۱۲۵، از سوره ۹: التّوبة.

پلیدی بر پلیدی قبلی آنها می‌گردد، و آنها در حال کفر از دنیا می‌روند و می‌میرند.»

قرآن همچون خورشید تابان و درخشنده‌ای است که چون طالع شود و نور و حرارت آن در فضا منتشر گردد و به زمین برسد، هر موجودی از نور و حرارت آن بارگیری کرده و ذات و طینت خود را تقویت می‌نماید. در شب تار که خورشید رخت از نیمکره بر بسته و خود را در زیر افق پنهان نموده است؛ نه گل بوی خود را منتشر می‌کند و نه نجاسات و قاذورات متعفن بوی خبیث و کریه خود را بروز می‌دهد.

ولی وقتی که خورشید طلوع نمود و نور و حرارتش به گلها رسید، غنچه‌ها در گلستان باز می‌شوند و رائحهٔ عطر آگین آنها هوا را معطر می‌نماید و نسیم خوشبوی گلستان مشام جان را زنده می‌سازد. و از طرف دیگر در مزبله، نجاسات نیز بوی خود را ظاهر می‌کنند و فضای لجن‌آلود باتلاق‌ها و مزابل نیز مملو از بوی تند و عفن آنها می‌گردد.

گناه بر خورشید نیست؛ چون لازمهٔ آن درخشندگی و تابندگی است؛ لازمه‌اش و اثرش و خاصیتش اشراق و دادن گرما و حرارت است؛ گناه از نفس خبیث این موجودات است که مواد متعفن را در خود ذخیره نموده‌اند. اگر خورشید نتابیده بود و حرارت نرسیده بود، هیچ موجودی اثر نداشت؛ و همه در رتبهٔ واحده بودند؛ گل امتیازی بر قاذورات نداشت و گلشن از گلخن شناخته نمی‌شد.

باران پربار بهاری از آسمان فرو می‌ریزد و هر تخمی را در زمین سبز می‌کند؛ تخم میوه‌های شیرین و تخم حنظل تلخ. در طبع باران، انتخاب زشتی و بدی و تلخی و بدبوئی در گیاه‌ها و گل‌ها و میوه‌ها و دانه‌ها نیست، او رحمت خود را یکسره بر زمین پهن‌آور خداوندی بطور مساوی می‌ریزد؛ یکجا گل می‌روید

و یکجا خَس و خاشاک، یکجا درخت سرسبز و یکجا خار مگیلان، یکجا بلبلان و قناریان از لطافت او متمتع می شوند و یکجا مارها و عقربها و زنبورها. باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خَس<sup>۱</sup>

گل‌های خوشبو و میوه‌های شیرین در دهان زنبور عسل تبدیل به انگبین شود، و همان در کام مار و افعی تبدیل به زهر قاتل گردد. غذای صحیح در معده انسان سالم تبدیل به قند خون و ماده حیاتی شود و همان در بدن مریض مبتلا به حصبه، تبدیل به زهر و ماده کشنده گردد. بنابراین آنچه از قرآن می‌رسد، رحمت است و برکت و عافیت و نور و هدایت؛ اینها در نفس و روح مؤمن تبدیل به سعه و گشایش و تجرد و نور گردد، و در نفس کافر تبدیل به افهام و آراء و أهواء ضالّه.

قرآن که آمد، بشر را به دو صف تقسیم کرد: أصحاب یمین (نیک‌بختان و سعادت‌مندان) و أصحاب شمال (تیره‌بختان و شقاوت‌داران)؛ مؤمن و کافر، بهشتی و جهنمی، موحد و مشرک، عادل و فاسق، متقی و منحرف، در اثر ابلاغ قرآن به وجود آمدند. اینست معنای فصل و فرقان قرآن که با آن هر کس نمی‌تواند ادعای بیجا کند و منحرفین و متجاسرین خود را در ردیف اولیای خدا نام برند و خود را گل سرسبد عالم معرفی نمایند.

در ابتدای سوره بقره می‌خوانیم:

---

۱- «گلستان» سعدی. در مجموعه «کلیات سعدی» طبع سنگی، خط علی اکبر تفرشی (شعبان المعظم سنه ۱۲۶۰ هجریه قمریه) شماره صفحه ندارد. «گلستان» سعدی در مجموعه «کلیات سعدی» طبع فروغی، ص ۲۰؛ و بیت قبل از آن اینست:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی؟

ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس

الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَمِّينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ  
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا  
أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ  
الْمُفْلِحُونَ ١.

«الف لام میم ، آنست کتاب آسمانی قرآن مجید که در آن شکی نیست ؛ و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران ؛ آن کسانی که به غیب ایمان می آورند و اقامه نماز می نمایند و از آنچه ما به ایشان روزی نموده ایم انفاق می نمایند ؛ و آن کسانی که ایمان می آورند به آنچه بر تو نازل شده است و آنچه بر قبل از تو نازل شده است ، و آنها به آخرت یقین می آورند . ایشانند بر راه هدایتی که از جانب پروردگارشان برای آنها معین شده است ؛ و ایشانند رستگاران .»

در اینجا می بینیم قرآن را کتاب هدایت و ایصال به مطلوب برای خصوص پرهیزکاران خوانده است .

طه \* مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى \* إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَخْشَى ٢.

«طه ، ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا در راه هدایت مردم ، خود را به تعب و مشکلات بیفکنی ؛ منظور از نزول قرآن ، فقط تذکر و یادآوری نمودن است برای کسی که از خدا چشم ترس دارد .»

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ٣.

«پس (ای پیامبر!) تو تذکر بده! زیرا که کار تو فقط تذکر دادن است ؛ و بر

این مشرکان سیطره و هیمنه نداری!»

١- آیات ١ تا ٥ ، از سوره ٢: البقرة .

٢- آیات ١ تا ٣ ، از سوره ٢٠: طه .

٣- آیه ٢١ و ٢٢ ، از سوره ٨٨: الغاشية .

## و ذَكَرْ فَإِنَّ اللَّهَ كَرِيْمٌ تَنَفَعُ الْمُؤْمِنِيْنَ .<sup>۱</sup>

«و تو (ای پیامبر) تذکر بده! زیرا تذکر دادن و یاد خدا نمودن برای مؤمنین

بهره دارد.»

## فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَيْدِ .<sup>۲</sup>

«پس تو (ای پیامبر!) تذکر بده بواسطه قرآن کسی را که از تهدید و تحذیر

پروردگار در هراس است.»

## فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ .<sup>۳</sup>

«پس تو (ای پیامبر!) صبر و شکیبائی پیشه کن! زیرا که وعده خداوند

البتّه شدنی و حتمی است؛ و مواظب باش مردمی که دارای یقین نیستند، تو را

سبک نکنند و به خفت نکشانند!»

باری این بحثی بود که در تفسیر عبارت **يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ**

شد؛ و معلوم شد که هدایت قرآن برای واجدین این معنی است؛ یعنی کسانی که در پی تحصیل خشنودی و رضای حضرت حقّ جلّ و عزّ بوده باشند.

باید دانست، هدایت قرآن این دسته را، به سوی راههای سلام و سلامت

است. **يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ**. و اینک باید بدانیم: معنای

سلام و سُبُل سلام چیست؟ و قرآن به چه کیفیتی ما را بدان راهها هدایت

می نماید؟!

معلوم است راههایی که افراد بشر به سوی خدا دارند، راههای طبیعی و

طبیعی در خارج نیست؛ بلکه راههای نفسانی است؛ و هر کس در درون خود با

۱- آیه ۵۵ از سوره ۵۱: الذّاریات .

۲- ذیل آیه ۴۵ از سوره ۵۰: ق .

۳- آیه ۶۰ از سوره ۳۰: الرّوم .

نفس خود راهی به سوی خدا دارد . و این راهها بسیار است ؛ و بر اساس سرشت و طینت و خلقت و اراده و اختیاری که با آن انسان اعمال خود را بیجا می آورد ، معین و مقرر گردیده است .

و بالأخره همانطور که بدنهای طبیعی و اجسام مردم مختلف است ؛ نفوس آنها نیز متفاوت است . و ما در تمام عالم از زمان آدم تا روز قیامت ، دو نفر را نمی توانیم بیابیم که از جهت ساختمان جسمی : شکل و شمائل و صورت و اندازه و وزن و سائر جهات طبعی یکسان باشند . همانطور نمی توانیم دو نفر را بیابیم که از جهت اخلاق و صفات و غرائز و ملکات ، من جمیع الجهات یکسان باشند . و بنابراین نفوس حتماً با یکدیگر تفاوت دارند . زیرا اختلاف اخلاق و صفات ، بلکه اختلاف اجساد و بدنها ، در اثر اختلاف نفوس است .

و بعبارت دیگر : هر کس شاکله ای دارد که بر اساس آن نفس و مثال و ذهن و بدن او ساخته شده است . و همین امر موجب اختلاف نفوس گردیده است ؛ و چون دانستیم که راه به سوی خدا باید به وسیله نفس انجام پذیرد ، بنابراین حتماً راههای به سوی خدا ، به مقدار تعداد نفوس خلایق خواهد بود .

یعنی هر کس از افراد بشر من آدم إلى الخاتم ، و من الخاتم إلى يوم القيمة یک راهی به خصوص خود و مختص به خود ، به سوی خدا دارد ؛ و از اینجاست که در روایت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده شده است که :

الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ .<sup>۱</sup>

«راههای بسوی خدا ، به مقدار نفس های مخلوقات است .»

ولیکن این راههای تکوینی است ؛ یعنی راههای است که بر اساس سرشت و خلقت مقرر شده است ؛ و چون نفوس در حال ابهام و بساطت بوده و

۱- «جامع الأسرار» سید حیدر آملی ، ص ۸ و ص ۹۵ و ص ۱۲۱ .

باید بواسطه تربیت و تزکیه، راه خدا را طی کنند؛ یعنی تشریحاً باید آن راههای نفسانی را با صیقل مجاهده و ریاضت تربیت نموده و در راه کمال فعلی خود قدم بردارند؛ و از قابلیت و استعداد، به مقام و مرحله فعلیت برسند؛ فلذا آنچه در راه تربیت و تکامل آنها مؤثر است، عنوان سلام است که باید از صفاتی که در دنیا و آخرت ایشان را دچار گزند می‌کند، و در دغدغه و تشویش و اضطراب و نگرانی نفسانی وارد می‌سازد، اجتناب کنند تا در سلام و سلامت وارد شوند و از نفوس خود به نحو اعلی بهره‌مند گردند؛ و در راه از گزند و سوسه شیاطین انسی و جتی محفوظ بمانند و به جائی برسند که منزل امن و آمان و راحت و محل استقرار باشد.

راه سلام، راه تعدیل غرائز و صفات نفسانی، و میانه‌روی بین دوراه افراط و تفریط است.

راه سلام، حکومت دادن نیروی فطری و قوای عقلی است بر قوه و اهمه و قوه شهویه و قوه غضبیه.

راه سلام، حکومت بر نفس اماره و تسلیم نمودن و به استخدام در آوردن آنست در متابعت اوامر راستین و صحیحی که از تدبّر و تفکر و سیطره عقل و ادراک حاصل می‌گردد.

راه سلام، راه وحدت و ورود در عالم انوار الهیه و خروج از کثرت و اعتبار و اوهام است.

راه سلام، خروج از نفس و آثار آن و دخول در حرم عزّ کبریائی و حریم امن و آمان خداوند است.

راه سلام، راه عبور از کشمکش‌ها و ضربات کوبنده و قاره‌ای است که برای هر بشر پیش می‌آید، و ورود در عالم سلام که یکی از اَسْمَاءِ کَلِمَةِ إِلَهِيَّة است، می‌باشد.

راه سلام ، راه دخول و فنای در صفت و اسم سلام است که آن از اسماء جمالیّه حضرت احدیّت است .

هُوَ اَللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ \*  
هُوَ اَللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيْزُ  
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحٰنَ اَللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ \* هُوَ اَللّٰهُ الْخَلِيْقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ  
الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ .<sup>۱</sup>

«اوست الله ؛ آنکه هیچ معبودی نیست مگر او ؛ عالم است به غیب و پنهان ، و به شهادت و آشکار ؛ اوست بخشنده مهربان ، و رحمن و رحیم .

اوست الله ؛ آنکه هیچ معبودی نیست مگر او ؛ سلطان مقتدر ، پاک و پاکیزه ، منزّه از هر عیب ، ایمنی بخش دل‌ها ، و نگهبان و پاسدار و غالب و مسلط بر جهانیان ، غالب و قاهر و مستقل در کردار ، و بی‌نیاز از فرشتگان و آدمیان ، دارای عظمت و جبروت و بزرگی و فرمان‌ده بدون مانع و حاجب ، و ترمیم‌کننده شکستگی‌ها و ضعف‌ها و سستی‌ها ؛ بزرگی که بزرگی را از آن خود می‌داند و بر آن بزرگی زینده است . پاک و مقدّس است خداوند از آنچه را که با او در صفت و اسم و فعل شریک قرار می‌دهند ، و در خدا و فعل او مؤثر می‌دانند .

اوست الله ؛ آفریننده و خلقت‌بخشنده ، و جان‌دهنده ، و صورت‌زننده و چهره‌بخشنده است . از برای اوست نیکوترین اسماء ؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را تسبیح و تقدیس می‌کنند ؛ و اوست عزیز و حکیم .»

در این آیات خدا را به اسم السَّلَام یاد کرده ، و سپس آنرا داخل در اسماء الحُسْنٰی به شمار آورده است .

و در دعاء وارد است : اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ ، وَ اِلَيْكَ يَعُوْذُ

۱- آیات ۲۲ تا ۲۴ ، از سوره ۵۹ : الحشر .



## السَّلَامُ . حَيْنًا رَبَّنَا مِنْكَ بِالسَّلَامِ - الدَّعَاءُ .<sup>۱</sup>

«بار پروردگارا تو سلام هستی! و سلام از ناحیه تست؛ و سلام به سوی تو بر می‌گردد. بار پروردگارا تحیت ما را از جانب خودت سلام قرار بده!»

باری سلام اسمی از أسماء خداوند است؛ و دعای به سلام، طلب و تقاضای از اوست که مرا و یا مخاطب مرا، پروردگارا در عالم سلام که اسم تست وارد کن! و همان طور که هر یک از اسمای الهی عالمی است خاص و آثار و علائم و خواصی مختص به خود دارد، اسم سلام نیز اثر و خاصیتش سلامت من جمیع الجهات و دوری از وساوس شیاطین جن و انس و ابالسۀ تباه کننده و تاریک نماینده و نگران کننده؛ و ورود در سلامت محض و فراغت فکر و آرامش خیال و نیل به مقام اطمینان و وصول به سکینه الهیه است که لازمه توحید و معرفت خداست.

و چون ما در بحث معادشناسی، بحث وافی در این مورد نموده ایم،<sup>۲</sup> اینک بدین مقدار اکتفا می‌شود.

و در اینجا اینک به عنوان نمونه، بعضی از آیات قرآن را که نتیجه عمل به آنها سلام و سلامت است و منجر به دخول در عالم سلام می‌شود، و در حقیقت راه سلام است، از باب شاهد برای معرفتی سُبُل سلام ذکر می‌نمائیم:

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا .<sup>۳</sup>

---

۱- یک فقره از دعائی است که بعد از زیارت حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه در سرداب مطهر وارد شده است. مجلسی رضوان الله علیه در کتاب مزار «بحار» ج ۲۲، از طبع کمپانی ص ۲۵۷ از سید بن طاوس اعلی الله مقامه روایت نموده است.

۲- «معاد شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، ج ۱۰، مجلس ۶۹، ص ۱۰۱ تا ص ۱۱۸ از طبع اول (و ص ۱۱۷ تا ص ۱۳۶ از طبع سوم).

۳- آیه ۳۲۲، از سوره ۱۷: الإسراء.

«و هیچگاه با خدا معبود دیگری را قرار مده! که در این صورت ملامت شده، و سرافکننده در کنج خِذلان و ذلّت می‌نشینی!» و از مقام رفیع توحید در درّه پستی و نکوهش سقوط می‌کنی!

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا \*  
وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا \*  
رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا ۱.

«و پروردگار تو حکم نموده است که هیچ موجودی را جز ذات اقدس او پرستش نکنید! و با پدر و مادر خود نیکی و احسان نمائید! اگر در نزد تو و در صورت حیات تو، هر آینه یکی از آن دو و یا هر دوی آنها به سنّ پیری و سالخوردگی رسیدند (و در نتیجه ضعیف و مریض شده و از کار افتادند و صبر و تحملشان کم شد و به تو سخن درشتی گفتند) تو سخنشان را ردّ مکن و افّ مگو! و آنها را از خود مرنجان و دور مکن؛ و با آنها با گفتار کریمانه و کلام محترمانه برخورد کن؛ و معزّز و مکرّم مدار!

برای پدر و مادر، بال‌های ذلّت و خشوع خود را از روی رحمت بگستران و پائین بیاور! و بگو: بار پروردگار من! بر آن دو رحمت بفرست؛ همچنان که آن دو مرا در سنّ صِغَر و دوران صباوت و کودکی پرورش دادند و به سرحدّ رشد و کمال رسانیدند.

پروردگار شما داناتر است به آنچه در نفوس شما پنهان است (به نیت‌های شما و افکار شما) شما اگر راه صلاح را بیمائید و صالح گردید، پس بدانید که او حتماً کسانی را که با توبه و انابه، به بارگهش رجوع کنند، مورد غفران خود قرار

۱- آیات ۲۳ تا ۲۵، از سوره ۱۷: الإسراء.

می دهد.»

در این آیات یک راه سلام را نشان می دهد، و آن احترام و اِکرام به پدر و مادر است؛ آنهم در سنّ کِهولت؛ و از آن بالاتر در سنّ هَرَم که فرتوتی و بی توانی در اثر ضعف پیری و تسلط لشکر مرگ تدریجی، بر اندام و پیکره آنها حمله ور شده و در نتیجه خسته شدن و عدم تحملشان در ناملایمات، و در اثر آن احیاناً سخن درشت و ناروایی را از روی بی صبری و ناشکیبی پرتاب کردن، آنها را بی اختیار و یا لاقلاً کم اراده نموده است.

در اینجا قرآن دستور می دهد فرزند باید با نهایت ادب و احترام با آنها رفتار کند، و در سعی حوائج آنها مساعی جمیله خود را به کار بندد و بالهای فروتنی و خضوع خود را آنهم نه از روی اجبار و اکراه و نه از روی مصلحت اندیشی و محافظه کاری، بلکه از روی محض صدق و عین رحمت و رأفت برای آنها پائین آورد، و علاوه بر تحمل مشاقّ و ناملایماتی که از ناحیه آنها می رسد، باید درباره ایشان دعا کند و از خداوند طلب رحمت بر آنها بنماید.

ما در اینجا می بینیم که عالی ترین دستور و وظیفه ای را که در عین حال توأم با مجاهده و ریاضت نفسانی است درباره آنها؛ جزو تکالیف عملی انسان قرار داده است.

انسان به واسطه تحمل مشاقّ آنها، از هوای نفس پاک می شود، و در اثر صبر بر ناملایمات، اجر جزیل می یابد و سعه روحی پیدا می کند و پدر و مادرش از وی خوشنود و راضی بوده، درباره او دعای خیر می کنند. و این اجتماع منزلی مرکب از فرزندان و پدر و مادر، یک کانون محبت و صمیمیت می گردد. فرزند در خدمت آنهاست، و آنها دوستدار و دعاگوی فرزند؛ تارفته رفته عمر آنان به سرآید و با اعزاز و احترام و دعا و طلب غفران آنها را به خاک بسپارند؛ و چند صباحی دیگر زیست نموده تا خودشان پدر و مادر شوند و پیر و فرتوت گردند؛

و همان معامله‌ای را که با پدر و مادر کرده ، درباره ایشان نیز بنمایند .

بکاشتند و بخوردیم و کاریم و خورند

چو نیک بنگری همه برزیگران یکدگریم

اما فرهنگ ضالّه و تمدن غرب و شرق که برای انسان شخصیتی و اصالتی قائل نیست و انسان را فقط وسیله کار می‌داند و ابزار و آلات حصول مقاصد مادی و درآمد اقتصادی قرار می‌دهد<sup>۱</sup>، تا هنگامیکه از پدر و مادر کاری ساخته

۱- احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۷۰ تا ص ۱۷۳ گوید :

«آری در آنجا فرقه‌های بسیاری است میان جهان اروپائی و میان عالم اسلامی . جهان اروپائی حیات خود را بر علم و نتایج علمیّه و استقلال و آزادی و ابتکار و نحو ذلك بنا می‌کند ، و عالم اسلامی حیاتش را بر اساس اتمکال به خداوند و خموم و اعتقاد به نکوهیدگی در امر قضا و قدر ، بنا می‌نماید . و استماع قصص و حکایاتی که نمایشگر مردی غنی است که فقیر می‌شود ؛ و یا فقیری است که غنی میگردد ، و پیرمردی است که غالب می‌شود ، وی را به وجد و طرب در می‌آورد .

و ما نمی‌خواهیم مسلمین دنبال اروپائیان در همه چیز بروند ؛ بلکه میخواهیم دنبال ایشان در علوم و صناعات به تمامه و کماله بدون قید و شرط بروند ، ولیکن روحانیت خود را حفظ کنند و نظرشان به عالم ، غیر از نظر اروپائیان باشد . اروپائی به عالم طبیعت نظر می‌کند مثل آنکه طبیعت دشمن آنست و میخواهد با وی درآمیزد و پنجه نرم کند تا سرش را فاش سازد ، و اما نظر و فکر اسلامی ، به طبیعت نظر مینماید مثل اینکه طبیعت دوست اوست و از نتیجه‌ها و دست پرورده‌های پروردگاری است که آن را بوجود آورده است .

اروپائیان خدا را مانند صورتها و مجسمه‌های زیبای انسان که در بالای رف و اطاق می‌گذارند قرار میدهند ، بطوریکه او ابداً دخالتی در حوادث و وقایع دور و بر خود ندارد . و مسلمین خدا را در همه چیز می‌بینند ؛ در امور دینیّه و در امور دنیویّه هر دو می‌بینند . چون بفروشد یا بخرند یا اجاره دهند یا رهن گذارند ، مراقب خدا هستند ؛ حتی در کوچکترین اعمال مانند مسواک زدن و غسل نمودن . و در نزد آنان ، نیت صادق از خود عمل استوارتر ⇨

است؛ و در حدیث پیغمبرشان وارد است که: **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ ، وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى .** «اعمال، فقط بستگی به نیت‌ها دارد، و فقط برای هر مردی نیتی است که نموده است.» و فرق است میان دو مردیکه هر دو عمل واحدی را انجام میدهند؛ یکی از آنها نیت خیر دارد و دیگری نیت ندارد و یا نیت شرّ دارد.

مسلمین در زندگی دنیوی خود از دین بهره دارند و دین منحصر در عبادات نیست. و این معنی نقصانی است در غربیها. و اگر لازم شود که مسلمین از اروپائیها در علم و صنعت تقلید تامّ و تمام کنند و با آنها همگام شوند و با آنان به راه بیفتند، لازم است که نظرشان را که دربارهٔ حیات و زندگی از دین گرفته‌اند حفظ کنند. این همان نظریه‌ای است که به واسطهٔ آن از غربیها امتیاز دارند. ولیکن جای زشتی و نکوهش آنست که بسیاری از مسلمین و بخصوص روشنفکرانشان می‌خواهند از غربیها تقلید تامّ و تمام کنند؛ در همه چیز حتی در نظرشان به طبیعت و نظرشان به حیات و به این مقصد.

خطای بزرگی آنها را رهبری می‌کند و آنان در آن خطا و غلط گرفتار شده‌اند، و آن عبارت است از مرکب نقص که نزد اروپائیان است. مسلمین چنین پنداشته‌اند که: چون غربیها در علم تنها از آنها فائق آمده‌اند، بر آنها واجب است که در هر چیز از آنها تقلید کنند؛ و این معنی از نظرشان دور افتاده است که مهارت در یک ناحیه مستلزم مهارت در نواحی دیگر نیست، و روحانیت مسلمین و نظرشان به عالم، بهتر است از نظر اروپائیان. و محال است که مسلمین از این غفلت بهوش آیند مگر آنکه به وضوح معتقد شوند که روحانیتشان خیر است برای همهٔ عالم، و بدانند که ایشان اگر در علم و صنعت از اروپائیان پائین‌ترند، در فطرت روحانیت از آنان برترند. و اگر واجب شود بر آنها که در علم از اروپائیان تقلید کنند، واجب است بر اروپائیان تا از آنها از نظر روحانیت تقلید کنند، و اروپائیان چنان نیستند که در هر چیز ترقّی کرده باشند.

و از موجبات تأسّف آنستکه مسلمین درست و به تمام معنی دنبال اروپائیان رفته‌اند، چه در تعلیم آنها و چه در نحوهٔ تربیتشان. روی همین زمینه، مدارس مدنی خود را بر کیفیت و طریقهٔ اروپا قرار داده‌اند، و هیچیک از مدارس از این کیفیت مستثنی نیست مگر ازهر.

.....

« و راجع به این امور اَبوالعلاء معری گفته است :

اِثْنَانِ اَهْلُ الْاَرْضِ ذُو عَقْلٍ بِلا دینِ و اءَاخِرُ دَیْنٌ لَاعَقْلَ له

«مردم روی زمین فقط به دو گروه قسمت می‌شوند : یا عقل دارند و دین ندارند ، و یا

متدینینی هستند که عقل ندارند.»

بنابراین مدارس دنیوی ما که راجع به امور مدنیّت است ، از تربیت دینیّه و ادبیّه محروم می‌باشند . آری آنچه بر ما جائز است ، آنستکه در علوم و دروس تجربی و نحو ذلک بتمام معنی از آنها تقلید کنیم ولیکن در ناحیه تربیتی و ادبی از آنها تقلید ننمائیم .

ایشان در علم تاریخ درس می‌دهند که : اروپا عروس جهان است و شوهرش که سفید پوست است مسؤول و متعهد به همه نژادها از سیاه و زرد است . و اینکه خداوند جهان را به دو قسمت آفریده است : قسم اول اروپائی عالیمقام ، و قسم دوم غیر اروپائی پست و عقب افتاده . و از همین جهت است که مورّخین ، اروپا را مانند مرکز دایره و کره ، و جوانبش را چون نقاطی بر روی محیط می‌شمرند . و چون به تاریخ اسلامی میرسند ، آنرا می‌بُرند و یا تحریف می‌نمایند . پس بر مسلمین واجب است که فرق گذارند میان مسائل علمی که باید تقلید شود و میان مسائل تربیتی و تأدیبی که نباید تقلید شود .

و بر این اصلی که بیان نمودیم ، مدارس فعلی به دین اعتنائی ندارند مگر به صورت شبّه و شکلی ؛ و بدین جهت است که از اصول دین هیچ نمی‌دانند و بتمام معنی بدان جاهلند . و اما از اروپائیان در منهج و طریقتشان بتمام معنی پیروی می‌نمایند . و منشأ و سرّ این حرکت و سیری که در مصر پیدا شده است ، دانشگاه مصر است که مدارس دبیرستانی و ابتدائی را قیادت می‌کند . در هر مسأله‌ای که پیش بیاید نمی‌پرسند رأی و نظر اسلام چیست ؟ ولیکن می‌پرسند رأی و نظر اروپا کدام است ؟ گویا خداوند فقط اروپائیان را برگزیده است ؛ و غیر ایشان را ذیل و تابع آنها قرار داده است .

و اگرچه در هر یک از شرق و غرب عیوبی وجود دارد ، اما نیکی‌ها و محامدی هم وجود دارد . غرب ، فکرش صحیحتر و علمش بیشتر و بر مشکلات و شدائد و بر بحث علمی صبرش بیشتر است ، و در ذکاوت دارای مهارت و در تفکر دارای قوّت است . و «

است و منفعت مادی تراوش می کند، برای آنها در اجتماع منزلتی قائل اند، ولی همین که از کار افتادند و مریض شدند و یا در اثر ضعف پیری و فتور و سستی ناشی از کهولت و دوران شیخوخت نتوانستند بهره ای بدهند و نتوانستند خود به خود کارهای شخصی خود را انجام دهند، در اینجا در جامعه، و در نزد قانون، و در نزد عرف و مردم قیمتی ندارند؛ و به طور کلی فاقد الاعتبار و مسلوب المقدر می شوند.

فرزندان با بیمارستان خاصی زد و بند نموده و چشمان و کلیه آنها را پیش فروش نموده اند، تا در حال جان کندن چشمها را با کارد و چاقو بیرون کشند و شکمش را دریده و کلیه و قلب را بیرون آورند، و بدن مثله شده و پاره شده او را حکومت وقت و نه خود آنها دفن کنند.

پدر و مادر تا جوان هستند و قابل دوشیدن، از آنها می دوشند؛ و چون پیر و افتاده شدند، عضو زائد و سربار مجتمع محسوب می شوند. در این حال خواهی نخواهی؛ طوعاً و کرهاً آنها را به محلّ خاصی دور از اجتماع که حکم زندانی وسیع و یا بیمارستان ابدی را دارد، در میان شهر و گورستان که به نام پانسیون بزرگسالان و یا آسایشگاه پیرسالان و سالمندان نام نهاده اند، می برند. نه آنسی و نه آنیسی، نه یاری و نه دیاری، تنها و تنها باید بمانند تا بمیرند.

آخر این پدر و مادر عمری را برای فرزند خود تباه کرده و هستی و دارائی و حیات خود را درباره او مصرف کرده اند؛ ولی اینک که پیر شده اند و قدرت بر

---

« شوق دارای انشراح سینه و گشایش صدر و روحانیتی است که حتی قدیمی ترین مردمان بدان اعتراف دارند. فندلبند در گفتارش درباره اسکندرپه گفته است: «در آنجا مادّیت غرب به روحانیت شرق به هم برخورد کرده اند.»

انجام حوائج خود ندارند ، هم پسر خسته شده ، و از آن بدتر عروس خانم اجازه ماندن در منزل نمی دهد و آنان را موجودات میکربی می داند ، و امر می کند که آنها را فعلاً در اطاق نوکر و کلفت در منزل جای دهند ؛ و سپس از خانه بیرون انداخته و به محلّ پیرسالان انتقال دهند .

پسر هم عبد و عبید عروس شده و فکر و اراده او را در امور زندگی به واسطه انغمار در شهوات و عشق به جمال ظاهری مقدّم می دارد ، و هر چه او اشاره کند با کمال جدّیت و سرعت به کار می بندد و با دل و جان می پذیرد ؛ از تو به یک اشارت ، از ما به سر دویدن .

عشق هائی کز پی رنگی بود عشق نبود ، عاقبت ننگی بود<sup>۱</sup>

پسر اختیار امور منزل ، بلکه اختیار امور شخصی و خارجی خود را به دست او داده است ؛ و او هم فعّالٌ لِمَا يَشَاءُ و حاکمٌ لِمَا يُرِيدُ ؛ هر جا می برد و هر جا می کشد ؛ و معلوم است که چون ریاست و اختیار و صاحب اختیاری به دست زنان افتد ؛ آنها مردها را به چه راه می برند ؟ و ضربه قطعی به اجتماع سالم و سلام از کجا می رسد ؟

اینجاست که این آیه مبارکه درخشان قرآن ، سر از افق غیب و پرده پنهان به در می آورد و فریاد می زند :

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالْصَّالِحَاتُ قَنَتٌ حَفِظَتْ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ .<sup>۲</sup>

«مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است ، به واسطه فضیلتی که خدا بعضی را بر بعضی داده است ؛ و به واسطه مخارج زندگی و نفقه ای را که مردان

۱- «مثنوی ملای رومی» طبع علاء الدوله ، ج ۱ ، ص ۶ ، سطر ۲۰

۲- قسمتی از آیه ۳۴ ، از سوره ۴ : النِّسَاءِ .



از اموال خود به آنها می دهند . پس زنان صالحه کسانی هستند که در حضور شوهران مطیع آنها هستند و در غیبت آنها نگهدارنده و پاسدار اموال و نوامیس آنها که خداوند به حفظ آنها امر نموده است .»

بسیار عجیب است که امروزه از آیه **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَوُّكُمْ**<sup>۱</sup> «حَقًّا وَ حَقِيقَةً گرامی ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند ، کسی است که تقوای او افزون تر باشد» ، بسیار سخن به میان می آید و مدعیان اسلام شناس آن را یک قانون اصیل و مایه افتخار به قرآن می دانند ، ولی از آیه **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** ، و یا از جمله **فَالصَّالِحَاتُ قَنِتَاتٌ** یعنی از لزوم اطاعت زنان از شوهران ، سخن به میان نمی آورند ؛ و کأنه اسلام را تجزیه نموده ، قسمتی از آن را قبول دارند و قسمتی را قبول ندارند ؛ گر چه لفظاً به همه قرآن معترف و به همه احکام اسلام در بسته و سر بسته اقرار می نمایند .

اگر دختری در نیتش آن باشد که در خانه شوهر ، شوهر را در تحت اختیار خود در آورد ، و در امر و نهی و آمد و رفت بر او مسلط گردد ، و با حيله ها و تزیینات زیرکانه و ظریفانه ، بالأخره امور وی را به دست گیرد و خود را حاضر بر پذیرش قیمومت مرد بر زن ننموده و حاضر برای تسلیم و اطاعت و انقیاد نشود و به طور کلی چنین معتقد باشد که زن باید بر مرد مسلط باشد ، و در کارهای او دخالت کند ، در حقیقت این آیه را قبول نداشته و نپذیرفته است و عملاً رد کرده است . گرچه قرآن را محترم بشمارد ، و در مجلس عقد مقید باشد که قرآن را گسترده و در برابر چشمان خود قرار می دهد .

و در این صورت عقد او باطل است ؛ زیرا بر شریعت رسول الله ؛ و بر کتاب خدا ، عقدش جاری نگردیده است .

۱- قسمتی از آیه ۱۳ ، از سوره ۴۹ : الحُجرات .

لِلَّهِ الْحَمْدُ وَلَهُ الشُّكْرُ ما در این باره «رسالة بديعة الرِّجال قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ» را نوشته و ترجمه‌اش نیز انتشار یافته است . شایسته است مردان و بانوان قرائت نمایند و از روح اسلام و نظر بلند آن درباره حکمت اجتماع و وظائف خطیر مردان و زنان آشنا گردند ؛ و اجتماعی صالح بر اساس تعالیم قرآن ، نه بر اساس اوهام شخصی و افکار جاهلی به وجود آورند .

لزوم احترام و بزرگداشت پدر و مادر ، در اسلام به قدری است که قرآن کریم در صورت مشرک بودن آنها نیز احترام و تجلیل از آنها و همنشینی نیکو و مصاحبت حسنه با آنها را در امور دنیوی لازم شمرده است ؛ با وجود آنکه متابعت از شرک و اطاعت از آنها را در مسائل ضد دینی و تحریم حلال و تحلیل حرام ، ممنوع کرده و راه پیروی را به کلی بسته است .

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ \* وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>

«و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم ، در حالی که مادرش بار او را در رحم برداشت و هر روز دچار رنجی و ناتوانی ای می شد تا رنجی و ناتوانی دیگر پیدا شود . و مدت شیر دادن او دو سال طول کشید . سفارش ما این بود که شکر و سپاس حق مرا (که خدای تو هستم به جای آور!) و شکر و سپاس حق پدر و مادرت را به جای آور ، و بازگشت به سوی من است .

اگر پدر و مادرت تو را به زور و و جبر وادار نمایند که بدون علم و اطلاع در آنچه بدان بصیرت نداری به من شرک بیاوری ، از آنها اطاعت مکن ولیکن در

۱- آیه ۱۴ و ۱۵ ، از سوره ۳۱ : لقمان .

امور دنیویّه (معاشرت و نشست و برخاست و خنده بر روی آنها و دستگیری و اعانت و غیرها) به طریق پسندیده و شناخته شده با آنها مصاحبت و همنشینی کن ؛ و پیروی کن از راه و روش کسی که به سوی من بازگشت نموده و با انا به و رجوع خود ، راه تقرب را می پیماید ؛ و سپس بازگشت همه شما به سوی من است ؛ و من یکایک از شما را به آنچه در دنیا انجام داده اید ، متنبّه و آگاه می سازم !»

وَ وَصَّيْنَا آلَإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .<sup>۱</sup>

«و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم که به نیکی و خوبی عمل نماید ؛ و اگر پدر و مادرت به زور و جبر خواستند تو را وادار کنند تا به من شرک بیاوری و بدون علم و اطلاع کورکورانه غیر مرا با من در امور شریک قرار دهی ، از ایشان اطاعت مکن ! بازگشت شما به نزد من است ؛ و من شما را از آنچه در دنیا انجام داده اید ، آگاه می کنم .»

در صدر اسلام که جوانان یهودی و یا مسیحی به مدینه می آمدند و مسلمان می شدند ، چون به شهر و دیار خود بر می گشتند ، آن قدر رفتارشان با پدر و مادر خارج از مذهب خود بهتر می شد که آنها را به تعجب می افکند . آنها می گفتند : ما گمان می کردیم اینک که به دین محمد در آمدی ، ما را یکسره رها می کنی ! و بی ارج و بدون مقدار می پنداری ! و حالا مشاهده می نمائیم که مهتر بیشتر و محبتت افزون تر شده ، و بیشتر در حوائج ما سعی و کوشا هستی ؛ و زیادتر به ما رسیدگی می نمائی و در انجام حوائج ما خود را وقف کرده ای !

۱- آیه ۸ ، از سوره ۲۹ : العنکبوت .

آنها در پاسخ می‌گفتند: این طرز رفتار، دستور دین اسلام است. پدر و مادر نیز به مدینه می‌آمدند و مسلمان می‌شدند؛ و قبیله و طائفه آنها نیز اسلام می‌آوردند.<sup>۱</sup>

در «اصول کافی» با سند متصل خود از **أَبُو وَوَلَادِ حَنَاطٍ** روایت میکند که **قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ** از تفسیر گفتار خداوند عزّ و جلّ: **وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا**<sup>۲</sup> «و به پدر و مادر احسان نمائید.» مراد از این احسان چیست؟!

حضرت گفتند: **الإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا**، **وَ أَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ**

۱- در «إحياء العلوم» غزالی، ج ۲، ص ۱۹۵ از ابوسعید خُدَری روایت کرده است که: «مردی از یمن به سوی رسول خدا هجرت کرد، و اراده جهاد داشت. حضرت به او گفتند: **هَلْ بِالْيَمَنِ أَبَوَاكَ؟** «آیا پدر و مادرت در یمن می‌باشند؟!» گفت: آری! گفتند: **هَلْ أَذْنَا لَكَ؟** «آیا به تو اجازه داده‌اند؟!» گفت: نه. گفتند: **فَارْجِعْ إِلَى أَبِيكَ فَاسْتَأْذِنَهُمَا**، **فَإِنْ فَعَلَا فَجَاهِدْ وَ إِلَّا فَبَرَّهُمَا مَا اسْتَطَعْتَ! فَإِنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ مَا تَلَقَى بِهِ اللَّهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ!** «به نزد پدر و مادرت برگرد و از ایشان اذن بگیر، اگر اذن دادند جهاد کن، وگرنه تا جایی که قدرت داری به ایشان نیکی و احسان کن! با این عمل بعد از توحید به بهترین وجهی خدا را ملاقات می‌کنی!»

و مردی دیگر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا درباره کارزار و جنگ، با آن حضرت مشورت کند، حضرت فرمودند: **أَلْ لَكَ وَالِدَةٌ؟** «آیا مادر داری؟» گفت: آری! فرمودند: **فَالزُّمُّهَا فَإِنَّ الْجَنَّةَ عِنْدَ رِجْلَيْهَا!** «ملازم خدمت مادرت باش! بعلت آنکه بهشت پهلوئی دو پای مادر است.»

و مرد دیگری آمد و میخواست با رسول خدا بیعت کند بر هجرت و گفت: **مَا جِئْتُكَ حَتَّى أَبْكَيْتُ وَالِدِي!** «من نزد تو نیامدم مگر اینکه پدر و مادرم را به گریه درآوردم!» رسول خدا فرمود: **ارْجِعْ إِلَيْهِمَا فَأُضْحِكُهُمَا كَمَا أَبْكَيْتَهُمَا!** «به نزد آن دو باز گرد و آن دو را بخندان همانطور که آن دو را به گریه درآوردی!»

۲- ذیل آیه ۸۳، از سوره ۲: البقرة.

يَسْأَلُكَ [ مِمَّا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ ] وَإِنْ كَانَا مُسْتَغْنَيْنِ ، أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ :  
لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ؟

«احسان آنست که با آنها به نیکوئی همنشینی کنی ! و مبادا بگذاری  
آنها مجبور شوند [ در آنچه بدان نیاز دارند] از تو مسألت کنند ؛ و اگرچه  
خودشان مستغنی و بی نیاز باشند . مگر خداوند نمی گوید : شما هیچ گاه به بر  
و نیکی نخواهید رسید ، مگر آنکه از آنچه دوست دارید در راه خدا انفاق  
کنید ؟!»

و سپس حضرت صادق علیه السلام گفتند : و اما اینکه خدا می گوید : اِمَّا  
يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا ، معنایش  
آنست که اگر آنها تو را ناراحت و خسته و ملول نمودند ، تو به آنها اف هم نگو !  
و اگر تو را زدند ، تو آنها را دفع مکن و از خود مران ! و معنای وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا  
كَرِيمًا آنست که اگر تو را زدند ، تو به آنها بگو : خداوند شما را مورد غفران خود  
قرار دهد ؛ اینست معنای قول کریم ، یعنی گفتار بزرگوارانه .

و معنای وَ أَحْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ آنست که چشم خود را  
بر آنها خیره مکن ، و نظر تند و حادّ منما ؛ بلکه نظر ، نظر رحمت و رقت باشد ؛ و  
صدایت را بلندتر از صدای ایشان مکن ! و دستت را بالاتر از دست آنها مدار ! و  
در راه رفتن پیشاپیش آنها راه مرو و گام برنندار !<sup>۱</sup>

و نیز در اصول کافی با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السلام  
وارد است که فرمود :

لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا أَدْنَى مِنْ أَفٍّ لَنَهَى عَنْهُ ، وَ هُوَ مِنْ أَدْنَى الْعُتُوقِ ، وَ مِنْ

۱- «تفسیر برهان» طبع سنگی تفسیر سورة الإسراء ، ج ۱ ، ص ۶۰۱ ؛ و تفسیر

«نور التقلین» ج ۳ ، ص ۱۴۸ و ۱۴۹ .

## الْمُعْوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى وَالِدَيْهِ ، فَيَحُدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا .<sup>۱</sup>

«اگر خداوند چیزی را از اف گفتن پائین تر می دانست ، هر آینه از آن نهی می نمود (یعنی اف گفتن مثل اینست که پدر و مادر انسان چیزی بگویند ، و انسان را ناخوشایند آید و بگوید : آخ یا آه ! که این کلمه ، کوچکترین و نازلترین کلمه‌ای برای انکار است .)

و اینکه اگر کسی به پدر و مادرش اف بگوید ، عاقق والدین می شود ؛ این پائین‌ترین درجه از عاقق شدن است . و بعضی از اقسام آن اینست که انسان به پدر و مادر نظر تند بنماید .»

ببینید این تعلیم و تربیت عالی ، و این منہاج و روش ملکوتی را که قرآن به تعلیم آن ، سبیل سلام را نشان داده است ، چقدر با تعلیمات ملل کفر و رفتار بعض از جوانان مغرور اروپارفته و آمریکارفته ماکه زرق و برق تمدن ضالّه و بادِ هوی دماغشان را پر کرده است ، تفاوت دارد که بر پدر خود در محافل و مجالس مقدم می شوند . من خودم دکتر جوان متخصص را دیدم که در مجلس بر پدر پیر خود پیش افتاد و پدرش به دنبال او بود . و از این عجیب‌تر نقل شد : دکتر متخصص جوانی از ناحیه کُفر برگشته ، و رفقا و دوستان جوانش از هم دوره‌ای‌های سابق ، به دیدنش آمده بودند ؛ و پدر پیرمرد او دم در مشغول خدمت و پذیرائی بود .

دکتر مغرور از شدت غرور به میهمانان می‌گفت : این مرد مستخدم منزل

ماست !

## أُفٌّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ .<sup>۲</sup>

۱- تفسیر «برهان» طبع سنگی تفسیر سورة الإسراء ج ۱ ، ص ۶۰۱ ؛ و تفسیر

«نورالثقلین» ج ۳ ، ص ۱۴۸ و ۱۴۹ .

۲- آیه ۶۷ ، از سورة ۲۱: الأنبياء : أُفٌّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

«اف باد بر شما ، و بر این بت‌های تخیلی و پنداری را که در ذهن خود  
آفریده و به جای پرستش خداوند ، اینها را پرستش می‌نمائید!»  
حقاً انسان اگر کلمه اف را بر افکار و اهواء این تازه به دوران رسیدگان  
متکبر و مستکبر اعمال کند ، و بر آنها و پندارشان ، و بر روش و منهاجشان اف و  
تف بفرستد ، جا دارد .

آیا این اعمال از ملتى سر می‌زند که رسول خداوندیش فرموده است :  
**الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ !؟**  
«بهشت در زیر گام‌های مادران است .»

این بحث علمی و تفسیری از این آیه ؛ و از طرف دیگر بحث وجدانی و  
شهودی از تأثیر دعای مادر و پدر برای فرزند ، و قدرت و قوت بالا بردن وی به  
معارج و مدارج کمال ، و شواهد و تجربیاتی که مشهود است ، به قدری است که  
از حیطة گنجایش خامه بیرون است .

من در اینجا فقط یک برخورد خود را با کسی که در اثر خدمت مادر ، به  
مقام عالی رسیده بود و کشف حجاب‌های ملکوتی برای او شده بود ، برای شما  
بیان می‌کنم .

یک روز در طهران برای خرید کتاب به کتاب فروشی اسلامیّه که در خیابان  
بوذرجمهری بود رفتم ، یکی از شرکای این مؤسسه آقای حاج سیّد محمّد  
کتابچی است که در انبار شرکت واقع در منتهی الیه خیابان پامنار ، قُرب خیابان

---

۱- و قاضی قضاعی در «شرح فارسی شهاب الأخبار» در ص ۴۱ و ۴۲ به شماره ۱۰۴  
آورده است : **الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ** . «بهشت زیر قدمهای مادرانست.»

مادران راست خلد زیر قدم  
این چنین گفت خواجه عالم  
- انتهی گفتار قاضی قضاعی .

جنت که بهشت ما در آن است  
در زیر قدم مادران است

بوذرجمهری و کتاب فروشی، مشغول کار و از میان برادران شریک او مسؤول انبار و ارسال کتب به شهرستان‌ها و یا أحياناً فروش کتاب‌های کلی است. من برای دیدار ایشان که با سابقه ممتد دوستی و آشنائی غالباً از ایشان دیدار می‌نمودم به محل انبار رفته و کتاب‌های لازم را خریداری نمودم. صبحگاه قریب چهار ساعت به ظهر مانده بود؛ مردی در آن انبار برای خرید کتاب آمده و کمر بند چرمی خود را روی زمین پهن کرده بود؛ و مقداری از کتاب‌های ایتیاغی خود را بر روی کمر بند چیده بود؛ از قبیل قرآن و مفاتیح و کلیله و دمنه، و بعضی از کتب قصص و رسائل عملیه و مشغول بود تا بقیه کتاب‌های لازم را جمع کند؛ و بالاخره پس از اتمام کار، مجموع کتاب‌ها را که در حدود پنجاه عدد شد در میان کمر بند بست و آماده برای خروج بود که ناگهان گفت: حبیبم الله. طبیبم الله. یارم. یارم. یارم. جونم. جونم.

چون نگاه به چهره‌اش کردم، دیدم خیلی قرمز شده و قطراتی از عرق بر پیشانی‌اش نشسته؛ و چنان غرق در وجد و سرور است که حد ندارد. گفتم:

آقا جان! درویش جان! تنها تنها مخور، رسم ادب نیست!

شروع کرد یک دور، دور خود چرخ زدن؛ آنگاه با صدای بلند و سوزناک

این ابیات از باباطاهر عریان را بسیار شیوا و دلنشین خواند:

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| اگر دل دلبرِ دلبر کددام است؟ | وگر دلبرِ دل را چه نام است؟   |
| دل و دلبر بهم آمیته وینم     | نذوئم دل که و دلبر کددام است؟ |

\* \* \*

|                        |                          |
|------------------------|--------------------------|
| دلی دیرم خریدار محبت   | کز او گرم است بازار محبت |
| لباسی بافتم بر قامت دل | ز پود محنت و تار محبت    |

\* \* \*

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| غم عشقت بیابون پرورم کرد | هوای بخت بی بال و پرم کرد |
|--------------------------|---------------------------|



به موگفتی صبوری کن صبوری صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

\* \* \*

به صحرا بنگرُم صحرا تَه وینم به دریا بنگرُم دریا تَه وینم

به هر جا بنگرم کوه و در دشت نشان از قامت رعنا تَه وینم

در این حال ساکت شد و گریهٔ بسیاری کرد؛ و سپس شاد و شاداب شد و

خندید.

گفتم: أحسنت! آفرین! من حقیر فقیر و امانده هستم. انتظار دعای شما را

دارم! شروع کرد به خواندن این ابیات:

مو از قالوا بلی تشویش دیرم گنه از برگ و بارون بیش دیرم

اگر لا تَقْنَطُوا دستم نگیره مو از یا و یَلْتَا اندیش دیرم

\* \* \*

بورَه سوته دلان تا ما بنالیم ز دست یار بی پروا بنالیم

بشیم با بلبل شیدا به گلشن اگر بلبل ننالِه ما بنالیم

\* \* \*

بورَه سوته دلان گرد هم آئیم سخن واهم کریم غم وانمائیم

ترازو آوریم غمها بسنجیم هر آن غمگین تریم سنگین تر آئیم

گفت: الحمد لله راهت خوب است؛ سید! سر به سرما مگذار! من

بیچاره و امانده‌ام؛ تو هم باری روی کول ما می‌گذاری؟! آنگاه گفت:

یک روز من در همین انبار آدمم کتاب بخرم؛ علامهٔ دهخدا<sup>۱</sup> هم آمده

---

۱- علامهٔ قزوینی علی اکبر دَخُو صاحب تألیف لغت‌نامهٔ معروف به لغت‌نامهٔ

دهخدا، چون قزوینی‌ها به رئیس ده و کدخدا، دَخُو می‌گویند لذا او به دخو امضاء می‌کرده

است ولی لغت نامه‌اش به نام دهخدا انتشار یافته است.

بود، قدری با هم صحبت کردیم، من به او گفتم: انصافاً شما زحمت کشیده‌اید! حقیقهٔ رنج برده‌اید؛ ولی تصوّر مکنید مطلب با اینها تمام می‌شود. حیف اگر عمر در راه‌های دیگر صرف می‌شد، چه بهره‌ها بود؟ چه خبرها بود؟ اینک بیاور ببینم تا چه داری؟! بیا تا ببینم در دست چیست؟!!

تَه که ناخوانده‌ای علم سماوات      تَه که ناپرده‌ای ره در خرابات  
تَه که سود و زیان خود ندونی      به یارون کی رسی هیهات هیهات  
علامه تکانی خورد، آنگاه قدری در فکر فرو رفت و رنگش قدری تغییر کرد، و هیچ جوابی به من نداد.

من شما را می‌شناسم؛ در مسجد قائم نماز می‌خوانید؛ به آن مسجد آمده‌ام؛ باز هم می‌آیم؛ من جای معینی ندارم؛ شب‌ها خواب ندارم. در طهران پارس، طهران نو، طَرَشْت. و این طرف و آن طرف می‌روم؛ به قهوه‌خانه‌ها می‌روم و سر می‌زنم. منزل سابق ما نزدیک دروازهٔ شمیران بوده است. ولی از وقتی که مادرم فوت کرده است کمتر به آن منزل می‌روم.

گفتم: عنایات از جانب خداوند است؛ ولی آیا به حسب ظاهر برای این عنایاتی که به شما شده است، سبب خاصی را در نظر داری؟!!

گفت: بلی! من مادر پیری داشتم، مریض و ناتوان، و چندین سال زمین گیر بود؛ خودم خدمتش را می‌نمودم و حوائج او را برمی‌آوردم و غذا برایش می‌پختم و آب و وضو برایش حاضر می‌کردم؛ و خلاصه به هرگونه در تحمّل خواسته‌های او در حضورش بودم. و او بسیار تند و بد اخلاق بود. بعضاً فحش میداد و من تحمّل می‌کردم و بر روی او تبسم می‌کردم. و به همین جهت عیال اختیار نکردم با آنکه از سنّ من چهل سال می‌گذشت. زیرا نگهداری عیال با این خُلق مادر مقدور نبود. و من میدانستم اگر زوجه‌ای انتخاب کنم، یازدگانی ما را به هم خواهد زد و یا من مجبور می‌شدم مادرم را ترک گویم. و ترک مادر در

وجدانم و عاطفهام قابل قبول نبود؛ فلهدا به نداشتن زوجه تحمّل کرده و با آن خود را ساخته و وفق داده بودم.

گهگاهی در اثر تحمّل ناگواریهایی که از وی به من می رسید، ناگهان گوئی برقی بر دلم می زد، و جرقه ای روشن می شد و حال خوشی دست میداد، ولی البتّه دوام نداشت و زود گذر بود.

تا یک شب که زمستان و هوا سرد بود و من رختخواب خود را پهلوی او و در اطاق او می گستردم تا تنها نباشد و برای حوائج، نیاز به صدا زدن نداشته باشد - در آن شب من قلقلک (کوزه) را آب کرده - و همیشه در اطاق پهلوی خودم می گذاردم که اگر آب بخواهد، فوراً به او بدهم او در میان شب تاریک آب خواست، فوراً برخاستم و آب کوزه را در ظرفی ریخته و به او دادم و گفتم: بگیر مادر جان!

او که خواب آلود بود و از فوریت عمل من خبر نداشت، چنین تصوّر کرد که من آب را دیر داده ام؛ فحش غریبی به من داد، و کاسه آب را بر سرم زد. فوراً کاسه را دوباره آب نموده و گفتم: بگیر مادر جان مرا ببخش، معذرت می خواهم! که ناگهان نفهمیدم چه شد؟

اجمالاً آنکه به آرزوی خود رسیدم؛ و آن برق ها و جرقه ها تبدیل به یک عالمی نورانی همچون خورشید درخشان شد؛ و حبیب من، یار من، خدای من، طبیب من، با من سخن گفت. و این حال دیگر قطع نشد و چند سال است که ادامه دارد.

در این حال گیوه خود را ور کشید؛ و کتاب ها را به دوش گرفت، و خدا حافظی کرد و گفت: إن شاء الله پیش شما می آیم؛ و به سمت در انبار برای خروج رفت. در این حال روی خود را به طرف ما کرده و این غزل را با همان آهنگ خواند:

منم که گوشه میخانه خانقاه منست  
دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست  
گرم ترانه چنگ و صبوح نیست چه باک  
نوای من به سحر آه عذر خواه منست  
ز پادشاه و گدا فارغم بحمد الله  
گدای خاک در دوست پادشاه منست  
غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست  
جز این خیال ندارم خدا گواه منست  
از آن زمان که برین آستان نهادم روی  
فراز مسند خورشید تکیه گاه منست  
مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنه  
رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست  
گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ  
تو در طریق ادب باش و گو گناه منست<sup>۱</sup>

و ما دیگر او را ندیدیم تا یک روز نزدیک غروب که با تا کسی به مسجد  
می رفتم و در چراغ قرمز دروازه شمیران منتهی الیه خیابان فخرآباد ماشین توقف  
کرد ، از پشت شیشه ماشین سلامی کرد و با انگشت مُسَبِّحَه (سَبَّابَه) خود به  
شیشه ماشین زده و اشاره گفت : دالی .  
من هم سلامی کردم و ماشین حرکت کرد .

و من داستان او را برای بعضی از دوستان که در نواحی دروازه شمیران

---

۱- این غزل از خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی است و در دیوان او ، طبع

پژمان ص ۱۸ می باشد .

سُکُنی دارند تعریف کردم؛ گفتند: ما او را می شناسیم؛ و مادر او را که چند سال فوت کرده است، نیز با همین اخلاق و کیفیت می شناختیم.<sup>۱</sup> و اما آقای حاج سید محمد کتابچی شرح حال او را بدین گونه بیان کردند که او مردی است دست فروش؛ مقدار کمی از ما کتاب می خرد، به همان مقداری که می تواند آنها را آن روز بفروشد؛ و در کنار خیابان بساط پهن میکند و کتابها را که مورد لزوم مردم است می فروشد. او مرد درست حسابی است. هر روز صورتی می آورد و ما کتابهایش را برای او جور میکنیم؛ عصر همان روز که کتابها را فروخت و جهش را می آورد.

بعضی از اوقات تجاهاً میکند؛ بطوریکه کسی او را نمی شناسد. و ما حالات بسیار خوبی از او دیده ایم.

باری منظور از این قضیه، بیان نتایج معنوی خدمت به مادر است که چون دلش گشوده شود در آسمان باز می شود. دل مادر گنجینه مهر خدا و سر خداست. اگر بسته باشد، درهای آسمان بسته است و اگر باز شود، درهای آسمان باز می شود.

دیده شده است چه بسیاری از افراد سالک راه خدا به تهجد و قیام شب و صیام نهار و ریاضت های مشروع مدت ها به سر برده اند، ولی چون رفتارشان با مادر و پدر خوب نبوده است، از زحمات خود طرفی نبسته و پس از سالیان متمادی کشف بابی برای آنها نشده است؛ ولی افرادی نظیر همین مرد مذکور که زیاد هم به ریاضات و مستحبات و نوافل و ترک مکروهات مشغول نبوده اند، اما

---

۱- اینک که از موقع تحریر این کتاب چند سال گذشته است و او به رحمت خداوند واصل شده و به عالم بقا رحلت نموده است، جای آن دارد که نام وی را در اینجا ثبت کنیم؛ او معروف به حاج مهدی مجنون بود.

در اثر مراعات همین اموری که به نفوس مردم وابسته است از قبیل نرنجانیدن زیر دست و نرنجیدن از مردم و توقیر و تکریم در مقابل ذوی الحقوق از بزرگان و اولیاء و والدین، به مقامات عالیه و درجات سامیه نائل آمده‌اند.

باری از بحث در این آیه مبارکه و بیان این قضیه معلوم شد که چطور قرآن به سوی سُبُل سَلام رهبری میکند؟ و بر مرد دست فروش تهی دست که گیوه خود را وَر میکشد و سرمایه و بضاعت مزجاة خود را هر روز به دوش میکشد، چنان یقین و بصیرتی میدهد که عقلای عالم از ادراک آن عاجز، و او بر همه تعینات و امور اعتباریه لبخند می‌زند و با چشمی باز و ملکوتی در عالم گذر میکند؛ و بر مردم نابینا و کور از ادراک حقائق و معنویات ترخّم می‌نماید؛ و خود را صدرنشین عالم امکان و فراز مسند خورشید را تکیه‌گاه خود می‌بیند.

در اینجا دیگر نباید تعجّب کنیم که چگونه قرآن این افراد را صاحب یقین و حَقّ، و مخالفانشان را کور تلقی میکند؛ و آنان را اولوا الألباب و صاحبان خرد و فهم معرفی می‌نماید؛ و بر مخالفانشان لعنت می‌فرستد؛ و عاقبت و خیمی را برایشان در انتظار است:

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ \* وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ \* وَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَيْتَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ \* جَنَّتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ \* وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ

## اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۱.

«پس آیا آن کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده است، حقّ است؛ مثل کسی است که کور است؟ اینست و جز این نیست که این حقیقت را صاحبان خرد و عقل می فهمند و بدان می رسند.

صاحبان خرد کسانی هستند که به عهد خدا وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند؛ و آن کسانی هستند که به آنچه خداوند امر به صِلِه و پیوندش نموده، صله می نمایند، و از پروردگارشان در خشیت اند و از بدی حساب در هراسند.

و آن کسانی هستند که به جهت جستجوی وجه پروردگارشان، صبر و شکیبائی پیشه دارند؛ و اقامه نماز می کنند؛ و از آنچه ما به ایشان روزی کرده ایم، در پنهان و آشکارا انفاق می نمایند؛ و با نیکی بدی را دفع می کنند و از خود می زدایند؛ عاقبت این خانه، فقط اختصاص به ایشان دارد؛ عاقبت و آخرت آنها در بهشت های عَدْنی است که در آنها داخل می شوند؛ و همچنین هر کس از پدرانشان و از واجشان و ذریه شان صلاحیت داشته باشد، با آنها داخل می شود. و فرشتگان سماوی از هر در بر آنها وارد می شوند؛ و (به آنها می گویند) سلام بر شما (عالم آنها را عالم سلام و اسم سلام حضرت احدیت قرار می دهند) به واسطه صبر و شکیبائی که در دنیا نمودید؛ پس چه نیکو عاقبتی است عاقبت این خانه.

و کسانی که پیمان خدا را پس از آنکه به آن متعهد شده اند می شکنند؛ و می بُرند آنچه را که خداوند به صِلِه آن امر نموده است؛ و در زمین فساد می کنند؛ لعنت و دورباش از رحمت حق از برای ایشانست، و بدی عاقبت خانه

---

۱- آیات ۱۹ تا ۲۵، از سوره ۱۳: الرعد.

نیز از برای ایشانست .»

و از جمله آیاتی که بر سبیل سلام رهبری دارد ، این کریمه است :

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ  
وَالْمُنْكَرِ وَابْتِغَىٰ لِعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ<sup>۱</sup>.

«حقاً خداوند به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می کند ؛  
و از هر کار منکر و زشت و قبیح ، و فحشاء ، و ستم نهی می نماید و شما را پند و  
اندرز می دهد ، به امید آنکه شما متذکر گردید .»

و از جمله آیات ، این کریمه است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ  
قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا  
تَعْمَلُونَ<sup>۲</sup>.

«ای کسانی که ایمان آورده اید ، در راه خدا و برای خدا ایستاده و استوار و  
محکم باشید ! شهادت و گواهی به عدل و قسط دهید ! و دشمنی و عداوت و  
ستیز گروهی با شما ، هرگز شما را بر آن وادار نکند که در شهادت از عدالت  
تجاوز کنید (و حق را بر له دوست ، و علیه دشمن بدهید ! ) عدالت را پیوسته  
پیشه سازید که عدالت شما را به تقوای الهی نزدیکتر می کند ؛ و تقوای خدا را  
بجای آورید ؛ زیرا که حقاً خداوند به آنچه بجای می آورید ، خبیر و آگاه است .»

و از جمله آیات ، این کریمه است :

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ءَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا  
نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا

۱- آیه ۹۰ ، از سوره ۱۶ : النحل .

۲- آیه ۸ ، از سوره ۵ : المائدة .



## أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۱.

«(ای پیغمبر) بگو: ای صاحبان کتاب (ملت یهود و نصاری که صاحبان تورات و انجیل هستند) بیائید ما و شما به سوی کلمه و گفتاری که بین ما مشترک است (و هر دو بدون هیچ تفاوت آن را پذیرفته‌ایم) گرد آئیم، و آن را میزان و معیار کار خود اتخاذ کنیم؛ و آنرا گفتار و کلمه اینست که غیر از خدا را پرستش نکنیم؛ و هیچ چیزی را انباز و شریک برای او قرار ندهیم؛ و بعضی از افراد ما بعض دیگر را ربّ و مؤثّر در رشد و پرورش خود نداند، و ارباب و صاحب ولایت نگیرد؛ و فقط ربّ و مؤثّر در رشد و کمال، خداوند بوده باشد. (زیرا که یهود و نصاری، علماء و بزرگان خود را ارباب و مؤثّر می دانستند.)

پس ای پیامبر! اگر آنها از این پیشنهاد تو روی گرداندند، شما به آنها بگوئید: شما گواه باشید که ما تسلیم امر خداوندمان هستیم و بدین کلمه حقّ اعتراف داریم!»

و از جمله آیات؛ این کریمه است:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ۲.

«و از چیزی که به آن علم و یقین نداری پیروی مکن! (به دنبال ظنّ و گمان و تخمین و حدس مرو و کارهایت را بر اساس علم و یقین استوار کن!) زیرا که گوش و چشم و قلب، همه اینها در اثر عمل به گمان و امور غیر یقینیه مؤاخذه می شوند و مورد سؤال و بازپرسی قرار میگیرند» که چرا شما به مجرد آنکه از آنچه شنیده‌اید و دیده‌اید و با دل ادراک نموده‌اید، بدون آنکه به مرحله علم و

۱- آیه ۶۴، از سوره ۳: آل عمران.

۲- آیه ۳۶، از سوره ۱۷: الإسراء.

یقین جازم شده باشید ، دست به عمل زده‌اید ؟ و چرا مطالب ظنیّه و احتمالیّه را در خارج به صورت لباس تحقق و یقین ملبّس کرده‌اید !؟

و از جمله آیات اینست :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>۱</sup>.

«ای پیغمبر ، اگر زنان مؤمنه حضور تو آمدند ، و با تو بیعت کردند بر اینکه بهیچ وجه چیزی را شریک خدا قرار ندهند و دزدی نکنند و زنا ننمایند و اولاد خود را نکشند و چیزی را که میان دو دست و پای خود پرورده‌اند ، به دروغ و بهتان به شوهر خود نبندند (بچه‌ای را که از نطفه دیگری زائیده‌اند ، به مرد خود نسبت ندهند و فرزند وی نخوانند) و در امر معروف و پسندیده ، مخالفت ترا ننمایند ، در این صورت و با وجود این شرایط با آنها بیعت کن ؛ و برای آنها از خداوند طلب آمرزش و غفران بنما ! زیرا که حقاً خداوند آمرزنده و مهربان است.»

این آیات ، بعد از فتح مکه نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمعی از زنانی که آمده بودند ، با این شرایط قبول بیعت کردند .

**واقِدِی** در «مغازی» خود ، از عبدالله بن زُبَیْر روایت میکند که : چون روز فتح مکه رسید ، هِنْد دختر عَثْبَه اسلام آورد و اُمّ حَکیم دختر حارث بن هشام زوجه عِکْرِمَة بن ابی جَهْل اسلام آورد و زن صَفْوَان بن اُمیّه دختر مُعَدَّل که نامش بَعُوم بود از کُنانه اسلام آورد و فاطمه دختر ولید بن مُغیره اسلام آورد و هِنْد دختر مُنَبّه بن حَجّاج که مادر عبدالله پسر عَمْرُوبن عاص بود نیز در ضمن ده نفر

۱- آیه ۱۲ ، از سوره ۶۰ : الممتحنه .

از زنان قریش اسلام آورده و در أَبْطَح به حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ آمدند ، و با آن حضرت بیعت کردند . آنان بر آن حضرت وارد شدند در حالیکه نزد آن حضرت زوجه او و فاطمه دختر او و زنانی از زنان بنی عبدالمطلب بودند .

هند دختر عتبه<sup>۱</sup> سخن گفت بدینگونه که :

يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الدِّينَ [الَّذِي] اخْتَارَهُ لِنَفْسِهِ لِيَتَمَسَّنِي  
رَحْمَتَكَ يَا مُحَمَّدُ؛ إني امرأة مؤمنة بالله مُصَدِّقَةٌ!

«ای رسول خدا! سپاس مختص خداوند است ، آنکه دینی را که برای خودش اختیار نمود ظاهر کرد ؛ برای آنکه رحمت تو ای محمد به من برسد ! من زنی هستم که به خدا ایمان آورده‌ام و تصدیق وی را نموده‌ام.»

در این حال نقاب را از چهره خود کنار زد و گفت: من هند دختر عتبه هستم . رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ گفت : مَرَّحَبًا بِكِ! «آفرین بر تو ، خوش آمدی!»

هند گفت : سوگند بنخدا ای رسول خدا من در حالی بودم که دوست داشتم در روی زمین ، افرادی ذلیل تر و خوارتر از اهل خیمه تو و اهل تو نباشند ، و اینک حالم اینطور است که دوست دارم در روی زمین افرادی عزیزتر و

---

۱- هند دختر عتبه ، مادر معاویه بن ابی سفیان و زوجه ابوسفیان است که در جنگ احد شکم حضرت حمزه سیدالشهداء علیه السلام را درید و جگر او را بیرون کشید ، و قطعه قطعه نموده گلوبند ساخت و به گردن آویخت ، و جگر را جوید ، و اعضای حضرت را برید و مثلله کرد . پدرش : عتبه و عمویش : شیبه و پسرش : حَنْظَلَه در جنگ بدر کشته شدند ، عداوت عجیبی با رسول خدا داشت . و رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هدر ساخت ولی اسلام آورده و رسول خدا اسلام او را پذیرفت و از خون او گذشت . صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ .

گرامی تر از اهل این خیمه و این اهل بیت نباشند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : و بر این ، همچنین زیادتر !  
(یعنی برای اسلام و ایمان این مقدار کفایت نمیکند و باید بیش از این ، اعتراف  
نمائی!)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها قرائت قرآن نمود ،  
و آنها بیعت کردند . (و بر اساس آن شرایط ، اسلامشان را پذیرفت) .  
از میان آنها هند گفت : **نُمَاسِحُكَ ؟** «ای رسول خدا ما برای بیعت باید  
دست به تو دهیم؟»

حضرت فرمود : **إِنِّي لَا أَصَافِحُ النِّسَاءَ ! إِنَّ قَوْلِي لِمَاةٍ امْرَأَةٍ مِثْلُ قَوْلِي  
لِامْرَأَةٍ وَاحِدَةٍ .**

«من با زنان مصافحه نمی‌کنم و دست نمیدهم ! گفتار من با صد زن مثل  
گفتار من با یک زن است.» (یعنی بازنها در بیعت نیاز به لمس و مس دست آنها  
نیست و مصافحه لازم نیست ، همین گفتار با همه آنها برای پذیرش بیعتشان  
جملگی کفایت میکند و نیاز به یک یک جداگانه ندارد.)

و بعضی گفته‌اند : در آنروز رسول خدا لباسی را بر روی دست خود  
انداخت ، و آنها دستش را از روی لباس مسح کردند .

و بعضی گفته‌اند : در آنروز قدحی از آب آوردند ، رسول خدا دست خود  
را در آب فرو برد و در آورد ، و سپس قدح آب را به آنها داد و آنها دست‌های  
خود را در قدح فرو بردند .

اما قول اول در نظر ما بیشتر به ثبوت نزدیک است که فرمود : **إِنِّي  
لَا أَصَافِحُ النِّسَاءَ .<sup>۱</sup>**

۱- «مغازی» محمد بن عمر بن واقد معروف به واقدی ، متوفی در سنه ۲۰۷ ، ج ۲ ،

و **طَبْرِي** در «**تاریخ**» خود ، از واقیدی نقل کرده است که : رسول خدا در روز فتح مکه امر به کشتن شش نفر مرد و چهار نفر زن نمودند ، و از جمله زنان هند دختر عتبه بود ، ولی چون اسلام آورد و بیعت کرد جان به سلامت برد . تا آنکه گوید : چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از بیعت مردان فارغ شد نوبت بیعت زنان رسید ، و جمعی از زنان قریش بر ایشان وارد شدند ، که در میان آنها هند دختر عتبه ، نقاب بر صورت زده و بطور ناشناس - بواسطه جنایتی که بر حمزه نموده بود - وارد شد ؛ چون می ترسید بواسطه آن عمل زشت و قبیح ، پیامبر او را بگیرند و بکشند .

چون به رسول الله نزدیک شدند که بیعت کنند ، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت :

**تُبَايَعْنِي [تُبَايَعْنِي] عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا !** «شما با من بیعت می کنید به شرط آنکه هیچ چیز را شریک خدا نیاورید!»

هند گفت : سوگند به خدا که تو از ما عهد و پیمانی می گیری که از مردان نگرفته ای ! و ما این عهد را به تو می دهیم !

رسول خدا گفت : **وَلَا تَسْرِقْنَ !** «و دزدی هم نباید بکنید!»

هند گفت : والله من چیزهائی را ، از مال اَبوسفیان برداشته ام و نمی دانم که آیا برای من حلال بوده است یا نه ؟!

اَبوسفیان که آنجا حاضر و شاهد گفتار او بود گفت : آنچه از مال من در گذشته ربوده ای ، ترا حلال نمودم !

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت : **إِنَّكَ لَهِنْدُ بِنْتُ عْتَبَةَ ؟!** «آیا تو هند دختر عتبه هستی ؟!»

گفت : آری ! من هند دختر عتبه هستم ؛ از گذشته ها بگذر ، خدا از تو بگذرد !

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت : **وَلَا تَزْنِينَ!** «زنا هم نباید بکنید!»

هند گفت : ای رسول خدا مگر زن حُرّه و آزاد هم زنا میکند؟!  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت : **وَلَا تَقْتُلْنَ أَوْلَادَكُنَّ!** «شما فرزندان خود را نباید بکشید!»

هند گفت : **قَدْ رَبَّيْنَاهُم صِغَارًا وَ قَتَلْتَهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ كِبَارًا** ، فَأَنْتَ وَهُمْ أَعْلَمُ!  
«ما آنها را در دوران کودکی پرورش دادیم ، و تو آنها را در جنگ بدر چون بزرگ شده بودند کشتی ؛ پس تو و آنها داناترید!»  
عمر بن خطاب از کلام او خندید به حدّی که قهقهه زد و در خنده فرورفت .

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت : **وَلَا تَأْتِينَ بِيَهْتَانٍ تَفْتَرِيهِنَّ بَيْنَ أَيْدِيكُنَّ وَ أَرْجُلِكُنَّ .**  
«از نطفهٔ مردی آبستن نشوید ، تا بچه‌ای را که میزائید ، به شوهر خود نسبت دهید!»

هند گفت : والله بیهتان زشت است ! و به برخی از تجاوزات شبهه است .  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت : **وَلَا تَعْصِيَنِي فِي مَعْرُوفٍ**  
«مخالفت مرا در کارهای حسنه نباید بکنید!»

هند گفت : ما در این مجلس حضور نیافتیم که بخواهیم در کارهای پسندیده و حسنه ، مخالفت تو را بنمائیم !  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به عمر گفت : با این زنان بیعت کن ؛ و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از خدا برایشان مغفرت خواست .  
و عمر با آنها بیعت نمود .

**وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلِهِ] وَسَلَّمَ لَا يُصَافِحُ النِّسَاءَ وَ لَا يَمَسُّ**

امْرَأَةً وَلَا تَمْسُهَا، إِلَّا امْرَأَةً أَحَلَّهَا اللَّهُ لَهُ أَوْ ذَاتُ مَحْرَمٍ مِنْهُ .

«و عادت و دأب و دَیْدَن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این بود که با دست و بدن خود زنی را مَس نمی‌کرد، و هیچ زنی نیز با دست و بدن خود او را مَس نمی‌کرد، مگر زنی که خداوند بر او حلال کرده بود و یا آنکه با او مَحْرَم بود.»

و از اَبان بن صالح روایت است که: بیعت زنان با رسول خدا - در آنچه بعضی از اهل علم روایت کرده‌اند - بر دو گونه بوده است:

در پیش روی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظرفی که در آن آب بود می‌نهادند، و همینکه از آنها عهد و میثاق می‌گرفت و آنها نیز متعهد می‌شدند و عهد و پیمان میدادند، دست خود را در آب فرو می‌برد و سپس بیرون میکشید؛ در این حال زنان دستهای خود را در آب فرو می‌بردند. دوباره پیامبر از آنها عهد و میثاق می‌گرفت؛ چون زنان بر آنچه با آنها شرط شده بود به او عهد و پیمان میدادند، به آنها می‌گفت: **اذْهَبْنَ، فَقَدْ بَايَعْتُنَّ!** «اینک شما بروید، زیرا که من با شما بیعت کردم!» و از این طرز عمل، کاری را اضافه انجام نمیداد.<sup>۱</sup>

**عَلَامَةُ طَبَاطِبَائِي مُدَّ ظَلَمَةُ الْعَالِي فِي تَفْسِيرِ وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ** فرموده‌اند: **بِالْوَادِ وَغَيْرِهِ وَاسْقَاطِ الْأَجِنَّةِ**<sup>۲</sup> «معنی آنکه اولاد خود را نکشند اینست که: بچه‌های زنده را زیر خاک ننمایند، و یا به طریق دیگری نکشند، و جنین خود را سقط ننمایند! (بچه در رحم را نیندازند!)».

یکی از گناهان کبیره که عقابش در قرآن کریم مَخْلَد بودن در جهنم بشمار

۱- «تاریخ الأمم و الملوك» لأبي جعفر طبری، طبع مطبعة استقامت قاهره، ج ۲،

ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۹، ص ۲۷۹.

آمده است کشتن مسلمانی است از روی عمد ، بدون آنکه شریعت بواسطه قصاص و یا اجراء حدّ قتل ، برای او کشتن را مباح و جائز نموده باشد .  
و در این مسأله جای تردید و شبهه نیست ؛ و در کتاب جهاد ، علمای اسلام بر حرمت اینگونه از قتل ، أدله اربعه (کتاب ، سنت ، إجماع ، عقل) را اقامه فرموده اند .

در قرآن مجید برای قتل خطائی و عمدی ، احکامی را مقرر نموده است :

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ ۖ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانِ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانِ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ ۖ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا \* وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ۱

«چنین حقی ابدأً برای مسلمان مؤمنی نیست که مسلمان مؤمنی را بکشد ، مگر آنکه آن قتل از روی خطا باشد . و کسی که مسلمان مؤمنی را از روی خطا به قتل برساند جزای او آنست که : یک بنده مؤمن در راه خدا آزاد کند ، و یک دیه کامل او را به بازماندگان و اولیائش تسلیم نماید ؛ مگر آنکه آنان از دیه بگذرند و عفو کنند .

و اگر این قتل خطائی مسلمان مؤمن ، از قومی صورت گرفت که ایشان دشمن شما بودند ، بنابراین فقط باید یک بنده مؤمن در راه خدا آزاد نمود ، (و تسلیم دیه به اهل او در اینصورت نیست) .

و اگر این قتل ، در میان قومی واقع شد که بین شما و بین آنها معاهده و

۱- آیه ۹۲ و ۹۳ ، از سوره ۴ : النّساء .



پیمان است در اینصورت ، هم باید یک دیه کامل به قومش بپردازید (با آنکه دشمن شما هستند) و هم باید یک بنده مؤمن در راه خدا آزاد کنید ! و کسی که قدرت و تمکن بر آزادی بنده مؤمن نداشته باشد ، باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد . این طریق توبه و إنابه و بازگشت اوست که خدا بدان امر فرموده است ؛ و خداوند علیم و حکیم است .

و کسی که مسلمان مؤمنی را از روی عمد و قصد بکشد ، پس جزای او جهنم است که در آن بطور خلود و جاودان میماند ؛ و خداوند بر او غضب می کند و لعنت میفرستد ، و عذاب عظیمی را برای او مهبّیا و آماده میکند .

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ۱

«از همین سبب و بهمین علت ، ما بر بنی اسرائیل بطور قانون و حتم ، امریّه صادر کردیم که : هر کس ، کسی دیگر را بکشد بدون آنکه او ، کسی را کشته باشد و یا در زمین فساد نموده باشد ، پس گویا مثل آنست که تمام مردم را کشته است ! و کسی که کسی دیگر را زنده کند ، و جانی و نفسی را حیات بخشد ، پس گویا مثل آنست که تمام مردم را زنده کرده است . و هر آینه فرستادگان از جانب ما با بیّنات و أدلّه واضحه به سوی آنها آمدند ؛ و پس از تمام این قضایا بسیاری از ایشان در روی زمین اسراف و زیاده روی میکنند .»

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَطْلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا \* وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ

عُدُونَا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا<sup>۱</sup>.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در میان خودتان اموالتان را به باطل (به غُلّ و غشّ در معامله، و دروغ در سِعْر و قیمت، و معاملات ربوی و غیرها) مخورید! مگر آنکه از تجارتي باشد که طرفین معامله کاملاً بدان راضی و خشنود باشند. و جانها و نفوس خود را نکشید که حقاً خداوند به شما مهربان و رحیم است. و کسی که این کار را از روی دشمنی و ستم بنماید، بزودی او را در آتش می‌گذاریم؛ و این بر خداوند آسان است.»

وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ<sup>۲</sup>.

«و نکشید کسی را که خداوند کشتن وی را حرام نموده است؛ مگر به حق!»  
 وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا \* إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا<sup>۳</sup>.

«و (بندگان خداوند رحمن) کسانی هستند که: با الله معبود دیگری را نمی‌خوانند. و نفس محترمی را که خداوند کشتن او را حرام نموده است مگر به حقّ نمی‌کشند، و زنا نمی‌نمایند. و کسی که این عمل را انجام دهد، به کیفر و وزر و وبال و عقاب آن خواهد رسید؛ به طوری که عذاب او در روز بازپسین دو چندان می‌شود، و در آتش و عذاب با حال مذلت و خواری و سرافکنده‌گی، مخلّد می‌ماند.

مگر کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و کار نیکو و شایسته انجام دهد؛

۱- آیه ۲۹ و ۳۰، از سوره ۴: النَّسَاء.

۲- قسمتی از آیه ۱۵۱، از سوره ۶: الْأَنْعَام و صدر آیه ۳۳، از سوره ۱۷: الْإِسْرَاء.

۳- آیات ۶۸ تا ۷۰، از سوره ۲۵: الْفِرْقَان.

پس این گروه از مردم کسانی هستند که خداوند بدی های آنها را به نیکی ها تبدیل می کند ، و خداوند پیوسته آمرزنده و مهربان است.»

و علاوه بر عموماتی که ذکر شد و در آنها بطور کلی قتل نفس محترمه را چه اولاد انسان باشد و چه غیر اولاد ، حرام شمرده است ؛ بطور خصوص در بسیاری از آیات ، قتل اولاد را نهی کرده و آنرا حرام شمرده است .

همچون آیه : **قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ .<sup>۱</sup>**

«حقاً خسارت کرده اند و زیان برده اند کسانی که از روی سفاهت و نادانی اولادشان را کشتند ؛ و از روی افتراء و دروغ آنچه را که خدا به ایشان روزی نموده است ، بر خودشان حرام کردند . حقاً ایشان گمراه شده اند ؛ و اینطور نیست که از هدایت یافتگان باشند.»

و همچون آیه : **قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ - الْآيَةَ .<sup>۲</sup>**

«بگو- ای پیغمبر- بیائید تا من آنچه را که خداوند شما بر شما حرام نموده است ، برای شما بخوانم : آنکه هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید ! و به پدر و مادران احسان نمائید ! و اولاد خود را از ترس فقر و ضعف اندوخته و از بین رفتن سرمایه نکشید ! زیرا که ما هستیم که شما و آنان را روزی میدهیم.» - تا آخر آیه .

و همچون آیه : **وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا .<sup>۳</sup>**

۱- آیه ۱۴۰ ، از سوره ۶ : الأنعام .

۲- صدر آیه ۱۵۱ ، از سوره ۶ : الأنعام .

۳- آیه ۳۱ ، از سوره ۱۷ : الإسراء .

«و فرزندان خود را از ترس تهیدست شدن و از بین رفتن سرمایه ، و حمله ور شدن سلطان فقر و فلاکت نکشید ! زیرا که ما ایشان و شما را روزی میدهیم ؛ حقّاً کشتن آنان گناهی بزرگ و خطائی سترگ است.»

و همچون آیه : **وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ .<sup>۱</sup>**

«و زمانی که از مؤءودة (بچه‌ای که زنده در زیر خاک دفن کنند) پرسیده شود که : به چه جرمی و جنایتی او کشته شده است؟»

اینها همه آیاتی است که دلالت بر حرمت قتل فرزند دارد ؛ خواه فرزند بزرگ باشد خواه کوچک ، خواه پسر باشد خواه دختر ، خواه ناقص الخلقه و عقب افتاده باشد خواه تامّ الخلقه و کامل .

و علیهذا بچه‌ای که از مادر متولّد گردد و نابینا و یا ناشنوا و یا مقطوع الید ، و یا دیوانه و مجنون باشد ، و یا به هرگونه عیبی از عیوب و نقصی از نقائص مبتلا باشد ، نه پدر و نه مادر ، و نه دولت و نه حاکم ، و نه هیئت پزشکی و نه غیرهم ، حقّ کشتن و از بین بردن این بچه را ندارند ؛ خواه بوسیله آلت قتّاله باشد ، خواه بوسیله تزریق داروی سمّی ، خواه بوسیله استنشاق گاز ، خواه بوسیله ذوب نمودن در اسید ، خواه بوسیله اشعه‌های مهلکه ، و خواه به هر وسیله دیگری که بعداً کشف شود .

اینها مخلوق خدا هستند . و خدا اذن و اجازه کشتن را نداده است . این کشتن ، قتل نفس است . و در قتل نفس ، خداوند خالق نفس ، بین نفس انسان صحیح و معیّب ، وزن و مرد ، و مریض و سالم ، و عاقل و مجنون ، و کوچک و بزرگ فرقی نگذاشته است . و به قتل نفس عمدی هر طور باشد و عده خلود در آتش دوزخ را داده است .

۱- آیه ۸ و ۹ ، از سوره ۸۱ : التکویر .

بلکه انسان اختیار نفس خودش را هم ندارد. و خودکشی گرچه بواسطه تنگدستی و شدت فقر، و زندانی شدن متمادی، و ورود مصائب گوناگون باشد حرام است؛ کسی که به انتحار دست میزند در جهنم میرود، و در آنجا طبق آیه قرآن مخلد است.

عموم و اطلاق آیاتی که دلالت بر حرمت قتل نفس عمدی دارد، شامل قتل انسان نفس خودش را، و شامل قتل نفس غیر می شود. **أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا**<sup>۱</sup> بخوبی و روشنی دلالت بر حرمت انتحار هم میکند. و علاوه آیه کریمه: **وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**<sup>۲</sup> دلالت بر این مدعی دارد.

فلهذا اگر دشمن بخواهد انسان را دستگیر کند و برای اقرار و اعتراف شکنجه نماید، انسان حق خوردن و بلعیدن قرص های سمی که فوراً او را میکشد (گرچه بدون درد و التهاب باشد) ندارد؛ اگر چه آن شکنجه با شدیدترین وجهی صورت پذیرد و منجر به قتل صعب و کشتن و قطعه قطعه شدن انسان گردد.

انسان برای فرار از قتل شدیدتر، نمیتواند اختیاراً دست به انتحار خفیف تر بزند. اگر دشمن، انسان را در اطاقی محبوس نموده است و میخواهد انسان را در دریا و رودخانه غرق کند، انسان حق ندارد شیرگاز اطاق را باز کرده و خودش را به استنشاق گاز مسموم هلاک کند؛ گرچه این عمل نسبت به غرق

---

۱- قسمتی از آیه ۳۲، از سوره ۵: المائدة؛ و در ص ۲۱ از همین کتاب ترجمه اش

ذکر شد.

۲- آیه ۱۹۵، از سوره ۲: البقرة: «و در راه خدا انفاق کنید! و با دستهای خودتان خود

را در تهلکه نیفکنید! و نیکی بنمائید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

شدن آسانتر باشد .

لشکریان مسلمان که در کشتی نشسته و آماده نبرد و جنگ با کفارند، اگر کفار کشتی آنان را با نفت و بنزین، و یا پرتاب موشک، و یا سایر آلات مُحَرِّقَه آتش بزنند، و مسلمین سوختن و آتش گرفتن خود را در برابر دیدگان خود همچون آفتاب روشن ببینند، حق ندارند برای فرار از سوختگی، خود را به دریا پرتاب کنند و غرق شدن را اختیار نموده و به دست خود بدینگونه جان سپرند . اگر مریضی مبتلا به بعضی از امراض مهلکه و صعب شده است، مانند بعضی از اقسام سرطان که حَقّاً حیات برای او جز تلخی چیزی نیست، حق ندارد انتحار کند؛ و به دوست پزشک معالج و یا به پرستار رفیق و صمیمی اش توصیه کند تا زودتر از اجل طبیعی موعود و مرگ معهود، وی را با تزریق راحت کند . اینها همه قتل نفس است؛ و حرام و ممنوع .

و سرّش آنست که : انسان مالک خودش نیست تا بتواند در حیات و ممات خود، خودش تصمیم بگیرد . مالک انسان، و خالق او، و ربّ او، و مُحیی و مُمیت او، خداوند است عزّوجلّ؛ و او تمام این طرق از کشتن را به روی او بسته است . و او باید صد در صد، در صددِ ادامه حیات و تأمین عمر باشد؛ تا جائیکه مرگ، خودش به سراغ او بیاید .

و سرّ این مطلب آنست که : انسان و حقیقت او، و موجودیّت او، به بدن او نیست تا خودش اختیار رها کردن آنرا داشته باشد؛ و واقعیّت و حقیقتِ وی نفس ناطقه و روح اوست، و آنهم با مُردن از بین نمی رود . فلهدذا تا وقتی که به کمال خود نرسیده است باید در دنیا بماند گرچه تحمل مشکلات و مصائب را بکند، و چه بسا این مصائب نیز موجب کمال روحی وی خواهد شد . و انتحار، دست زدن به مرگ قبل از وقوع است، و میوه نارسیده را از درخت چیدن، و قبل از فعلیّت، در نطفه استعداد و قابلیّت، نفس ناطقه را از بدن بیرون کشیدن و

خلع لباس نمودن .

بر این اساس است که در میان مسلمانان انتحار ابداً دیده نمی شود ؛ و اگر در میان سالی ، یکی دو فقره اتفاق افتد ناشی از جهل آنان به مسأله و گمان خلاص از این دنیا و رنجها و آلام و مصائب آن بوده است ؛ غافل از آنکه آتش جهنم از این رنجها و آلام شدیدتر و سوزاننده تر و گدازنده تر است .

اما در ممالک کفر بالأخص در اروپا و آمریکا ، به قدری شیوع دارد که در هر روز رقم مُعْتَنَابِهی از متوفیات شهرها را تشکیل میدهد . آنها در اثر برخورد با ناملامی دست به انتحار میزنند . فلهدا بر این اصل ، بسیار ضعیف الإرادہ و کم تحمل هستند . قدرت تحمل مشکلات امراض صعبه ، و اختلافات شدید زن و شوهری و همسایگی ، و فقر و کم بضاعتی ، و مردود شدن در امتحانات نهائی و کنکورها و غیر ذلک را ندارند ؛ به مجرد وقوع بعضی از این رویدادها دست به خودکشی می زنند .

کراراً شنیده ام : در انگلستان که مردم محروم آن ، در سال روی آفتاب را کمتر می بینند ، و اغلب اوقات آن جزیره کوچک ، بواسطه سواحل دریائی گرفتار غیم و ابرهای غلیظ و هوای شرجی و کنار دریائی است ، برای گردش و تفریح و رفتن به بیرون شهر ، روزهای نادر آفتابی بسیار مرغوب و مطلوب است . و روزی که خورشید طلوع کند ، گویا حیات نوینی گرفته اند ؛ در این صورت اگر جوانان آنجا با هم وعده تفریح و بیرون رفتن در روز معهود آفتابی را داشته باشند ، اگر احیاناً آفتاب طلوع نکند دست به انتحار می زنند .

در اثر نزاع های مختصر خانوادگی که هر روز ما با شدیدتر از آنها دست به گریبانیم ، آنها خودکشی میکنند .

از این آیاتی که در نهی از کشتن فرزندان در قرآن کریم بیان شد ، معلوم می شود دو نوع کشتن اولاد در میان اعراب جاهلیت مرسوم بوده است . و

خداوند توسط پیغمبر رحمتش هر دو گونه را به نحو اکید منع نموده است .  
**اول:** کشتن فرزندان بطور کلی چه پسر و چه دختر . همانطور که از آیات :  
 وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ وَ يَا خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ ، وَ يَا قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا  
 أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ که ذکرش آمد ، بر آن دلالت دارند . و از اینها بدست  
 می آید که : هر وقت اعراب خود را در قحطی و خشکسالی احساس می نمودند ،  
 برای آنکه فرزندان خود را در عسرت گرسنگی و شدت جوع و درماندگی ،  
 ملاحظه نکنند دست به کشتن آنها میزدند .

علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی در تفسیرشان گفته اند : «إملاق به معنای  
 افلاس در مال و زاد است ؛ و از همین ریشه است تَمَلُّقُ . و این کشتن فرزندان  
 یک سنت جاریه ای در میان اعراب جاهلی بوده است که چون قحط و جذب به  
 سوی شهرهایشان می شتافت ، و مردم را تهدید به افلاس و تهیدستی میکرد ،  
 ایشان مبادرت به قتل اولاد خود مینمودند ؛ برای آنکه دیدن و ملاحظه کردن  
 ذلت فقر و گرسنگی آنها برایشان ناپسند بود . و با دست زدن به کشتن آنها خود  
 را مترفّع و مُتَنَزّه از تحمّل این عار می نمودند .

و علّت منع و نهی که از این عمل در قرآن آورده شده است اینست که :  
 نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ [و یا نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ] «ما هستیم که شما و آنها را  
 روزی میدهیم!» شما بچه ها را می کشید از ترس آنکه مبادا نتوانید قیام به رزق و  
 روزی آنها بنمائید ، شما ابد ارازق و روزی دهنده نیستید ! بلکه خداوند است  
 که شما و آنان را جمیعاً روزی می دهد ؛ بنابراین دست به کشتن ایشان مزنید! <sup>۱</sup>  
**دوم:** کشتن دختران بالخصوص بود که آنها را زنده دفن میکردند .

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۷ ، ص ۳۹۷ ، در ذیل آیه وارد در سوره انعام : وَ

لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ .



همانطور که آیه: **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** بر آن دلالت دارد. زیرا مَوْءُودَةُ به معنای دختری است که وی را زنده بگور نمایند. و چون اعراب جاهلی بواسطه کثرت کشتار و غارت‌ها که در میانشان صورت میگرفت، بسیار اتفاق می افتاد که دشمنانشان دختران آنها را اسیر کنند و ببرند، و این اسارت برای آنان غیر قابل تحمل بود، فلذا برای فرار از امکان اینکه شاید دخترانشان اسیر شوند، و دشمنان رقیب آنها با ناموس اینها، در خانه‌هایشان مشغول گردند؛ و این برای حَمِیَّت و غیرت آنها قابل تحمل نبود، بنابراین از اول امر دختران را میکشند تا ابداً دختری نداشته باشند تا در هجوم قبائل و جنگها طعمه رُقبا و اعدائشان گردند.

در «مجمع البیان» گوید: **مَوْءُودَةُ** از ماده **وَأَدَّيْتُ** و **أَدَّأ** می باشد؛ و عرب بجهت خوف از فقر، دختران را زنده به گور میکرد. و از قتاده روایت است که: قیس بن عاصم تمیمی به سوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: من در زمان جاهلیت (پیش از آنکه اسلام بیاورم) هشت نفر از دختران را زنده دفن کردم!

حضرت فرمودند: اینک در مقابل هریک از آنها، یک بنده در راه خدا آزاد

کن!

گفت: من شتر بسیار دارم (بنده ندارم).

حضرت فرمودند: به هر کس که میخواهی در مقابل هریک از آنها، یکی

از شترانت را هدیه بده!

**جَبَائِي** گفته است که: **مَوْءُودَةُ** را مَوْءُودَةُ گویند، چون خاکی که بر سر او

میریزند، سنگینی میکند تا آنکه بمیرد. و این سخن خطاست؛ زیرا که مَوْءُودَةُ

از ماده **وَأَدَّيْتُ** معتلّ الفاء است. و آن ماده‌ای که معنای سنگینی میدهد، **ءَادَةُ**

**يُؤَدُّهُ** به معنای **أَثَقَلَهُ** می باشد و آن معتلّ العین است، و اگر از آن مشتق شده بود

می‌بایست گفته شود: **مَأْوُودَةٌ** بر وزن **مَعْوُودَةٌ**.

و از رسول خدا درباره عَزَلِ پرسش نمودند ، **فَقَالَ : ذَاكَ الْوَأْدُ الْخَفِيُّ** <sup>۱</sup> .  
 «حضرت فرمود: عزل کردن (یعنی در هنگام آمیزش مرد با زن ، مرد نطفه خود را در خارج از رحم بریزد) زنده به گور کردن و کشتن بیچه است ، غایب الامر این قتل و کشتن پنهان است (و مانند قتل بیچه متولد شده ظاهر نیست).»

و نیز در «مجمع» است که: معنی **مَوْءُودَةٌ** ، دختر مدفون در حال حیات است ؛ و چون زنی آبستن می‌شد و نزدیک زائیدنش می‌رسید ، در زمین گودالی حفر میکرد و در بالای آن می‌نشست ؛ اگر دختر می‌زائید آنرا در آن حفره می‌افکند ، و اگر پسر می‌زائید آنرا بر میداشت و نگهداری می‌نمود <sup>۲</sup> .

**شیخ طنطاوی** گفته است: **الْمَوْءُودَةُ : الْمَدْفُونَةُ حَيًّا** . و عرب دختران را بواسطه ترس از فقر و عار ، زنده دفن می‌کرد . و **مَوْءُودَةٌ** میگویند بجهت آنکه آنقدر خاک بر رویش میریختند تا از سنگینی آن بمیرد <sup>۳</sup> .

**وَصَعَصَعَةَ** بن ناجیه از کسانی بود که از این عمل منع کرده و مرتکب آن نشدند ؛ فلهدذا فرزدق که از آن قبیله است در شعر خود بدان افتخار میکند که:

**وَمِنَّا الَّذِي مَنَعَ الْوَأْدَا  
 تِ وَأَحْيَا الْوَأْدَ فَلَمْ تَوَادِ** <sup>۴</sup>

«و از ماست آن کسی که زنان بگور نماینده دختران خود را ، از این عمل بازداشت . و دختر زنده‌ای که بنا بود بگور برود زنده کرد ؛ و بنابراین آن دختر ، در زمین زنده نرفت و سالم بماند.»

۱- «مجمع البيان» طبع صیدا ، ج ۵ ، ص ۴۴۲ و ۴۴۳ . و حاکم در «المستدرک» ج ۴ ، ص ۶۹ از بنت وهب أسدیّه این عبارت را از رسول خدا روایت کرده است .

۲- «مجمع البيان» ص ۴۴۴ .

۳- اخیراً دیدیم که شیخ طبرسی در «مجمع البيان» این احتمال را رد کرد .

۴- تفسیر «جواهر» ج ۲۵ ، ص ۸۱ .

و علامه طباطبائی مُدَّ ظَلَّهُ فرموده‌اند: عادت عرب این بود که دختران را بواسطه فرار از عار و ننگ زنده دفن میکردند؛ همانطور که کریمه شریفه قرآن بر آن دلالت دارد، آنجا که گفته است:

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ \* يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ [ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ]<sup>۱</sup>.

«و چون به یکی از اعراب جاهلی بشارت و خبر داده می شد که زنسختری زائیده است، از شدت غیظ و غضب چهره اش سیاه می شد. و از بدی این بشارت و نگرانی این خبر، از میان قوم خودش متواری می شد؛ و در اندیشه میرفت که با این دختر چه کند؟ آیا با قبول پستی و ذلت و خواری او را نگهداری کند، و یا آنکه او را در زیر خاک پنهان نماید؟ آگاه باش که بد حکمی است که آنها می نمودند.»

و مورد خطاب و مؤاخذه از این عمل در گفتار خداوند: **وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** در حقیقت، پدر این دختر است که این جنایت را بر وی نموده است، و او باید از عهده محاکمه و انتقام بر آید؛ ولیکن مورد پرسش و بازپرسی را در این آیه، خود مؤءودة خوانده است و سبب کشته شدن از او سؤال شده است؛ تا با نوعی از کنایه و تعریض، قاتل را توبیخ کند؛ و این نوع از گفتار توطئه و مقدمه‌ای باشد که وی از خداوند بخواهد که حق او را کاملاً از قاتلش (که پدر اوست) بگیرد و از وی درباره جرم و جنایتی که مرتکب شده است بازخواست نماید.<sup>۲</sup>

۱- آیه ۵۸ و ۵۹، از سوره ۱۶: النَّحْل.

۲- «المیزان» ج ۲۰، ص ۳۲۳.

باری آنچه اینک مشروحاً بیان شد ، مسأله کشتن اولاد بود که از گناهان کبیره غیر قابل عفو بشمار آمده است . و علاوه ، مادر و یا پدر که متصدی قتل اولاد خود می شوند ، باید دیه (پول خون) آنرا نیز بپردازند ؛ و دیه پسر یک هزار دینار شرعی طلا ، و دیه دختر نصف آن معین شده است .

این پرداخت دیه از طرف پدر و مادر در صورتی است که جنایت عمدی باشد ؛ که به غیر از قاتل به سائر ورّاث ، الأقرب فالأقرب بنحو ارث میرسد . اگر قاتل خصوص پدر باشد ، تمام دیه به مادر میرسد ؛ و پدر را به جرم قتل پسر نمی کشند و فقط دیه میگیرند ؛ مگر آنکه مادر از تمام دیه ، و یا از برخی از آن گذشت نماید ، که در این فرض بر عهده پدر چیزی نیست . و اگر قاتل خصوص مادر باشد ، اگر پدر به غیر قصاص راضی نشد ، مادر را به جرم قتل فرزند خود ، خواه پسر باشد خواه دختر می کشند ؛ و اگر پدر از حق قصاص خود گذشت و حاضر به تنازل به دیه شد ، مادر در اثر قتل فرزند پسر باید به پدر یک هزار دینار بپردازد ؛ و اگر مقتول دختر باشد ، نصف آن که پانصد دینار است می پردازد ؛ مگر آنکه در هر دو صورت ، پدر از تمام دیه و یا از بعض آن صرف نظر کند و مادر را عفو نماید که در این صورت مادر بریء الذّمّه میگردد .

و در تمام این صوری که ذکر شد این پدر قاتل و یا مادر قاتل باید کفّاره هم بدهد ؛ یعنی یک بنده مؤمن در راه خدا آزاد کند .

و اگر جنایت بر فرزند از طرف پدر و یا مادر **خطائی** باشد ، در این صورت دیه دیگر بر عهده آنان نیست ؛ بلکه بر **عاقله** است . و عاقله عبارت است از : خویشاوندان پدری **قاتل** (که قاتل در این فرض پدر یا مادر این فرزند مقتول می باشد) که آنها بر حسب قرابت خود ، یعنی نزدیکی خود به قاتل ، از جهت مراتب ارث ، جمیعاً دیه را می پردازند .

و نیز در این صورت که جنایت پدر و یا مادر **خطائی** است ، همچنین باید

جاننی ، یک بنده مؤمن در راه خدا آزاد کند .

و اگر پدر و مادر هر دو با هم جنایت عمدی را بر فرزند خود وارد کنند ، در اینصورت باید دیه به سائر وراثت فرزند ، الأقرب فالأقرب داده شود (باید به جدّ و جدّه ، چه پدری و چه مادری ، و همچنین به برادران و خواهران فرزند بپردازند) و کفّاره را هم قسمت کنند .

اینها همه مسائلی بود که درباره کشتن عمدی و یا سهوی فرزند بیان شد . و اینک باید به مسأله قتل جنین بپردازیم ؛ که آن نیز از گناهان کبیره است ؛ خواه جنین در اوّل دوران بارداری باشد ، و خواه در آخر آن . و در هر صورت برای آن عذاب سخت مقدر شده است و برای آن دیه نیز مقرر گردیده است . و در صورتی که جنین دارای جان شده باشد ، علاوه بر دیه ، کفّاره هم باید داده شود .

ما در اینجا محضّل و مختصر بیان مرحوم محقق حلی را در کتاب «شَرَائِعُ الإسلام» و شهید ثانی : زَيْنُ الدِّينِ عَامِلِي را در کتاب «الرَّوَضَةُ البَهِيَّة» در کتاب دیات در باب دیه جنین ، برای روشن شدن مطلب و اهمّیت موضوع می آوریم : قیمت نطفه ده دینار طلا است ؛ که هر دینار آن یک مثقال شرعی وزن دارد . بنابراین اگر کسی مردی را که در حال مجامعت با زوجه اش بود بترساند بطوریکه مرد منی را در خارج از رَحِم بریزد ، باید ده دینار طلا (دیه و قیمت نطفه) به آنان بدهد ، و آنان آنرا بین خود اَثْلَاثًا (به نسبت ۱ و ۲) قسمت میکنند ، بطوریکه زن  $\frac{1}{3}$  و مرد  $\frac{2}{3}$  از آنرا بر میدارد .

و اگر در حال مجامعت و آمیزش ، زن مرد را ترسانید و او منی را در خارج رحم ریخت ، باید تمام دیه ، یعنی ده دینار طلا را زن به مرد بدهد . و اگر مرد زن را ترسانید و در اثر این دهشت ، منی در خارج ریخت ، بنا بر قول حرمت عَزَل اختیاراً برای مرد ، مرد باید دیه را به زن بپردازد ؛ و اما بنا بر قول اقوی که اختیاراً

عزل برای مرد حرام نیست، آداء دیه یعنی ده دینار طلا نیز بر عهده وی نیست. و در صورتی که نطفه در رحم ریخته شود و استقرار هم پیدا کند، دیه و قیمت آن بیست دینار طلا است که چنانچه سقط شود، باید کسی که سبب این امر شده است این مقدار را ادا کند.

اگر زن سبب این امر باشد باید بیست دینار را به مرد بدهد، و اگر مرد باشد باید به زن بپردازد، و اگر زن و مرد هر دو سبب شده باشند، باید به جد و جدّه و برادران و خواهران این نطفه (که مبدأ آفرینش طفل است) بدهند. و اگر نطفه بصورت علقه در آید، دیه آن چهل دینار است. چنانچه زمانی بر نطفه بگذرد تا بصورت خون بسته در آید، آنرا علقه گویند که در اثر تبدل و تحوّل آن حاصل می شود.

و اگر علقه بصورت مُضْغَه در آید، دیه آن شصت دینار است. چنانچه زمانی بر علقه بگذرد تا بصورت گوشتی بقدر یک لقمه ای که میخورند و میجویند درآید، آنرا مضغه نامند که در اثر تحوّل علقه پیدا میشود.

و اگر مضغه بصورت استخوان درآید، یعنی ابتدای تکوّن و خلقت استخوان از این ماده، دیه آن هشتاد دینار است که در اثر تحوّل مضغه حاصل میگردد.

و اگر خلقت جنین کامل شود، و گوشت روی استخوانها برآید و اعضاء و جوارحش تامّ و تمام گردد، لیکن هنوز روح در آن دمیده نشده باشد، دیه آن صد دینار است؛ خواه جنین پسر باشد خواه دختر.

و مستند و دلیل این تفصیل، اخبار بسیاری است از جمله صحیحّه محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام.

و البته در این موضوع روایات دیگری هم از جمله روایت ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که دلالت دارد بر آنکه: در سقط

جنین به هر کیفیت که باشد، باید یک غُرَّة<sup>۱</sup> دیه بدهند؛ خواه آن غُرّه غلام باشد و یا کنیز، که سالم باشد و پیر نباشد و از هفت سال نیز کمتر نداشته باشد. ولیکن روایت اول، هم سندش صحیحتر و هم شهرت فتوایی بر طبق آن بیشتر است. و در جمیع این صُور از قتل جنین، کفّاره لازم نیست. زیرا لزوم کفّاره (آزاد کردن بنده مؤمن در راه خدا) مشروط است به حیات مقتول. و چون در فرض ما، در این جنین روح دمیده نشده است لذا کفّاره ندارد.

و اگر در جنین روح دمیده شده باشد، دیه آن دیه یک انسان کامل است، اگر پسر باشد هزار دینار شرعی که هزار مثقال شرعی از طلای سگّه دار است؛ و اگر دختر باشد پانصد دینار شرعی است که باید سقط کننده این جنین در صورت عمد، به وارث دیگر (که یا پدر است در صورت قتل مادر، و یا مادر است در صورت قتل پدر، و یا هر دو هستند در صورت ورود جنایت از غیر آن دو) بپردازد. و در این فرض پدر و مادر دیه فرزند مقتول خود را بین خود به نسبت  $\frac{۲}{۳}$  و  $\frac{۱}{۳}$  تقسیم می کنند.

و اگر پسر و دختر بودن جنین مشخص نگردد، مثل آنکه جنین در شکم مادر مرده است و خود مادر هم مرده است، در اینصورت باید از شخص جانی یعنی کشنده جنین، نصف مجموع دیه پسر و دیه دختر را گرفت؛ و آن هفتصد و پنجاه دینار است.

و این فرض بسیار اتفاق می افتد، مثل آنکه جانی جنایت را بر مادر و جنین او هر دو وارد کند، و یا بر جنین وارد کند و مادر با مرگ طبیعی بمیرد. در هر دو صورت دیه جنین چون معلوم نیست مذکر است یا مؤنث، باید هفتصد و پنجاه دینار پرداخته شود.

۱- غُرَّة با ضمه غین و فتحه راء مشدده به معنای غلام و کنیز است.

و این در صورتی است که معلوم شود موت جنین پس از حیاتش در رحم مادر واقع شده است ، خواه جنین قبل از مادر بمیرد و یا بعد از آن . زیرا موت او پیش از مادر و یا بعد از آن تأثیری در مقدار دیه ندارد . اشتباه حال او از ذکوریت و إنائیت در صورتی مؤثر است که موت جنین بعد از حیات خودش باشد ؛ که در صورت عدم خروج او از شکم مادر ، و با فرض دمیده شدن روح در او ، و سپس ورود جنایت ، باید دیه او را نصف مجموع دیه دختر و پسر قرار داد .

و در این کیفیت از قتل جنین ، بر قاتل ، کفاره هم لازم است ؛ خواه قتل عمدی باشد و یا خطائی . و اما در فرض عمد علاوه بر کفاره ، دیه هم بعهدۀ خود اوست که باید پردازد . و در فرض خطاء ، کفاره بر عهده خود او ، و دیه بر عهده عاقله (خویشاوندان پدری قاتل) است که الأقرب فالأقرب باید پردازند .

تا اینجا تمام شد حاصل گفتار محقق و شهیدثانی در دیه و کفاره سقط جنین . باید دانست که : آنچه در گناه و دیه و کفاره سقط جنین مؤثر است ، همان از بین بردن جنین است در شکم مادر ؛ به هر وسیله و به هر کیفیتی که باشد تفاوتی ندارد . خواه در اثر برداشتن چیز سنگین باشد ، و خواه به واسطه خوردن دارو ؛ خواه به واسطه استعمال بعضی از مواد ، و خواه به واسطه خوردن بعضی از غذاهای حلال زیاده از حد متعارف که منجر به سقط طفل گردد . مثلاً گویند : خوردن زعفران بیش از حد متعارف در ابتدای حمل موجب سقط جنین می شود . خواه به وسیله عمل جراحی باشد ، و خواه به وسیله أنحاء و انواع استنشاق بعضی از گازها ، و یا عبور بعضی از اقسام أشعه ها که در طب بکار می رود . در هر حال سقط جنین قتل است و گناه کبیره ، و از اعظم محرّمات الهیه .

اطباء و پزشکانی که بواسطه عمل جراحی ، بچه را زنده زنده قطعۀ قطعۀ میکنند و بیرون میکشند ، باید در انتظار و ترقب عذاب سخت الهی که خلود در آتش جهنم است بوده باشند ؛ و علاوه باید هم دیه و هم کفاره را بدهند .



اگر در طفل جان دمیده شده بود و پزشک جنایتکار زن بود، حاکم شرع در صورت تقاضای حق قصاص از ولیّ طفل مقتول، او را اعدام میکند؛ خواه طفل معصوم بیگناه پسر باشد خواه دختر.

و اگر پزشک متصدی این عمل منکر و زشت مرد بود، حاکم شرع در صورت تقاضای حق قصاص از ولیّ طفل مقتول، در صورتیکه او پسر باشد، او را اعدام می‌کند؛ و در صورتیکه دختر باشد نیز او را اعدام می‌کند ولی وارثان طفل مقتول باید نصف دیه کامل یعنی پانصد دینار شرعی مسکوک را به وارثان پزشک بپردازند.

و در صورت عدم تقاضای ولیّ طفل مقتول، حاکم شرع در صورت ثبوت جنایت در نزد وی باید او را تعزیر کند؛ و بطوریکه خود صلاح بداند با حبس و تأدیب و سَلّاق، جلوی این امر قبیح و ناروا را بگیرد.

پدرانی که زنهای خود را مجبور به سقط جنین می‌کنند، مادرانی که خود متصدی سقط جنین می‌شوند، باید در انتظار نکبت و ذلّت و انتقام بنشینند که خداوند خالق، آنان را به این قتل مظلومانه طفل خواهد گرفت، و دیر یا زود طومار زندگی خوش آنان را در هم خواهد پیچید، و سپس در برزخ و قیامت چه بر سرشان می‌آورد؟ او میداند و بس.

از آنچه گفته شد بدست می‌آید که تا چه حدّ کشورهای کفر در ضلالت و منهاج پست و زندگی نکبت بار و ذلّت‌زا فرورفته‌اند؛ که حکم إسقاط جنین را در محاکم و قوانین خود مشروع نموده‌اند و علناً حکم به امضاء آدم‌کشی می‌نمایند، و طفل معصوم یعنی ثمره حیات و زندگانی و بهترین میوه هستی خود را در برابر چشمان خود اعدام میکنند و معذک خود را متمدّن و کشورهای پیشرفته؛ بلکه لوادار تمدّن میخوانند.

در حالیکه این اعمالشان اُبداً با اعراب دوران جاهلیّت تفاوتی ندارد. آنها

بچه‌های خود را می‌کشتند و زنده بگور مینمودند، و اینان بصورت دیگر همان کار را میکنند. غایه‌الامر بر اعمال آنان لعنت و نفرین می‌فرستند، و بر اعمال خودشان مرحبا و آفرین. **تَبَّأَ لَهُمْ وَ لِمَا عَمِلَتْ لَهُمْ أَيْدِيهِمْ وَ لَعِنَا بِمَا فَعَلُوا وَ بِمَا قَالُوا.**

از اینجا نیز دستگیر میشود که: این نوع تمدن و این کلمه تمدن غیر از بربریت و وحشی‌گری و جاهلیت چیزی نیست. منتهی در کتابهای لغت آنها کلمه تمدن و مدنیّت و مدینه جای خود را عوض کرده‌اند؛ و مزورانه و مکارانه بر روی اعمال منکر و زشت خود، لعاب زده و با زرق و برق عوام فریبانه‌ای هم‌جیّت خود را بر عالم تحمیل کرده‌اند.

در جائی که مانند انگلستان عمل **لواط** (آمیزش مرد با همجنس خود) را مشروع کنند و در محاکم اجازه دهند و قانونیّت آنرا از مجلس اعیان و مجلس لردها گذرانده و به تصویب برسانند، دیگر از امثال قانونی نمودن سقط جنین و ماشابهّه نباید استبعاد کرد. اینها همه اموری است مشابه با هم بر اساس برنامه حیوانیّت، بلکه أضلّ و خراب‌تر و تاریک‌تر. زیرا عمل لواط و یا سقط جنین عمدی ابداً در حیوانات دیده نشده است. و از اینجا عبارت شریفه قرآن: **بَلْ هُمْ أَضَلُّ<sup>۱</sup> وَ يَأْتِيهِمْ مِنَ الْأَمْمِ<sup>۲</sup> وَ أَضَلُّ سَبِيلًا<sup>۳</sup>** خوب معنای خود را روشن میکند.

۱- قسمتی از آیه ۱۷۹، از سوره ۷: الأعراف: **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لَنَعْمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.** («و هر آینه تحقیقاً ما برای جهنّم بسیاری از افراد جنّ و از افراد انسان را آفریده‌ایم؛ آنهائیکه دل دارند ولی با آن نمی‌فهمند؛ و چشم دارند ولی با آن نمی‌بینند؛ و گوش دارند ولی با آن نمی‌شنوند. ایشان همانند حیوانات (گاو و شتر و گوسپند) هستند بلکه راهشان از آنها گم‌تر و به هلاکت و نیستی و نابودی نزدیکتر است. ایشان کسانی هستند که در غفلت بسر می‌برند.»)

در اسلام سقط جنین گرچه نطفه آن از زنا هم منعقد شده باشد حرام است. وزنی که زنا کرده است و یازنی که در اثر وَطْئِ به شُبَهه آستن شده باشد (یعنی آمیزش و مجامعت با حرام و بدون عقد شرعی، به گمان حَلِیْتِ در شبهه موضوعیه. مثل کسی که در شب و یا در تاریکی، یا بواسطه غلبه خواب و یا بیهوشی با زن اجنبیه با علم به آنکه زن اوست و حلال است بیامیزد، و سپس معلوم شود که آن زن، زن او نبوده و حرام بوده است.) حق سقط جنین خود را ندارد. و اگر شهود نزد حاکم شهادت بر زنای او دهند، حاکم باید صبر کند تا بچه اش را بزاید و سپس حکم زنا، از حدّ و یا رَجْم را درباره او جاری نماید. زیرا اجرای حدّ در حال حاملگی موجب ضرر و یا سقط طفل می شود، و این جائز نیست.

چون انسان در این احکام مُتَقِن و مستحکم نظر میکند، معنای یَهْدِی به **اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ** برایش مکشوف میگردد. ببینید چه راههای سلام و سلامت و عافیت مطلقه، و اجتناب و دوری از هر فساد و خرابی و تباهی را قرآن نشان داده و بدان رهبری نموده است!

چون نطفه در رحم قرار گرفت، دیگر بهیچ وجهی نمیتوان آنرا خارج کرد؛ إخراج آن به هر کیفیتی باشد سقط محسوب می شود؛ و مستلزم آداء بیست دینار است.

عزل<sup>۱</sup> موجب عدم استقرار نطفه در رحم است، نه اخراج آن بعد از

---

۲- قسمتی از آیه ۷۲، از سوره ۱۷: الإسراء: **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا**. «و کسی که در این دنیا کور باشد، او در آخرت کور است؛ و راهش گم تر و به هلاکت و نابودی نزدیکتر است.»

۱- عزل عبارت است از کناره گیری مرد از زن، و در اینجا - همانطور که بیان شد - به معنای کناره گیری خاصی است که بدان وسیله، مرد نطفه را در خارج از رحم زن بریزد.

استقرار . و معذک جواز آنهم محلّ اشکال است . و بنا بر فرض حرمت ، موجب ده دینار دیه آن است .

اشکالی که در عزل میباشد اینست که : در زن عقدی دائمی ، نطفه حقّ اوست و مرد نمیتواند بدون رضایت او عزل کند ؛ و هر بار که عزل کند باید دیه آنرا به زوجه دائمیه خود بدهد .

و همانطور هم که دیدیم ، ریختن نطفه در رحم نیز حقّ مرد است ؛ و زن بهیچوجه من الوجوه چه دائمیه باشد و چه منقطعه نمیتواند مرد را مجبور به عزل کند .

نطفه در حقیقت ، ماده اولیه سرشت انسان (همچون تخم مرغ و یا تخم سیب) است که پس از طیّ مراحل و منازلی - که در ابتداء خاک بوده و بعداً با آب مخلوط شده ، و درجات و مراتبی را در سیر استعداد طبعی و طبیعی خود طیّ کرده است - اینک قابلیت آن برای مبدأ تکوین انسان تامّ و تمام شده ، و پس از سیر مدارج حرکت جوهریه در رحم ، تبدیل به یک انسان کامل می شود .

عزل یعنی این استعداد و قابلیت قریب به فعلیت را ضایع نمودن ، و مبدأ سرشت و آفرینش یک انسان را که تا این سر حدّ پیش آمده است فاسد کردن و نابود ساختن و در بوتّه اعدام سپردن ؛ و لذا دیدیم که در این امر طبق روایت وارده در «مجمع البیان» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم گفته اند : **الْعَزْلُ هُوَ الْوَأْدُ الْخَفِيُّ**<sup>۱</sup> یعنی : عزل نمودن ، در حکم و طراز همان زنده به قبر نمودن

۱- ص ۱۹۳ از همین کتاب ، و نیز در تعلیقّه آن آورديم که این حدیث را حاکم در «مستدرک» ج ۴ ، ص ۶۹ با اسناد خود از دختر وهب أسدیّه روایت می کند که : **قَالَتْ : وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْعَزْلِ ، فَقَالَ : هُوَ الْوَأْدُ الْخَفِيُّ .**

در «إحياء العلوم» ج ۴ ، ص ۲۴۲ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت میکند درباره کسیکه عزل را ترک کرده و نطفه را در جای خودش استقرار داده است ، که : «

طفل است . غایة الأمر این نتیجه در عزل پنهان است ، و در واد آشکارا و ظاهر .  
عزل دو ضرر کلی برای مرد و زن دارد . البته ضرر مزاجی و جسمی ، غیر  
از ضررهای روحی .

**أَمَّا دَرَبَارَةُ مَرَدٍ** ، موجب کسالت اعصاب می شود ؛ و در اثر تکرار به  
حدی میرسد که در مانش صعب می گردد .

**أَمَّا دَرَبَارَةُ زَنٍّ** ، موجب پیدایش مرضی در رحم به نام غَدَّة فِیْبَرُم و أحياناً  
سرطان رحم می شود که در اثر تهییج رحم برای غذای آن که نطفه است ، و سپس  
آنها بدون غذا و گرسنه گذاردن پیدا می شود .

خوردن دارو برای جلوگیری رحم از پذیرش نطفه ، و آبستن نشدن زنان  
که امروزه بصورت قرص متداول و معمول شده است ضررهای مزاجی شدید  
دارد ، و موجب کسالت اعصاب و در بعضی از احيان منجر به جنون و دیوانگی  
است . و علاوه موجب کسالت قلب<sup>۱</sup> و سرطان رحم و اختلال جریان خون ، و  
بهم خوردن سیر طبیعی و عمل طبیعی غُدَد و ترشحات زائده ، و امراض فراوان

---

« برای او ثواب کسی است که از آن جماع متولد شده و زندگی نموده و در سبیل خدای  
تعالی به شهادت رسیده است ؛ و اگرچه از آن جماع بچه‌ای برای او متولد نشود . (أَنَّ لَهُ أَجْرَ  
غُلَامٍ وُلِدَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ الْجِمَاعِ وَ عَاشَ فَقُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى ؛ وَإِنْ لَمْ يُولَدْ لَهُ .)

۱- دکتر پروفیسور سیف‌الدین نبوی تفرشی در کتاب «درمان رایگان با ورزش» ص ۵۴  
گوید : «در بدن زنان یک آنزیمی وجود دارد به نام «آلفالیپو پروتئین کلسترول» که این آنزیم  
در نزد مردان خیلی کمتر وجود دارد و در نتیجه وجود این آنزیم است که زنان در عمر دوم و  
سوم یعنی قبل از یائسگی خیلی کمتر به بیماریهای عروقی قلب و آنفارکتوس مبتلا  
می شوند ، مگر آنکه زنان در دوران یاد شده از قرص های ضد آبستنی و سیگار زیاد استفاده  
نمایند که در این صورت خطر ابتلا به بیماری عروقی و آنفارکتوس قلبی به مانند مردان  
افزایش می یابد.»

دیگری است که دست بگریبان جوامع فقیر بشر شده است. خوردن این داروها به هر صورت و به هر کیفیتی که باشد، و با هر فورمولی که ساخته شود، موجب قطع جریان حیض در اوقات معینه و مشخصه می‌گردد؛ و موجب عدم قبول رحم نطفه را در خود می‌شود؛ و عواقب وخیمی را در پی دارد.

ولذا بهداری در زمان طاغوت که ابداً نظری بحال ضعفاء و مصلحت آنان نداشت، برای ترغیب و تحریص مردم به نازائی و عقیم شدن و بچه نیارودن، به مقدار فراوان از این دارو را در درمانگاههای عمومی دولتی مجاناً در اختیار زنان می‌گذاشت؛ و زنان مسکین هم مراجعه نموده، اخذ می‌نمودند و می‌خوردند و به مفاسد و پپی آمدهای آن گرفتار می‌شدند. اما زنهای اعیان و پولدار ابداً از اینها مصرف نمی‌نمودند؛ و مثال «مرگ حق است اما برای همسایه» خوب در اینجا مصداق و موضوع روشنی پیدا می‌کرد.

بسیاری از زنان مؤمنه هم در وقت زیارت مشاهد مشرفه، و در وقت حج بیت الله الحرام، برای جلوگیری از عادت ماهیانه و قدرت بر عمل مشروط به طهارت از این قرص‌ها می‌خوردند، که هم کسالت و مرض جسمی، و هم در بعضی از اوقات کسالت روانی پیدا می‌نمودند. و علاوه چه بسا عادت ماهیانه شان خراب و دگرگون می‌شد؛ و به قول معروف از اینجا مانده و از آنجا رانده می‌شدند. هم عملشان خراب می‌شد و هم بهره معنوی و روحی از این زیارت و مناسک نمی‌بردند.

شارع مقدس اسلام برای زنان حائض تکلیف خاصی مقرر کرده است که با بجا آوردن آن هم حجشان صحیح است و هم عمره‌شان. دیگر در اینصورت چرا در کار او تصرف کنیم؟ تصرفی که چه بسا موجب بطلان عمل میشود و حج و عمره صحیح و مطلوب را که پیغمبر به بعضی از زوجات خود دستور دادند و آنها عمل نمودند، با دست خود و تصرف خود آلوده و مشتبه سازیم؛ و عمل

یقینی را بصورت عمل مشکوک انجام دهیم!؟

سلامت بدن و روان زن در زائیدن است؛ در حامله شدن و شیر دادن است. به به از بانوانی که یا در شکم خود بیچه می پرورند، و یا در آغوش خود بیچه را شیر میدهند! این بهشت است. این سُبُل سلام است.

خداوند خالق آفرینش، مزاج زن را طوری آفریده است که از زمان بلوغ تا دوران یائسگی پیوسته مزاج او غذای خاصّی را مطابق مزاج طفل در بدن درست میکند؛ و آن خون حیض است که در زمان حاملگی این خون در رحم مادر غذای طفل است. علت آنکه زنان در دوران بارداری غالباً عادت ماهیانه نمی شوند برای آنست که این خون در رحم صرف غذا و طعام جنین میگردد. و چون بیچه را زمین گذارند و وضع حمل کنند، این خون تبدیل به شیر شیرین سفید و نرم و راحت و ملایم با مزاج نوزاد می شود، و از سوراخهای پستان سرازیر می شود. فلهمذا زنان در دوران رضاع و شیر دادن نیز غالباً عادت ماهیانه نمی شوند.

اما وقتی که آبستن نیستند و شیر هم نمیدهند، این غذا مصرفی ندارد و بنابراین از دهانه رحم خارج و دور ریخته می شود. یعنی زن بواسطه عدم حمل و عدم رضاع (آبستن نبودن و شیر ندادن) مقداری از قوای بدنی و جسمی خود را که خداوند بصورت خون در آورده است هدر نموده و ضایع کرده است. فلذا از رحمت خدا دور است. و خداوند در اینجا به وی اجازه عبادت و خشوع و خضوعی را که بواسطه نماز و روزه و طواف حاصل می شود نداده است.

زن باید مانند مرد پیوسته راه تقرّب را بپیماید، و آن وقتی است که: دوش به دوش مرد نماز بخواند و روزه بگیرد و طواف کند؛ و این فقط در وقتی است که حامله باشد و یا طفل خود را شیر دهد.

این زن قرین رحمت خداست که حائض نیست؛ و اجازه رکوع و سجود و

قیام و طهارت به وی داده شده است . و اجازه صیام به وی داده شده است . و اجازه طواف گرد کعبه به وی داده شده است .

بنابراین ، زنان باید پیوسته یا حامله باشند و یا شیر دهند ، تا در کاروان انسانیت و حرکت به سوی معبود و محبوب ، و قبله مشتاقان و کعبه عاشقان و پویندگان به سوی حرم و حریم امن و امان او ، با مردان هم آهنگ باشند .

حائض شدن زنان موقعی است که در این کاروان نشسته‌اند و از حرکت افتاده و متوقف گشته‌اند . بنابراین ، اصل در زنان عبادت است ؛ یعنی اصل در زنان حمل و رضاع است . حیض زنان خلاف اصل است ؛ یعنی عدم حمل و عدم رضاع خلاف است . فتأمل در این نکته دقیق .

این حقیر روزی به یکی از پزشکان حاذق و بصیر و متعهد<sup>۱</sup> که سخن از این موضوع به میان آمده بود ، گفتم : سلامت و سعادت زن در اینست که : یا حامله باشد و یا بچه در زیر پستان خود داشته باشد .

قدری تأمل کرد و گفت : آقا این گفتار ، مطابق آخرین نتیجه کنگره‌های

۱- دکتر حاج سید حمید سجادی ، از مفاخر چشم پزشکان عصر ما در جهان ؛ که علاوه بر نبوغ الهی در فن پزشکی ، و دارا بودن دو شهادت و گواهی فوق تخصص در قسمت‌های خلفی و قدامی چشم (شبکیه و قرنیه) ، از جوانان مسلمان و خوش فهم و غیور و دلسوز و متعهد به اسلام و جامعه مسلمین است . چشم راست حقیر را که مبتلا به پارگی شبکیه (دکُلُمان) شده بود ، و از سخت‌ترین انواع پارگی بود ؛ یعنی نعلی شکل دور تا دور پاره شده ، و فقط از یک نقطه مختصر اتکاء باقی مانده بود ، و خطر آن نود و پنج درصد بود ؛ و این نوع از عمل از مشکل‌ترین اقسام عملی است که در سطح جهان بر روی چشم انجام می‌گیرد ، به فوریت عمل کرد . زمان عمل هفت ساعت طول کشید و لله الحمد و له الشکر ، عمل در نهایت خوبی انجام ، و منتج نتیجه شد . شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُ الْجَمِيلَةَ ؛ وَ اَبْتَاهُ اللَّهُ ذُخْرًا لِلْمُسْلِمِينَ ، وَ خَتَمَ لَهُ بِالْحُسْنَى بِمُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطَّاهِرِينَ .



پزشکی است که امسال در امریکا برگزار شده است. و من تز دکتری خود را در امریکا در همین موضوع قرار داده‌ام.

آنگاه گفت: طبق آخرین مدارک و آمار، دخترانی که قبل از هجده سال بچه بزایند سرطان پستان نمیگیرند. و هر چه دیرتر بچه بزایند، درصد خطر تهدید سرطان پستان در آنها زیاد می‌شود؛ تا چون از سنّ سی سالگی بگذرند خطر سرطان پستان به نحو مضاعف بالا می‌رود. اما زنانی که اصلاً ازدواج نکنند و بچه نیاورند، درصد خطر سرطان پستان در آنها سرسام‌آور است.

این مطالب را که عین واقعیت است، قیاس کنید با تبلیغات و انتشارات استعمار کافر که بر در و دیوار نوشته بود: «زندگی خوشتر، فرزند کمتر» و یا «فرزند فقط یکی یا دو تا» و در یک صفحه پوستر یا پلاکارد، عکس یک مرد و یک زنی را کشیده بود، که در دستشان یک دختر و یک پسر بود، و بطور شادابی و خوشحالی در حرکت بودند و دست راست را بلند کرده، فقط انگشت وسطی و مُسَبَّحَه (سَبَّابَه) را بطرف بالا باز نموده، تا نشان دهند که اولاً فقط فرزند باید دو تا باشد و بس، و ثانیاً این را با حرف V که رمز موفقیت است، خاطر نشان نموده باشند.

از این تابلوها بر هر اداره‌ای و کانونی، بالأخص در سالن بیمارستانها و درمانگاهها و محلّ اجتماع مردم زده می‌شد و مردم می‌دیدند. بیچاره‌ها هم باور میکردند و از زیادی بچه خودداری میکردند. و زن‌ها دسته دسته به درمانگاهها می‌آمدند و قرص‌های ضدّ حاملگی را به عنوان هدیه و تُحفه، مجانی میگرفتند و با خوشحالی همراه خود می‌بردند. غافل از اینکه این قرص‌ها همچون قرص اِسْتِرِگْنین، سمّ قاتل است که بر روی آن لعاب شیرین کشیده باشند.

پزشکان غیر متعهّد و خود فروخته هم، پیوسته در روزنامه و رادیو و

تلویزیون ، تبلیغات را در این موضوع بالا می بردند .

یک روز پزشکی به خانمی که برای معالجه نزد او رفته بود گفته بود :  
خانم ! رحم زن حکم درخت را دارد . مگر درخت چقدر میوه میدهد ؟! این زن  
هم به منزل آمده بود و بنای بد سری در آبستن شدن ، با شوهرش گذارده بود .  
شوهرش در مسجد نزد من آمد و از زنش شکایت کرد ، و گفتار دکتر را که  
به وی گفته بود بازگو کرد .

گفتم : این دکتر در این سخن مغالطه نموده است ؛ و به اصطلاح عامه  
مردم ، حقه بازی نموده است . برو منزل و به عیالت بگو : درخت میوه تازنده  
است میوه میدهد ! به مجرد آنکه به بلوغ خود رسد (در بعضی از درختان در  
سال دَوم ، و در بعضی نیز دیده شده است که در سال اوّل) میوه میدهد .  
درختان میوه هر سال مرتّب میوه میدهند . هیچ میوه شان قطع نمی شود ،  
مگر زمانیکه آفتی به آنها برسد و ریشه آنها کرم بزند . در این صورت چوب  
است . دیگر درخت میوه نیست ؛ آنرا می بُرند .

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مَر بی بری را  
بچه ، شادابترین میوه خوش زندگی است ؛ و عالی ترین ثمره حیاتی از  
بوستان انسانیت ، و معطرترین گل از گلستان بشریت است . زن هائی که بجای  
بچه داری و تکثیر این نوباوه ریحان آدمی ، این عمل سالم و نیکورا ترک میکنند ،  
و به دنبال کارهای خارج از منزل میروند ، چقدر از قافله تقدّم و پیشرفت عقب  
افتاده اند !

آنها هر کاری بکنند و به هر مقام و شغلی دست بزنند ، و هرگونه هنر و  
فنی را بیاموزند ، بطوریکه فرضاً سراسر اطاقشان را از تابلوهای دکتری و  
مهندسی و سائر فنون زینت دهند ، و تا پایان عمرشان هم اگر تلاش کنند ، و حقاً  
و واقعاً نیتشان خوب باشد ، و در صدد خدمت به اجتماع بوده باشند ، همه

اینها بقدر یک بیچه زائیدن و شیردادن و آنرا بزرگ کردن و تربیت نمودن و به جامعه تحویل دادن ارزش ندارد.<sup>۱</sup>

به دو دلیل :

اول آنکه : این خانمی که سراسر اطاقش را از دیپلم‌ها و لیسانس‌ها و دکترها پرکرده است ، و در هر مقام و پست که شاغل شده است ، صد برابر آنهم اگر فرضاً بر آن افزوده گردد ، چنانچه به او بگویند : تو حاضری این فرزندان را بدهی و مقامات و گواهی‌نامه‌هایت محفوظ باشد؟! و یا آنها را فدای این فرزند میکنی؟!

فوراً میگوید : فدا میکنم! فرزند ، برای من ارزشش بیشتر است .

پس ای خانمی که به یک فرزند و یا دو فرزند اکتفا کرده‌ای و خودت را سرگرم کارهای دیگر نموده‌ای! بدان که : آن فرزندهای احتمالی که در صورت فرض زائیدن به وجود می‌آمدند و اینک نیامده‌اند ، همانند همین فرزند تو می‌باشند . همه آنها را از دست داده‌ای! و به فوز عظیم نرسیده‌ای! و آن فرزندهای لطیف و شیرین را فدای این مشاغل و در حقیقت شواغل نموده‌ای! این به اعتراف خودت ، خسروانی است بزرگ و تهی دستی و فقری است سترگ . و علت و رمز حل این معما آنست که : فرزند دارای حیات و زندگی است ، و مشابه خود تست ، و بقاء وجود تست! فلذا هیچ چیز از اموال و تجارت‌ها و صناعت‌ها و مقام‌ها ، ارزش او را ندارند و نمی‌توانند داشته باشند . زیرا اصل حیات و زندگی تو ، برای تو ارزشش از همه مقام‌ها و تعینات و اندوخته‌ها بیشتر است .

---

۱- چه خوب یک خانم اداری میگفت : این جامعه ، ما را از پرستاری و تربیت فرزندانمان در خانه بریده است و به پرستاری فرزندان مردم مشغول کرده است .

دَوّم آنکه: بچّه زائیدن، تکثیر مثل نمودن است. یعنی زن، موجوداتی را مشابه خود، از پسر و دختر بوجود می‌آورد. اگر زنی شش اولاد زائید، شش انسان مشابه خود را در خارج ایجاد کرده است. و اگر ده اولاد زائید، ده انسان مشابه خود را. تازه اگر این اولاد دختر باشند، وگرنه اگر همه آنها یا بعض از آنها پسر باشند، موجودات قوی‌تر و نیرومندتری را در خارج بوجود آورده است. این اولاد در اثر زحمت مادر و تکمیل رشد و تربیت، هر کدام به نوبه خود، انسانی از جمیع جهات مشابه مادر، و یا نیرومندتر و مؤثرتر از او هستند؛ و در فعالیت و خدمت به جامعه مسلمین عیناً مانند مادرشان، و یا بهتر و فعال‌تر و مؤثرتر می‌باشند.

اگر زنی بجای دخول و شرکت در کارها و فنون و صنایع اجتماعی، بچّه بزاید و بزرگ کند و تحویل اجتماع دهد، خدمات وجودی خود را در اعلاترین درجه، با ضریب تعداد فرزندان خود بالا برده است.

اگر هشت فرزند زائید، هشت برابر خدمات اجتماعی خود به جامعه خدمت نموده است؛ و اگر بچّه‌ای نزائید و تربیت نمود، درجات خدمت خود را با ضریب هشت پائین آورده و ساقط نموده است.

و درحقیقت این چنین بانوانی که در اجتماع وارد می‌شوند و خود را خادم و دلسوز مجتمع میدانند، با این ضریب، خود را از اجتماع دور کرده و از خدمت به آن‌شانه خالی کرده‌اند.

اینها همه بجای خود محفوظ، و در عین حال تحصیل کمالات معنوی و علوم الهی، و تحصیل دانشهائی که به درد بانوان می‌خورد، از قبیل خانه‌داری، خیاطی، غذاپزی، بهداشت و حفظ الصّحّه، قابلیت و پزشکی زنان، و فراگیری علوم تربیت فرزند و غیرها که بسیار است، ابداً با بچّه‌داری منافات ندارد، بلکه کمال ملایمت را نیز دارد.

از آنچه گفته شد، همچنین می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که: بانوانی که با عمل جراحی لوله‌های رحم خود را مسدود می‌کنند، در حقیقت اساسی‌ترین دستگاه موجودیت خود را که زینت است، خراب و تباه و فاسد می‌نمایند. رَحِم زن، مانند چشم و دست و پا و قلب او یکی از اعضای پیکر اوست. بلکه از اعضای بسیار مهم است که با بقاء و سلامت آن، موجودیت و زینت زن محفوظ، و با فناء و نابودی و مرض آن، زینت زن تباه شده است.

پزشک و جراح، حق بستن لوله‌های رحم را ندارد، گرچه با اجازه و یا امر زن و شوهرش باشد؛ زیرا موجب نقصان عضو است، و نقصان عضو شرعاً و عقلاً حرام است.

همانطوری که کسی حق ندارد به جراح بگوید: دست مرا ببر! و یا گوش مرا ببر! و یا پای مرا قطع کن! همینطور نمی‌تواند بگوید: لوله‌های رحم مرا مسدود کن! انسان اختیار اجزاء و اعضای بدن خود را نداشته، و حق از بین بردن و خراب کردن آنها را ندارد. مالک انسان خداوند است، و او به انسان، نه عقلاً و نه شرعاً اجازه اینگونه تصرفات را نداده است.

کسی که لوله‌هایش را بسته‌اند، بکلی عقیم و نازا می‌گردد؛ و با فرض بازکردن لوله‌ها با عمل جراحی دگر، باز حمل برداشتن و آبستن شدن او بسیار بعید است. ولی أحياناً اگر بانویی که از روی جهالت خود و یا شوهرش لوله‌هایش را بسته‌اند، گمان آن رود که با عمل جراحی مجدد می‌توانند لوله‌ها را باز کنند، شرعاً بر او واجب است که: در صورت امکان و عدم محذوری، خود را تحت عمل قرار داده و لوله‌های خود را باز کند.

در زمان طاغوت بستن لوله‌ها برای طبقه مُرفّه و بی‌درد مُد شده بود، و اینک که بعضی متوجّه خطای منکر خود شده‌اند، کار از کار گذشته و در آرزوی طفل نوزاد عمرشان به پایان می‌رسد.

گویند: سخن در این بود که مردان فقیر و کم بضاعت را که غالباً کثیراً اولاد میباشند اخته کنند، و این اخته کردن بصورت قانونی درآید؛ همچون مردان هندی که جبراً و قهراً حکومت وقت آنها را اخته مینماید،<sup>۱</sup> و در اینصورت دیگر نه زنی در کشور باقی بود، نه مردی؛ زنان بواسطه خوردن قرص و بستن لوله، و مردان بواسطه عقیم کردن و کوبیدن خُصیَّتین (بِیَضَّتین). اینست معنای ذلت و اسارت و بردگی! اینست مفهوم استثمار حقیقی! و اینست مفاد استثمار و استعباد واقعی؛ که آنچه را که با بردگان زمان جاهلیت نمی کردند، با ما بنمایند.

میگویند: زمین گنجایش این همه افراد را ندارد. اگر سیل نوزاد رو به جلو برود زمین از نوزاد پر می شود. **أَفْ لَكُمْ وَ لِأَوْلَادِكُمُ الْخَالِيَةِ، وَءَارَائِكُمُ الْبَالِيَةِ، وَ أَهْوَائِكُمُ الْكَاسِدَةِ!**

خداوند در قرآن، گنجایش زمین را برای زندگان، و دفن مردگان، تضمین فرموده است. شما دلتان برای خدا می سوزد، و می خواهید زمینش سنگین نشود؛ و در حمل و دربرگیری مردگان و زندگان جا برای آن تنگ نگردد.

**أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا \* أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا. ۲**

«آیا ما به زمین گنجایش فراگیری، و حمل زندگان و مردگان را نداده ایم؟!»

۱- اینک در کشور چین، هر خانواده ای فقط حق یک اولاد را دارد؛ و اگر احیاناً بیشتر بیاورد، از جهت رفاه اجتماعی نظیر مدرسه و مسکن و بهداشت و آذوقه و کثرت مالیات آنقدر سخت میگیرند که وی را عاجز نمایند فلهدذا فعلاً خانواده هائی که فرزندشان دختر است، بواسطه اشتیاق به پسر، دختر خود را میکشند؛ تا با آوردن یک پسر نزد حکومت مجرم نباشند. ولی این محدودیت برای مسلمانان ساکن چین نیست؛ زیرا چون کثرت اولاد بر اساس مبنای مذهبی آنهاست، حکومت چین آنها را در ازدیاد اولاد آزاد گذارده است.

۲- آیه ۲۵ و ۲۶، از سوره ۷۷: المرسلات.

در کشور انگلستان جمعیت قریب پنجاه و شش میلیون است، و در کشور فرانسه قریب پنجاه و پنج میلیون است، و در کشور آلمان قریب هفتاد و هفت و نیم میلیون است. و کشور ایران که مساحتش به تنهایی برابر مساحت این سه کشور است، چگونه این قرعه بدبختی و عدم گنجایش برای اینجا افتاد، که اینک که جمعیتش افزون شده است به قریب پنجاه میلیون<sup>۱</sup> بالغ گردیده است؟! با آنکه از جهت معدن و ذخائر تحت الأرضی، و آمادگی زمین‌های زراعتی و دامداری، از مرغوبترین کشورهای جهان است. ولی آن کشورها که نه معدن دارند و نه زراعت، و خوراکشان سیب زمینی است، قرعه به نام ایشان اصابت نکرده است؟! بلکه پیوسته قرعه موافق و قرعه حیات و سلامت و بهداشت به نامشان می افتد.

این سرّی است پنهان و رمزی است غیر عیان، که گمان نمیرود تا زمانی

---

۱- طبق آخرین آمار که از کشور ایران در سنه ۱۴۰۴ هجریه قمریه بدست آمده است جمعیت ایران ۴۹,۴۴۵,۰۱۰ چهل و نه میلیون و چهارصد و چهل و پنج هزار و ده نفر است. و بنا بر آنچه در کتاب پرموک (یعنی کتاب سال) که مربوط به سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ میلادی است و با ۱۴۰۴ هجریه قمریه مقارن است آمده است، طبق آخرین آمار، کشور آلمان غربی ۶۰,۷۰۰,۰۰۰ شصت میلیون و هفتصد هزار نفر جمعیت دارد، و کشور آلمان شرقی ۱۶,۷۰۰,۰۰۰ شانزده میلیون و هفتصد هزار نفر، و کشور فرانسه ۵۴,۳۰۰,۰۰۰ پنجاه و چهار میلیون و سیصد هزار نفر، و انگلستان ۴۹,۲۰۰,۰۰۰ چهل و نه میلیون و دویست هزار نفر، و کشور ایرلند شمالی ۱,۵۰۰,۰۰۰ یک و نیم میلیون نفر، و اسکاتلند ۵,۰۰۰,۰۰۰ پنج میلیون نفر جمعیت دارد. و علیهذا مجموع این ارقام که کشور انگلیس و فرانسه و آلمان را تشکیل می دهند قریب به ۱۸۷,۵۰۰,۰۰۰ یکصد و هشتاد و هفت میلیون و پانصد هزار نفر است که تقریباً چهار برابر جمعیت ایران است. و نیز باید گفت: کشور ژاپن با آنکه مساحتش یک پنجم مساحت ایران است، جمعیتش بالغ بر یکصد و سی میلیون نفر است؛ و در اینصورت از جهت تراکم جمعیت بالنسبه به ایران سیزده برابر است.

که زمام اختیار ما به دست کفار باشد، از حقیقت آن کسی مطلع گردد. راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالیمقام را این گونه زندگی فرسایشی و توأم بانکبت و خواری و مهر بردگی را قیاس کنید با تعلیم قرآن و هدایت آن به سوی سُبُل سلام، و طرق عافیت و برومندی و عزت که به مالداران و متمکنین دستور می دهد که نه تنها خودشان باید ازدواج کنند مَثْنَى وَ ثُلُثٌ وَ رُبْعٌ<sup>۱</sup> «دوتا دوتا، سه تا سه تا، چهار تا چهارتا» زن دائم بگیرند و اولاد بسیار بیاورند؛ بلکه باید آنها و سائل ازدواج و نکاح یتیمان و مستضعفان و فقیران را فراهم آورند:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ<sup>۲</sup>.

«و به نکاح درآورید مردان بی زن، و زنان بی شوهر را که از خودتان هستند، و شایستگان از غلامهای خودتان، و از کنیزهای خود را! و اگر آنها فقیر باشند (باکی نیست زیرا) خداوند از فضل خود آنها را بی نیاز می نماید؛ و خداوند واسع یعنی پر ظرفیت و متحمل، و علیم یعنی داناست.»

شیخ محمد بن حسن حُرَّ عامِلی، از محمد بن یعقوب کلینی، و از شیخ

۱- قسمتی از آیه ۳، از سوره ۴: النِّسَاءَ: وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ ثُلُثٌ وَ رُبْعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا. «و اگر می ترسید از آنکه درباره یتیمان به قسط و عدالت رفتار نکنید، در این صورت از زنان طیب و پاکیزه که مورد رضایت خاطر شماست، دوتا دوتا و سه تا سه تا و چهارتا چهارتا را به نکاح خود درآورید، و اگر می ترسید از آنکه از عهده عدالت در میان آنها بر نیائید، پس به نکاح یک نفر اکتفا کنید و یا از کنیزکان خود نکاح کنید؛ اینطریق نزدیکتر است به آنکه ستم نکنید و از فشار و تحمیل بار بر آنها اجتناب نمائید!»

۲- آیه ۳۲، از سوره ۲۴: النُّور



طوسی، و از شیخ صدوق در «توحید» با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تَزَوَّجُوا الْأَبْكَارَ! فَإِنَّهِنَّ أَطْيَبُ شَيْءٍ أَفْوَاهًا - قَالَ: وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: وَ أَنْشَفَهُ أَرْحَامًا - وَ أَدْرُ شَيْءٍ أَخْلَافًا (أَحْلَامًا) وَ أَفْتَحُ شَيْءٍ أَرْحَامًا .

أَمَّا عَلِمْتُمْ أَنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى بِالسَّقَطِ؛ يَظَلُّ مُحِبَّنِيًّا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ادْخُلْ! فَيَقُولُ: لَا أَدْخُلُ حَتَّى يَدْخُلَ أَبُوَايَ قَبْلِي!

فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَلِكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ: ائِنِّي بِأَبُوِيهِ فَيَأْمُرُ بِهِمَا إِلَى الْجَنَّةِ .

فَيَقُولُ: هَذَا بِفَضْلِ رَحْمَتِي لَكَ .<sup>۱</sup>

«با دختران باکره ازدواج کنید! زیرا دهانشان خوشبوتر است - گفت: و در حدیث دیگر آمده است که و رحم‌هایشان خشک‌تر است - و پستانهایشان از شیر ریزان سرشارتر است (نوک پستانهایشان)، و رحم‌هایشان برای قبول نطفه و تربیت جنین آماده‌تر است .

آیا نمی‌دانید که من به شما امت در روز قیامت بر سائر امتها افتخار می‌کنم، حتی به جنینی که سقط شده باشد! او پیوسته بر در بهشت ایستاده و مقیم است، با حالت افتخار و مباهات، شکم خود را به جلو داده و دست بر کمر زده، در اینحال خداوند عزوجل به او می‌گوید: داخل در بهشت شو! او

۱- «وسائل الشیعة» طبع حروفی، مطبعة اسلامیة، ج ۱۴، باب ۱۷، ص ۳۴ و ۳۵؛ وقاضی قضاعی در «شهاب الأخبار» کلمات قصار پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بدین عبارت آورده است: «تَزَوَّجُوا الْوُدُودَ الْوُلُودَ؛ فَإِنِّي مُكَافِرٌ بِكُمْ الْأَنْبِيَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .» (شرح فارسی شهاب الاخبار» ص ۳۱۵ به شماره ۴۹۲) «نکاح کنید زنی را که بسیار شما را دوست داشته باشد و بسیار بزاید؛ که من در روز قیامت به بسیاری امتم فخر آورم بر دیگر پیغمبران.»

پاسخ می دهد: داخل نمی شوم تا پدر و مادرم پیش از من داخل شوند!  
در این حال خداوند تبارک و تعالی به فرشته‌ای از فرشتگان میگوید: پدر  
و مادرش را نزد من بیاور! و خداوند امر می نماید که آن دو نفر در بهشت وارد  
شوند. خداوند به فرزند سقط شده در این موقع می گوید: این بعلت زیادی  
فضل و رحمت من برای تو بوده است!

در روایت صدوق، جمله «وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: وَ أَنْشَفُهُ أَزْحَامًا» را  
نیاورده است.

و نیز شیخ حرّ عاملی از کلینی با سند متصل خود از حضرت باقر  
علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:  
تَزَوَّجُوا بِكْرًا وَلُودًا، وَ لَا تَزَوَّجُوا حَسَنَاءَ جَمِيلَةً عَاقِرًا! فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ  
يَوْمَ الْقِيَمَةِ.<sup>۱</sup>

«با دختران بکر که استعداد زائیدن در آنها هست ازدواج نمائید! و بازن  
زیبای جمیله‌ای که نازا و عقیم باشد ازدواج منمائید! زیرا که من به شما افراد  
امت در روز قیامت بر سائر امت‌ها مباهات می نمایم!»

و نیز از کلینی با اسناد خود از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده  
است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ به مردی فرمود: تَزَوَّجْهَا  
سَوَاءً وَلُودًا! وَ لَا تَزَوَّجْهَا جَمِيلَةً حَسَنَاءَ عَاقِرًا! فَإِنِّي مَبَاهٍ بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ  
الْقِيَمَةِ!

أَمَّا عَلِمْتَ: أَنَّ الْوُلْدَانَ تَحْتَ الْعَرْشِ يَسْتَعْفِرُونَ لِأَبَائِهِمْ؛ يَحْضُنُهُمْ  
إِبْرَاهِيمُ وَ تُرَبِّبُهُمْ سَارَةُ، فِي جَبَلٍ مِنْ مَسْكٍ وَ عَنَبٍ وَ زَعْفَرَانٍ.<sup>۲</sup>

۱- «وسائل الشیعة» طبع حروفی، ج ۱۴، باب ۱۶، ص ۳۳.

۲- همان مصدر، ص ۳۴.

«بازن زشت صورت در صورتی که بیچه‌زا باشد، ازدواج کن! و بازن زیبا و جمیله در صورتی که نازا باشد، ازدواج مکن! زیرا که من در روز قیامت به شما امت افتخار میکنم بر سائر امت‌ها!

مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش خداوند، برای پدرانشان از خداوند طلب غفران می‌نمایند. ابراهیم خلیل پیغمبر، آنها را در دامان خود می‌پرورد و ساره زوجه او آنها را تربیت می‌کند، در کوهی که همه‌اش از مُشک و عنبر و زعفران است.»

و نیز از کلینی با سند متصل خود از خالد بن نجیح، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون از چیزهای شوم در حضور پدرم سخن به میان آمد، آنحضرت گفتند: **الشُّومُ فِي ثَلَاثٍ: فِي الْمَرْأَةِ وَالِدَابَّةِ وَالِدَّارِ. فَأَمَّا شُومُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَ عَقْمُ رَحِمِهَا.**<sup>۱</sup>

«شومی در سه چیز یافت می‌شود: در زن و در مرکب و در خانه؛ اما شوم بودن زن در اینست که مهریه‌اش بسیار باشد و رَحِمَش بیچه نیاورد.»

و نیز از کلینی با سند متصل خود، از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که او گفت: ما در حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودیم که فرمود: **إِنَّ خَيْرَ نِسَائِكُمُ الْوَلُودُ الْوَدُودُ الْعَفِيفَةُ** - الحديث.<sup>۲</sup>

«بهترین زنان شما کسی است که زیاد بیچه بزاید، و زیاد شوهرش را دوست داشته باشد، و با عفت باشد - تا آخر حدیث.»

و نیز از صدوق با إسناد خود از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: **مَا يَمْنَعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ**

۱- همان مصدر، باب ۱۵، ص ۳۳.

۲- همان مصدر، باب ۶، ص ۱۴.

يَتَّخِذَ أَهْلًا لَعَلَّ اللَّهُ يَرْزُقَهُ نَسَمَةً تَثْقُلُ الْأَرْضَ بِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ<sup>۱</sup>.

«چه جلوگیری میشود از مؤمن که برای خود زوجه‌ای بگیرد، به امید آنکه خداوند ذی روحی را نصیب او کند، تا زمین را به لا اله الا الله سنگین نماید؟!»  
و نیز از صدوق با إسناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مَا بُنِيَ بِنَاءً فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّزْوِيجِ<sup>۲</sup>.  
«هیچ بنائی در اسلام محبوب‌تر از بنای تزویج، در نزد خداوند عزّ و جلّ پایه‌گذاری نشده است.»

و نیز از صدوق در «خصال» در حدیث أربعمائة از أمير المؤمنين علیه السلام وارد است که فرمود: تَزَوَّجُوا فَإِنَّ التَّزْوِيجَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَتَّبَعَ سُنَّتِي فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِي التَّزْوِيجَ. وَاطْلُبُوا الْوَلَدَ! فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمْ الْأَمَمَ غَدًا. وَتَوَقَّؤْا عَلَيَّ أَوْلَادِكُمْ مِنْ لَبَنِ الْبَغِيِّ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْمَجْنُونَةِ، فَإِنَّ اللَّبْنَ يُعْدِي<sup>۳</sup>.

«ازدواج کنید! زیرا که تزویج سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است! چون او چنین میگفت: کسی که دوست دارد از سنت من پیروی کند، بداند که: از جمله سنت من ازدواج است. و دنبال پیدا کردن بچه باشید! زیرا که من در فردای قیامت با شما امت مسلمان، میخواهم تعداد امتم را از سائر امت‌ها بیشتر کرده باشم! و متوجه باشید که از شیر زن زناکار و زن دیوانه به بچه‌های خود ندهید! زیرا که شیر اثر میگذارد و از آن زن به طفل سرایت

۱- همان مصدر، باب ۱، ص ۳ و ۴.

۲- همان مصدر، باب ۱، ص ۳.

۳- همان مصدر، باب ۱، ص ۳ و ۴.

می‌کند.»<sup>۱</sup>

باری از این مطالب معلوم شد که : دین مقدّس اسلام تا چه اندازه در امر زواج و نکاح اهتمام دارد ؛ و تا چه اندازه در تکثیر نسل ، و زیادی اولاد ترغیب و تشویق بعمل آورده است .

بر عهدهٔ حکومت اسلام است که راه تزویج را به روی مردم باز کند ؛ و مشکلات دختر و پسر و زن و مرد را در این امر از میان بردارد ؛ تا با برنامه‌های صحیح ، دختران و پسران در ابتدای بلوغ بتوانند ازدواج کنند و اولاد بیاورند ، و در عین حال به تحصیل علوم لازمه نیز بپردازند ، بطوری که ازدواج ابداً مانع پیشرفت و ترقّی نباشد ، و داشتن اولاد یک امر طبیعی و معمولی و قابل سازش با صنعت و فنّ و حرفه و علم به شمار آید .

در حکومت اسلام مردانی که در معرکهٔ جنگ و جهاد به درجهٔ شهادت می‌رسند ، باید برای ازدواج زنان آنها برنامهٔ درست تنظیم گردد که پس از انقضای عدهٔ فوراً شوهر کنند و بی سرپرست نگردند و بدون شوهر نمانند ؛ و نیز اولاد متعدّد بیاورند تا به زودی محلّ خالی مجاهدین پرگردد .

میل جنسی از غرائز است ؛ بهیچوجه نمی‌توان جلوی آن را گرفت . غایهٔ الأمر باید از راه صحیح و نکاح مشروع به عمل آید ، و گرنه خدای ناکرده عواقب ناپسندی را به دنبال می‌آورد ، و دختر جوانی که شوهرش شهید شده است یا باید تحمّل رنج نماید و زندگی عسرت بار خود را با میل به ازدواج ، بدون ازدواج بگذراند ، و یا خواهی نخواهی با گرفتن رفیق پنهانی (اِتِّخَاذِ

---

۱- قاضی قضاعی در «شهاب الأخبار» در ضمن بیان کلمات قصار پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آورده است که : «الرِّضَاعُ يُغَيِّرُ الطَّبَاعَ .» (شرح فارسی شهاب الأخبار» ص ۱۴ به شمارهٔ ۲۹) «شیر دادن طبعها را تغییر می‌دهد.» یعنی هر کس که طفلی را شیر دهد ، آن طفل اخلاق و خوی وی را در خود گیرد .»

**أَخْدَانٍ** راهی را بر خلاف شرع بپیماید .

پری رخ تاب مهجوری ندارد چو در بستی ز روزن سر بر آرد  
طبق گزارش بعضی از محاکم عدلیه و اداره آمار، امروزه در ایران چهار  
میلیون و هفتصد هزار زن بدون شوهر وجود دارد. باید به حال این معصومان  
فکری کنند، و با بهترین وجهی برنامه ازدواج آنها را تنظیم نمایند. تا مانند اداره  
بسیج و سپاه و رسیدگی از جهت امور مالی به خانواده‌های شهدا، اداره‌ای  
مستقل و عظیم و مهم جهت ازدواج آنها بدون زحمت و موانع خارجی، و بدون  
برخورد با مشکلاتی فراهم گردد.

و از جمله آیات، این کریمه است:

مَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ  
لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا \* وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ  
مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا .<sup>۱</sup>

«کسی که در کار حسن و نیکو، جفت و قرین شده، کمک بنماید؛ از برای  
او در آن کار نصیبی خواهد بود؛ و کسی که در کار بد جفت و قرین شود و کمک  
نماید؛ از برای او نیز در آن کار سهمی خواهد بود. و خداوند نسبت به هر چیزی  
روزی رساننده، و مراقب و پاسدار است که به حسب مقدار و وسعت وجودی  
آن به آن رسیدگی میکند.

و زمانی که به شما تحیت و درودی فرستادند؛ شما هم باید به طریقی  
بهتر و شایسته‌تر تحیت بفرستید؛ و یا لا اقل همان تحیت را باز گردانید! و  
خداوند درباره هر چیزی حسابگر و تعیین کننده مقدار و اندازه آن است.»

و از جمله آیات، این کریمه است:

۱- آیه ۸۵ و ۸۶ از سوره ۴: النَّسَاء .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ چون در راه خدا به راه افتادید و برای خدا در سفر به حرکت در آمدید، باید از احوال مردمی که با آنها مواجه می‌شوید، کاملاً تجسس نموده تا ایمان و یا کفر آنها بر شما مسلم شود. و به کسی که به شما سلام که علامت و نشانه اسلام است، نمود؛ نگوئید: تو مؤمن نیستی، تا بدینوسیله از زخارف و متاع دنیوی او (با أخذ غنیمت در اموال و گرفتن اسیر) بهره‌ای جوئید! بدانید که آنچه در نزد خداست و برای شما در این جهاد فی سبيله معین و مقدر کرده است، بسیار است؛ و غنائم اخروی سرشار و فراوان است. شما هم خودتان پیش از این، همینطور بودید (و ایمانتان فقط به ظاهری از اسلام و سلام شناخته می‌شد) در اینحال خدا بر شما منت نهاد (و ایمانتان را قوی کرد) و بنابراین واجب است بر شما که تفحص بنمائید تا مورد نظر شما از ابهام و تردید بیرون آید؛ و روشن و آشکارا گردد. حقاً خداوند به آنچه شما انجام می‌دهید، خبیر است.»

و از جمله آیات، این کریمه است:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.<sup>۲</sup>

«و اگر یکنفر از مشرکین به تو پناه آورد؛ تو او را پناه بده! تا گفتار خدا را بشنود؛ و سپس او را به مأمنش (محل امن و امان و سکون خاطر، و دوری از

۱- آیه ۹۴، از سوره ۴: النساء.

۲- آیه ۶، از سوره ۹: التوبة.

خاطرات نفسانیّه و شیطانیه و حرم خدا» برسان و واصل گردان! این به جهت آنستکه ایشان جماعتی هستند که نمیدانند.»

و از جمله آیات، این کریمه است:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.<sup>۱</sup>

«و فحش و ناسزا مگوئید به آنان که غیر از خدا را میخوانند و پرستش مینمایند؛ تا در اثر عکس العمل کردار شما، آنان هم به خداوند از روی دشمنی جاهلانه فحش دهند و ناسزا گویند! اینست که ما برای هر امتی کارهایشان را برای خودشان زینت میدهیم؛ و سپس باز گشتشان به سوی پروردگارشان است؛ و او آنها را به آنچه در دنیا انجام داده‌اند، متنبه و آگاه میگرداند.»

و از جمله آیات، این کریمه است:

ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.<sup>۲</sup>

«بخوان به سوی راه پروردگارت با گفتار حکمت و موعظه نیکو، و با ایشان به جدال و احتجاج برخیز، با روشی که آن بهترین روش باشد. حَقًّا پروردگار تو داناتر است به آنکه از راه خدا گمراه شده است؛ و خداوند داناترست به راه یافتگان.»

و از جمله آیات، این کریمه است:

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا.<sup>۳</sup>

۱- آیه ۱۰۸، از سوره ۶: الأنعام .

۲- آیه ۱۲۵، از سوره ۱۶: النحل .

۳- آیه ۳۵، از سوره ۴: النساء .



«و اگر شما خوف آنرا داشتید که میان زن و شوهر، شکافی پدیدار شود؛ یک نفر حکم را از طرف مرد، و یک نفر حکم را از طرف زن معین کنید؛ تا آن دو حکم درباره آنها حکم کنند؛ و اگر اراده اصلاح داشته باشند؛ خداوند در میان این زن و شوهر، همبستگی ایجاد میکند؛ و حقاً خداوند علیم و خبیر است.» در این آیه می بینیم که خداوند امر میفرماید در صورتی که احتمال شکاف و بینونت و طلاق در میان آن دو پدیدار شود؛ نباید فوراً مرد دست به طلاق بزند؛ بلکه باید از طرفین، حکمین انتخاب کنند؛ و آنها بنشینند و درباره آن دو به مذاکره پردازند. و چه بسا در صورت همین مذاکره و گفتگو اختلاف از میان برود، و خداوند عزّ و جلّ در میان آنها بواسطه اصلاح طلبی حکمین آشتی برقرار کند؛ و زندگی شیرین آنها بواسطه مختصر اختلافی که در اثر بعضی از ناملايمات و افکار واهی و بی اساس بهم خورده؛ به صلاحدید و نظریه حکمین که طبعاً دو نفر عاقل و دوراندیش و ریش سفید و قابل اعتماد هستند؛ دوباره به صلح و صفا و طراوت و نشاط مبدّل گردد.

همچنانکه قرآن مجید، طلاق را توأم با دعوی و کتک و ردّ و بدل شدن سخنان ناهنجار و کلمات زشت و وقیح و قبیح که در بین مردم چه بسا صورت میگیرد، نمیداند؛ و جداً از هر گونه نظیر این کردارها و گفتارها منع مینماید. فقط طلاق در منطق قرآن یگانه راه خلاصی است در صورتیکه التیام و توافق بین آنها صورت نگیرد؛ و بنا بشود پیوسته با زندگی توأم با رنج و غصّه و افکار درهم و بر هم، و نگرانی خاطر به سر برند؛ در اینصورت طلاق، آنهم به بهترین وجهی و نیکوترین طریقی، یگانه راه علاج و دوی درد، و درمان است.

و بنابراین باید زن را خوب رها کنند؛ و در موقع جدائی با احسان و بذل او را آزاد نمایند؛ همچنانکه اگر بخواهند او را نگهدارند و با او زیست نمایند، باید به طریق پسندیده او را نگهدارند؛ و وی را کاملاً متمتع نمایند.

وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* أَلطَّلَقُ مَرَّتَانٍ فَأَمَّا سَأْكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَنِ ١.

وزنانی را که طلاق داده‌اند ؛ باید سه طهر (سه پاکی ، یعنی سه زمان مدّت طهارت ایشان و خلّو از حیض) عدّه نگهدارند . «و در این زمان شوهرانشان سزاوارترند که آنان را به نکاح خویشان برگردانند ؛ اگر اراده اصلاح و آشتی داشته باشند . و تمام حقوقی که علیه آنها و له شوهرانشان هست ؛ همانند آنها له آنها و علیه شوهرانشان به طریق پسندیده ، و روش حمیده وضع شده است . و ایشان همانند و مشابه حقوق خود را دارند ؛ ولیکن برای مردان نسبت به آنها یک درجه تفوّق و برتری است . و خداوند عزیز و حکیم است . طلاق فقط می تواند دو مرتبه تحقق پذیرد ؛ و پس از مرتبه دوم یا باید مرد زن را در حباله ازدواج خود به خوبی نگهداری کند ؛ و بطور معروف و شایسته با او رفتار نماید ؛ و یا باید وی را با نیکوئی و احسان آزاد کند و خلاص نماید .»  
و از جمله آیات ، این کریمه است :

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٢.

«و اگر دو گروه از مؤمنان با همدیگر جنگ کنند ؛ بر شما واجب است که در میان آنها صلح را برقرار نمائید ! و اگر یک گروه از آنها بر گروه دیگر ستم کرد ؛

١- ذیل آیه ٢٢٨ و صدر آیه ٢٢٩ ، از سوره ٢: البقرة .

٢- آیه ٩ و ١٠ ، از سوره ٤٩: الحجرات .

(و حاضر به صلح و مصالحه نشد و بر قتال و کارزار خود ادامه داد) در اینصورت بر شما واجب است که با گروه ستمگر و متجاوز جنگ ننمائید، تا او به امر خدا و قانون خدا بازگشت نماید. پس در اینصورت که به امر خدا برگشت و حاضر برای پذیرش حکم خدا شد، در اینحال در میانشان با قانون عدل و داد صلح را برقرار کنید! و با عدل و قسط عمل بنمائید که خدا عادلان را که به عدل عمل میکنند، دوست دارد!

حقاً اینست و غیر از این نیست که مؤمنان با یکدیگر برادرند؛ پس شما در میان دو برادر خود (که نزاع دارند) صلح دهید؛ و خود را در عصمت و مصونیت خداوندی در آورید! امید است که مورد رحمت وی قرار گیرید!

و از جمله آیات، این کریمه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَبِ بَشِئِ الْأَسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ \*  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ نباید هیچیک از مردان شما، مرد دیگری را مسخره کنند؛ زیرا که شاید آنان بهتر از اینان باشند! و نباید هیچیک از زنان شما زن دیگری را مسخره کنند؛ زیرا که شاید آنان بهتر از اینان باشند! و نباید شما در صدد عیب‌گوئی خودتان برآئید؛ و بالمز و همز و گوشه چشم، به طعن و عیب‌دگری پردازید! و نباید با لقب‌های زشت و ناپسند همدیگر را بخوانید؛

۱- آیه ۱۱ و ۱۲، از سوره ۴۹: الحجرات.

و بدان القاب یاد کنید! زیرا که پس از ایمان نام فسق بر خود نهادن و به دنبال اسلام با علامت انحراف و عدول از حق نشانه نهادن ، بسیار زشت است . و کسی که از این عمل خود بازگشت ننماید و توبه نکند ، حقا از ستمگران است . ای کسانی که ایمان آورده‌اید! واجب است از بسیاری گمان‌ها و پندارها ، پرهیز کنید! زیرا که برخی از پندارها و گمان‌ها گناه است! و نباید در کار همدیگر تجسس و تفحص کنید! و نباید بعضی از شما غیبت بعضی از شما را بنمایند! آیا می‌شود که یکی از شما دوست داشته باشد گوشت بدن برادر مرده خود را بخورد و بخورد؟ نه اینطور نیست؛ بلکه شما از این کار بدتان می‌آید؛ و آنرا ناپسند و ناخوشایند می‌دارید! و خود را در عصمت و مصونیت خداوند درآورید؛ که حقا خداوند بسیار به بندگانش رجوع دارد؛ و توبه آنها را می‌پذیرد؛ و به ایشان رحیم و مهربان است.»

در این دو آیه می‌بینیم که شش صفت و عمل را که لازمه حرکت به سوی سبیل شقاق و نفاق و دوئیّت و عداوت و دشمنی و نگرانی خاطر و تشویش ذهن و گسستن ریسمان وحدت و محبت است ، بر مؤمنین حرام نموده است؛ و به سوی سبیل سلام که صد در صد ، ضدّ آن و خلاف آنست دعوت می‌نماید؛

اول: مسخره کردن به هر صورت و به هر شکلی باشد؛ و از هر کس به هر کس صادر شود؛ این حرام است و قبیح .

دوم: عیب جوئی و عیب گوئی دگران که در حقیقت به علت وحدت جامعه مسلمانان ، و هم آهنگی و همدردی و هم آئینی ، این عیب جوئی به عیب جوئی خود انسان برمیگردد و لذا با تعبیر: **وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ** بیان کرده است .

سوم: با عنوان و لقب نازیبا یکدیگر را صدا زدن و نام بردن و یاد کردن؛ این حرام است .

چهارم: دربارهٔ یکدگر سوء ظنّ داشتن و گمان بد بردن؛ این حرام است. سوء ظنّ گرچه عمل خارجی نیست و فعل نفسانی است؛ معذک حرام است؛ و بر مؤمن واجب است که ذهن خود را از آرایش خیالات و پندارهای غیر صحیح، دربارهٔ همهٔ مؤمنین پاک کند و زنگار کدورتش را به صفا و صیقل ایمان به خدا بزدايد.

پنجم: تجسّس و تفحص در عمل دگران که به چه کار می‌روند؟! و چه عملی انجام می‌دهند؟! و آیا در منزل خود گناه انجام می‌دهند یا نه؟ و بطور کلی هر گونه فحص و تفتیش در کارهای مردم حرام است.

ششم: غیبت کردن، یعنی در پشت سر مؤمن از او به زشتی یاد کردن و با عبارات و انتساباتی وی را بر شمردن که اگر بشنود و مطلع شود، او را ناخوشایند آید، و از آن گرفته و ملول و افسرده گردد.

با مطالعهٔ در این آیات و اینگونه دستورات، به نحو لزوم و وجوب که قرآن بر مؤمنان امر فرموده است؛ بدست می‌آید که حَقّاً در چه عالمی پر از صفا و مودّت و آرامش فکر و فراغ بال، و زندگی توأم با سلامت جسمی و روحی و اخلاقی، قرآن کریم جامعهٔ بشریت را سوق می‌دهد؛ و بالمآل ایشان را در اسم سلام حضرت اَحَدِيَّتِ وارد می‌کند.

باید دانست که همهٔ آیات مبارکات قرآن کریم به سوی سبیل سلام دعوت میکند؛ و اختصاص به آیه‌ای ندارد. و ما این چند آیه را از باب نمونه، و تطبیق با برخی از دستورات بشری که نهایتاً انسان را به گمراهی می‌کشاند آوردیم؛ و گر نه آیاتی که امر به توحید و اخلاص در عمل و توجّه تامّ به خدا و أسماء حُسنی و صفات عُلیای او می‌نماید، از اظهر مصادیق دعوت به سلام است، نظیر آیه:

قُلِ اَللّٰهُمَّ مَلِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءَ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءَ وَ

تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup>.

«بگو (ای پیغمبر) : بار پروردگارا ! تو هستی که فقط صاحب قدرت و پادشاهی هستی ، و فرمان و امر و صاحب اختیاری ، و تسلط بر نفوس و سیطره بر جمیع عالم از آن تست ! پادشاهی و قدرت را تو بهر که خواهی میدهی ! و از هر که خواهی این پادشاهی و قدرت را میگیری ! و هر کس را که بخواهی عزت میبخشی ! و هر کس را که بخواهی ذلیل می نمائی . خیر و برکت و رحمت هر چه هست ، و هر جا که هست ، اختصاص به تو دارد ؛ و حَقًّا و حَقِيقَةً تو بر هر چیز قدرت داری !»

و نظیر آیه :

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا<sup>۲</sup>.

«و بگو (ای پیغمبر) : سپاس و حمد و ستایش اختصاص به خدا دارد ؛ آنکه برای خود فرزندی نگزید ؛ و برای خود در کاخ سلطنت و قدرت عالم آفرینش ، شریکی ندارد ؛ و یار و حمیم و دلسوز و معینی ندارد ، تا در مواقع عروض ذلت و خواری و پیدایش وهن و سستی از او حمایت کند ، و به کمکش برآید . «و ای پیغمبر» چنین خدائی را تکبیر بگوی تکبیر گفتنی ؛ و تا می توانی و در تحت توان و سعه ادراک تست ، به عظمت و بزرگی یاد کن ، یاد نمودنی !»

باری ، این شرح مختصری بود درباره معنای سلام و کیفیت رهبری قرآن به سوی سبیل سلام ، و طرق اطمینان و سکینه خاطر و آرامش خیال که **أَلَّا بِذِكْرِ**

۱- آیه ۲۶ ، از سوره ۳ : آل عمران .

۲- آیه ۱۱۱ ، از سوره ۱۷ : الإسراء .

## اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ ۱.

«آگاه باش! که به یاد خدا، دل‌ها آرامش می‌پذیرد!»

این اولین چیزی بود که قرآن، پیروان راه رضوان خدا را بدان رهبری می‌نمود.

و اما دومی چیزی که آیه مورد بحث در صدد اثبات و الزام آنست، اخراج از ظلمات نفس‌آماره و تاریکیهای درون است که با اذن خدا به سوی عالم نور و وحدت، و تجرد و بساطت، رهبری می‌نماید: **وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ**. «قرآن پیروان رضوان خدا را از تاریکی‌ها با اذن خدا به عالم نور وارد می‌کند.»

باید دانست که جمیع اعمال حسنه و اخلاق حمیده و صفات پسندیده و ملکات محموده و عقائد مطهره، همگی نور هستند. و در مقابل آنها جمیع اعمال سیئه و اخلاق نکوهیده و صفات مذمومه و ملکات قبیحه و عقائد فاسده، همگی تاریکی و ظلمتند. و بنابراین قرآن کریم، مؤمنین را از تمام این وادی‌های خطرناک و ظلمانی و صعب‌العبوری که از هر جانب ظلمت آنها را فرا گرفته است، به سوی عالی‌ترین مقامات و درجات و مکان‌های متسع و فراخ و منبسط و پر نوری که از هر جانب بر آن نور می‌پاشد، حرکت می‌دهد و داخل می‌سازد.

یعنی به واسطه عمل به قرآن و مداومت بر آن، رفته رفته صفات ناپسندیده، جای خود را به صفات پسندیده می‌دهند. و کسی که به قرآن عمل کند و بنای کار خود را قرآن بگذارد و الگو و اسوه و برنامه حقیقی عملی و علمی

---

۱- ذیل آیه ۲۸، از سوره ۱۳: الرعد. و صدرش اینست: **الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَطْمِئِنُّ**

**قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ**.

خود را قرآن مجید قرار دهد، خواهی نخواهی من حیث لا یَشْعُر رفته رفته آن صفات زشت از خانه نفس وی رخت بر می بندند؛ و به جای آنها صفات خوب به عنوان میهمانانی تازه وارد، لطیف و مانوس با او داخل شده، جایگزین آنها می شوند.

سینّات اخلاقی که همچون دیوی مهیب در صُقع نفس آدمی منزل دارد و به هیچ وجه نمیخواهد خانه خود را از دست بدهد؛ و با مرور دهور این دُکّان سرقلی دار را برای مسکن خود برگزیده است و محلّ رفت و آمد و تاخت و تاز عساکر و جنود خود نموده است، حقیقهٔ ظلمت‌هائی هستند بسیار شدید و خطرناک و شکننده و کوبنده و از بین برنده که از هر جهت آدمی را به ضلال و نابودی و نیستی می‌کشانند و بر سفرهٔ سیاه و خوان پلید خود، خون او را میریزند و میخورند، به طوری که ابداً از شخصیت و آدمیت و انسانیت او اثری نماند و در چرخ تدریج زمان، نام او از عابدین و مؤمنین محو گردد.

کینه و بخل و حسد و تکاثر در اموال و حبّ جاه و ریاست و اشتغال به مَلاهی دنیا، و در راس آنها شرک به خدا و گرایش به عالم کثرت، حقّاً ظلمت‌هائی شدید می‌باشند؛ و در قبال آنها نور است که عین توحید است؛ و از لوازم آن، طهارت دل و صفای قلب از لوث کدورات؛ این حقیقهٔ نور است. نه آنکه مثل نور است، و شبیه به نور است، و یا کلمه نور بر آن به عنوان مجاز و کنایه و استعاره آورده شود؛ بلکه حقیقهٔ نور است به تمام معنای حقیقی و واقعی خود. این نور، نور واقعی است؛ و هزاران مرتبه از این نور مادی و طبیعی، قوی‌تر و شدیدتر است؛ چنانکه آمده است:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ<sup>۱</sup>.

۱- صدر آیه ۳۵، از سورهٔ ۲۴: النور.



«خداوند نور آسمانها و زمین است.»

و درباره قرآن، روایات مستفیضه بل متواتره‌ای وارد است که قرآن نور است و قرائتش نور است و تلاوتش نور است و استشفای به آن نور است و در مراحل پس از مرگ، نور است؛ و انسان‌ها را از کریوه‌ها و عقبات تاریک و ظلمانی عبور میدهد. همچنانکه تعالیم غیر قرآنی، ظلمت است. ظلم و ستم، ظلمت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ<sup>۱</sup>.

«ستم نمودن و ظلم کردن، ظلمات روز بازپسین است.»

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا  
أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ<sup>۲</sup>.

«خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از ظلمات خارج نموده و به سوی نور داخل می‌نماید. و آن کسانی که کفر ورزیده‌اند، اولیای آنها طاغوت میباشند که آنها را از عالم نور خارج کرده، و به سوی عالم ظلمات وارد می‌کنند.»

در اینجا به شرک و کفر و فسق و وثنیّت و ثنویّت، و هر گونه بت پرستی، نسبت ظلمات را داده است؛ و به عالم توحید نسبت نور را؛ و بر همین اساس اینجا و هر جای از قرآن که ظلمت را آورده است، با صیغه جمع آورده است چون ظلمات که ناشی از شرک و کفر است، مَثَرِ کَثْرَتِ است؛ به خلاف توحید که نور است؛ و نور واحد است. فلذا نور را همیشه با صیغه واحد آورده؛ و

۱- «إحياء العلوم» ج ۳، ص ۲۱۹: إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

۲- قسمتی از آیه ۲۵۷، از سوره ۲: البقرة.

کلمه اَنُور را استعمال ننموده است؛ زیرا که نور مثار وحدت است. **وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَاءِ اللَّهُ يُضِلِّهُ وَ مَنْ يَشَاءُ يَجْعَلُهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**<sup>۱</sup>.

«و کسانی که آیات ما را تکذیب می نمایند، کرانند و لالانند که در ظلمات به سر میبرند؛ کسی را که خدا بخواهد، او را گمراه میکند؛ و کسی را که بخواهد، او را در صراط مستقیم قرار میدهد.»

در اینجا این افراد تکذیب کننده را حقیقه کور و لال شمرده؛ همچنانکه در برخی از آیات دگر حقیقه کور دانسته است؛ و علاوه در ظلمات و تاریکی قرار داده است.

**أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**<sup>۲</sup>.

«و آیا آن کس که مرده بود و ما به او حیات بخشیدیم و برای وی نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه میرود، مانند آن کس است که در تاریکی ها و ظلمات است و اصلاً از آن خارج نیست؟ اینطور برای کافرین اعمالی را که انجام داده اند، زینت داده شده است.»

**هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا**<sup>۳</sup>.

«اوست آن خداوندی که خودش و فرشتگانش به شما درود و تحیت میفرستند؛ تا شما را از ظلمات خارج و به نور وارد کنند؛ و خداوند به مؤمنین رحیم و مهربان است.»

۱- آیه ۳۹، از سوره ۶: الأنعام.

۲- آیه ۱۲۲، از سوره ۶: الأنعام.

۳- آیه ۴۳، از سوره ۳۳: الأحزاب.

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ<sup>۱</sup>.

«اوست آن خداوندی که بربنده خودش، نشانه‌های روشن و علامات بَیِّن و آشکارا را فرو فرستاد تا شما را از ظلمات خارج کرده، و به نور وارد کند. و حَقّاً خداوند به شما هر آینه رَؤُوف و مهربان است.»

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ<sup>۲</sup>.

«حَقّاً خداوند به سوی شما ذکر را فرو فرستاد؛ یعنی رسولی را که برای شما آیات روشن کننده را تلاوت کند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، از ظلمات خارج نموده و به سوی نور وارد سازد!»  
اینها برخی از آیات کریمه قرآن بود که دلالت داشت برآنکه شرک، حَقّاً ظلمت است و توحید، حَقّاً نور است.

و از همین است که **ظلم** یعنی ستم و تعدّی و تجاوز و انحراف از طریق حقّ؛ و **ظلمت** که به معنای تاریکی است؛ از یک مادّه ظ ل م انشقاق یافته؛ و از این راه می‌توان به حقیقت تاریکی و ظلمت، ظلم و ستم که مصداق جلی آن شرک است؛ پی برد.

الفاظ برای معانی عامّه وضع شده‌اند، و ظلمت و نور، و کوری و بینائی، و کوری و شنوائی، و مرگ و حیات، و ما شباهها حقیقهً برظلمت روحی و شرک و کفر، إطلاق می‌شوند. بلکه بهترین و روشن‌ترین مصادیق آنها همانا معانی ملکوتیه و نفسانیه‌اند. و این ظلمت‌های مادّی، رشحه‌ای است از آن ظلمت؛ و

۱- آیه ۹، از سوره ۵۷: الحديد.

۲- ذیل آیه ۱۰ و صدر آیه ۱۱، از سوره ۶۵: الطّلاق.

نمونه‌ای است از آن .

اینگونه تعبیر در قرآن مجید بسیار است . در دو جای از قرآن دو آیه ذیل وارد شده است :

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الْدُعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ \* وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ<sup>۱</sup>

(ای پیامبر) تو چنان قدرتی نداری که بتوانی سخنت را به مردگان بشنوانی ! و چنین توانی نداری که بتوانی به مردمان کُر ، صدایت را برسانی ! در حالیکه ایشان پشت نموده ، و از حقّ روی میگردانند !

و تو کسی نیستی که بتوانی کوران را از گمراهی هایشان ، به راه هدایت رهبری کنی ! تو فقط میتوانی گفتارت را به کسانی بشنوانی که به آیات و نشانه‌های ما ایمان می‌آورند ؛ و بنابراین سرتسلیم فرود آورده ، و از جمله مسلمانانند !»

در این آیات ، خداوند با منکران و جاحدان حقّ به عنوان مردگان و کوران و کوران مواجه شده است .

و در سوره ممتحنه ، کافران زنده را مردگان در قبر گذارده ، تعبیر نموده است :

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسِئُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ<sup>۲</sup>

۱- اَوَّل در سوره ۲۷: النمل ، آیه ۸۰ و ۸۱ ؛ و دَوَم در سوره ۳۰: الزّوم ، آیه ۵۲ و

۵۳ ؛ غایه الامر در جای دَوَم در سرّ إِنَّكَ فَأَء آمده است : فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ .

۲- آیه ۱۳ ، از سوره ۶۰: الممتحنه .

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ ولایت گروهی را که خداوند بر آنها غضب نموده است، نپذیرید! حَقّاً آنان از ورود به آخرت و سرای جاودانی ابدی مأیوس‌اند؛ همانطور که کافران که همنشین و مصاحب درون قبرها بوده و در زیر خاک‌ها خفته‌اند، آنها نیز مأیوس‌اند.»

و از اینها بالاتر و مهم‌تر قرآن مجید، اصولاً این ظلمت‌های مادی را ظلمت نمیداند؛ این موت‌ها و کوری‌ها و کوری‌ها و لالی‌ها را مرگ و نابینائی و ناشنوائی و ناگویائی بحساب نمی‌آورد.

قرآن میگوید: اصلاً چشم‌ها کور نمی‌شوند؛ آنچه کوری بر آن عارض می‌شود، دل‌ها و قلب‌هایی است که در سینه‌ها قرار دارد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ  
بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ<sup>۱</sup>.

«پس بنابراین، آیا آنها در روی زمین سیر نمی‌کنند (تا از مشاهده‌ها عبرت گیرند) و برای آنها دل‌هایی باشد که با آنها تعقل کنند؟ و یا گوش‌هایی باشد که با آنها بشنوند؟ زیرا حقّ مطلب از این قرار است که چشم‌های سر ابداً کور نمی‌شوند؛ ولیکن کوری فقط عارض دل‌هایی می‌شود که در سینه‌ها قرار دارد.»

در این آیه به دل‌هایی که تفکر نکنند، دل بی‌روح و بدون ادراک گفته؛ و به گوش‌هایی که از مواضع عبرت نگیرند، گوش غیر قابل استماع نام نهاده؛ و در جمله بیان علت و سبب این مدّعی اینطور استدلال کرده است که اصولاً کوری برای چشم دل است، برای چشم ذهن و ادراک است؛ نه برای چشم مادی و طبیعی که در سر قرار دارد. به کسانی که این چشم را از دست داده‌اند، کور نباید گفت. کور آنکس است که چشم باطن و حقیقت بینش کور شده است.

۱- آیه ۴۶، از سوره ۲۲: الحجّ.

براین اساس چه بسیار کورانی که دیده شده است قرآن را میخوانده‌اند ؛ یعنی کور بوده به تمام معنی ، ولیکن به موهبت الهیّه قرآن را تلاوت میکرده ؛ و آیات قرآن را نشان میداده است .

حضرت آیه الله حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی رشتی مدّ ظلّه العالی در صبح روز جمعه ۱۵ جمادی الأولى ۱۴۰۸ که در شهر مقدّس قم به دیدن حقیر در منزل بنده زاده آقا حاج سیّد ابوالحسن آمدند ، از جمله مذاکرات و افاداتشان این بود که :

در زمان جوانی ما کوری بود که قرآن را باز میکرد و هر آیه‌ای را که میخواستند ، نشان میداد ؛ و انگشت خود را بروی آن می‌نهاد . من در زمان جوانی روزی خواستم با او شوخی کرده باشم و سر به سر او گذارده باشم ؛ گفتم : فلان آیه کجاست ؟! قرآن را باز کرد و انگشت خود را بر روی آیه گذارد !

من گفتم : نه اینطور نیست ! و اینجا آیه دیگری است !

به من گفت : مگر کوری ؟! نمی‌بینی ؟!

۱- ملای رومی در «مثنوی» از طبع میرزا محمودی ج ۳ ، ص ۲۴۱ داستان کوری را

که قرآن میخواند ذکر کرده است :

|                               |                                  |
|-------------------------------|----------------------------------|
| دید در بغداد یک شیخ فقیر      | مصحفی در خانه پیری ضریر          |
| پیش او مهمان شد او وقت تَمُوز | هر دو زاهد جمع گشته چند روز      |
| گفت اینجا ای عجب مصحف چراست ؟ | چونکه نابیناست این درویش راست    |
| اندر این اندیشه تشویشش فزود   | که جز او را نیست اینجا باش و بود |
| اوست تنها مصحفی آویخته        | من نَمِیم گستاخ یا آمیخته        |
| تا بیرسم ، نی خمش صبری کنم    | تا به صبری بر مرادی برزنم        |
| صبر کرد و بود چندی در حرج     | کشف شد کالصبر مفتاح الفرج ⇨      |

.....

⇨ تا میرسد به اینجا که میگوید :

مرد مهمان صبر کرد و ناگهان  
نیمه شب آواز قرآن را شنید  
که ز مصحف کور میخواند درست  
گفت چون در چشمهایت نیست نور  
آنچه می خوانی ، بر آن افتاده‌ای  
إصبعت در سیر پیدا می‌کند  
گفت ای گشته ز جهل تن جدا  
من ز حق درخواستم کای مستعان  
نیستم حافظ مرا نوری بده  
بازده دو دیده‌ام را آن زمان  
آمد از حضرت ندا کای مرد کار  
حسن ظن است و امیدی خوش ترا  
هر زمان که قصد خواندن باشدت  
من در آندم وا دهم چشم ترا  
همچنان کرد و همان گاهی که من  
آن خبیری که نشد غافل ز کار  
باز بخشد بینشم آن شاه فرد  
زین سبب نبود ولی را اعتراض  
گر بسوزد باغت انگوری دهد  
آن شل بی دست را دستی دهد  
و در چهار صفحه قبل از این ، یعنی در ص ۲۳۷ داستان شیخ دست بریده‌ای را که

زنبل می‌بافته است بیان کرده است :

⇨ کرد معروفش بدین آفات خلق

حضرت آیه الله حاج شیخ محمد تقی از شاگردان معروف آیه الحقّ و سند العرفان ، عارف بی بدیل مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی تبریزی رضوان الله علیه در نجف اشرف بوده‌اند و در زمان آن مرحوم دارای حالات و واردات و مکاشفات غیبیه الهیه بوده ، و در سکوت و مراقبه حدّ اعلای از مراتب را حائز بوده‌اند .

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی مدّ ظلّه ، وصیّ مرحوم قاضی که فعلاً در نجف اشرف اقامت دارند ، میفرمودند : حاج شیخ محمد تقی بهجت در فقه و اصول به درس مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی حاضر می شد ؛ و چون به حجره خود در مدرسه مرحوم سیّد باز میگشت ، بعضی از طلابی که در درس برای آنها اشکالی باقی مانده بود به حجره ایشان می رفتند و رفع اشکالشان را می نمودند .

و چه بسا ایشان در حجره خواب بودند و در حال خواب از ایشان

|  |  |
|--|--|
| <p>کو به هر دو دست خود زنبیل بافت<br/>در عریشم آمدی سرکرده پیش<br/>گفت از افراط مهر و اشتیاق<br/>لیک مخفی دار این را ای کیا<br/>نی قرینی نی حبیبی نی خسی<br/>مطلع گشتند بر بافیدنش<br/>من کنم پنهان تو کردی آشکار<br/>که در این غم بر تو منکر می شدند<br/>که خدا رسواش کرد اندر فریق<br/>و از ضلالت برگمان بد روند<br/>که دهیمت دست اندر وقت کار<br/>رد نگردند از جناب آسمان</p> | <p>⇐ در عریش او را یکی زائر بیافت<br/>گفت او را ای عدوّ جان خویش<br/>هین چرا کردی شتاب اندر سباق<br/>پس تبسم کرد و گفت اکنون بیا<br/>تا نمیرم من مگو این با کسی<br/>بعد از آن قوم دگر از روزنش<br/>گفت حکمت را تو دانی کردگار<br/>آمد إلهامش که یک چندی بدند<br/>که مگر سالوس بود او در طریق<br/>من نخواهم کان رَمَه کافر شوند<br/>این کرامت را بگردیم آشکار<br/>تا که این بیچارگان بدگمان</p> |
|--|--|



می پرسیدند و ایشان هم مانند بیداری جواب میدادند؛ جواب کافی و شافی . چون از خواب بر می خاستند و از قضایا و پرسش های در حال خواب با ایشان سخن به میان می آمد ، ابا اطلاع نداشتند و میگفتند : هیچ به نظرم نمیرسد ؛ از آنچه می گوئید در خاطر من چیزی نیست !

آیه الله حاج شیخ عبّاس مدّ ظلّه میفرمودند : آیه الله بجهت بسیار به مسجد سهله می رفت ؛ و شبها تا به صبح تنها بیتوته می نمود .

یک شب که بسیار تاریک بود و چراغی هم در مسجد روشن نمی کردند ، ایشان در میانه شب ، احتیاج به تجدید وضو پیدا کرد ؛ و برای تطهیر و وضو به ناچار باید از مسجد بیرون رود و در محلّ وضوخانه که بیرون مسجد و در سمت شرقی آن واقع است ، وضو بسازد . ناگهان مختصر خوفی در اثر عبور این مسافت در ظلمت محض و تنهائی در ایشان پیدا شد ؛ به مجرد این خوف ، یکمرتبه نوری همچون چراغ در پیشاپیش ایشان پدیدار شد که با ایشان حرکت میکرد ؛ ایشان با آن نور خارج شدند و تطهیر کرده ، وضو گرفتند و سپس به جای خود برگشتند ؛ در همه این احوال آن نور در برابرشان حرکت داشت تا وقتی که به محلّ خود رسیدند ، آن نور از بین رفت .

درباره نور قرآن افراد بسیاری دیده شده اند که با نور معنوی ، قرآن را می خوانده اند ؛ و چه بسا سواد نداشته اند و مکتب ندیده بودند ، همچون مرحوم کربلانی محمّد کاظم فراهانی رحمه الله علیه که در همین عصر ما بود ؛ او مردی عامی و دهاتی بود که قرآن در امام زاده ای توسط دو مرد عابر که آنها را نمی شناخت به وی افاضه شد .

اینجانب که به شهر مقدس مشهد رضوی علیه و علی آبائه السّلام در سنه ۱۴۰۰ هجریّه قمریه در روز بیست و چهارم شهر جمادی الاولی برای اقامت و توطن مهاجرت نموده و در جوار این بضعه رسول الله بار خود را فرود آوردم ؛

روزی دو نفر روضه خوان به دیدن من آمدند: یکی به نام حاج شیخ جعفر رشتی و دیگری به نام حاج سید حسن مؤمن زاده که با هم کمال صفا و رفاقت را داشتند؛ و اینک هر دو به رحمت و اسعۀ حضرت حق نائل آمده‌اند؛ رحمة الله علیهما.

آقای شیخ جعفر در همان مجلس به حقیر گفت: من حافظ قرآنم! از طرف حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در حرم مطهر به من افاضه شده است؛ چون من در حرم هم روضه خوانی میکنم!

من بسیار خوشحال شدم و مرحبا و آفرین گفتم و عرض کردم: وجود شما بدین موهبت الهیه مبارک است!

ساعتی نشستند؛ و در وقت رفتن، مرحوم حاج شیخ جعفر رو به من نموده گفت: آقا شما از قرآن از من هیچ نپرسیدید، و سؤالی ننمودید! و امتحانی بعمل نیاوردید!

من عرض کردم: مطلب مسلم است و برای من شکی نیست تا احتیاج به پرسش و آزمایش داشته باشد!

زیرا در مقام ثبوت، این حقیر شک در امکان اینگونه افاضات و برکات از حضرت رضا ندارم!

و اما در مقام اثبات، وجودی به این مجللی و محترمی که حقیقهٔ مصداق صدق است، برای من شکی نمیگذارد!

در «تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه» در ذیل آیه مبارکه: **فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهَاً أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ وَلِيَهُ بِالْعَدْلِ**<sup>۱</sup> «(در باره قرضی که دائن به مدیون میدهد) اگر مدیونی

۱- ذیل آیه ۲۸۲، از سورهٔ ۲: البقرة.

که حق برعهده اوست، سفیه باشد و یا ضعیف باشد، و یا نتواند مطلب خود را املاء کند و کاتب بنویسد؛ پس باید ولی و سرپرست او به جای وی از روی عدل و داد املاء نماید.» روایتی بسیار مفصل که حاوی مطالب و جریاناتی است، روایت نموده است.

ما در اینجا فقط به مختصری از آن که شاهد گفتار ما در نور قرآن و در خشننگی و تابش آنست، اشاره می‌نمائیم:

تا می‌رسد به اینجا که میفرماید: *أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ* به جماعتی از اخلاط مردم عبورشان افتاد که در میانشان مهاجر و انصار نبود. و آنها در روز اول شعبان، در بعضی از مساجد نشسته بودند و در مسائل کلامیه همچون مسأله قدر و غیرها از آنچه مردم در آن اختلاف دارند، فرورفته و خوض نموده بودند؛ بطوریکه صداهایشان بالا می‌رفت و کشمکش و جدال آنها شدت یافته بود.

حضرت در مقابل آنها درنگ نمود؛ و سلام کرد و آنان جواب سلام را دادند و بر خاستند و جا برای نشستن فراخ نمودند و تقاضا کردند که حضرت نزد آنها بنشیند؛ حضرت اعتنائی نکرد و سپس گفت:

يَا مَعْشَرَ الْمُتَكَلِّمِينَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِمْ وَلَا يُرَدُّ عَلَيْهِمْ! أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ عِبَادًا قَدْ أَسْكَنَتْهُمْ خَشِيَّتَهُ مِنْ غَيْرِ عَمَى وَلَا بَكْمٍ، وَإِنَّهُمْ لَهُمُ الْفَصْحَاءُ الْعُقَلَاءُ الْأَوْلِيَاءُ الْعَالِمُونَ بِاللَّهِ وَأَيَّامِهِ، وَلَكِنَّهُمْ إِذَا ذَكَرُوا عِظَمَةَ اللَّهِ انْكَسَرَتْ أَلْسِنَتُهُمْ، وَانْقَطَعَتْ أَفْئِدَتُهُمْ، وَطَاشَتْ عُقُولُهُمْ، وَهَامَتْ حُلُومُهُمْ، إِعْزَازًا لِلَّهِ، وَإِعْظَامًا وَاجْتِلَالًا لَهُ.

فَإِذَا أَفَاقُوا مِنْ ذَلِكَ اسْتَبَقُوا إِلَى اللَّهِ بِالْأَعْمَالِ الرَّأْيِيَّةِ يُعَدُّونَ أَنْفُسَهُمْ مَعَ الظَّالِمِينَ وَالْخَاطِئِينَ؛ وَإِنَّهُمْ بُرَاءَةٌ مِنَ الْمُقْتَصِرِينَ وَالْمُفْرَطِينَ. أَلَا إِنَّهُمْ لَا يَرْضُونَ لِلَّهِ الْقَلِيلَ؛ وَلَا يَسْتَكْتَرُونَ لِلَّهِ الْكَثِيرَ؛ وَلَا يُدْلُونَ عَلَيْهِ بِالْأَعْمَالِ.

فَهُمْ مَنَى مَا رَأَيْتَهُمْ مَهْمُومُونَ، مُرَّوَعُونَ، خَائِفُونَ، مُشْفِقُونَ، وَجِلُونَ!

فَأَيْنَ أَنْتُمْ مِنْهُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُتَّبِعِينَ؟! أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقَدْرِ  
أَسْكَنَهُمْ عَنْهُ؛ وَ أَنَّ أَجْهَلَ النَّاسِ بِالْقَدْرِ أَنْظَمَهُمْ فِيهِ؟!

«ای گروهی که سخن میگوئید در چیزی که فائده‌ای برای شما ندارد و آن چیز به شما بازگشت نمی‌کند! آیا ندانسته‌اید که برای خداوند متعال بندگانی است که خوف و خشیت از او، زبانشان را از سخن بسته و به سکوت کشانده است؛ بدون آنکه از جهت عجز به واسطه عارضه کوری و لالی قدرت بر تکلم را نداشته باشند.

و ایشان تحقیقاً از سخنوران فصیح زبان و عالمان اندیشمند و اولیاء و دانایان به معرفت خدا و روزهای خدا، (ایام الله) میباشند. ولیکن چون ذکری از عظمت خدا بنمایند، زبان هایشان شکسته می‌شود و دل هایشان پاره می‌گردد و عقل هایشان می‌پرد و ادراکاتشان متحیر و سرگردان میشود، بجهت بزرگداشتی که از عزت و عظمت و جلالت او می‌نمایند.

و چون از این حال افاقه پیدا کرده و بیرون روند، به سوی خداوند یا اعمال صالحه نموّ دهند و پاکیزه، بریکدگر سبقت میگیرند. پیوسته خود را از ظالمان و ستمگران می‌شمرند و از خطا کاران به شمار می‌آورند؛ با آنکه از ستم و خطا پاک‌اند، و خود را از مقصّران و کوتاهی‌کنندگان محسوب می‌دارند.

اگر عمل کمی برای خدا انجام دهند، بدان خشنود و راضی نمیگردند؛ و اگر عمل زیادی بجای آورند، آنرا زیاد نمی‌شمارند؛ و برای خدا در اعمالشان ناز و منت ندارند. پس ایشان جماعتی میباشند که هر وقت بر آنان نظری بیفکنی، در حال همّ و غمّ، و در خوف و ترس، و اضطراب خاطر و نگرانی ضمیرند.

پس ای گروه بدعت‌گذار! شما کجا همانند آنان خواهید بود؟! آیا

نمی دانید که داناترین مردم به مسأله قَدَر آن کسی است که سکوتش در این مسأله بیشتر بوده باشد! و جاهل ترین مردم در این مسأله، آن کسی است که گفتارش بیشتر باشد؟!»

آنگاه حضرت میگوید: امروز عُرّه شعبان است؛ خداوند شعبانش نامیده است **لِشَعْبِ الْخَيْرَاتِ فِيهِ** «برای آنکه کارهای خیر و نیکو در آن شعبه شعبه شده و به اقسامی منقسم شود.»

تا می رسد به اینجا که میگوید: من برای شما بیان نمیکنم مگر آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام!

روزی رسول خدا لشگری را به سوی قومی از کفار که در نهایت عداوت با مسلمین بودند، گسیل داشت؛ خبری از آنها نرسید؛ و در فکر آنها فرورفت؛ و گفت: ایکاش کسی بود تا از احوالشان اطلاعی حاصل میکرد؛ و ما را از جریانشان آگاه می ساخت!

در این هنگام پیک بشارت رسید، باینکه آنان بر دشمنان پیروز شدند؛ و بر آنها مستولی گشتند و ایشان را یا کشتند؛ و یا مجروح نمودند؛ و یا اسیر کردند، و اموالشان را غارت نمودند؛ و فرزندان و عیالشان را به اسارت گرفتند. چون سپاه در بازگشت خود به مدینه نزدیک شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود با آنان برخورد کرد. **زید بن حارثه** که رئیس سپاه بود، و آنحضرت به وی امارت داده بود، و قتیکه نظرش به رسول الله افتاد؛ از ناقه خود پیاده شد؛ و به سوی آنحضرت آمده؛ پاها و پس از آن دستهای حضرت را بوسید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را در آغوش گرفت؛ و سرش را بوسید.

سپس **عبد الله بن رواحه** از ناقه اش پیاده شد؛ و دست و پای رسول خدا

را بوسید. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وی را به سینه خود گرفت. و پس از آن قَيْسُ بْنُ عَاصِمٍ مَنَقَرِيّ پیاده شد؛ و دست و پای رسول خدا را بوسید؛ و او را نیز در آغوش گرفت.

و به دنبال اینان بقیه سپاه پیاده شدند؛ و در برابر آنحضرت ایستاده؛ و به درود و صلوات بر او مشغول شدند. و رسول خدا پاسخ آنان را به خیر داد؛ و سپس گفت: اینک شما از اخبار خود، و از احوال خود با دشمنانتان به من خبر دهید!

و همراه ایشان، اسیران دشمن، و ذراری و عیالات، و اموال آنها از طلا و نقره و از انواع متاع‌ها به مقدار بسیاری بود.

آنها عرض کردند: یا رسول الله! اگر تو از جریان گزارشات ما میدانستی؛ تعجبت زیاد می‌شد!

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: من هیچ از این جریان خبر نداشتم، تا اینک جبرئیل علیه السلام به من خبر داد. و من هیچ چیزی را از کتاب خدا و از دین خدا نمیدانم، مگر اینکه پروردگار من به من تعلیم کند؛ همچنانکه گوید:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا  
الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى  
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۱</sup>.

«و همچنین ما به سوی تو وحی فرستادیم روح را که آن از امر ما بود. قبل از آن میدانستی تو که کتاب چیست؟ و ایمان چیست؟. ولیکن ما آنرا نوری قرار دادیم تا بدان از بندگان خود، هر که را که بخواهیم هدایت نمایم. و تو حَقًّا

۱- آیه ۵۲، از سوره ۴۲: الشوری.

به سوی صراط مستقیم و راه راست مردم را هدایت می‌نمائی!»  
ولیکن آنچه را که در این سفر بدان برخورد کردید، برای این برادران مؤمن خود بازگو کنید تا من گفتار شما را گواهی بکنم! زیرا که جبرائیل به صدق گفتار شما مرا مطلع گردانیده است.

آن جماعت گفتند: یا رسول الله! ما چون به دشمن نزدیک شدیم از نزد خود جاسوسی را فرستادیم تا از اخبار آنها و تعداد آنها ما را با خبر گرداند. آن جاسوس چون به نزد ما برگشت، گفت: تعدادشان هزار نفر است. و تعداد ما دو هزار نفر بود. ولیکن آن گروه از دشمنان از داخل شهرشان با خود فقط هزار تن بیرون آورده بودند؛ و سه هزار تن در داخل شهر باقی گذارده بودند. و چنین به ما نشان می‌دادند که ما فقط هزار نفریم.

و آن رفیق جاسوس ما به ما اینطور گزارش داد که آنها در میان خودشان میگفتند ما هزار نفریم و آنان دو هزار نفر. و ما طاقت درگیری و نزاع با آنها را نداریم و هیچ چاره‌ای نداریم مگر آنکه در شهرمان متحصّن شویم تا آنکه آنها از اقامت و درنگ ما در منزل هایمان خسته شوند و ناچار بنا به مراجعت گذارند. ولی منظور حقیقی آنها این بود که ما را گول زده و به غفلت اندازند. و در بین خود چنین قرار گذاشته بودند که در اینصورت ما بر آنها جرأت نموده، چیره می‌شویم؛ و بالشکری بسیار به سویشان روی می‌آوریم.

دشمنان داخل شهرشان شدند و درهای شهر را به روی ما بستند. و ما در محلّ منزلگاه آنها در خارج از شهر توقّف کردیم. چون سیاهی پرده شب ما را فراگرفت و شب به نیمه رسید، دروازه‌های شهر را گشودند؛ و ما بدون خبر از توطئه و جریان واقعه، همگی در خواب فرو رفته بودیم؛ بطوریکه هیچیک از ما بیدار نبود مگر چهار نفر.

اول: زید بن حارثه که در گوشه‌ای از سپاه نماز می‌خواند و مشغول قرائت

قرآن در نماز بود .

دَوَم : **عبد الله بن رواحة** که در جانب دیگری از سپاه نماز میخواند و مشغول قرائت قرآن در نماز بود .

سَوَم : **قُتادة بن نُعمان** در جانبی دیگر نماز میخواند و مشغول قرائت قرآن در نماز بود .

و چهارم : **قیس بن عاصم** در جانبی دیگر نماز میخواند و مشغول قرائت قرآن در نماز بود .

دشمنان در وسط شب تاریک از شهر بیرون شده و بر ما شبیخون زدند و با تیرهایشان ما را تیرباران کردند ؛ زیرا آنجا شهر خودشان بود و به راهها و جایگاه‌های آن مطلع بودند و ما بی اطلاع بودیم .

ما با خود گفتیم : مصیبت بر ما بزرگ آمد ؛ گرفتار داهیه شدیم و در دام دشمن افتادیم . در این شب ظلمانی ما قدرت بر دفاع از تیرباران آنها نداریم ؛ چون ما تیرهایی را که روانه می ساختند نمی دیدیم .

در همین غوغا و گیروودار که تیر از جوانب ما بر ما می بارید ؛ ناگهان دیدیم یک قطعه نوری از دهان **قیس بن عاصم منقری** خارج شد که مانند شعله آتش فروزان بود .

و نوری از دهان **قُتادة بن نُعمان** خارج شد که مانند تابش ستاره زهره و مشتری بود .

و نوری از دهان **عبد الله بن رواحة** خارج شد که مانند شعاع ماه ، در شب تاریک درخشان بود .

و نوری از دهان **زید بن حارثة** ساطع شد که از **خورشید طالع** ، رخشانتر بود .

این انوار از چهار جانب لشکر چنان لشکرگاه را روشن نمودند ، بطوریکه



از روز - آنهم در وسط روز - روشن تر شد ؛ و دشمنان ما در ظلمت شدید بودند .  
ما آنها را میدیدیم و ایشان ما را نمی دیدند .

زید بن حارثه که سمت ریاست سپاه را به عهده داشت ما را در میان دشمنان پخش کرد و ما گرداگرد آنان در آمده و محاصره نمودیم . ما آنها را می دیدیم ، بدون آنکه آنها ببینند ؛ ما همگی دارای چشم و بینائی بودیم و آنان کوران در تاریکی .

شمشیرهای برهنه را در میانشان نهادیم ؛ یک عده کشته ، جمعی مجروح و گروهی اسیر شدند ؛ و سپس در شهرشان داخل شدیم . ذراری و عیالات و اثاث و اموالشان را مأخوذ داشتیم . و اینست عیالاتشان و فرزندانشان ! و اینست اموالشان ! و ای رسول خدا ! مَا رَأَيْنَا أَعْجَبَ مِنْ تِلْكَ الْأَنْوَارِ مِنْ أَقْوَاهِ هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ الَّتِي عَادَتْ ظُلْمَةً عَلَيَّ أَعْدَائِنَا حَتَّى مَكَّنَّا مِنْهُمْ - الحديث .<sup>۱</sup>

«ما شگفت انگیزتر از نورهایی که از دهانهای این چهار نفر ساطع شد ، ندیده ایم که موجب تاریکی بر دشمنانمان شد ؛ تا بدین وسیله توانستیم دست در ایشان بیازیم .»

البته مراد از نور قرآن که در این کریمه آمده است : وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ ، این نور ظاهری قابل رؤیت نیست که از شخص قاری قرآن ساطع میگردد ؛ بلکه نور معنوی و بسیط و مجردی است که با طلوع آن تمام صفات رذیله را نابود کرده ، و جرثومه های فساد را در زوایای ظلمانی دل می سوزاند و از بین می برد .

---

۱- «تفسیر حضرت عسکری علیه السلام» مطبوع در هامش «تفسیر علی بن ابراهیم» در قطع رحلی طبع سنگی ، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ . و تمام این خبر را مرحوم محدث نوری ترجمه نموده ، و در آخر کتاب «کلمه طیبه» خود درج نموده است .

اما این چند مثال را آوردیم تا دانسته شود که همین تابش نور ظاهری هم از آثار قرآن است؛ و الحمد لله .

و این دَوَمین چیزی بود که قرآن به متابعین سبیل رضای حق و پویندگان راه رضای محبوب مطلق، عنایت میکند .

و اما سَوَمین اثر و نتیجه مرتبۀ بر قرآن، عبارتست از هدایت به سوی صراطِ مستقیم «راه راست» وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

در اینجا باید دانست که مراد از صراطِ مستقیم کدام است؟! و فرق میان آن و میان سبیل سلام (راههای سلامت) که در همین آیه کریمه، قرآن بشر را بدان هدایت میکند، چیست؟! و بطور کلی چه معنی دارد که یکبار قرآن صریحاً هدایت خود را به سوی سبیل سلام قرار دهد و بار دیگر به سوی صراطِ مستقیم؟ زیرا که در آیه شریفه با کلمۀ او عاطفه و تکرار جمله فعلیه آمده است؛ و دلالت بر مغایرت معطوف با معطوف علیه دارد :

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ... وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

«خداوند بواسطه قرآن، پیروان رضای او را به راههای سلامت رهبری می کند ... و به راه راست رهبری می نماید.»

ما بحمد الله و مننه در دوره دَوَم علوم و معارف اسلام در قسمت معاد شناسی، بحث کافی و وافی در معنای صراط و استقامت آن و کیفیت بروز و ظهور آن در قیامت و صراط بهشت و دوزخ، نموده ایم.<sup>۱</sup> ولی در اینجا بسیار مناسب است از بیانات استادنا الأکرم و ملاذنا الأعظم آیه الله العظمی سند التَّحْقِيقِ و البرهان و مثل التَّفْرِيدِ و العرفان: آقای حاج سیّد محمّد حسین

۱- «معاد شناسی» ج ۸، مجلس ۵۱ تا ۵۳، ص ۱۳ تا ۱۱۳ .

طباطبائی تبریزی أفاض الله علينا من نجات نفسه القدسيّة و من برکات تربته المنيّفة ؛ تجاوز نمائیم .

ایشان در شرح آیه مبارکه **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**<sup>۱</sup> «ما را به راه راست رهبری کن!» شرح مفید و عالی که حاوی مطالب راقیه و معارف حقّه حقیقیّه است ، ایفاء فرموده اند . و ما آنرا در اینجا می آوریم :

صراط و طریق و سبیل ، دارای معنای قریب بهم هستند . خداوند صراط را به استقامت توصیف نموده است ؛ و سپس بیان نموده است که صراط مستقیم ، صراط کسانی است که خداوند تعالی بر آنها نعمت داده است و آنها در این صراط راه خود را می پیمایند . بنابراین درخواست هدایت در ورود به چنین صراطی است . یعنی این صراط ، غایت برای عبادت بندگانست که از خدای خود تقاضا دارند که عبادت خالصه خود را در این صراط قرار دهد .

بیان این مطلب آنستکه خداوند سبحانه در گفتار خود برای نوع انسان بلکه برای جمیع ما سوای خود ، راهی را قرار داده است تا از آن راه به سوی او حرکت کنند . همچنانکه گوید :

**يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ .**<sup>۲</sup>

«ای انسان ! تو با رنج و تعب به سوی پروردگارت در حرکت دشوار هستی ، و بالاخره وی را ملاقات میکنی !»

و نیز گوید : **وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ**<sup>۳</sup> . «و بازگشت به سوی اوست .»

و نیز گوید : **أَلَا إِلَىٰ اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ**<sup>۴</sup> . «آگاه باش که امور به سوی خدا

۱- آیه ۶ ، از سوره ۱ : الفاتحة .

۲- آیه ۶ ، از سوره ۸۴ : الإنشقاق .

۳- آیه ۳ ، از سوره ۶۴ : التّغابن .

۴- ذیل آیه ۵۳ ، از سوره ۴۲ : الشّوری .

بازگشت میکند!»

و غیر این‌ها از آیات دیگر که همگی دلالت دارند بر آنکه جمیع افراد بشر، سالک راهی به سوی خداوند سبحانه هستند.

و همچنین بیان کرده است که این راه، راه واحدی نیست که دارای مشخصات واحدی بوده باشد. بلکه به دو شعبه انقسام می‌پذیرد و به دو طریق متشعب می‌گردد؛ زیرا که گفته است:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىءَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَ أَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ<sup>۱</sup>.

«آیا من با شما پیمان نکردم ای پسران آدم که شیطان را نپرستید؛ زیرا که وی دشمن آشکار شماست؟! و اینکه مرا پرستید! اینست صراط مستقیم؟!»  
بنابراین در آنجا یک راه مستقیم است و یک راه دیگری غیر آنست.  
خداوند تعالی میفرماید:

فَإِنِّي قَرِيبٌ أٰجِيبٌ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ<sup>۲</sup>.

«پس حَقّاً من نزدیکم. پاسخ می‌گویم دعای دعاکننده را در زمانیکه مرا بخواند و دعا نماید. بنابراین باید آنها به دعوت من (به ایمان به خدا و پذیرش پیامبران و کتب نازلۀ سماویّه) لبیک گویند و بپذیرند و ایمان به من آورند. امید است که آنها رشد پیدا کرده (و به مقام کمال و تمام خود نائل آیند).»

و نیز فرماید: أَدْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الدِّينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ<sup>۳</sup>.

۱- آیه ۶۰ و ۶۱، از سوره ۳۶: یس.

۲- قسمتی از آیه ۱۸۶، از سوره ۲: البقرة.

۳- قسمتی از آیه ۶۰، از سوره ۴۰: الغافر.

«مرا بخوانید تا جواب شما را بدهم! آن کسانی که از عبادت من بلندمنشی مینمایند به زودی با ذلّت و خواری در جهنم داخل خواهند شد.»  
در این آیات می بینیم که خداوند خود را نزدیک به بندگان خود شمرده، و نزدیکترین راه به سوی خود را راه عبادت و دعا قرار داده است. و از طرفی در وصف آنانکه ایمان نمی آورند میگوید:

أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ۱

«آنها را از محلّ و مکان دور، صدا میزنند و میخوانند.»

و از اینجا به دست می آید که غایت آنانکه ایمان نمی آورند در مسیرشان و راهشان، دور است.

پس معلوم میشود که راه به سوی خدا دور است: راه نزدیک که راه مؤمنان است، و راه دور که راه غیر آنهاست.

این یک قسم از اقسام اختلاف راه است. و از جهتی دیگر یک قسم دیگر از اختلاف وجود دارد.

زیرا که خداوند تعالی میگوید: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ۲

«حقاً کسانی که آیات ما را تکذیب میکنند و از پذیرش آنها ترفع و بزرگ منشی می نمایند، درهای آسمان برویشان گشوده نمی شود.»

و معلوم است که اگر رونده ای به سوی آسمانها وجود نداشته باشد، معنائی برای باب (در) نخواهد بود. فعلیهذا در آنجا راهی است از پائین به سوی بالا. و خداوند تعالی میگوید:

۱- ذیل آیه ۴۴، از سوره ۴۱: فَصَّلَتْ.

۲- صدر آیه ۴۰، از سوره ۷: الْأَعْرَافِ.

وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ۱.

«وکسی که غضب من بر او فرود آید و وارد شود، پس حَقّاً سقوط کرده است.»

چون معنای هَوَى، سقوط به سمت پائین است. و از اینجا به دست می آید که در آنجا یک راه دگری است که به سوی سراشیب و پائین و انحدر است. و خداوند نیز میگوید:

وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۲.

«وکسی که کفر را به ایمان تبدیل کند از راه مستوی گمراه شده است.»  
و در این آیه گمراهی از راه مستوی را شرک معرفی نموده است زیرا که گوید: فَقَدْ ضَلَّ.

و از مجموع این آیات استفاده میشود که جمیع مردم در راههای خودشان به سه طریق منقسم می شوند:

۱- از پائین به بالا؛ و آن طریق کسانی است که: يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ.

۲- از بالا به پائین؛ و آن طریق کسانی است که بر آنها غضب شده است: الْمَغْضُوب عَلَيْهِمْ.

۳- کسانی که در راه گم می شوند و حیران می گردند؛ و ایشان گمراهانند: الضَّالُّونَ.

و بدین تقسیم اشعار دارد کریمه مبارکه: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۳.

۱- ذیل آیه ۸۱، از سوره ۲۰: طه.

۲- ذیل آیه ۱۰۸، از سوره ۲: البقرة.

۳- آیه ۶ و ۷، از سوره ۱: الفاتحة.

«راه کسانی را که به ایشان نعمت دادی ! نه راه آنانکه بر آنها خشم نمودی ! و نه راه گمراهان !»

**فعلیهذا** بدون شک از میان این سه راه ، صراط مستقیم ، آن دوراه یعنی راه مغضوب علیهم و راه ضالّون نخواهد بود . و لا محاله راه اوّل می باشد که راه مؤمنین غیر مستکبر است .

اما باید دانست که این راه یعنی راه مؤمنین غیر مستکبر ، نیز دارای اقسامی است ؛ یعنی در ذات خود منقسم به اقسامی می شود .

زیرا خداوند تعالی میگوید : **يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ<sup>۱</sup>** .

«(تا بدین سبب) خداوند مقام کسانی از شما را که ایمان آورده اند به یک درجه ؛ و کسانی را که به ایشان علم داده شده است به چندین درجه بالا ببرد .»

شرح این مطلب بدینگونه است که هر ضلالتی شرک است ؛ همانند عکس آن که هر شرکی ضلالت است . و این معنی از آیه کریمه **انْفَعُ الذِّكْرُ** استفاده میشود :

**وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ .**

و در این باره ، گفتار دیگر خداوند متعال دلالت دارد ؛ آنجا که میگوید :  
**أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَ أَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ \* وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا<sup>۲</sup>** .  
«آیا من با شما عهد نکردم ای بنی آدم که شیطان را عبادت مکنید ! زیرا که

۱- قسمتی از آیه ۱۱ ، از سوره ۵۸ : المجادلة .

۲- آیه ۶۰ و ۶۱ و قسمتی از آیه ۶۲ ، از سوره ۳۶ : یس .

او دشمن آشکار شماست؛ و اینکه مرا عبادت کنید؛ اینست صراط مستقیم و هر آینه به تحقیق جماعت‌های بسیاری از شما را گمراه کرد!»  
 و قرآن کریم، شرک را ظلم می‌شمارد؛ همچنانکه عکس آنرا یعنی ظلم را نیز شرک می‌شمارد. و این از گفتار خدای تعالی که از زبان شیطان در وقتی که کار تمام می‌شود، حکایت می‌نماید؛ معلوم می‌شود:

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ<sup>۱</sup>.

«من به آنچه را که شما مرا شریک برای خدا قرار داده‌اید، از زمان پیش کافر شده‌ام! حَقًّا ظالمان دارای عذاب دردناکی می‌باشند.»

همچنانکه ظلم را ضلالت می‌شمارد در گفتار خداوند متعال:

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ<sup>۲</sup>.

«کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را در زیر پوشش ظلم مستتر و پنهان ننموده‌اند، ایشانند که امن و امان مطلق از آن آنهاست؛ و ایشانند راه یافتگان.»

زیرا در این آیه، هدایت یافتن و امنیت از ضلال و یا از عذابی که نتیجه ضلال است را مترتب بر از بین رفتن ظلم و عدم پوشش ایمان به ظلم نموده است.

و بالجمله ضلال و شرک و ظلم چیز واحدی می‌باشند و از جهت مصداق و تحقق خارجی تلازم دارند. و این است مراد از گفتار ما که می‌گوئیم هر یک از اینها را میتوان با دیگری تعریف نمود یا اینکه هر یک از اینها دیگری

۱- ذیل آیه ۲۲، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۲- آیه ۸۲، از سوره ۶: الأنعام.



هستند؛ زیرا مراد ما اتحاد در مصداق است نه در مفهوم. چون این مطالب بیان شد، معلوم میشود که صراط مستقیم که صراط غیر ضالین است، صراطی است که در آن هیچگونه شرکی و یا ظلمی یافت نگردد؛ همانطور که هیچگونه ضلالتی یافت نشود. نه در باطن دل و اندیشه، از کفر و یا خاطره‌ای که خداوند سبحان را ناپسند آید؛ و نه در ظاهر جوارح و اعضاء بدن آدمی از فعل معصیت و یا قصوری در اطاعت. و اینست حقیقت توحید علمی و عملی.

زیرا که برای این دو، احتمال سوّمی وجود ندارد و **مَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**<sup>۱</sup>. «از حق که بگذری غیر از ضلالت چه چیزی هست؟»

و بر همین گفتار، منطبق میشود کلام خداوند متعال که میگوید:

**الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ**<sup>۲</sup>.

چون در این آیه برای این کسان، تثبیت مقام امن و امان در راه را نموده است؛ و وعده به هدایت یافتن تامّ و تمام داده است؛ بنابراین آنکه اسم فاعل **مُهْتَدُونَ** حقیقت در استقبال باشد.

بنابراین، این (امن در راه، و اهداء در آینده) یکی از مشخصات و صفات صراط مستقیم است.

این از یک طرف؛ و از طرف دیگر می‌بینیم: خداوند مقام و منزله مؤمنین مطیع و فرمانبردار را که **أَبْدَأَ تَخْطَى** نکنند و تسلیم محض امر و دستور خدا و رسول خدا بوده باشند، در مقام و منزله‌ای پائین‌تر از صاحبان صراط مستقیم که

۱- قسمتی از آیه ۳۲، از سوره ۱۰: یونس.

۲- آیه ۸۲، از سوره ۶: الأنعام.

بر آنها نعمت داده شده است ؛ قرار داده است . زیرا در آیات وارده در سوره نساء میگوید :

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي  
 أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا \* وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا  
 أَنفُسَكُمْ أَوْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا  
 يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا \* وَإِذَا لَا تَأْتِيهِمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا \*  
 وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا \* وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ  
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أُولَٰئِكَ  
 رَفِيقًا \* ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا .<sup>۱</sup>

«پس سوگند به پروردگارت (ای پیغمبر) که ایشان ایمان نمی آورند ؛ تا زمانیکه در مشاجرات و خصومت‌هایی که در میانشان واقع گردد ، تو را حکم قرار داده و به توجوع کنند ؛ و سپس از آنچه را که توبه نظر خودت در میان آنها حکم کردی و قضاوت نمودی ، ابداً ناراحتی و حرجی در خود احساس نمایند و گرفتگی را در خود نیابند ؛ و به آخرین درجه از تسلیم ، تسلیم امر و نظر تو باشند .

و اگر ما بر ایشان واجب می‌کردیم که باید خودتان را بکشید ، و یا آنکه از دیار و شهرهایتان خارج شوید ، جز عده کمی از آنها کسی دیگر بجای نمی آورد ؛ در حالیکه اگر آنان انجام میدادند آنچه را که از راه وعظ و اندرز به آنها گفته شده بود ، برای آنها خیر بود و بهتر و نیکوتر ایشانرا را تثبیت مینمود .  
 و در آن صورت ما به آنها از جانب خودمان اجر و مزد عظیمی عنایت می‌کردیم ؛ و البته آنها را در صراط مستقیم هدایت مینمودیم .

۱- آیات ۶۵ تا ۷۰ ، از سوره ۴ : النساء .

و کسی که از خدا و رسول اطاعت کند؛ پس با کسانی که ما بر آنان نعمت داده ایم، از پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحان خواهد بود؛ و چه رفیقان نیکی خواهد داشت.

اینست فضل و مزیتی که از جانب خداست؛ و کافی است که خداوند علیم و دانا و مطلع بر امور است.

در این آیات مشهود است که مطیعان به اشدّ اطاعت قولاً و فعلاً و ظاهراً و باطناً که قدم در راه عبودیت نهاده و از این جهت هیچ چیز مختصری از طاعت را فرو نمی گذارند و هیچ چیز مختصر از معصیت را مرتکب نمی شوند، خداوند سبحانه و تعالی آنها را تابع و پیرو و متعلق و وابسته به آن افرادی که بر آنها نعمت داده شده است قرار داده و در صفی پائین تر از صف آنان معین کرده است؛ زیرا اولاً میگوید مَع، با آنها هستند و نمیگوید مَن، از آنها هستند. فرق است میان مَع الَّذِينَ بَا مِّنَ الَّذِينَ و ثانیاً جمله حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا «آنها رفیقان خوبی برای اینها هستند.» دلالت بر علو مقام و درجه رفیقان که مُنعمٌ علیهم میباشد نسبت به این مطیعان دارد.

و نظیر این آیه، در دلالت بر علو مقام صدیقین و شهداء که صاحب صراط مستقیم اند، بر سایر مؤمنین، گفتار خدای متعال است در سوره مبارکه حدید:

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ<sup>۱</sup>

«و کسانی که ایمان به خدا و رسولان او آورده اند؛ ایشانند فقط صدیقین و

۱- آیه ۱۹، از سوره ۵۷: الحدید.

شهادت ، در نزد پروردگارشان . از برای این مؤمنین است مزد و پاداش صدیقین و شهادت ، و نور صدیقین و شهادت ، و کسانی که کافر شده‌اند ، و آیات ما را تکذیب نموده‌اند . ایشانند مصاحبان دوزخ و جهنم .»

در این آیه ، الحاق مؤمنین را به شهادت و صدقین در آخرت می‌رساند ؛ زیرا که میگوید : **عِنْدَ رَبِّهِمْ** و علاوه از **لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ** «از برای مؤمنان است اجر و نور شهادت و صدیقان» استفاده الحاق می‌شود . مؤمنین درجه بالاتر را می‌یابند . و از آنچه که گفته شد ، واضح و روشن می‌شود که : اصحاب صراط مستقیم ، قدرشان بالاتر ؛ و درجه و منزلتشان رفیع‌تر است ، از آن مؤمنینی که دل‌های خود را و اعمال خود را از **ضَلَالٍ** و **شِرْكَ** و **ظُلْمٍ** برای خداوند خالص نموده‌اند .

و از تدبیر و تأمل در این آیات ، برای انسان یقین حاصل می‌شود که : این مؤمنینی که در راه اخلاص قولی و عملی و باطنی هستند ، و در اطاعت محض و تسلیم مطلق قدم بر میدارند ؛ هنوز برای آنان بقیه و مقداری باقی مانده است ، که اگر تمام شود ، و کارشان به نهایت رسد ؛ از آن افراد **مُنْعَمٌ عَلَيْهِمْ** خواهند شد یعنی از زمره **مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** ، وارد در زمره **مِنَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** گردیده ؛ و از درجه و منزله مصاحبت و همنشینی با آنها ، به درجه و منزله دخول در آنان ارتقاء می‌یابند .

و به نظر میرسد آن بقیه و مقداری که تا وصول به درجه صدیقین و شهادت و دخول در زمره آنان باقی مانده است ، نوعی از معرفت خدا و علم بالله باشد که در آیه کریمه سوره مجادله آمده است :

**يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۗ**

۱- قسمتی از آیه ۱۱ ، از سوره ۵۸ : المجادله .

«خداوند مقام و منزلت افرادی از شما را که ایمان آورده‌اند به یکدرجه ،  
و افرادی را که به ایشان علم داده شده است به چندین درجه بالا میبرد!»  
و از اینجا معلوم شد که **صراط مستقیم** ، صراطی است که پیمایندگان آن  
دارای نعمتی هستند که از جهت قدر و قیمت رفیع‌ترین نعمت هاست . و این  
گونه نعمت ، بر نعمت ایمان تامّ و تمام مزیت و برتری دارد .

و این نیز یکی از مشخصات و صفات صراط مستقیم است .  
مطلب بسیار دقیق و مهمی که از آن مطالب نفیسی بدست می‌آید اینست  
که خداوند متعال با وجود آنکه در قرآن کریم ذکر **صراط** و **سبیل** را مکرراً به میان  
آورده است ، ولی معذک غیر از یک صراط مستقیم را به خود انتساب نداده  
است با آنکه برای خود سبیل‌های بسیاری را شمرده است .

خداوند عزّ من قائل فرموده است : **وَ الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ  
سُبُلَنَا** <sup>۱</sup>.

«و کسانی که در ما مجاهده می‌نمایند ، ما آنان را به راه‌های خودمان  
رهبری می‌کنیم.»

و همچنین صراط مستقیم را در غیر از آیه : **صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ** به  
أحدی از مخلوقاتش نسبت نداده است . <sup>۲</sup> ولیکن سبیل را به غیر خود از

---

۱- صدر آیه ۶۹ ، از سوره ۲۹ : العنکبوت .

۲- و علّت این امر آن است که مراد از **الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ** ، خصوص اولیای خدا  
هستند که به فوز و وصول به ولایت کلّیه نائل آمده‌اند ؛ زیرا که مراد از نعمت در هر جائی از  
قرآن که آمده است ، خصوص نعمت ولایت است . و بنابراین اضافه و نسبت صراط به منعم  
علیهم با اضافه‌اش به خدا تفاوتی ندارد . زیرا لازمه ولایت که فنای محض ولیّ خداست در  
ذات اقدس او ، راسم وحدت فانی و مغنیّ فیه میباشد . و صراط خدا با صراط ولیّ خدا ،  
حقّاً و حقیقهً یک صراط است .

مخلوقاتش در جاهای متعددی نسبت داده است ؛ همچون نسبت به پیغمبر :

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي .<sup>۱</sup>

«بگو (ای پیغمبر) این سبیل من است که من از روی بصیرت مردم را از این راه به سوی خدا میخوانم ؛ این دعوت من است به این راه و دعوت کسی که از من پیروی نماید.»

و همچون نسبت به کسیکه به خدا بازگشت و انا به دارد :

وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ .<sup>۲</sup>

«(ای انسان) متابعت کن از راه کسی که به سوی من بازگشت دارد!»

و همچون نسبت به مؤمنان :

وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ  
الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا .<sup>۳</sup>

«و کسی که بارسول خدا از در لجاج و سرسختی برآید پس از آنکه هدایت برای وی مبین و آشکارا شده است و از غیر راه مؤمنین پیروی نماید ، ما بازگشت میدهیم او را به آنچه بازگشت میکند ؛ و در دوزخ آتش می‌زنیم ؛ و بد مصیری است جهنم.»

و از این آیات دستگیر میشود که سبیل غیر از صراط مستقیم است . سبیل به اختلاف متعبدین و سالکین راه عبادت ، اختلاف می‌پذیرد و متعدد و متکثر می‌گردد ؛ به خلاف صراط مستقیم . و بدین لطیفه مهم و نکته دقیق آیه مبارکه مورد بحث اشاره دارد :

۱- قسمتی از آیه ۱۰۸ ، از سوره ۱۲ : یوسف .

۲- قسمتی از آیه ۱۵ ، از سوره ۳۱ : لقمان .

۳- آیه ۱۱۵ ، از سوره ۴ : النساء .

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ  
سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ  
مُسْتَقِيمٍ<sup>۱</sup>.

که در اینجا سبیل را متعدّد شمرده و با صیغه جمع آورده ، و صراط را واحد و با صیغه مفرد ذکر نموده است .

و این صراط مستقیم واحد ، یا همان سبیل کثیره است و یا بواسطه اتصال بعضی از سبیل با بعضی ، و اتحاد بعضی با بعضی ، بالأخره مؤدّی به صراط مستقیم میگردد .

و از طرفی خدا میگوید : **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**<sup>۲</sup> .  
«و اکثریت کسانی که ایمان به خدا آورده اند ، ایمان به خدا نیاورده اند ؛ و از مشرکین هستند»

از این آیه معلوم می شود که بعضی از اقسام شرک که ضلالت است ، با ایمان جمع میشود ؛ و ایمان سبیل است .

و از اینجا معلوم می شود که سبیل با شرک جمع می شود ؛ ولیکن صراط مستقیم با ضلال که شرک است جمع نمی شود . چون فرموده است : **لَا الضَّالِّينَ** «صراط مستقیم ، راه اهل ضلال نیست» .

و از تدبّر و تأمل در این آیات معلوم میشود که هر یک از این سبیل (راهها) با مقداری از نقص و یا امتیاز از هم ، جمع میگردد . اما صراط مستقیم قابل نقص و امتیاز نیست . و نیز معلوم میشود که هر یک از این سبیل ، صراط مستقیم است با اینکه غیر از سبیل دیگر است و با آن سبیل دیگر فرق دارد . ولیکن صراط

۱- ذیل آیه ۱۵ و آیه ۱۶ ، از سوره ۵ : المائدة .

۲- آیه ۱۰۶ ، از سوره ۱۲ : یوسف .

مستقیم با هر یک از آنها اتّحاد دارد در عین آنکه با دیگری که از همه جهات و خصوصیات مخالف آنست ، اتّحاد دارد .

این نکته از بعضی از آیاتی را که ما در اینجا ذکر کردیم بدست می آید و همچنین از بعضی از آیات دیگر ، همچون آیه :

وَ أَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ<sup>۱</sup> .

«و اینکه مرا پرستش کنید ! اینست صراط مستقیم» .

که در این آیه شریفه ، به عبادت حضرت خداوندی صراط مستقیم اطلاق شده است .

و همچون آیه : قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا<sup>۲</sup> .

«بگو (ای پیغمبر) حَقّاً و تحقیقاً پروردگار من مرا به سوی صراط مستقیم رهنمائی فرموده است . صراط مستقیم دینی است استوار و اصیل و پا برجا . آن مِلّت و آئین ابراهیم است که از هر جهت کژی و اعوجاج ، به سمت اعتدال و راستی متمایل است .»

که در این کریمه مبارکه به دین و مِلّت ، صراط مستقیم اطلاق شده است . و معلوم است که هم عبادت و پرستش ، و هم دین و مِلّت ، در میان همه سبیل اشتراک دارند .

فعلیهذا مثال صراط مستقیم با سبیل خدای تعالی که اولی واحد و دومی متعدّد است ، مثال روح است با بدن .

همانطور که برای بدن اطوار و حالات مختلفی در دوران حیات وجود

۱- آیه ۶۱ ، از سوره ۳۶ : یس .

۲- قسمتی از آیه ۱۶۱ ، از سوره ۶ : الأنعام .



دارد و هر حالتی غیر از حالت دگر است؛ همچون دوران شیرخوارگی و طفولیت و قریب بلوغ و جوانی و مسنّ بودن و پیری و فرتوتگی، و معذک روح همان روح است و متحد است با بدن در تمام این اطوار و ممکنست برای بدن حالاتی پیش بیاید که بر خلاف خواست و اقتضای روح باشد، اگر روح را به حال طبعی خود واگذارند؛ به خلاف روح که آن فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا<sup>۱</sup> است.

«یعنی همان خمیره و سرشت الهی که خدا مردم را بر همان سرشت، آفریده است.» و بدن هم با وجود این، همان روح است؛ یعنی انسان است. همینطور سبیل به سوی خداوند تعالی همان صراط مستقیم است؛ با این تفاوت که سبیل همچون سبیل مؤمنین و سبیل انابه کنندگان و سبیل پیروان پیامبر و غیرها از سبیل‌های خداوند متعال، چه بسا آفتی و یا نقصانی از خارج به آن میرسد، اما این آفت و نقصان همانطور که دانستیم بر صراط مستقیم نمیتواند عارض گردد.

و همانطور که دانستیم ایمان که سبیل به سوی خداست چه بسا با شرک مجتمع می‌شود و با ضلال جمع میگردد، ولیکن شرک و ضلال با صراط مستقیم جمع نمیشوند.

بنابراین از برای سبیل، مراتب بسیاری است از جهت خلوص و آلودگی و از جهت قرب و بعد، و معذک تمام این مراتب متفاوت بر صراط مستقیم قرار دارد و یا عین صراط مستقیم است.

خداوند تبارک و تعالی این حقیقت را یعنی اختلاف سبیل را به سوی خدا در عین آنکه همگی از صراط مستقیم نشأت می‌گیرند در مثالی که برای حقّ و

---

۱- قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۳۰: الزّوم.

باطل زده است ، در قرآن کریمش بیان نموده است :

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ  
مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ  
الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي  
الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ۱

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد ؛ آب روان شد ، و هر وادی را به مقدار وسعت خود فراگرفت . از جریان آب ، بر روی سیل ، کفی بالا آمد . و از آنچه در آتش نهاده و برای تهیهٔ زینت و یا متاعی دیگر در آن بوته می‌دمند ، همچنین کفی همانند کف بر روی آب ، پدیدار میشود . به این طریقه و کیفیت خداوند حق و باطل را (مثل) می‌زند . پس امّا آن کف بواسطه حرکت سیل به کناری پرتاب می‌شود . و امّا آنچه برای مردم مفید و نافع است در روی زمین (پس از نشستن سیل) باقی می‌ماند . خداوند اینطور مثال‌های خود را می‌زند» .  
خداوند عزّ و جلّ در این آیه بیان میکند که : ظرفیت و گنجایش دل‌ها و اندیشه‌ها و ادراکات در تلقی معارف ، و کمالات ، متفاوت است ؛ در عین آنکه همگی آنها متکی و منتهی به روزی آسمانی واحد هستند .

و بالجمله این خصوصیت ، یکی دیگر از مشخصات و صفات صراط مستقیم است .

و اینک چنانچه تا بحال در آنچه از مشخصات و صفات صراط مستقیم بیان شده است ، تأمل و تدبّر کنی ، اینطور خواهی یافت که : صراط مستقیم بر جمیع طرقی که به سوی خدا هدایت میکند و بر همگی راههائی که به سوی اوست ، سیطره و هیمنه دارد .

۱- آیهٔ ۱۷ ، از سورهٔ ۱۳ : الرعد .

یعنی سبیل به سوی خدا، راه موصل به سوی اوست به مقداری که در حقیقت و واقع امر از صراط مستقیم متضمّن است؛ با اینکه صراط مستقیم خودش بدون قید و شرطی موصل به سوی اوست.

و از همین جهت است که: خداوند آنرا صراط مستقیم نامیده است. چون صراط به معنای طریق واضح است؛ از سَرَطُ سَرَطًا مأخوذ شده است یعنی بَلَعْتُ بَلْعًا، گویا صراط، روندگان و پیمایندگان خود را می بلعد و نمیگذارد که از آن بیرون روند و از شکم و درون خود آنها را خارج نمیکند. و مستقیم که اسم فاعل از استقامت است به معنای آن کسی است که اراده میکند بر روی پای خود بایستد و بر جان خود و مال خود تسلّط یابد؛ مانند شخص قائم و بر پائی که بر امر خود مسلّط است. و بنابراین، مرجع این معنی اینطور میشود که آن کس که امرش متغیّر نیست و شأنش اختلاف ندارد.

صراط مستقیم آنستکه حکمش در هدایت و ایصال پویندگانش به سوی غایت و مقصدشان تغیر نمی پذیرد و مختلف نمی شود. خداوند تعالی میگوید:

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ ءَعْتَصَمُوا بِهِ ۖ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمًا .<sup>۱</sup>

«پس آن کسانی که ایمان به خدا آوردند و به او تکیه زده و اعتماد کردند، پس به زودی آنها را در رحمت و فضل خود داخل میکند؛ و به سوی خودش در صراط مستقیم هدایت مینماید.»

یعنی امر این هدایت، تخلف نمی پذیرد و پیوسته بر حال خود دوام دارد. و نیز خداوند متعال میگوید: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ، لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ، يُجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ

۱- آیه ۱۷۵، از سوره ۴: النساء.

كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ \* وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا<sup>۱</sup>.

«پس کسی را که خداوند بخواهد هدایت کند ، دل و سینه وی را برای پذیرش و قبول اسلام باز میکند و منشرح میگرداند . و کسی را که بخواهد گمراه کند ، دل و سینه وی را تنگ و سخت میکند ؛ گویا از شدت سختی میخواهد به آسمان بالا رود . اینطور خداوند رجس و پلیدی را برای کسانی که ایمان نمی آورند ، قرار میدهد . و اینست صراط مستقیم پروردگارت .»  
یعنی اینست منهاج و روش و طریقه خداوند که مختلف نمی شود و تخلف نمی پذیرد .

و نیز خداوند متعال میگوید : قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ \* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ آتَبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ<sup>۲</sup>.

«خداوند در پاسخ شیطان گفت : اینست صراطی که بر من مستقیم است . بدرستی که تو قدرت و سلطنت بر بندگان من نداری ؛ مگر بر کسانی از گمراهان و اغوا شدگان که از تو پیروی میکنند !»

یعنی اینست سنت من و طریقه من که بدون تغییر دوام دارد . بنابراین ، این گفتار همچون گفتار دیگر خداست که میگوید : فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا<sup>۳</sup>.

«(ای پیامبر) تو هیچگاه برای سنت و دأب و دیدن خداوند ، تبدل و تغییری نخواهی یافت ! و هیچگاه برای سنت و دأب و دیدن خداوند ، جابجایی

۱- آیه ۱۲۵ و قسمتی از آیه ۱۲۶ ، از سوره ۶ : الأنعام .

۲- آیه ۴۱ و ۴۲ ، از سوره ۱۵ : الحجر .

۳- ذیل آیه ۴۳ ، از سوره ۳۵ : فاطر .

و دگرگونی نخواهی یافت!»

و از آنچه تا بحال ما درباره صراط مستقیم ذکر کردیم ؛ اموری روشن و آشکارا شد :

اول آنکه : طرق و راههای به سوی خداوند از جهت کمال و نقصان و از جهت پر ارزشی و کم ارزشی ، در جهت قرب و نزدیکی آنها به منبع حقیقت و صراط مستقیم مختلف است ، مثل اسلام و ایمان و عبادت و اخلاص و إخبات ؛ همانطور که مقابل آن صفات ، همچون کفر و شرک و انکار و طغیان و معصیت نیز مختلف است .

خداوند سبحانه میگوید : **وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ .<sup>۱</sup>**

«و برای هر فردی ، درجات و مراتبی است از آنچه عمل کرده اند ؛ و بجهت آنکه ما پاداششان را به طور کامل بآنها ایفاء کنیم ، بطوریکه هیچ تعدی و ستمی بر آنها وارد نباشد .»

و این مطلب نظیر معارف الهیه است که عقل ها از ناحیه خداوند متعال تلقی می نمایند ؛ چون آنها نیز بر حسب اختلاف استعدادها مختلف است و به الوان مختلف قابلیت ها متلون است ؛ همچنانکه در مثالی که خداوند در آیه مبارکه زده است ، مشهود است : **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا .**

دوم آنکه : همانطور که صراط مستقیم هیمنه و سیطره و احاطه بر جمیع سبل دارد ؛ همینطور صاحبان صراط مستقیم - آنانکه خداوند متعال ایشان را در آن صراط تمکّن داده است و ولایت امرشان را خود بدست گرفته و ولایت امر هدایت بندگانش را به آنان سپرده است - هیمنه و سیطره و احاطه بر جمیع

۱- آیه ۱۹ ، از سوره ۴۶ : الأحقاف .

مردمان دارند .

زیرا میگوید : **وَ حَسَنٌ أَوْلَیِّكَ رَفِیقًا** <sup>۱</sup>.

«آن صاحبان صراط مستقیم ، رفیق خوبی هستند.»

و نیز میگوید : **إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ یُقِیْمُونَ**

**الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** <sup>۲</sup>.

«اینست و غیر از این نیست که صاحب ولایت شما خداست و رسول خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند و اقامه نماز میکنند و در حال رکوع زکات می پردازند.»

و این آیه مبارکه در اخبار متواتره دربارهٔ **أمیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام** نازل شده است . و آنحضرت اولین کسی است که باب ولایت را در این امت بر روی مردم گشود .

**سوّم** آنکه : هدایت به صراط ، به حسب تعیین معنای صراط ، معنای خودش را بدست میدهد .

زیرا هدایت ، عبارت است از دلالت و نشان دادن غایت بواسطهٔ ارائهٔ طریق ، که همان به گونه‌ای ایصال به مطلوب است . و چون میدانیم که سنت خداوند ، سنت اسباب است ؛ یعنی برای پیدایش هر چیزی سبب خاصی را برای آن مقرر کرده است ؛ فلهدا هدایت خداوند به ایجاد سببی خواهد بود که با آن مطلوب انسان بدست می آید ؛ و بنده خدا بواسطهٔ آن در سیر و حرکت خود به مقصد و مقصودش نائل می آید .

این گونه سبب برای هدایت را خداوند در قرآن مجید ، بیان نموده است :

۱- ذیل آیهٔ ۶۹ ، از سورهٔ ۴ : النَّسَاء .

۲- آیهٔ ۵۵ ، از سورهٔ ۵ : الْمَائِدَة .

مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ<sup>۱</sup>.

«کسی را که خدا بخواهد وی را هدایت کند ، سینه و قلب او را برای قبول اسلام باز میکند» .

و نیز فرموده است : ثُمَّ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكِ هَدَىٰ اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ<sup>۲</sup>.

«پس از آن پوست‌های بدنشان و دل‌هایشان به سوی ذکر خدا نرم می‌شود . اینست هدایت خداوند که به وسیلهٔ آن ، هر کس را که بخواهد ، هدایت می‌نماید .»

و در این آیه که تَلِينُ با إِلَىٰ متعدی شده است ، متضمن معنای میل و اطمینان است ؛ یعنی پوستها و دل‌هایشان نرم می‌شود ، در حالیکه اطمینان دارند و میل به ذکر خدا می‌نمایند . بنابراین نرمی و لینت دل ، عبارت است از ایجاد کردن خداوند صفتی را در دل که بوسیلهٔ آن ، دل ذکر خدا را می‌پذیرد و قبول می‌نماید و میل و اطمینان به آن میکند .

و همانطور که سبیل خدا مختلف است ؛ همچنین هدایت به سوی سبیل و راه‌هایی که به خدا نسبت داده می‌شود ، اختلاف دارد . و علی‌هذا هر سبیلی قبل از آن ، هدایت مخصوصی دارد که از مختصات آنست .

و به این گونه از اختلاف در هدایت ، آیهٔ مبارکه اشاره دارد که :

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ<sup>۳</sup>.

«و کسانی که در ما مجاهده می‌نمایند ، البته ما آنها را در سبیل و راه‌های خودمان هدایت می‌کنیم ؛ و خداوند با محسنین است .»

۱- صدر آیه ۱۲۵ ، از سورهٔ ۶ : الأنعام .

۲- قسمتی از آیهٔ ۲۳ ، از سورهٔ ۳۹ : الزمر .

۳- آیهٔ ۶۹ ، از سورهٔ ۲۹ : العنکبوت .

چون معنای مجاهده در خدا (جَهْدُوا فِيْنَا) آنستکه انسان وجه خدا را بخواهد؛ آنگاه خداوند سبحانه وی را هدایت به سبیلی میکند غیر از سبیل دیگر به حسب استعداد خاص او؛ و همچنین خداوند وی را همینطور در هدایت سبیلی، به هدایت سبیل دیگری می‌کشانند و می‌برد، تا بالأخره او را به نفس خودش جلّت عظمته اختصاص دهد.

اما معنای مجاهده در راه خدا (جَهْدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) آنستکه انسان سلامت سبیل و دفع عوائق و موانع از آن را بخواهد.

و بنابراین حقیقت هدایت در سبیل خدا آنستکه بنده مجاهد در راه خدا باشد؛ و خداوند در اینصورت هدایت در طرق مختلفه و سبیل متفاوتۀ خود، راه را برای وصول او به حریم قدس و عزّ و امانش قرار داده است.

**چهارم آنکه:** چون دانسته شد که صراط مستقیم امری است که در جمیع سبیل‌های خداوند تعالی محفوظ است؛ و در عین آنکه آن سبیل با هم در درجات و مراتبشان اختلاف دارند و صراط مستقیم در همه آنها هست و با همه آنهاست، بنابراین اشکالی ندارد که خداوند انسان را به صراط مستقیم هدایت کند. زیرا خداوند هدایت کننده است؛ و بنده اش را از سبیلی به سبیل دیگر و از صراطی به صراط دیگر هدایت میکند؛ یعنی از سبیل و صراط ادنی، به سبیل و صراط اعلی که صراط مستقیم است رهبری نماید. و در حقیقت وی را در سبیلی از سبیل رهبری نموده و سپس در هدایتش می‌افزاید تا از آن سبیل او را در درجه و مقامی که برتر و بالاتر از آنست، هدایت میکند.

و گفتار خداوند متعال: **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ** که خداوند از زبان بندگان خود که آنها را با عبادت روزمره هدایت نموده است، حکایت میکند، از این قبیل است. و بنابراین نباید در این مورد اشکالی به نظر آید که پرسش و طلب هدایت



از کسی که بالفعل هدایت یافته است؛ سؤال از تحصیل حاصل است و آن محال است. و همچنین قرار گرفتن بر صراط، بعد از فرض قرار گرفتن بر آن، که لازمه دعا و عبادت و نماز است، نیز تحصیل حاصل است و نباید درباره آن پرسش و تقاضائی به عمل آید؛ و جواب معلوم است.

بعضی بر مفاد این آیه ایراد کرده‌اند که شریعت ماکه شریعت اسلام است از هر جهت نسبت به شرایع سابقه کاملتر و واسعتر است. بنابراین، پرسش از خدای متعال که ما را در صراط کسانی که نعمت دادی بر آنها که مراد شرایع سالفه است، چه معنی دارد؟!

پاسخ این ایراد آنست که کاملتر بودن شریعتی از شریعت دیگر، امری است و کاملتر بودن شخص متمسک به شریعتی از شخص متمسک به شریعت دیگر، امری است جدا و غیر از آن؛ زیرا که مؤمن عادی و متعارف از مؤمنین شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم - با آنکه شریعت او کاملترین و واسعترین شرایع است - کاملتر از نوح و ابراهیم علیهما السلام - با آنکه شریعتشان قدیم‌تر و سابق‌تر است - نمی‌باشد.

و سرّ این مطلب آنستکه احکام شرایع و عمل به آنها، غیر از حکم ولایتی است که در کسی که در آنها متمکن شده است و بدانها متخلق گردیده است؛ پدیدار شده است.

صاحب مقام توحید خالص، گرچه از اهل شرایع سالفه باشد، اکمل و افضل است از کسی که در این شریعت متمکن در مقام توحید نگردیده است و حیات معرفت الهی در روحش مستقر نشده و نور هدایت خداوندی در دلش متمرکز نگشته است؛ گرچه این کس به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که اکمل و اوسع شرایع است، عمل کند.

بنابراین، ممکن است کسی که دارای مقام پائین‌تر است از اهل شریعت

کامل ، طلب هدایت کند و تقاضا و سؤال کند از خداوند متعال که وی را به درجه آن کسی که دارای مقام بالاتر است از اهل شریعت غیر کامل ارتقاء دهد . و از شگفت انگیزترین گفتارها که در اینجا ذکر شده است ، گفتار بعضی از محققین از اهل تفسیر است که در جواب این شبهه گفته اند : دین خدا واحد است و آن اسلام است ؛ و معارف اصلیه که توحید و نبوت و معاد و متفرعات آنها از معارف کلیه هستند ، همگی در شرایع ، واحد میباشند . و فقط مزیت این شریعت بر شرایع قبل از آن در آنست که احکام فرعیه آن واسع تر و شامل تر است برای جمیع شؤون حیات و زندگی ؛ و دین اسلام عنایتش به حفظ مصالح بندگان بیشتر است .

دیگر آنکه اساس و بنیان این شریعت ، بر استدلال با جمیع طرق آن از حکمت و موعظه و جدال احسن است . و این دو مین جهت مزیت اسلام است . و دیگر آنکه دین اگرچه واحد است و معارف کلیه اگرچه در جمیع شرایع یکسان است ؛ اما بجهت آنکه ایشان پیش از ما در راه پروردگارشان گام زده اند و در این سلوک بر ما تقدم داشته اند ، خداوند به ما امر نموده است که ما در امور آنها نظر کنیم و از حالاتشان و مصیرشان اعتبار گیریم . و این هم جهت سوم .  
حضرت علامه ، پاسخ این گفتار را به این نهج فرموده اند که :

این کلام در اصول تفسیر مبتنی است بر مسلکی که مخالفت دارد با اصولی که واجب است مسلک تفسیر بر آن اصول مبتنی گردد ؛ زیرا بناء و اساس این گفتار بر آنستکه تمام حقائق معارف اصلیه از جهت واقع و نفس الامر واحد است و ابدأً اختلافی در مراتب و درجات آن نیست ؛ و همچنین است تمام کمالات باطنیه معنویه .

و علیهذا افضل پیغمبران مقربین با پست ترین مؤمنین ، از جهت وجود و کمال خارجی تکوینی ، مساوی هستند ؛ و تفاضل و مزیت به حسب مقامات

اعتباری و مجعول به جعل تشریحی است، بدون آنکه بر تکوین تکیه زند و متکی باشد.

همچنانکه تفاضل و مزیت میان پادشاه و رعیت، فقط به حسب مقام جعلی و وضعی است، بدون اندک تفاوتی از جهت وجود انسانی.

و این گفتار بر اصل دیگری نیز مبتنی است، و آن قول به **أَصَالَةُ الْمَادَّةِ** و نفی اصالت از غیر ماده؛ و درنگ کردن و توقف نمودن در ما سوای ماده غیر از خداوند سبحانه. چون درباره خدا دلیل دلالت بر استثناء دارد.

وکسی که در این ورطه (مهلکه و شدت و مشکله ای که نجات و خلاصی از آن متعسر است) فرو افتاده است بواسطه یکی از دو امری است که بدان معتقد است:

یا قول به اکتفاء به محسوسات بجهت اعتماد بر علوم مادّیه؛ و یا الغاء تدبّر در قرآن و اکتفا به فهم عامی.

**پنجم** آنکه: مزیت و فضیلت اصحاب صراط مستقیم بر غیرشان، و همچنین مزیت صراطشان بر سبیل غیرشان فقط و فقط به سبب علم است نه عمل؛ زیرا ایشان از جهت فراگیری معرفت و عرفان خداوند و علم به پروردگارشان، به مقام و منزلتی فائق آمده اند که غیر از آنها بدین مقام نرسیده اند. زیرا اخیراً بیان شد که عمل تام و تمام در بعضی از سبیل هائی که پائین تر و پست تر از صراط اینها بوده است، موجود بوده است.

بنابراین غیر از مزیت علم، برای آنها وجه مزیت دیگری نیست. و اما اینکه این علم کدام علم است؟! و چگونه است؟! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** در ذیل آیه: **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا<sup>۱</sup>** از آن بحث میکنیم.

۱- صدر آیه ۱۷، از سوره ۱۳: الرَّعَد.

و به این مطلب مشعر است قوله تعالی: **يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**<sup>۱</sup> و همچنین قوله تعالی: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**<sup>۲</sup>.

« کلمه پاک و پاکیزه به سوی خدا بالا می‌رود؛ و عمل صالح، کلمه پاک را

بالا می‌برد. »

فلهذا آنچه به سوی او صعود میکند، همان کلم طیب است که عبارت است از: اعتقاد و علم؛ و اما عمل صالح کارش فقط آنستکه کلم طیب را بالا ببرد و او را کمک کند؛ نه آنکه خودش به بالا صعود نماید.<sup>۳</sup>

تا اینجا افادات استادنا الأعظم قدس الله نفسه در تفسیر بود؛ و چون حاوی مطالب دقیقه عمیقه و افاضات رشیکه بود، عیناً حکایت شد تا مطالعه کنندگان، با صرف وقت و دقت در مضامین آن، به نکات فلسفی و عرفانی آن پی برده و از خداوند بخواهند، و مجدداً طلب نمایند، تا با توفیق عمل به قرآن، توفیق اهتداء، و رکوب در صراط مستقیم را عنایت فرماید. و آنان را با اولیای خود که هیمنه و سیطره بر سُبُل دارند، معیت دهد؛ و از مزایا و فوائد صراط مستقیم که از حدّ و عدّ و حصر بیرون است، متمتع گرداند. یعنی از کثرت به وحدت؛ و از دوئیّت به یگانگی، و از رؤیت وجه خلقی موجودات، به زیارت و لقاء وجه الهی آنها، ارتقاء دهد. خلاصه آنکه از طریق و راه و سبیل، به صراط مستقیم واصل نماید.

و توضیح این مختصر آنستکه:

۱- قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۵۸: المجادلة.

۲- قسمتی از آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر.

۳- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱، ص ۲۶ تا ص ۳۵، با حذف بعضی از مسائل جزئی و غیر لازم ذکر.

هر موجودی از موجودات، و هر پدیده‌ای از عالم آفرینش، تحت قانون و برنامه منظمی قرار دارد، که ابداً از آن تخطی ندارد؛ و پیوسته بطور دوام در راه و مسیری که خداوند برای آن مقرر کرده است؛ در حرکت است.

هر یک در تحت خصوصیتی از خصوصیات، و ماهیتی از ماهیات، بدون هیچگونه إفراط و تجاوز، و تعدی و پیش افتادن، و بدون هیچگونه تفریط و کوتاهی و قصور و فطوری، با شرائط معین و مُعدّات خاصّ به سوی مقصد، و غایت طبعی و طبیعی و کمال حیات مادّی بوده، و همگی سر در تکاپو و جستجوی مقصود داده، و بدان آرام و سکینه خاطر دارند.

این از جهت ظاهر است؛ و در اینصورت هر یک با دیگری مختلف می‌باشد؛ هم اختلاف در مبدء، و هم اختلاف در منتهی، و هم اختلاف در سیر و مسیر، و هم اختلاف در شرائط و موانع، و هم اختلاف در نتیجه و غایت، و هم اختلاف در روزی و بارگیری، و بالأخره اختلاف در همه چیز، و هر عرضی از أعراض تسعه که عارض بر جوهرند.

ولیکن تمام این موجودات، بدون اختلافی در نهایت، اتفاق و یگانگی و در غایت استیناس و الفت با هم و در کمال صمیمیت به سوی مقصد واحدی که خداوند است در حرکت می‌باشند.

خداوند از باطن هر یک یک آنها جدا جدا از مام حرکت آنرا به دست دارد؛ و به سوی خود می‌کشد.

مورچه گرچه با زنبور مختلف و از هر جهت متفاوت است؛ لیکن از اینجهت یکی است و ابداً جدائی ندارد.

انسان گرچه با حیوان مختلف است و هر یک از اصناف حیوانات برّی و بحری و جوّی با یکدیگر اختلاف دارند؛ ولی همگی متحداً متفقاً دست بدست هم داده و در سیر الی الله یک لحظه واقف نشده و از شتاب و سرعت خود

نمی‌کاهند. در بیداری و خواب، در حال علم و جهل؛ در حال مرض و صحت، در حال موت و حیات به سوی او جلّ و عزّ در حرکتند و او را می‌جویند؛ گرچه خود، شاعر بدین معنی نباشند و آگاهی نداشته باشند.

این حرکت‌های مختلف - که نه تنها اختلافشان در اجناس و انواع و اصناف ختم نمی‌شود، بلکه هر فرد فرد از افراد موجودات و هر ذره ذره از ذرات با هم در کمال اختلاف بوده و ابداً اتّحادی ندارند و نخواهند داشت - تعبیر از آن به سبیل می‌شود. ما شاء الله از قدرت و عظمت حضرت حقّ که چقدر بی‌حصر و بی‌شمارش، موجودات مختلفی را خلق فرمود. و این یگانگی و وحدت حرکت به سوی بارگاه عزّتش که در نهایت اتّحاد بلکه وحدت است. تعبیر از آن به صراط مستقیم می‌شود که هر موجودی گرچه در سبیل خود و در ظاهر خلقت خود با دیگری جدائی دارد؛ ولیکن در باطن خود و در سرّ خود، واجد صراط مستقیم است که سبیل بر روی آن چون پرده و ستّاری است که آنرا پنهان نموده است. هر که نظر به ظاهر افکند، یک سبیل جداگانه و مختصّ به آن بیند. و هر که نظر به باطن اندازد، همه در یک صراط مستقیم مشاهده میکند.

و برای او و انّ من شیء الاّ یسبح بحمده<sup>۱</sup> «هیچ چیز نیست مگر با حمد او تسبیح می‌گویند.» همچون آفتاب روشن می‌شود، و وَلَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ<sup>۲</sup> «ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید» به تَفْقَهُونَ و تَعْلَمُونَ و تُبْصِرُونَ و تُشَاهِدُونَ مبدّل می‌شود.

و مفاد این آیه و نظائر آن از آیات قرآن که چه بسیار لطیف و چه نیکو است؛ همچون آیه شریفه:

مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اَخَذُ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّي عَلِيٌّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۳</sup>.

۱ و ۲- به ترتیب قسمتی از آیه ۴۴، از سوره ۱۷: الإسراء.

۳- قسمتی از آیه ۵۶، از سوره ۱۱: هود.

«هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه خداوند پیشانی او را گرفته است؛ و حقاً پروردگار من بر صراط مستقیم است.» روشن و آشکارا می‌شود. زیرا مراد از گرفتن پیشانی، او را در راه و روش معین و مقدر بحرکت در آوردن است. و مراد از صراط مستقیم همان سنّت واحده الهیه است که بدون استثناء همه موجودات را در این صراط آورده، و بر آنها هیمنه دارد.

این گفتار حضرت هود است علی نبینا و آله و علیه الصلوة والسلام به قومش پس از آنکه گفت:

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ<sup>۱</sup>.

«من حقاً توکل بر خدا کردم که او پروردگار من و پروردگار شماست.» از اینجا معلوم میشود حقیقت توکل یعنی از حول و قوه خود بیرون رفتن، و خدا را وکیل و کفیل گرفتن، عبارت از ورود در صراط مستقیم و مشاهده آنستکه حضرت حقّ زمام همه موجودات را بدست دارد و حتی یک ذره نیست که از این حکم مستثنی باشد.

همه و همه سر در مقام عبودیت نهاده، چه مؤمن و چه کافر، چه عادل و چه فاسق، از جهت امر تکوین و از جهت وجه ربّی و از جهت وجه الامری یگانه و متحدانه، بدون ادنی تغییر و تبدیل و اختلافی می‌باشند؛ همین موجوداتی که از جهت امر تشریح و اعتبار و از جهت وجه خلقی، و از جهت این سوی عالم، همه دارای اختلاف و دارای تغیر و تبدل بوده و نه تنها اختلاف در اصول و فروع سازمان بلکه در جزئی‌ترین مرحله از تشخص خود دارای اختلاف بوده و در سبیلی غیر از سبیل دیگر در حرکت هستند.

و سرّ این مطلب آنستکه خداوند واحد است؛ و همه موجودات،

---

۱- صدر آیه ۵۶، از سوره ۱۱: هود.

مخلوقات وی هستند و بس . بنابراین خداوند در غایت و نهایت اختلافی که آنها را به وجود آورده است - و گرنه اینگونه تکثر نداشتند و بسیار نبودند - معذک همگی متصل و مرتبط به او هستند و از جهت مخلوقیت یکسانند . همه ظهورات و تجلیات واحد او هستند . و تکرار در تجلی محال است . همه از یک مبدأ سر رشته گرفته و در یک مسیر در حرکت و به سوی یک منتهی میروند .  
چقدر عارف عالیقدر : شیخ محمود شبستری ره این مطلب عالی را خوب بیان فرموده است :

در این مشهد یکی شد جمع و افراد    چو واحد ساری اندر عین اعداد  
تو آن جمعی که عین وحدت آمد    تو آن واحد ، که عین کثرت آمد  
کسی این سرّ شناسد کو گذر کرد    ز جزوی سوی کلی یک سفر کرد<sup>۱</sup>  
یعنی این ربط حادث به قدیم و این ربط خلایق به خالق ، و این وحدت ذات و صفات و افعال را در کثرات ظهورات و مخلوقات ، کسی می تواند دریابد که از طیّ سبلی به صراط مستقیم رسد و در آن نهج گام بردارد ؛ و از رؤیت کثرات جزئی چشم دوخته ، نظر به جمال محبوب واحد احد فرد صمد اندازد ؛ یعنی سفر از عالم جزئیات به کلیّات و بساطت و انوار نماید و نور مطلق حضرت حقّ را که واحد است ، در جمیع ما سوی از ذره تا ذره و از ملک تا ملکوت و از ادنی تا اعلی درجه و مقام هوّیات مشاهده نماید .

این مقام انسان کامل است که صراط مستقیم است ؛ همانطور که حضرت صادق آل محمد علیه السّلام فرموده اند :

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَىٰ كُلِّ خَيْرٍ ، وَ الْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ .<sup>۲</sup>

۱- «گلشن راز» طبع سنگی ، ص ۲۹ .

۲- تفسیر «صافی» ج ۱ ، ص ۵۵ از طبع گراوری اسلامیّه .



«صورت نفس ناطقه انسان، همان صراط مستقیم است به سوی تمام خیرات و برکات؛ و همان پلی است که در میان بهشت و آتش کشیده شده است.»

حضرت سید الشهداء علیه السلام حقیقت قرآن ناطق<sup>۱</sup> و حقیقت صراط مستقیم است که در صبح روز عاشوراء طبق روایت طبری، شتر راهوار خود را طلب کرده و بر آن سوار شد و به بانگی بلند به طوریکه همگی از لشکریان

۱- چون لشکریان معاویه با تزویر و حيله عمر و عاص قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و خواستار حکمیت قرآن شدند، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: گول این مکر و خدعه را مخورید! این تزویر است که می‌خواهند بوسیله آن شما دست از جنگ بردارید و آنها پیروز شوند و بطور تام و تمام برخلاف کتاب خدا عمل کنند، **أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ هَذَا كَلَامُ اللَّهِ الصَّامِتُ** «یعنی من کلام ناطق و گفتار گویای خدا هستم و این قرآن کلام خاموش خداست» این عبارت را شهید قاضی نور الله شوشتری در مقدمه کتاب «مجالس المؤمنین» طبع سنگی ص ۴ از قطب الدین صاحب «مکاتیب» حکایت نموده است، و بدینگونه تقریر کرده است: زیرا بر وجهی که مولانای فاضل عارف قطب الدین أنصاری شافعی در کتاب «مکاتیب» ذکر نمود، راه بی راهنمای نمی‌توان یافت و گفتن آنکه چون کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در میان است به مرشد چه حاجت است به آن می‌ماند که مریض می‌گوید: چون کتب هست که طبیب نوشته، چرا مرا به اطباء مراجعت باید کرد که این سخن خطاست از برای آنکه هر کس را فهم کتب طبیب میسر نیست و استنباط از آن نمی‌تواند کرد، مراجعت به اهل استنباط باید کرد که **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ** (قسمتی از آیه ۸۳ از سوره ۴: النساء) کتاب حقیقی، صدور اهل علم است که **بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** (قسمتی از آیه ۴۹ از سوره ۲۹: العنکبوت) نه بطون دفاتر چنانچه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: **أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ هَذَا كَلَامُ اللَّهِ الصَّامِتُ**. اینست تمام کلام فاضل مذکور انتهى نقل قاضی نور الله از قطب الدین شافعی.

بشنوند ، ندا در داد :

أَيُّهَا النَّاسُ ! اسْمَعُوا قَوْلِي وَ لَا تَعْجَلُوا حَتَّى أَعْظَمَكُمْ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَكُمْ  
عَلَيَّ ؛ وَ حَتَّى أَعْتَذِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ !  
فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي ، وَ صَدَقْتُمْ قَوْلِي وَ أَعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ <sup>۱</sup> مِنْ أَنْفُسِكُمْ  
كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ ؛ وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ . وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ وَ  
لَمْ تُعْطُوا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ؛ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ  
عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ <sup>۲</sup> . إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ  
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ <sup>۳</sup> .

«ای مردم ! گفتار مرا بشنوید ! و در کشتن من شتاب موزید تا اینکه من  
شمارا موعظه ای کنم و پندی دهم به آنچه گفتن آن و تذکر آن حقی است ثابت  
برای شما بر عهده من و بر ذمه من ! و تا اینکه عذر خود را از آمدنم به سوی شما  
برایتان شرح دهم !

اگر شما عذر مرا پذیرفتید ! و گفتار مرا تصدیق نمودید ! و خودتان به من  
انصاف دادید ! (یعنی از در عدالت و انصاف و راه آن وارد شدید) این برای  
سعادت شما بهتر است ؛ و دیگر از برای شما حجتی برای کشتن من و راهی  
برای اخذ و دستگیری من نخواهد ماند ! و اگر شما عذر مرا نپذیرفتید و با  
انصاف با من عمل نمودید و حجت مرا کافی ندانستید ، پس در آن هنگام رأی  
خود و همراهان و شریکان خود را روی هم انباشته و گرد آورید تا آنکه کار شما و  
نظر و تدبیر شما و عاقبت امر شما ، بر شما پوشیده نماند ؛ سپس بدون هیچ

۱- النِّصْفَ با کسره نون و سکون صاد ، و نون تثلیث هم پیدا میکند : اسم است به  
معنای انصاف . گفته می شود : مَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نِصْفًا : أَيِ إِنْصَافًا وَ عَدْلًا . (أقرب الموارد)

۲- قسمتی از آیه ۷۱ ، از سوره ۱۰ : یونس .

۳- آیه ۱۹۶ ، از سوره ۷ : الأعراف .

مهلتی به من بپردازید و کار خودتان را درباره من یکسره نمائید !  
بدانید که حَقّاً صاحب اختیار و ولی من خداست که قرآن کریم را  
بفرستاد ؛ و او صاحب اختیاری مردمان صالح را می نماید .  
چون زنان و مخدّرات این گفتار را از آنحضرت شنیدند ؛ صیحه زدند ؛ و  
گریه کردند و صداهای آنها به ناله و فریاد بالا رفت . حضرت برادر خود عبّاس و  
پسر خود علیّ اکبر را به سوی ایشان فرستادند و به آن دو گفتند :  
سَكَّتَاهُنَّ ؛ فَلَمَعْرَى لَيْكُتْرُ بُكَاءُوهُنَّ .

«شما دو نفر ، زنان را ساکت نمائید ؛ سوگند به جان من که گریه آنها بسیار  
خواهد شد .»

و چون ساکت شدند ؛ حضرت حمد و سپاس خدای را گذارده و ثنا بر او  
فرستاد ، و بر محمّد و فرشتگان و پیغمبران الهی درود و صلوات و تحیّات را  
اهداء نمود ؛ و آنقدر از این سلامها و تحیّتها گفت که قابل شمارش نبود و از  
گویندهای نه قبل از آنحضرت و نه بعد از او ، بلیغ تر و رساتر در گفتار و منطق  
شنیده نشد .<sup>۱</sup>

و سپس چنین گفت : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ  
زَوَالٍ ؛ مُتَّصِرَةً بِأَهْلِهَا حَالاً بَعْدَ حَالٍ ؛ فَالْمَغْرُورُ مِنْ غُرَّتِهِ ؛ وَ الشَّقِيُّ مِنَ فِتْنَتِهِ .  
فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا ؛ فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا ، وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ  
مَنْ طَمَعَ فِيهَا . وَ أَرَأَيْكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ ؛ وَ  
أَعْرَضَ بَوَجهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ ؛ وَ أَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ ؛ وَ جَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ .  
فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا ، وَ بَشَسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ ! أَفَرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ وَ ءَامَنْتُمْ بِالرَّسُولِ  
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ ؛ ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ عِترَتِهِ ؛

۱- «تاریخ طبری» ج ۶ ، ص ۲۴۲ .

تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ .

لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ ! فَتَبَّ لَكُمْ وَ لِمَا  
تُرِيدُونَ . إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .  
هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .<sup>۱</sup> او<sup>۲</sup>

«سپاس و ستایش اختصاص به خداوند دارد ؛ آنکه دنیا را آفرید ؛ و آنرا خانه فنا و نیستی قرار داد . دنیائی را که پیوسته و دائم اهل خود را از حالی به حالی میگرداند و تغییر میدهد . پس مغرور کسی است که دنیا او را فریفته باشد ؛ و تیره بخت و تهی دست کسی است که دنیا او را به فتنه انداخته باشد !

بنابراین نباید این دنیای پست و دنیی شمار را بفریبید ! زیرا که آن ، امید کسی را که به آن اعتماد کند می بُرد ؛ و طمع و چشم داشت کسی را که در آن طمع ببندد ، تبدیل به خسران و ناامیدی می نماید .

و من چنین می یابم که شما بر امری که در آن غضب خدا را به سویتان کشیده اید ، گرد آمده اید ! و به کاری که خداوند وجه کریم خود را از شما برگرداند و نعمتش را بر ساحت شما وارد سازد و رحمتش را از شما دور کند ، مجتمع شده اید !

پس چه نیکوست پروردگار ما ! و چه زشت بندگانی هستید شما ! شما اقرار و اعتراف به اطاعت نموده و به پیامبر خدا : محمد - که درود باد بر او و آل او - ایمان آوردید ؛ و سپس بالشکری جرّار به سوی ذریّه و عترت او حمله ور شدید و اراده کشتن آنها را نموده اید !

هر آینه حقّاً شیطان بر شما چیره شده و نام و یاد خداوند عظیم را از

۱- ذیل آیه ۴۱ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون .

۲- «مقتل محمد بن ابی طالب» بنا بر نقل مُقَرَّم در «مقتل الحسین علیه السلام»

نفوستان ، به نسیان و فراموشی افکنده است ! هلاکت و خسارت پیوسته ملازم شما باشد و ملازم با این کاری را که میخواهید انجام دهید ! حَقًّا ما ملکِ طَلِقِ خدا هستیم و ما به سوی او بازگشت داریم .

آنان گروهی هستند که بعد از اسلامشان کافر شده اند ؛ پس دوری و لعنت از رحمت خدا برای گروه ستمگر و جائز بوده باشد !»

و سپس فرمود : **أَمَّا بَعْدُ فَأَنْسِبُونِي وَانظُرُوا مَنْ أَنَا ؟ ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَنْفُسِكُمْ وَ عَاتِبُوهَا فَانظُرُوا هَلْ يَصْلَحُ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكِ حُرْمَتِي ؟!**  
**أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ ؟ وَ ابْنَ وَصِيَّةٍ ، وَ ابْنَ عَمَّةٍ ، وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ ؟! أَوْ لَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي [ عَمُّ أَبِي - خ ل ] ؟ أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ بِجَنَاحَيْنِ عَمِّي ؟ أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَ لِأَخِي : هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ؟!**

«اما بعد ، نسب مرا بیاد آرید ! و ببینید من که می باشم ؟! و سپس به خود و به نفوستان بازگشت کنید و آنرا سرزنش کنید و نظر کنید که آیا مصلحت شما هست که مرا بکشید ؟! و حرمت مرا پاره کنید ؟!

آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم ؟! و پسر وصی او و پسر عموی او و اولین از مؤمنین که رسول خدا را به تمام آنچه را که از جانب خدا آورده بود ، تصدیق نمود ، نیستم ؟!

آیا حمزه سید الشهداء عموی من نیست ؟! [ عموی پدرم نیست ؟! ] آیا جعفر که در بهشت با دو بال خود در پرواز است ، عموی من نیست ؟!  
آیا به شما نرسیده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله ، درباره من و برادرم فرمود : این دو ، دو سید و سرور و سالار جوانان اهل بهشتند ؟!

پس اگر گفتارم را تصدیق کردید - و این گفتار حق است ، سوگند به خدا از

وقتی که دانستم که خداوند گوینده دروغ را مبعوض دارد ، سخن از روی تعمّد به دروغ نگفتم - و اگر گفتارم را تکذیب کردید ، اینک در میان شما از اصحاب رسول خدا هستید کسانی که اگر از آنها بپرسید ، به شما بگویند .

پرسید از جابر بن عبد الله أنصاری و أبوسعید خُدَری و سَهْل بن سَعْد ساعدی و زید بن أرقم و أنس بن مَالِك آنها به شما خبر میدهند که این کلام را از رسول الله درباره من و برادرم شنیده‌اند !

آیا در این مطالب ، حاجز و رادعی برای شما از ریختن خون من پیدا نمی شود ؟!

شمر بن ذی الجوشن گفت : آنکس که بداند ای حسین تو چه می گوئی ؟  
خدارا بر یک جانب عبادت کرده است (بدون آرامش و عقیده راسخ).<sup>۱</sup>

۱- عبارت شمر اینست : هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا تَقُولُ ! حرف ، به معنای کنار و پهلو و حاشیه است . در «أقرب الموارد» گوید : حَرْفٌ كُلُّ شَيْءٍ ، طَرْفُهُ وَ شَفِيرُهُ وَ حُدُّهُ . و از همین قبیل است : حَرْفُ الْجَبَلِ که به بالاترین نقطه کوه گویند . فَلَانٌ عَلَى حَرْفٍ مِنْ أَمْرِهِ ، أَيْ نَاحِيَةٍ مِنْهُ إِذَا رَأَى شَيْئًا لَا يُعْجِبُهُ عَدْلٌ عَنْهُ . وَ مِنْهُ قَوْلُ الْقُرْآنِ : وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ : أَيْ إِذَا لَمْ يَرَ مَا يُحِبُّ ، انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ ؛ فَيَعْبُدُهُ فِي السَّرَّاءِ لَا الضَّرَّاءِ - انتهى . و بنابراین ، ما حاصل معنای «عبادت بر حرف» این می شود که در بعضی از حالات خدارا عبادت می کند نه در جمیع حالات ، و همان معنائیست که نمودیم ، یعنی خداوند را از روی عقیده راسخ و ایمان تام عبادت نمیکند .

و آیه قرآن ، آیه ۱۱ ، از سوره ۲۲ : الْحَجَّ است : وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ . «بعضی از مردم ، خدارا فقط در بعضی از حالات خود عبادت میکنند . بدینصورت که اگر به او خیری برسد ، بدان دل می بندد و اطمینان و آرامش پیدا میکند ؛ و اگر فتنه‌ای و امتحانی رخ دهد ، بر روی چهره خود واژگون می شود ؛ هم در دنیا خسارت دیده است و هم در آخرت خسارت آورده است . و اینست همان خسران آشکار .»

حبيب بن مظاهر گفت: قسم به خدا من می بینم تو را، ای شمر که خدا را بر هفتاد جانب از شک و تزلزل عبادت کرده ای! و گواهی می دهم ای شمر که تو در گفتارت راست میگوئی، و نمیدانی و نمیفهمی که حسین علیه السّلام چه میگوید! خداوند بر روی دل تو مهر زده است!

حسین علیه السّلام گفت: اگر در این شک دارید؛ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟! سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم پسر دختر پیغمبری در میان شما و در میان غیر شما جز من کسی نیست!

ای وای بر شما! آیا شما به خونخواهی کشته ای را که از شما کشته ام از من مطالبه خون او را میکنید؟! و یا مالی را که از شما برده ام؟! و یا به تلافی و قصاص جراحی را که وارد کرده ام!؟

همه لشکر، سکوت کردند و هیچ پاسخی ندادند.

حسین علیه السّلام ندا کرد: ای شَبَث بن رَبِعی! و ای حَبَّار بن أَبَجْر! و ای قیس بن أَشَعَث! و ای یزید بن حارث! آیا شما به من نامه ننوشتید که اینک میوه ها رسیده است و بستان ها سر سبز شده است؛ اگر بیائی به سوی لشکری آماده برای نصرت می آیی که از هر جهت تجهیزاتش تمام و کامل است! پس بیا به سوی ما! آنها بحضرت گفتند: ما چنین کاغذی را ننوشته ایم!

حضرت گفت: سبحان الله! آری سوگند به خدا که نوشته اید! و پس از آن گفت: ای مردم! اگر شما مقدم مراناپسند می دارید، مرا رها کنید و واگذارید تا از سوی شما به محل امن و امانم در روی زمین بازگردم!

قیس بن أَشَعَث گفت: ما نمیدانیم چه میگوئی؟! ولیکن تو بر حکم پسران عمویت (بنی امیه) تنازل کن! و ایشان برای تو غیر از آنچه را که دوست داشته باشی، انجام نمیدهند!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ! لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَ لَا أَقِرُّ قَرَارَ الْعَبِيدِ!

ثُمَّ نَادَى: يَا عِبَادَ اللَّهِ! إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ! إِنِّي أَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ!  
ثُمَّ إِنَّهُ أَنَاخَ رَا حِلَّتَهُ وَ أَمَرَ عَقَبَةَ بْنَ سَمْعَانَ فَعَقَلَهَا؛ وَ أَقْبَلُوا يَزِ حَفُونَ نَحْوَهُ.<sup>۱</sup>

«در اینحال حسین علیه السلام گفت: نه! سوگند به خدا که همچون مردمان ذلیل، دست ذلت به شما نمیدهم؛ و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی‌کشم!

و پس از این ندا کرد: ای بندگان خدا من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید! من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که به روز پاداش و حساب ایمان ندارد!  
و سپس شتر خود را خوابانید و به عقیبة بن سمعان امر کرد تا آنرا دست بند زند؛ و لشکر به سوی او هجوم آوردند.»

در «نفس المهموم» ص ۱۴۹ پس از ذکر خطبه دوم حضرت: تَبَّالَكُمْ أَيَّتْهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحًّا، حِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَالْهَيْنَ فَأَصْرَحْنَاكُمْ مُوجِفِينَ، گوید: مرا به شگفت در می‌آورد که در اینجا کلام ابن ابی الحدید را در «شرح نهج البلاغه» در آنجائی که نامی از اباکنندگان از تحمل ظلم و ذلت یاد می‌کند، بیاورم. او می‌گوید: سید اهل الإباء، سرور مردان غیرتمند که به مردم حمیت و جوانمردی را آموخت و تعلیم کرد که مرگ در زیر سایه‌های شمشیر را باید بر ذلت و پستی اختیار کرد، أبو عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که چون بر او و بر اصحابش امان را عرضه داشتند، او بلند منشی نمود و از

۱- «نفس المهموم» ص ۱۴۵ و ۱۴۶، از «إرشاد» شیخ مفید.



قبول آن سرباز زد و گفت: **أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ** - الی آخر خطبه. آنگاه ابن ابی الحدید گوید: من از نقیب ابوزید یحیی بن زید علوی بصری شنیدم که می گفت: گوئی ابیات ابوتمام که راجع به محمد بن حمید طائی سروده است، سروده نشده است مگر درباره حسین علیه السلام:

وَقَدْ كَانَ فَوْتُ الْمَوْتِ سَهْلًا فَرَدَّهُ

إِلَيْهِ الْحِفَاظُ الْمُرُّ وَالْحُلُقُ الْوَعْرُ (۱)

وَنَفْسٌ تَعَاْفُ الضَّيْمَ حَتَّى كَانَهُ

هُوَ الْكُفْرُ يَوْمَ الرَّوْعِ أَوْ دُونَهُ الْكُفْرُ (۲)

فَأَثَبَتْ فِي مُسْتَتَفِعِ الْمَوْتِ رِجْلَهُ

وَقَالَ لَهَا مِنْ تَحْتِ أَحْمَصِكَ الْحَشْرُ (۳)

تَرَدَّى ثِيَابَ الْمَوْتِ حُمْرًا فَمَا أَتَى

لَهَا اللَّيْلُ إِلَّا وَهَى مِنْ سُنْدُسٍ خُضْرُ (۴)

۱- تحقیقاً خلاصی از مرگ برای او آسان بود؛ ولیکن نگهداری از ناموس و حریم خود که تلخ بود، و سنجیه و طبیعت سخت او، مرگ را به سوی او باز گردانید.

۲- او دارای نفسی است که ستم و ظلم و ربودنِ حَقِّش را بطوری ناپسند دارد که گویا در روز معرکه، ترس کفر است و یا اینکه از کفر بالاتر است.

۳- بنابراین او در قرارگاه مرگ، پای خود را محکم نهاد و به پایش گفت که حشر از زیر گودی و فرورفتگی کف پای تو بر می خیزد و بر پا می شود.

۴- باردای سرخ شهادت، پیکر خود را ملبس کرد؛ اما هنوز شب بر او نگذشته بود که آن لباس های سرخ همچون جامه های سبز از سندس بر قامت او بودند.

بحث سوم

احکام قرآن منطبق بر حق، و جاودانی است

و تفسیر آیه:

وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ



أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

وَ إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ .

(ششمین آیه از سوره نمل : بیست و هفتمین سوره از قرآن کریم)

«و حَقًّا وَ حَقِيقَةً تُو آيَاتِ قُرْآنَ رَا از جانب خداوند حکيم و علیم ، القاء

می کنی !»

حضرت آیه الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه در تفسیر فرموده اند :

قرآن اسم برای کتاب الهی به اعتبار آنکه خوانده میشود و قرائت میگردد .

و معنای تَلْقِيَةٍ مصدر تَلَقَّى با معنای تلقین نزدیک است . و نکره آوردن حَكِيمٍ و

عَلِيمٍ برای تعظیم است . و تصریح به آنکه این قرآن از نزد خداوند متعال است

برای آنکه حجّت برای رسالت باشد ؛ و نیز برای تأیید معارفی که گذشت ؛ و

برای صحّت داستانهای انبیاء علیهم السّلام که بعداً بیان میکند .

و اختصاص دادن نزول را از ناحیه این دو اسم گرامی (حکیم و علیم)

برای آنست که بفهماند قرآن از منبع و سرچشمه حکمت فرود آمده است . و

بنابراین هیچ قدرت علمی و شکننده ای نمیتواند آن را نقض کند و بشکند ؛ و

هیچ توانی نمیتواند آن را سست بنماید. قرآن منبع علم است؛ نه اخباری را که میدهد، تکذیب می‌شود؛ و نه حکم و قضائی را که می‌آورد، مورد ایراد و تخطئه قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

قرآن از مادهٔ قرأً یقرأً قرءاناً، یعنی جمع کردن و ضمّ نمودن بعضی از چیزی است با بعضی دیگر. و چون در وقت خواندن، انسان حروفات مختلفی را جمع میکند و با ضمّ بعضی به بعضی دیگر، کلمه پیدا می‌شود؛ و سپس کلام و عبارت پدید می‌آید، لهذا به سخن گفتن و خواندن، قرائت گویند.

قرآن مصدر از این باب است؛ و علم نهاده‌اند برای کتاب آسمانی مسلمانان که برپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. و بدینجهت قرآن نامیده شده است که عقائد حقّه و واقعیّه و احکام و مواعظ و قصص در آن جمع شده است.

بعضی از علماء رضوان الله علیهم گفته‌اند: علّت تسمیهٔ قرآن به قرآن، آنستکه در میان جمیع کتب آسمانی، قرآن است که ثمرهٔ تمام آن کتب، بلکه ثمرهٔ جمیع علوم حقّه در آن جمع است؛ و تفصیل هر چیزی را میتوان در آن مشاهده نمود؛ همچنانکه میفرماید:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.<sup>۲</sup>

«هر آینه تحقیقاً در بیان قصّه‌ها و داستانهای پیامبران و امت هایشان (همچون یعقوب و یوسف و برادرانش که این سوره از آن بحث دارد) عبرتی است برای اندیشمندان و متفکران. این آیات قرآن، گفتاری ساختگی نیست که من درآوردی باشد؛ و از روی افتراء به خدا نسبت داده شود. بلکه قرآن تصدیق

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ص ۳۷۲.

۲- آیهٔ ۱۱۱، از سورهٔ ۱۲: یوسف.

میکند آنچه را که در پیش روی آنست (از کتب سماویّه: تورات و انجیل و غیرهما) و در آن تفصیل و شرح هر چیزی است؛ و هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان می آورند.»

و همچنین قرآن را تبیان و آشکار کننده و واضح و هویدا سازنده هر چیز شمرده است:

و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ  
لِّلْمُسْلِمِينَ. ۱ و ۲

۱- قسمتی از آیه ۸۹، از سوره ۱۶: النحل .

۲- ابن حجر عسقلانی در «شرح صحیح بخاری» ج ۱۳، ص ۲۱۰ و ۲۱۱ در شرح کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ؛ مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الْآيَاتِ مَا مِثْلُهُ أَوْ مِنْ (أَوْ أَمِنْ) عَلَيْهِ الْبُشْرَىٰ. وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحْيًا أَوْ حَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ فَأَزْجُو أَنِّي أَكْثَرُهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ .

«من به جوامع کلم (کلماتی که جامع تمام خیرات است) مبعوث گردیدم؛ هیچکدام از پیامبران نیستند مگر آنکه مانند آیات قرآن به آنها داده شده است تا بشر بر آن ایمان بیاورند. و همانا آن چیزی که به من داده شده، وحیی است که خداوند به سوی من وحی کرده و فرو فرستاده است؛ بنابراین امید دارم که در روز قیامت در بین انبیاء دارای بیشترین پیرو باشم.» گوید:

«و معنای حصر در قول رسول خدا إِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْهُ أَنْسَتَكَةَ: قرآن، اعظم معجزات و ثمربخش ترین و با دوام ترین آنهاست؛ چون مشتمل بر دعوت و انتفاع از آن تا آخر روزگار و دارای حجت و برهان است. و از آنجائیکه چیزی نمی تواند در ارزش به او نزدیک شود تا چه رسد به آنکه همطراز او گردد، غیر از او را چون با او بسنجیم هیچ و بیمقدار خواهد بود. و از آنجائی که بخاری این حدیث را بدنبال حدیث بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ ذکر کرده است استفاده می شود که ارجح نزد وی از مراد و منظور جوامع الکلم، قرآن است. و این استفاده استفاده لازمی نمیباشد، زیرا دخول قرآن در کلام رسول خدا: بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ جای شک و تردید نیست؛ محل گفتار و نزاع در این است که آیا غیر از قرآن از سایر اقسام کلام آن حضرت، داخل است یا نه.» - الخ .

«و (ای پیامبر!) ما بر تو فرو فرستادیم کتاب آسمانی قرآن را که مبین و روشن کننده هر چیزی است؛ و هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمانان!»

شاهد بر گفتار ما آیاتی است در قرآن که بر این معنی دلالت دارد، از

قبیل:

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ۗ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ۗ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ۗ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ۗ ۱ و ۲

«(ای پیغمبر!) زبانت را برای خواندن آیات قرآن به حرکت در میاور؛ تا برای رسانیدن آنها به مردم عجله کنی و شتاب زده باشی! ما بر عهده خود گرفته ایم که قرآن را جمع کنیم، و به صورت مجموعه ای قابل قرائت در آوریم؛

۱- آیات ۱۶ تا ۱۹، از سوره ۷۵: القیامة .

۲- شیخ محمود اَبوریّه در کتاب «أضواء علی السنته المحمّدیّه» طبع سوّم، ص ۲۴۶ آورده است که: «عادت پیامبر چنین بود که هر وقت از قرآن بر او چیزی نازل میشد، به کاتبان و وحی خود امر کرده بود که به مجرد آنکه بر زبانش جاری شود، در کتابت آن مسارعت نمایند، و همانطور که وحی شده است بدون کمی جاافتادگی بنویسند. و بقدری آن حضرت بر این امر حریص بود که به مجرد وحی بدون اندک فاصله ای زبان خود را به آن آیات نازله حرکت میداد .

بخاری و غیره از ابن عباس در تفسیر قوله تعالی: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ گوید: رسول خدا در اداء آنچه را که از قرآن فرود می آمد با شدّت و فوریت، زبان و دو لب خود را حرکت می داد - از ترس آنکه مبادا کلمه ای ساقط شود - و می خواست آنرا حفظ کند، خداوند نازل فرمود:

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ۗ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ . خداوند می گوید: بر عهده ماست که آنرا در سینه تو جمع نمائیم و سپس بخوانیم، پس چون آنرا فرو فرستادیم و خواندیم آنگاه از آن خواندن پیروی کن.»

پس هنگامیکه آن را گرد آوردیم و بر تو قرائت نمودیم ، در آنوقت از آنچه قرائت شده است ، پیروی کن و به دنبال آیات قرائت شده باش ؛ و پس از آن ما بر عهده خود گرفته‌ایم که آنرا واضح و مبین ساخته ، و بدون ابهام و گرفتگی در آوریم .  
و از قبیل :

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا<sup>۱</sup>.

«و این قرآن را ما جزء جزء و تکه تکه جدای از هم نموده و به سوی تو فرستادیم تا آنرا برای مردم به تدریج بخوانی (و با صبر و حوصله و درنگ آنرا تعلیمشان بنمائی) و ما به تدریج از مقام عالی و شامخی آنرا نزول دادیم .»<sup>۲</sup>  
فرقان نیز از اسامی قرآن است از مادهٔ فَرَقَ يَفْرُقُ فَرْقًا و فُرْقَانًا یعنی بین اجزاء آن جدائی انداخت ؛ و لهذا در آیهٔ اخیر: وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ دانستیم که معنایش آنستکه قرآن را جزء جزء تفصیل داده و آنرا محکم و متقن ساختیم .<sup>۳</sup>

۱- آیهٔ ۱۰۶ ، از سورهٔ ۱۷: الإسراء .

۲- و قریب به همین مفاد است آیهٔ ۱۱۴ ، از سورهٔ ۲۰: طه: فَتَعَلَىٰ آلَ الْمَلِكِ الْحَقُّ وَ لَا تَعْبَلُ بِالْقُرْءَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا . «پس بلند مرتبه است خداوند ، آنکه پادشاه و صاحب اختیار است به حق . و (ای پیغمبر) در بیان کردن آیات قرآن پیش از آنکه وحیش به پایان برسد ، شتاب مکن ! و بگو : بار پروردگار من ، علم مرا زیاد گردان !»  
۳- اُبوریه در تعلیقهٔ ص ۲۴۶ و ۲۴۷ ، از طبع سوم کتاب «الأضواء» گوید :

« میان نزول اول قرآن و آخرش ۲۰ سال یا ۲۳ سال و یا ۲۵ سال فاصله بود . و این مبتنی بر اختلاف مدّت اقامت آن حضرت است در مکه بعد از بعثت ؛ چون بعضی گفته‌اند : ده سال و بعضی سیزده سال و بعضی پانزده سال . اما در مدّت اقامت آن حضرت در مدینه اختلافی نیست که ده سال بوده است . و نزول قرآن بر حسب حاجت بوده است ؛ پنج آیه و ده آیه و بیشتر و کمتر نازل شده است . ولیکن در روایت صحیحه آمده است که : كَلِمَةٌ غَيْرُ أُولَى الْأَرْوَاحِ که بعضی از آیه است بطور جداگانه نازل شده است .» (کتاب «تبیان» جزائری ، ص ۲۹)



و بنابراین فرقان که مصدر آنست به معنای فارق و جدا کننده بین حقّ و باطل است؛ و چون این کتاب مبین آسمانی کتاب فصل است نه هزل؛ و کتاب حقّ است نه باطل؛ بنابراین جدا کننده و تمیز دهنده بین حقّ و باطل است.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ  
الْفُرْقَانِ.<sup>۱</sup>

«روزه واجب در شهر رمضان است؛ آن ماهی که در آن قرآن نازل شده است. قرآن کتاب هدایت و راهنمایی است برای مردم. و دارای ادلّه واضحه و حجج و براهین ساطعه و دلائل متقنه‌ای است، از رهبری و هدایت؛ و کتاب جدا کننده بین حقّ و باطل، و تمیز دهنده میان حقیقت و اوهام است.»

فرقان در قرآن مجید در هفت موضع آمده است؛ و در همه جا به معنای قوه تشخیص حقّ از باطل، و نور و بصیرتی است که برای مؤمنین در اثر تقوی حاصل می‌شود. و قرآن که شامل جمیع معارف است اعمّ از آنچه بر انبیای سالفه وحی می‌شده و برای پیامبر ما بیان شده است و اعمّ از آنچه بر خود رسول الله وحی شده است، نیز فرقان است.

و آنچه از روایات وارده از ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین استفاده میشود، آنستکه قرآن به مجموع آیات الهی گفته می‌شود؛ خواه محکم باشد و خواه متشابه؛ و فرقان به خصوص آیات محکم اطلاق میگردد.

در تفسیر «نور الثقلین» از «اصول کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن سنان یا غیر او، از کسی که وی را ذکر کرده است، روایت میکند که او گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْفُرْقَانِ. أَ هُمَا شَيْئَانِ أَوْ شَيْءٌ وَاحِدٌ؟!

۱- صدر آیه ۱۸۵، از سوره ۲: البقرة.

«من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از قرآن و فرقان، که آیا آنها دو چیز هستند؛ یا چیز واحدی؟!»  
**فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْقُرْآنُ جُمْلَةٌ الْكِتَابِ؛ وَ الْفُرْقَانُ الْمُحْكَمُ الْوَاجِبُ الْعَمَلِ بِهِ.<sup>۱</sup>**

«حضرت فرمود: قرآن به تمام کتاب الهی گویند؛ و فرقان به خصوص محکماتی که عمل بدانها واجب است.»

و همچنین در «صحیفه سجّادیّه» در دعای ختم قرآن، عرض میکند:  
**اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْتَنِي عَلَى خْتَمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا؛ وَ جَعَلْتَهُ مُهَيِّمًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ؛ وَ فَضَلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ فَصَصْتَهُ! وَ فُرْقَانًا فَرَقْتَ بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَ حَرَامِكَ! وَ قُرْءَانًا أَعْرَبْتَ بِهِ عَنِ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ!<sup>۲</sup>**

«بار پروردگار! حَقّاً تو مرا بر ختم نمودن و به پایان رسانیدن کتاب خودت کمک نمودی؛ آن کتابی که چون آن را فرو فرستادی، نور بود؛ و آنرا مهیمن و مسیطر و مسلط بر تمام کتابهایی که فرو فرستادی نمودی؛ و بر هر گفتاری که آنرا بیان کردی، برتریّت و مزیت دادی! و آنرا فرقان قرار دادی تا بدینجهت بین حلالّت و حرّامت، تمیز دهی! و آنرا قرآن قرار دادی تا بدینوسیله از احکام وارده در شریعتت پرده برداری!»

در بسیاری از آیات قرآن، قرآن را کتاب با عظمت و دارای مجد و حکمت و روشن و آشکارا توصیف میکند، همچون آیه: **قَ وَ الْقُرْءَانِ الْمَجِيدِ.<sup>۳</sup>**  
 «قاف، و سوگند به قرآن که دارای مجد و رفعت و کرامت و شرافت و

۱- تفسیر «نور الثقلین» عبد علی بن جمعة عروسی حویزی، ج ۱، ص ۲۵۸، در ذیل آیه کریمه: **وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ؛** و «اصول کافی» ج ۲، ص ۶۳۰.  
 ۲- «صحیفه کامله سجّادیّه» دعای چهل و دوم.  
 ۳- آیه ۱، از سوره ۵۰: ق.

جلالت است.»

و همچون آیه: **بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ \* فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ**.<sup>۱</sup>

«بلکه آن قرآنی است دارای مجد و رفعت و شرف و جلالت که در لوح

محفوظ خداوندی (و علم ازلی و سرمدی وی نگهداشته شده) است.»

و همچون آیه: **يَس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ**.<sup>۲</sup>

«یاسین، و سوگند به قرآن که محکم است و قابل انفصال و وهن و سستی

و بطلان نیست.»

و همچون آیه: **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ**.<sup>۳</sup>

«و حقاً و تحقیقاً آن قرآنی است بزرگ و بزرگوار و دارای اصالت، که در

کتابی محفوظ در سرّ حق پنهان است.»

و همچون آیه: **الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ**.<sup>۴</sup>

«الف لام را، آنست آیات کتاب و قرآن آشکارا!»

و همچون آیه: **وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**.<sup>۵</sup>

«و اینست کتابی که ما آنرا نازل کردیم؛ کتاب مقرون به برکت است و

گواهی دهنده بر آنچه در برابر آنست از حقائق و احکام وارده در کتب پیامبران

پیشین.»

و همچون آیه: **وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ**.<sup>۶</sup>

۱- آیه ۲۱ و ۲۲، از سوره ۸۵: البروج.

۲- آیه ۱ و ۲، از سوره ۳۶: یس.

۳- آیه ۷۷ و ۷۸، از سوره ۵۶: الواقعة.

۴- آیه ۱، از سوره ۱۵: الحجر.

۵- صدر آیه ۹۲، از سوره ۶: الأنعام.

۶- قسمتی از آیه ۱۵۵، از سوره ۶: الأنعام.

«و اینست کتابی که ما آنرا نازل نمودیم، کتاب مقرون به برکت، بنابراین باید شما از آن پیروی کنید!»

و علاوه بر این آیات و نظائرهما که دلالت بر اصالت و ثبات و حَقَانِیَّت و عدم ورود بطلان و تزلزل در قرآن را دارند؛ آیات دیگری در این کتاب عزیز است که تنزیل قرآن را یا مستقیماً مستند به خدا میداند؛ مانند آیه: **الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۱**.

«خداوند متّصف به صفت رحمانیّت عامّه، قرآن را تعلیم نمود.»

و مانند آیه: **حَم \* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۲**.

«حامیم، این آیات فرورستاندن تدریجی کتاب است، از ناحیه خداوند،

که او عزیز و حکیم است.»

و یا بواسطه وحی از جانب او به شمار می آورد؛ مانند آیه:

**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ ۳**.

«ما برای تو بهترین حکایات و سرگذشت‌ها را با وحیی که از این قرآن به سوی تو فرستاده‌ایم، بیان مینمائیم؛ و تحقیقاً تو قبل از این شرح و بیان ما از غافلین به این سرگذشت بوده‌ای!»

و یا بواسطه وحی روح و روح الامین و روح القدس و جبرائیل می شمرد؛

مانند آیه:

**وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا**

۱- آیه ۱ و ۲، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن .

۲- آیه ۱ و ۲، از سوره ۴۵: الْجَاثِيَّة؛ و آیه ۱ و ۲، از سوره ۴۶: الْأَحْقَاف .

۳- آیه ۳، از سوره ۱۲: يُوْسُف .

۴- روح، موجودی است واحد؛ و افضل و اشرف از جمیع ملائکه حتی جبرائیل. ⇨

الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنِ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.<sup>۱</sup>

«وهمچنین ما به سوی تو روح را که از امر ماست، وحی نمودیم! و پیش از آن تو نمی توانستی بدانی که کتاب چه بود؟! و ایمان چه بود؟! ولیکن ما آن روح را نوری قرار دادیم که بواسطه آن، هر کدام از بندگان خود را که بخواهیم، هدایت نمائیم. و تو حَقًّا به سوی صراط مستقیم رهبری می کنی؛ صراط مستقیم، صراط الله است؛ آن خدائی که برای اوست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است. آگاه باش که بازگشت امور به سوی خداوند است.»

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.<sup>۲</sup>

«قرآن را روح الامین بر قلب تو فرو فرستاد تا اینکه بازبان عربی واضح و آشکارا، مردم را (از شرک و کفر و فسق و هرگونه انحراف عقیدتی و اخلاقی) بر حذر داری!»

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا.<sup>۳</sup>

«و آنچه از روایات استفاده میشود آنستکه نزول جبرائیل و ارسال وحی او با کمک و معاونت و معیت روح می باشد. و از آیه تَنْزَلُ الْمَلَكُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ (قسمتی از آیه ۴ از سوره ۹۷: القدر) استفاده می گردد که ملائکه جمع است، و روح واحد. و علاوه روح غیر از ملائکه است چون آنها تقسیم آنها شمرده است. و به نفس ناطقه انسان روح گویند، بواسطه امکان ترقی و تکامل و بلوغ به مرتبه روح؛ و گرنه خود نفس، روح نیست.

۱- آیه ۵۲ و ۵۳، از سوره ۴۲: الشوری.

۲- آیات ۱۹۳ تا ۱۹۵، از سوره ۲۶: الشعراء.

۳- قسمتی از آیه ۱۰۲، از سوره ۱۶: النحل.

«بگو (ای رسول ما) قرآن را روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل نمود تا آن کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت و استوار و پایرجا بدارد.»  
**قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱</sup>**  
 «بگو (ای رسول ما) کیست که او دشمن جبرائیل بوده باشد؟! اوست که با اذن و اجازه خداوند، قرآن را بر قلبت نازل کرد!»

و یا بواسطه أعوان و کمک کاران جبرائیل، وحی می شده است. و آیات قرآن در الواحی و یا شبیه الواحی در دست فرشتگان وحی که سفیران حق بوده و ملائکه بزرگوار و دارای اخلاق نیکو هستند، نازل می شده است.  
**كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ \* فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ \* فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ \* مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ \* بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ<sup>۲</sup>**

«نه اینچنین نیست؛ بلکه آیات قرآن برای پند و اندرز و تذکر است. بنابراین هر کس بخواهد از آنها پند می‌گیرد و موعظه می‌پذیرد. آیات قرآن در صحیفه‌های بلند مرتبه و عالی مقام، و پاک و پاکیزه شده از هر دستبردی غیر از انشاء حضرت حق، که در دست‌های سفیران وحی الهی که فرشتگان حق هستند؛ و دارای مرتبه‌ای رفیع و منزلتی عالی و اخلاقی خوش و شیمه‌ای پسندیده میباشند، به سوی تو ای رسول ما فرستاده می‌شود!»<sup>۳</sup>

۱- قسمتی از آیه ۹۷، از سوره ۲: البقرة.

۲- آیات ۱۱ تا ۱۶، از سوره ۸۰: عبس.

۳- احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» (که در سنه ۱۹۵۲ مسیحی تألیف کرده است) در ص ۴۲ و ۴۳ میگوید:

«و این وحی دارای انواعی است که برخی از آنها اختصاص به پیمبران ندارد، بلکه اختصاص به انسان ندارد؛ زیرا که حیوانات با غرائز خود به وحی الهی عمل میکنند، همانطور که فرماید:

از این آیات بدست می آید که در برخی از اوقات، آیات قرآن مستقیماً از جانب خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی می‌شده است؛ و در برخی از اوقات توسط روح که از فرشتگان عظیم‌تر است؛ و در برخی توسط جبرائیل که عظیم‌ترین ملک از ملائکه سماوی است؛ و در برخی از اوقات توسط فرشتگان وحی که بسیار بوده‌اند و در تحت مأموریت جبرائیل می‌باشند، وحی می‌شده است.

اما از آنجائیکه به صراحت آیه مبارکه قرآن که تکلم خداوند با هر بشری را منحصر در وحی، و یا از پشت پرده، و یا ارسال فرستاده و رسول می‌شمرد و در

﴿ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ .

و هریک از خواطر نفس انسان و اشاره نفس به او به عمل خیر، وحیی است از خداوند. اما پیغمبران شأنشان از این بالاتر است، و آن بدین طریق است که خداوند فرشته‌ای را مثل جبرائیل می‌فرستد تا رسالت او را به پیغمبرش با آیه قرآن و یا حدیث قدسی تحمّل نموده، به او برسانند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خود چنین خبر می‌دهد که: احياناً وحی به او به صورت انسانی مانند دحیه کلبی می‌رسید، و بعضی اوقات مانند صدای جرنج زنگ می‌آمد و روزهای سرد شدید از آن حضرت عرق می‌ریخت، و سپس آن وحی جدا میشد، و پیامبر آنچه را که به او گفته شده بود به خاطر داشت.

و علی کل حال، تعالیم قرآن از نزد محمد صلی الله علیه و آله نبود. فقط از جانب خدا بواسطه آن وحی بود. اسلوب قرآن خودش دلالت بر این حقیقت دارد، مثل: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ . و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ . و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ . و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا . و قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ .

و مانند اینها از اسالیب دیگری که دلالت دارند بر آنکه پیغمبر بصورتی که ما آنرا نمی‌دانیم متصل به ملاً اعلی می‌شد و علم را از خداوند باز بصورتی که ما نمی‌دانیم اخذ می‌نمود.

این سه قسم تحدید می‌نماید، میتوان قطعاً استفاده کرد که تمام این اقسام از نزول آیات توسط خداوند، و روح و جبرائیل، و فرشتگان دستیاران او، همه از قبیل وحی نبوده است:

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ \* وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا - الآية ١.

«و از برای هیچ فردی از افراد بشر نیست که خداوند با او تکلم کند و سخن بگوید، مگر از راه وحی و یا از پس پرده و حجاب و یا اینکه فرستاده‌ای را بفرستد و او با اذن خدا آنچه را که خدا بخواهد، وحی کند و خداوند حقاً و تحقیقاً بلند مرتبه و رفیع المنزله و دارای حکمت و استواری و ایتقان است.»

این آیه با صراحت تمام می‌گوید: وحی خداوند غیر از نزول جبرئیل و فرستادن پیام است؛ زیرا **أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا** را که شامل نزول جبرئیل و **سَفَرَةِ كِرَامٍ بَرَرَةٍ** و شامل نزول سائر دستیاران او می‌شود، قسیم با **إِلَّا وَحِيًّا** قرار داده است. بنابراین تکلم با بشر که از سه طریق بیرون نیست؛ و مسلماً درباره رسول الله **مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ** نبوده است؛ بنابراین یا باید وحی باشد و یا بتوسط جبرئیل و ملائکه وی. و بنابراین حتماً تکلم خداوند بطریقه وحی، غیر از تکلم وی بطریقه ارسال جبرئیل و فرشتگان خواهد بود.

اما مطلب مهمی که مسأله را حل میکند؛ و در این مسأله و در بسیاری از مسائل دیگر، نظیر قبض روح مردم یکجا توسط خود خداوند و در جای دیگر توسط ملک الموت و در جای سوم توسط سائر فرشتگان موت و قبض روح، و نظیر ارسال باران از آسمان و وزش باد توسط خداوند و توسط فرشتگان و توسط

١- آیه ٥١ و صدر آیه ٥٢، از سوره ٤٢: الشوری.



اسباب و علل طبیعی؛ و نظیر شفای امراض توسط خداوند و توسط فرشتگان و توسط اسباب و علل طبیعی و علوم پزشکی و غیرها که بسیار است؛<sup>۱</sup> میتوان از آن حلّ مسائل را پیدا کرد، اینست که بگوئیم:

طبق أدلّه فلسفیّه در حکمت متعالیه و طبق شواهد ذوقیه و عرفانیّه در مشاهدات سرّیه ملکوتیه و طبق صراحت آیات قرآن کریم و تواتر آثار و اخبار معصومین، خداوند عزّ و جلّ در ذات و در اسم و صفت و در فعل، واحد است. یعنی در عالم وجود و در دائره وسیع جهان هستی، هیچ ذاتی جز ذات اقدس وی نیست؛ و هیچ اسم و صفتی غیر از اسماء و صفات او نیست؛ و غیر از فعل او، فعل دیگری وجود ندارد.

بنابراین آنچه از ذاتی که در بدء نظر بطور استقلال به نظر میرسند، همان ذات اوست؛ و آنچه از اسماء و صفاتی که به نظر می آید، همچون عالم و علم و قادر و قدرت و حیّ و حیات، همان اسماء و صفات اوست؛ و آنچه از أفعال که مشاهده میشود؛ بطور اطلاق و بدون استثناء، همان فعل اوست.

غایه الامر نفس ذات و یا اسم و صفت و یا فعل او که بخواهد در عالم کثرت ظهور پیدا کند، باید از شبکه‌ها و آئینه‌هایی که بواسطه نفس تجلّی و ظهور حضرت او پدید آمده و عنوان آینه بودن و مرآتیت را بخود گرفته است، عبور کرده؛ و در هر عبوری از تعیین آن، کثرتی به خود گرفته تا بالأخره در این عالم کثرات با این وسعت و فسحت، این پدیده‌های فراوان و این کثرت‌های لا تُعدّ و

۱- اینکه قرآن کریم، راندن ابرها را به باد نسبت میدهد، از جهت آنستکه باد علتّ معده است، و اینکه در حدیث نسبت به ملائکه میدهد، از جهت آنستکه فرشته علتّ فاعلی است. و هیچکدام تنافی با هم ندارند، همچنانکه در باب شفای امراض، در قرآن و حدیث به عکس این آمده است. در قرآن میفرماید: *وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ* (آیه ۸۰ از سوره ۲۶: الشعراء) و در حدیث آمده است که خداوند برای هر دردی، دوائی را خلق نموده است.

لا تُحصی را به وجود آورده باشد .

هر یک از فرشتگان مقرب ، اسم و صفتی از اَسْمَاء و صفات کلیّه او هستند که دارای تعین اسمی بوده و بدین جهت از یکدیگر متمایزند . و هر کدام نوعی منحصر به فرد بوده ؛ و کثرت این عالم ، افراد متعدّده در تحت آن انواع نمیباشد ، نوعیت و جنسیتی که در تحتش افرادی باشند و از جنس و فصل ترکیب شده باشند ، اختصاص به عالم طبع و ماده دارد ؛ و در انواع مجرّده از این مقوله خبری نیست .

آن فرشتگان ، اولین محلّ ظهور و تجلّی او میباشند ؛ و سپس به فرشتگان پائین تر و از آنها به پائین تر تا برسد به این عالم ، نور احدیّت حضرت حقّ بواسطه تجلّی و ظهور ، و بالأخره عبور از این آئینه ها و شبکه ها ، این کثرات را در جهان هستی ، مرئی و مُشاهد ماگردانیده است .

جبرائیل ملک مقرب خدا و اعظم از جمیع ملائکه است که علم حضرت حقّ در او تجلّی میکند و از او در طریقه وحی به فرشتگان پائین تر و کوچکتر که تعدادشان بسیار است ، تجلّی و ظهور میکند ؛ و از آنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم ظهور و تجلّی می نمایند .

جبرائیل و این فرشتگان ابداً از خود هستی و بودی ندارند ؛ استقلال و عزّتی ندارند . آنچه هست ، هستی و بود خداوند است و استقلال و عزّت حضرت اقدسش جلّ و تعالی میباشد .

همیشه و پیوسته وحیی که به رسول اکرم میشود از خداوند به توسط جبرائیل ، به توسط سفرة کرام برّرة می باشد . و همه اش وحی خداست ؛ چون در عالم وجود غیر از خدا چیزی نیست .

منتهی اینکه گاهی آنحضرت چنان غرق انوار ذات احدیّت بود که ابداً جبرائیل را با آن سعه و وجود ملکوتی نمیدید تا چه رسد به سفرة کرام برّرة . و

در این مواقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مدهوش و بیهوش به روی زمین میافتادند و مثل آدم مَقْضِيٌّ عَلَيْهِ (متوفی) به شکل مرده، بدون حسّ و حرکت بودند؛ رنگ چهره آنحضرت تغییر میکرد؛ زرد و سفید می شد؛ بدن آنحضرت سنگین می شد، اگر بر روی استر و یا ناقه ای بودند، آنها سنگین می شدند و میخواست شکم آنها به زمین برسد.

سوره مائده آخرین سوره ای است که بر رسول الله نازل شده است، در حَبَّةُ الْوَدَاعِ، در هنگام مراجعت به مدینه در سفر بودند. و چون این آیات فرود می آمد، چنان حال پیغمبر تغییر میکرد و منقلب می شد و بدن مبارک ثقل و سنگینی پیدا میکرد که نزدیک بود شتر آنحضرت بر روی زمین بخوابد.

و در این موارد تجلّی خداست و وحی اوست بلاواسطه، یعنی عدم ادراک و مشاهده واسطه؛ و آنچه در اخبار وارد است که پیامبر در وقت نزول وحی منقلب و متغیّر میگشت، از این قبیل است.

و بعضی اوقات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرائیل را مشاهده می نمودند به صورت واقعی و حقیقی خود که وجود ملکوتی وی شرق و غرب عالم را پر کرده، و ذره ای نیست که از آن خالی باشد.

در اینصورت پیامبر مشاهده او را میکردند؛ و آن حال انقلاب و تغیر دیگر نبود. در اینجا وحی خداوندی مشهود آنحضرت بود که توسط جبرائیل صورت می پذیرد. و کِرَامٍ بَرَرَةٍ گرچه دست اندرکار بودند، ولی مُشَاهِد آنحضرت نبودند. اما خداوند از دریچه و آئینه وجودی جبرائیل مُشَاهِد بود.

قسم سوّم این بود که در حال وحی، رسول خدا سَفَرَةَ كِرَامٍ بَرَرَةٍ، یعنی سفیران و فرشتگان عدیده وحی را نیز مشاهده مینمودند. و در اینصورت هم خدا بود و هم جبرائیل و هم آنها، یعنی خدا از دریچه جبرائیل و از آن گذشته از دریچه سفره، مشهود رسول الله بود.

در این قسم ، هر سه مشاهده میشدند ؛ بطور تجلی و ظهور در دیگری ؛ و در قسم دوم خداوند و جبرائیل مشاهده می شدند بطور تجلی و ظهور حضرت حق در جبرائیل و در قسم اول فقط خداوند مشاهده می شد و جبرائیل و کرام برزّه گرچه بطور آلیت و مرآتیت هم باشد باز مشاهده نمی شدند .

در روایت است که از حضرت صادق علیه السلام می پرسند : یا بن رسول الله ! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تاب مقاومت ملاقات و دیدار جبرائیل را نداشت و از آنجهت از خود بیخود می شد و غش میکرد؟!

حضرت در پاسخ گفتند : این در حالی بود که خداوند متعال خودش بر رسولش تجلی مینمود و با او تکلم میکرد و رسولش بدون واسطه ، طرف خطاب خدا بود .

و اما در غیر اینصورت ، جبرائیل مانند یک عبد مملوک و یک بنده و برده ای می ایستاد و اجازه میگرفت و حرفهایش را میزد . و هر وقت جبرائیل سخن میگفت اینچنین بود .

و اما آنکه در موقع خطاب ، حال رسولش متغیر میگشت ، حقیقه خود خداوند عزّ و جلّ بوده است .<sup>۱</sup>

۱- این روایت منقول از حضرت استاد علامه آیه الله طباطبائی قدس الله سرّه ، در «مهر تابان» ص ۲۰۷ و ۲۰۸ از شماره پائین صفحه از طبع اول ( و ص ۳۰۶ از طبع دوم ) می باشد .

محبی الدین عربی در کتاب خود به نام «الدرّ المکنون و الجوهر المصون فی علم الحروف» می گوید :

القرءان یتّی یوم القیمه بکراً لا یعلم تأویلہ إلاّ الله . و این مفاد بسیار عمیق است که در رجعت و معاد قرآن به سوی خدا ، بطوری قرآن مجرّد و نورانی و بی حدّ است که جز ذات اقدس احدیت کسی را علم بر تأویل آن نیست .

تمام این اقسام، رؤیت و مشاهده قلبی آنحضرت بود که با سرّ و از باطن ذات خود با عالم ملکوت اتصال پیدا مینمود، و کسی که در حضورش بود از باطن او خبری نداشت و چیزی در حضور و ظاهر مشهود نبود.

آنچه در روایات وارد است که جبرئیل در هنگام نزول از رسول خدا اِذْن میگرد و سلام میکرد، دلالت بر علوّ مقام و مرتبت رسول خدا دارد. و در بعضی از ابحاث معاد شناسی گذشت که مقام انسان از ملائکه افضل است.<sup>۱</sup> و از اینکه پروردگار تعلیم جمیع اَسْمَاء را به آدم نمود، و سپس ملائکه را امر به سجده وی کرد؛ بخوبی میتوان اَفْضَلِیَّتِ اَدم را دریافت. و آنچه برای رسول خدا در وقت نزول وحی مشهود بود، همه اسرار و علوم باطنیه و تجلیات ربّانیّه و کشف سُبْحَتِی بود که دست سرشت و قدرت حضرت حقّ جَلّ و عَزّ، در وجود آنحضرت به ودیعت نهاده بود.

و اینهمه تجلیات و معجزات و کرامات و علوم غیبیه لا تُعَدُّ و لا تُحْصِی، همه اش به اذن پروردگار و دود در او مُنْطَوِی بود. و خداوند بواسطه روح و یا جبرئیل و یا سَفَرَةِ کِرَامٍ بَرَرَةٍ، بر آنحضرت ظاهر مینمود و متجلی میساخت. سیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در منازل و مراحل قرب حضرت حقّ و در معراج ربّانی و تماشای آثار جمال و جلال سبحانی و احاطه بر امور باطنیه و کشف اسرار و رموز و علوم که بدست احدی از بشر نرسیده بود، همه سیر در منازل و مراحل نفس و عبور از حجابهای نورانی بوده است که خداوند ربّ العزّة رسولش را بدین خلعت مخلّع نمود؛ و قامت بلند و رسای وی را بر تشریف این لباس، مناسب دید.

۱- دوره علوم و معارف اسلام، «معاد شناسی»، ج ۱، مجلس اوّل، تعلیقهُ ص ۸ تا ص ۱۰ از طبع اوّل (و ص ۱۴ تا ص ۱۶ از طبع ششم).

وصول آنحضرت به درجهٔ فنای مطلق و عبودیت محضه که همان مقام ولایت کلیه است، لازمه اش سیطره و احاطه بر جمیع ما سوی حتی فرشتگان مقرب و حملهٔ عرش و جمیع روحانیان عالم ملکوت و جن و انس در عالم ملک و هیمنه و تسلط بر همه اصناف و انواع حیوانات و نباتات و جمادات می باشد. در اینصورت اگر گفته شود: جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، در تحت حکم و امر الهی و ملکوتی آنحضرت هستند، جای تعجب نیست. در آنجا نه تنها احاطه علمی، بلکه احاطه ذاتی و وجودی است؛ تا چه رسد به مقام آمریت و مأموریت. حقیقت جبرائیل و سائر فرشتگان، در واقع یک تجلی وجودی است که از خود آنحضرت بوده است. زیرا در آنمقام بین او و بین خداوند دوئیت و فاصله ای نبوده است. حلول و اتحاد میان دو چیز نبوده است؛ آنجا مقام عبودیت محضه و فناء است.

در عالم عبودیت مطلقه و فنای مطلق، دیگر رسول الله نیست؛ محمد نیست؛ هیچ اسم و رسمی نیست و نمیتواند بوده باشد. آنجا خداست جل و علا؛ آنجا خداست و بس. و معلوم است در جایی که خدا باشد، هیچ چیز جز ذات اقدس وی نمیتواند بوده باشد. و تمام موجودات به نور او و به ظهور و تجلی او، همه و همه بدون استثناء موجودند و هر کدام در عالم خود و در خور ظرفیت و ماهیت و سعه وجودی خود، تحقق دارند.

چقدر خوب و عالی، عارف معروف و عالیقدر مصری: ابن فارض این

مراحل و منازل را شرح میدهد:

و أَطْلُبُهَا مِنِّي وَ عِنْدِي لَمْ تَزَلْ

عَجِبْتُ لَهَا بِي كَيْفَ عَنِّي اسْتَجَبْتِ (۱)

و مَا زِلْتُ فِي نَفْسِي بِهَا مُتَرَدِّدًا

لِنَشْوَةِ حَسِّي وَ الْمَحَاسِنِ خَمَرْتِي (۲)

## أَسَافِرُ عَنْ عِلْمِ الْيَقِينِ لِعَيْنِهِ

إِلَى حَقِّهِ حَيْثُ الْحَقِيقَةُ رَحَلْتِي<sup>۱</sup> (۳)

۱- من آن محبوب و معشوقم را که ذات اقدس او بود از خودم میخواستم و طلب میکردم؛ با آنکه او همیشه و پیوسته با من است. و من در شگفت افتاده‌ام که او چگونه بواسطه وجود من (نه بواسطه امر غیر و جدای از من، بلکه به علت منیت من و تعین من) از من خودش را پنهان نموده است؟

۲- و پیوسته در نفس خودم و در باطن خودم، در جستجوی او متردد بودم؛ یعنی رفت و آمد داشتم. و این تردد رفت و آمد، به واسطه مستی حواس من بود که از شراب مست کننده زیبایی‌ها و جمال‌ها مرا مست مینمود و مانع می شد از آنکه بتوانم پرده حس را بدرم؛ و خود را به محبوب ازل و ابد برسانم.

۳- بالأخره از علم الیقین یعنی از علم تفکیری و ذهنی یقینی خود، مسافرت کردم به عین الیقین و او را عیناً مشاهده کردم؛ و از آنجا نیز مسافرت به حق الیقین نمودم و حقیقت موجود را دریافتم.<sup>۲</sup>

۱- «دیوان ابن فارض» طبع بیروت - ۱۳۸۲ هجری، ص ۹۴ از تائیه کبری، بیت ۵۱۲

تا بیت ۵۱۴.

۲- مولی عبد الرزاق کاشانی در شرح تائیه خود که مسمی است به: «کشف الوجوه

الحر لمعانی نظم الدر» ص ۳۸۷ گوید:

عِلْمُ الْيَقِينِ عَقْدٌ ذَهْنِيٌّ مُطَابِقٌ بِلَا اضْطِرَابٍ؛ وَ عَيْنُ الْيَقِينِ مُشَاهَدَةٌ بِلَا حِجَابٍ؛ وَ حَقُّ الْيَقِينِ اتِّحَادٌ بَعْدَ اقْتِرَابٍ. وَ بَعْضِي از صُوفِيَّه گفته‌اند: عِلْمُ الْيَقِينِ حَالُ التَّوْفِيقَةِ؛ وَ عَيْنُ الْيَقِينِ حَالُ الْجَمْعِ؛ وَ حَقُّ الْيَقِينِ حَالُ جَمْعِ الْجَمْعِ بِلِسَانِ التَّوْحِيدِ. وَ نِيز گفته شده است که: لِلْيَقِينِ اسْمٌ وَ رَسْمٌ وَ عِلْمٌ وَ عَيْنٌ وَ حَقٌّ. فَالاسْمُ وَ الرَّسْمُ لِلْعَوَامِّ. وَ الْعِلْمُ عِلْمُ الْيَقِينِ لِلْأَوْلِيَاءِ. وَ عَيْنُ الْيَقِينِ لِحَوَاصِّ الْأَوْلِيَاءِ. وَ حَقُّ الْيَقِينِ لِلْأَنْبِيَاءِ. وَ حَقِيقَةُ حَقِّ الْيَقِينِ اخْتِصَّ بِهِ نَبِينَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ.

آنگاه پس از شرح مفصل و تفصیل کیفیّت منازل و آثار وجودی و لوازم  
لا ینفک آن میگوید :

و مَوْضِعُهَا فِي عَالَمِ الْمَلَكُوتِ مَا

خُصِّصَتْ مِنَ الْإِسْرَاءِ بِهِ دُونَ أُسْرَتِي (۱)

مَدَارِسُ تَنْزِيلِ مَحَارِسِ غِبْطَةٍ

مَغَارِسُ تَأْوِيلِ فَوَارِسِ مِئْتَةٍ (۲)

و مَوْضِعُهَا مِنْ عَالَمِ الْجَبْرُوتِ مِنْ

مَشَارِقِ فَتْحِ لِلْبَصَائِرِ مُبْهِتِ (۳)

أَرَائِكَ تَوْحِيدِ مَدَارِكُ زُلْفَةٍ

مَسَائِكُ تَمْجِيدِ مَلَائِكِ نُصْرَةٍ (۴)

و مَنبَعُهَا بِالْفَيْضِ فِي كُلِّ عَالَمٍ

لِإِفَاقَةِ نَفْسٍ بِالْإِفَاقَةِ أَثَرَتِ (۵)

فَوَائِدُ الْإِهَامِ رَوَائِدُ نِعْمَةٍ

عَوَائِدُ إِنْعَامِ مَوَائِدُ نِعْمَةٍ (۶)

و يَجْرِي بِمَا تُعْطَى الطَّرِيقَةُ سَائِرِي

عَلَى نَهْجِ مَا مَنَى الْحَقِيقَةُ أَعْطَتِ (۷)

و لَمَّا شَعَبَتْ الصَّدْعَ وَ التَّمَامَتْ فُطُو

رُ شَمَلِ بِفَرْقِ الْوَصْفِ غَيْرِ مُشْتَتِ (۸)

۱- از این آیه شریفه اتخاذ شده است: آیه ۱، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی اسرائیل)  
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ  
لِنُرِيَهُ مِنْ ءَايَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: «پاک و مقدّس است آن خداوندی که بنده خود را در  
شب سیر داد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که ما اطراف آن را برکت داده بودیم؛ برای  
اینکه ما به آن بنده خود از آیات خودمان نشان دهیم؛ و تحقیقاً خداوند سمیع و بصیر است.»



و لَمْ يَبْقَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَ تَوَثُّقِي

بِإِنْسَانٍ وُدِّي مَا يُؤَدِّي لَوْحْشَةٍ (۹)

تَحَقَّقْتُ أَنَا فِي الْحَقِيقَةِ وَاحِدٌ

وَ أَثْبَتَ صَحْوُ الْجَمْعِ مَحْوَ التَّشْتِ (۱۰)

وَ كَلِّي لِسَانَ نَاطِرٍ مِسْمَعٍ يَدٌ

لِنُطْقٍ وَ إِدْرَاكِ وَ سَمْعٍ وَ بَطْشَةٍ (۱۱)<sup>۱</sup>

۱- و موضع و محلّ ورود اسماء الهیّه در عالم ملکوت که عالم صفات است، آنجائی بود که در سیر من از عالم غیب و شهادت به سوی عالم صفات و ملکوت، به من اختصاص داده شد. و آن بجهت رفعت و سرمایه‌های قوای روحانیّه و حواس ظاهریّه و باطنیّه من نبود.

۲- آنجائی که سیر من بدان کشید، محلّ درس قرآن و تلاوت آنها بود که **فَأَلْتَلَيْتِ ذِكْرًا**<sup>۲</sup> و اماکنی بود که صاحب و واصل بدان مقام را از غبطه و حسد محافظت مینمود؛ بجهت علوّ و بلندی که داشت هیچکس را غبطه و وصول بدان نبود و بمقام و درجه مادون آن که مقام خودش بود، راضی بود. و آنجا محلّ غرّس و کاشتن معانی و تأویل قرآن بود که از آنها سرچشمه میگرفت. و دیگر در آنجا زواج و موانعی بودند که نمیگذاشتند کسی را که بخواهد به حریم ذات دست یابد از آنجا عبور کند. و متجاوزان را منع مینمودند (زیرا که بسیار اندکند کسانی که بتوانند از عالم صفات گذشته و خود را به عالم ذات واصل نمایند).  
۳- و کسی که از عالم صفات بگذرد و به عالم جبروت که ذات است، نائل آید؛ محلّ وقوع و تمکّن و استقرار آن صفات و اسماء در وی، مشارقی

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۰، بیت ۵۶۹ تا بیت ۵۷۹.

۲- آیه ۳، از سوره ۳۷: الصّافات.

است که ذات اقدس در آنجا طلوع میکند و گشایش و فتح وصول به ذات در آنجا بهم میرسد. و حَقّاً جائیست که بصیرت ارواح و نور باطنی قلوب و دل‌ها را به بهت و حیرت می‌افکند؛ زیرا که باکشف و طلوع نور ذات، هیچ اسم و صفتی باقی نمی‌ماند؛ همه را میسوزاند و در حیرت سرازیر میکند.

۴- آنجا اریکه‌ها و مقامات توحید است؛ و محلّ ادراک و دست یابی به حقیقت تقرّب؛ و محلّ سلوک و پیمودن راه و مسلک پاک در ذات است (سیر فی الله) و مبادی تکوین است که از آسمان ذات به ارض کائنات برای نصرت صاحبش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در معرکه مشرکین نازل می‌شود.

۵- و منبع و محلّ فیضان آب رحمت حقّ در هر عالمی، بواسطه احتیاج و نیازی که ذات انسان بواسطه إفاقه‌ای که از محو پیدا نموده، و اینک دارای صحو شده است و بعد از سُکر و مستی از فناء، در مقام بقاء بحقّ که بعد از فناء از غیر او برای او عائد شده است، چهار چیز است:

۶- ۱- عوآئد و فوآئدی که به الهام و القاء حضرت حقّ پدید آید تا با نور آن میان فجور و تقوی فرق گذارد. زیرا که نفس برای تصرّف در اشیاء محتاجست به إذن و اشاره ملکوتی حقّ جلّ و عزّ.

۲- معارف آثار آسمانی که در صفحات وجود لائح است و موجب روشنی و تازگی چشم عارف میشود؛ زیرا کسی که بعد از بیهوشی و سکر بهوش می‌آید، دیدگانش به نور مشاهده حقّ در هر موجودی، تازه و روشن میگردد.

۳- منافع إنعام حقّ بر بنده‌اش از نعمت‌های اخرویّه در عالم غیب است که ادراک بنده می‌شود.

۴- سفره‌های گسترده از نعمت‌های دنیویّه که در عالم شهادت مبسوط است (این چهار چیز نتیجه فیض اسم مُلهم و شهید و مُنعم و غیرهاست که نفس

- انسان برای آبادانی دنیا و آخرتش بدانها محتاج است.)
- ۷- و جاری میشود اجزاء وجودی من (از نفس و روح و قلب و قالب من،) به آنچه را که احکام طریقت<sup>۱</sup> از تزکیه و تحلیه به من عطا میکند، بر آن نهجی که ذات من و حقیقت من، به من عطا میکند.
- ۸- و چون من عالم تفرقه و شکاف را به جمعیت مبدل نمودم و در این امر میان صفتی با صفتی جدائی نینداختم و پارگی تفرقه ناشی از جدائی و افتراقی که در وصف است نه در ذات، التیام پذیرفت.
- ۹- و باقی نماند چیزیکه مؤدی و منجر به وحشت من شود در میان من و در میان اعتصام و استمساک محکم و استوار من، به دیدار و انس گرفتن با محبت و مودت من.
- ۱۰- در اینحال من متحقّق به حقّ شده، یقین پیدا نمودم که ما در حقیقت یکی میباشیم. و بیداری و باهوشی که در این جمعیت من پیدا شد، سکر و بیهوشی تفرقه و تشّت را به ثبوت رسانید؛ و دانستم که محبّ و محبوب ذات واحدی هستند.
- ۱۱- و تمام وجود من زبان بود و چشم بود و گوش بود و دست بود؛ که با آن سخن میگفت و می دید و می شنید و میگرفت. (در اینصورت این افعال از من اختصاص به موضع خاصی نداشت. با چشم سخن میگفتم و با زبان میدیدم و با گوش تکلم میکردم و با دست می شنیدم.)

۱- مولی عبد الرزاق در شرح این بیت گفته است: الطَّرِيقَةُ عِنْدَ الصُّوفِيَّةِ هِيَ طَرِيقٌ مَوْصِلٌ إِلَى اللَّهِ كَمَا أَنَّ الشَّرِيعَةَ طَرِيقٌ مَوْصِلٌ إِلَى الْجَنَّةِ. وَ هِيَ أَحْصُ مِنَ الشَّرِيعَةِ؛ لِأَشْتِمَالِهَا عَلَى أَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ مِنَ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ الْبَدَنِيَّةِ، وَ الْإِنْتِهَاءِ عَنِ الْمَحَارِمِ، وَ الْمَكَارِمِ الْعَامَّةِ؛ وَ عَلَى أَحْكَامٍ خَاصَّةٍ مِنَ الْأَعْمَالِ الْقَلْبِيَّةِ وَ الْإِنْتِهَاءِ عَمَّا سِوَى اللَّهِ كُلِّهِ. (شرح تائیه، طبع سنگی، ص ۴۲۰)

- تا میرسد در شمول علم و قدرت و حیات به ما سوی که میگوید :
- فَاتْلُوْا عِلْمَ الْعَالَمِيْنَ بِلَفْظَةٍ  
 و أَجْلُوْا عَلَيَّ الْعَالَمِيْنَ بِدَحْظَةٍ (۱)  
 و أَسْمَعْ أَصْوَاتَ الدَّعَاةِ وَ سَائِرِ الْ  
 لُغَاتِ بِوَقْتِ دُونَ مِقْدَارِ لَمَحَةٍ (۲)  
 و أَحْضِرْ مَا قَدْ عَزَّ لِلْبُعْدِ حَمْلُهُ  
 وَ لَمْ يَرْتَدِدْ طَرْفِي إِلَى بَعْضَةِ (۳)  
 وَ انْشَقُّ أَرْوَاحَ الْجِنَانِ وَ عَرَفَ مَا  
 يُصَافِحُ أَذْيَالَ الرِّيَّاحِ بِنَسْمَةٍ (۴)  
 وَ اسْتَعْرِضُ الْاَفَاقَ نَحْوِي بِخَطْرَةٍ  
 وَ اخْتَرِقُ السَّبْعَ الطَّبَاقَ بِخَطْوَةٍ (۵)  
 وَ أَشْبَاحُ مَنْ لَمْ تَبْقَ فِيهِمْ بَقِيَّةٌ  
 لِجَمْعِي كَالْأَرْوَاحِ حَقَّتْ فَخَفَّتِ (۶)<sup>۱</sup>

- ۱- پس در آن هنگام، من تمام علوم دانشمندان عالم را با یک لفظ میخواندم. و تمام عالمیان برای من، با یک نظر افکندن روشن می شد.
- ۲- و می شنیدم صداهای صدازندگان را و تمام لغت ها را در وقتی که از یک چشم بر هم زدن کوتاه تر بود.
- ۳- و حاضر می ساختم آن چیزی را که حمل آن از راه دور غیر ممکن بود، در زمان کوتاهی که شعاع خروج نور چشم من بقدر یک پلک بر هم نهادن هم نبود که به چشم من باز گردد.
- ۴- و می بوئیدم و استنشاق میکردم بوی خوش باغها را و نیز بوی لطیف و

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۱ و ۱۰۲، بیت ۵۸۹ تا بیت ۵۹۴.

دلپسند و خوش آنچه راکه در وزش بادها بواسطه برخورد و مباشرت با باد، آنها را عطرآگین و خوشبو مینمود، با یک نفس کشیدن.

۵- و تمام آفاق عالم را با یک خطور به بال و یک توجه قلبی به سوی خود عرضه میداشتم، و از هفت آسمان مُطَبَّق بر روی هم، با یک گام عبور کرده، آنها را می شکافتم.

۶- و أشباح و أجسام کسانی که در آنها مقداری هم از هوای نفس اماره باقی نمانده است، همانند ارواح آنها بعد از تزکیه، بواسطه محفوف بودن به مقام جمعیت، سبک و خفیف می باشند.<sup>۱</sup>

و سپس برای اثبات این مطلب، معجزاتی را از انبیای عظام بیان میکند که در اثر تزکیه و طهارت نفوسشان، به اذن خداوند متعال از نفوسشان تراوش کرده

۱- مولی عبد الرزاق در شرح آن گوید: مراد اینست که آن کسی که مکان و زمان برای او طمی می شود تا آنکه هر جا که بخواهد، بتواند حاضر شود و در کوتاهترین زمانها آنچه را که اراده نماید بیاورد؛ و در هر جائیکه بخواهد بتواند داخل شود؛ بنده ای است که جسمش را خفیف و لطیف نموده است، بجهت آنکه محفوف به جمع گردانیده است؛ همانند روح پس از کمال تزکیه. آنکس که نفس خود را تزکیه کند، بطوریکه از هوای نفس در آن چیزی نماند، بدن و جسم وی با نور جمعیتش سبک می شود، مثل روح و در اینصورت سبک میگردد و ظلمت و کثافت او، در نور روح و لطافت روح او مندرج میگردد، مثل اندراج شیشه در رنگ شراب؛ همانطور که گفته شده است:

رَقُّ الزُّجَاجِ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا فَتَشَاكَلِ الْأَمْرُ  
فَكَأَنَّما خَمْرٌ وَ لَا قَدَحٌ وَ كَأَنَّما قَدَحٌ وَ لَا خَمْرُ

و در این باره نیز گفته شده است:

نَقَلْتُ زُجَاجَاتٍ أَتَتْنَا فُرْغًا حَتَّى إِذَا مُلِئَتْ بِبَصْرِفِ الرِّيحِ  
خَفَّتْ فَكَادَتْ تَسْتَطِيرُ بِمَا حَوَتْ وَ كَذَا الْجُسُومُ تَخْفُفُ بِالْأَرْوَاحِ

(«شرح تائیه» ص ۴۲۵ و ۴۲۶).

است :

- هِيَ النَّفْسُ إِنْ أَلْقَتْ هَوَاهَا تَضَاعَفَتْ  
 قُوهَا وَ أَعْطَتْ فِعْلَهَا كُلَّ ذَرَّةٍ (۱)  
 وَ نَاهِيكَ جَمْعًا لَا يَفْرُقُ مِسَاحَتِي  
 مَكَانٍ مَقِيسٍ أَوْ زَمَانٍ مُوقِتٍ (۲)  
 بِذَاكَ عَلَا الطُّوفَانَ نُوحٌ وَقَدْ نَجَا  
 بِهِ مَنْ نَجَا مِنْ قَوْمِهِ فِي السَّفِينَةِ (۳)  
 وَ غَاضَ لَهُ مَا فَاضَ عَنْهُ اسْتِجَادَةً  
 وَ جَدَّ إِلَى الْجُودَىٰ بِهَا وَ اسْتَقَرَّتِ (۴)  
 وَ سَارَ وَ مَتَّنَ الرِّيحَ تَحْتَ بِسَاطِهِ  
 سُلَيْمَانُ بِالْجَيْشَيْنِ فَوْقَ الْبَسِيطَةِ (۵)  
 وَ قَبْلَ ارْتِدَادِ الطَّرْفِ أَحْضَرَ مِنْ سَبَا  
 لَهُ عَرْشٌ بَلْقِيسٍ بِغَيْرِ مَشَقَّةٍ (۶)  
 وَ أُخْمِدَ إِبْرَاهِيمَ نَارَ عَدُوِّهِ  
 وَ عَن نُّورِهِ عَادَتْ لَهُ رَوْضُ جَنَّةٍ (۷)  
 وَ لَمَّا دَعَا الْأَطْيَارَ مِنْ كُلِّ شَاهِقٍ  
 وَقَدْ ذُبِحَتْ جَاءَتْهُ غَيْرَ عَصِيَّةٍ (۸) ۲

۱- جودی نام کوهی است در موصل که کشتی نوح در آنجا نشست .

۲- قسمتی از آیه ۲۶۰ ، از سوره ۲: البقرة: فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ . «پس ای ابراهیم ، چهار عدد از پرندگان بگیر و آنها را در هم آمیخته کن ، پس از آن که بخود انس دادی ؛ و سپس هر جزء آنها را بر سر هر کوهی بگذار و پس از آن آنها را صدا بزنی ! آنها شتابان بسوی تو می آیند . و بدان که خداوند حقاً عزیز و حکیم است .»

و مِنْ يَدِهِ مُوسَىٰ عَصَاهُ تَلَقَّفَتْ  
 مِنَ السِّحْرِ أَهْوَالًا عَلَىٰ النَّفْسِ شُقَّتِ (۹)  
 وَمِنْ حَجَرٍ أَجْرَىٰ عُيُونًا بِضَرْبَةٍ  
 بِهَا دِيمًا سَقَّتْ ، وَلِلْبَحْرِ شَقَّتِ (۱۰)  
 وَيُوسُفُ إِذْ أَلْقَىٰ الْبَشِيرُ قَمِيصَهُ  
 عَلَىٰ وَجْهِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ بِأُوبَةِ (۱۱)  
 رِءَاهُ بِعَيْنٍ قَبْلَ مَقْدَمِهِ بَكَى  
 عَلَيْهِ بِهَا شَوْقًا إِلَيْهِ فَكُنَّتِ (۱۲)  
 وَفِي آلِ إِسْرَائِيلَ مَائِدَةٌ مِنْ آلِ  
 سَمَاءٍ لِعِيسَىٰ أَنْزَلَتْ ثُمَّ مُدَّتِ (۱۳)  
 وَمِنْ أَكْمَمِهِ أُبْرَا وَمِنْ وَضَحِ عَدَا  
 شَفَىٰ وَأَعَادَ الطِّينَ طَيْرًا بِتَفْحَةٍ (۱۴)<sup>۱</sup>

۱- و تمام این خرق عاداتی که بواسطه جمعیت نفس انسان صورت می‌گیرد ، فقط در اثر نفس است که چنانچه هوای خود را بیفکند ، قوای آن مضاعف می‌گردد ؛ و به هر ذره‌ای از ذرات ، فعل خود را میدهد و می‌رساند .  
 ۲- و کافی است برای عظمت و جلالت این جمعیت تو را که فرق در میان مکان مشخص و معین با غیر آن نمی‌گذارد ؛ و نیز فرق در میان زمان معین و مقدر با غیر آن نمی‌گذارد ؛ (همه مکانها و همه زمانها در نزد وی یکسان است . و بنابراین ، خرق عاداتی که ناشی از این جمعیت است ، حاصل نمی‌شود مگر برای کسیکه از گیرودار تفرقه زمان و مکان بدر رفته و خود را در فضای واسع جمع رسانیده است . و لهذا تمام معجزات انبیاء و کرامات اولیاء مبتنی بر همین

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۲ و ۱۰۳ ، بیت ۶۰۰ تا بیت ۶۱۳ .

جمعیت است؛ کما اینکه از این به بعد در ابیات خود بدین طرز یکایک را بر می‌شمارد.)

۳- بواسطه همان جمعیت بود که نوح، طوفان را بر قومش بالا برد و مسلط نمود. و بواسطه همان جمعیت بود که آن کسانی که از قومش در کشتی نجات یافتند، جان سلامت بردند.

۴- و بواسطه همان جمعیت بود که آن آب فراوان و سرشاری که از طلب و خواست نوح، باران متداوم را بوجود آورد؛ کم کم فروکش نمود. و نوح با کشتی خود به سمت کوه جودی سرعت کردند و کشتی در آنجا مستقر شد.

۵- و بواسطه همان جمعیت بود که سلیمان با دولشکر خود از جن و انس بر فراز زمین، در حالیکه باد زیر بساط و فراش او بود و او را حرکت داده و بلند کرده بود، سیر و گردش کرد.

۶- و بواسطه همان جمعیت بود که قبل از بازگشت نور چشم به چشم<sup>۱</sup>،

۱- عبارت اصل اینست: **و قَبْلَ اِزْتِدَادِ الطَّرْفِ اُحْضِرَ مِنْ سَبَا.** و ما در اینجا آنرا به عبارت: قبل از بازگشت نور چشم به چشم، ترجمه نمودیم؛ بخلاف آنچه را که در آلسنه شایع است که: ارتداد العین را به چشم بر هم زدن، ترجمه می‌نمایند؛ و این صحیح نیست. زیرا که ارتداد به معنای بازگشتن است: **اِرْتَدَّ يَرْتَدُّ اِرْتِدَادًا** به معنای رجوع و عاد می‌باشد و در اینصورت معنای **قَبْلَ اِزْتِدَادِ الطَّرْفِ** آنستکه قبل از آنکه نور چشم پس از خروجش از چشم به چشم بازگردد. چون انسان هر چیزی را که می‌بیند بواسطه موجی است که از چشم به آن چیز می‌خورد و چون بر می‌گردد، صورت و شکل آن چیز را در چشم تصویر می‌کند. و این زمان بقدری کوتاه است که قابل تصور نیست. زیرا سرعت حرکت موج در هر یک ثانیه سیصد هزار کیلومتر است. و بنابراین اگر چیزی که در فاصله یکصد و پنجاه هزار کیلومتری ما باشد؛ ما چون چشم بدان گشائیم، بعد از یک ثانیه آنرا می‌بینیم. حال ملاحظه کنید: چیزهائی که در فاصله یک کیلومتری و یا کمتر از آن واقعند در  $\frac{1}{150000}$  ثانیه و یا کمتر از آن دیده می‌شوند. و در اینصورت معنای **قَبْلَ اِزْتِدَادِ الطَّرْفِ** (قبل از بازگشت نور به چشم) ⇨



برای سلیمان، عرش و تخت بلقیس از شهر سبا بدون اندک مشقتی و رنجی حاضر شد.

۷- و بواسطه همان جمعیت بود که ابراهیم آتشی را که دشمنش برافروخته بود، خاموش کرد. و از آن جمعیت و یا از نور ابراهیم بود که آن آتش برای او بصورت باغ بهشت درآمد.

۸- و از همان جمعیت بود که چون ابراهیم مرغانی را که کشته شده بود و بر فراز هر کوهی گذاشته بود؛ وقتی که آنها را به سوی خود فراخواند، همگی آمدند و بدون اِبا و امتناعی دعوتش را پذیرفتند.

۹- و از همان جمعیت بود که چون موسی عصای خود را از دستش بیفکند؛ آن صحنه دهشت انگیز و وحشت خیز سحر و جادوی ساحران را بلعید، آن منظره‌ای را که تحمل آن برای نفس دشوار و سخت بود.

۱۰- و از همان جمعیت بود که موسی با یک ضربه‌ای که به سنگ زد، از آن ضربه چشمه‌هایی را جاری ساخت که همچون بارانهای متداوم و پی در پی مردم را آب داد؛ و با آن جمعیت بود که آب دریا را شکافت (و خود و قومش که سبیطیان بودند، گذشتند و دشمنش که فرعون و قبطیان بودند همگی دستخوش غرقاب گردیدند).

---

⇨ آنستکه در یک زمانی به این کوتاهی که تقریباً نزدیک به صفر حقیقی است، تخت بلقیس را برای حضرت سلیمان از شهر سبا حاضر کردند. و این زمان صدها هزار برابر از یک چشم برهم زدن که از یک ثانیه هم بیشتر طول می‌کشد، کوتاه‌تر است. معنای چشم برهم نهادن، در لغت عرب، واژه دیگری دارد؛ همچون **عَمَضُ الْعَيْنِ** و نحوه، و **أَمَّا طَرْفَةُ الْعَيْنِ** بدون اضافه ارتداد به آن، همانند **لَمَحَّةُ الْعَيْنِ** به معنای دیدن و چشم انداختن است؛ بدون لحاظ معنای بازگشت نور چشم. فلذا معنای ارتداد طرف العین با خود معنای طرفه العین و یا لمح العین تفاوت دارد.

۱۱- و بواسطه همان جمعیت بود که چون بشیر بشارت بازگشت یوسف را برای یعقوب آورد، وقتی که پیراهن یوسف را بر روی چهره یعقوب افکند؛  
 ۱۲- یعقوب با چشمش یوسف را دید، در حالیکه قبل از مقدم بشیر از روی اشتیاق به ملاقات یوسف، آنقدر با آن چشم گریه کرده بود که کور شده بود.  
 ۱۳- و بواسطه همان جمعیت بود که در میان بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب، برای عیسی بن مریم، مائده‌ای (سفره غذائی) از آسمان نازل شد و سپس گسترده شد.

۱۴- و بواسطه همان جمعیت بود که عیسی بن مریم کور مادرزاد را صحت داد و مریض مبتلا به پیسی مسری را شفا داد و با یک دمیدن در میان گیل، آنرا پرنده زنده نمود و به پرواز در آورد.

ابن فارض پس از سه سطر در بیان سرانفعالات ظواهر در باطن، و بیان علّت نبوت پیامبر اکرم و افضلیت و اشرافیت آنحضرت، گوید:

فَعَالِمُنَا مِنْهُمْ نَبِيٌّ وَمَنْ دَعَا إِلَى الْحَقِّ مِنَّا قَامَ بِالرُّسُلِيَّةِ (۱)  
 وَ عَارِفُنَا فِي وَقْتِنَا الْأَحْمَدِيُّ مِنْ أُولَى الْعَزْمِ مِنْهُمْ ءَاخِذٌ بِالْعَزِيمَةِ (۲)  
 وَ مَا كَانَ مِنْهُمْ مُعْجِزًا صَارَ بَعْدَهُ كَرَامَةً صَدِيقٍ لَهُ أَوْ خَلِيفَةً (۳)  
 بِعِثْرَتِهِ اسْتَعْنَتْ عَنِ الرَّسْلِ الْوَرَى وَأَصْحَابِهِ وَ التَّابِعِينَ الْأَيْمَةَ (۴)  
 كَرَامَاتُهُمْ مِنْ بَعْضِ مَا خَصَّهُمْ بِهِ بِمَا خَصَّهُمْ مِنْ إِرْثِ كُلِّ فَضِيلَةٍ (۵)<sup>۱</sup>

۱- بنابراین، عالم ما (که عالم بالله است و عالم به مبدعات و مکونات او، و اوامر و نواهی او، و عالم به احوال روز قیامت است) به منزله پیغمبری است از گذشتگان که مردم را از این امور با خبر می‌کند. و آن کسی که از میان ما دعوت به حق می‌کند (مردم را به سوی خدا می‌خواند و در مدارج تزکیه و

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۴، بیت ۶۱۷ تا بیت ۶۲۱.

تصفیه و تحلیه و تخلیه می گرداند) آن کسی است که به وظیفه رسولان الهی قیام کرده و علاوه بر جنبه اخبار و انباء، وظیفه تبلیغ و اداء رسالت تربیت و تعلیم را به عهده گرفته است.

۲- و عارف ما که احمدی است در زمان ما - و یا عارف ما که در زمان احمدی ماست - او در حکم و به منزله پیامبران اولوا العزم است که دست به عزیمت زده و غیر از عزائم از چیزی پیروی نمی کند و دنبال مرخصات نمی رود؛ و آن عارف بالله است که به اسرار ملائکه خدا و خزائن و دفائن او مطلع، و مأذون در تصرف است.

۳- و آنچه را قبل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به صورت و به عنوان معجزه از آن پیامبران تحقق می یافت، بعد از پیغمبر اکرم، به صورت و به عنوان کرامتی که از صدیقان امت و یا از خلفای به حق صادر شود، تحقق می یابد.

۴- (و چون عترت رسول خدا در حکم رسولانی به تبعیت رسول خدا هستند) بنابراین بواسطه عترت او که امامان هستند جمیع مردمان از آمدن پیامبرانی بعد از رسول خدا که دارای ختم نبوت است، مستغنی شدند؛ و همچنین بواسطه اصحاب و تابعین او.<sup>۱</sup>

۱- طبق حدیث متواتر بلکه فوق تواتر که از شیعه و عامه نقل شده و در صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در نزد احدی تردید نیست؛ در حدیث ثقلین، رسول خدا فقط عترت را عدیل کتاب خدا قرار داده است نه آنها را با معیت اصحاب و تابعین: *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَعَثْرَتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ*. «من در میان شما دو چیز نفیس و گرانبها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترت من! و حقا این دو از هم جدا نمی شوند تا با همدیگر بر من در روز قیامت در کنار حوض کوثر وارد شوند.» و در اینصورت در بیت ابن فارض که *و أصحابه و التابعین* را عطف بر *عثرته* آورده است، اشکال روشن و واضح، مشهود است.

۵- کراماتی که از عترت رسول خدا سر می‌زند ، بعضی از آن چیز هائست که رسول خدا آنها را بدان اختصاص داده است از آنچه راکه به عنوان میراث هر فضیلتی ، برای ایشان حصّه و سهمیه‌ای عطا نموده است .

ابن فارض در اینجا بعد از آوردن سه بیت که بصورت ظاهر در منقبت خلفای ثلاثه است و در حقیقت عین مذمت و تنقیص است و معلوم است که از روی تقیه و ناچاری آورده است ، دربارهٔ امیر المؤمنین علیه السلام میگوید :

و أَوْضَحَ بِالتَّوِيلِ مَا كَانَ مُشْكِلًا عَلَيَّ بِعِلْمِ نَالِهِ بِالْوَصِيَّةِ<sup>۱</sup>

«و علی بن ابی طالب بواسطهٔ علمی راکه از راه وصایت رسول الله به وی نائل شده بود ، معانی مشکلهٔ قرآن را به بازگشت و ارجاع آنها به معنای حقیقی ، یعنی تأویل آنها را برای امت ، واضح و آشکارا نمود .»

از اینجا به بعد ابن فارض ، در توحید حقیقی ذاتی مفصلاً بحث میکند و کیفیت نزول توحید را از قلب عارف بالله در عالم امکان و در شبکه‌های ترکیب و بیان بطلان تناسخ و مسخ و فسخ و رسخ ،<sup>۲</sup> برای رفع تعجب از اینکه چگونه

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۵ بیت ۶۲۵ .

۲- جمعی را عقیده آنستکه روح انسان نمیتواند به خودش قائم باشد و ناچار است از آنکه یک مظهر جسمانی داشته باشد ؛ بطوریکه هر وقت آن مظهر جسمانی متلاشی شود ، بدون فاصله یک مظهر جسمانی دگری برای او تهیه می‌شود ، مانند نوشته‌ای که از روی صحیفهٔ دیگری استنساخ می‌شود . و این جمع از ریاض قدس و از نسیم جان فزای روح ، استشمام رائحه‌ای راهم ننموده‌اند . زیرا که به روح و نفس ناطقهٔ انسان نسبت احتیاج به جسم و ماده را میدهند و استقلال در وجود را از او نفی میکنند .

این گروه به چهار دسته منقسم می‌شوند : ۱- مذهب آنانکه میگویند : روح بعد از مرگ بدن فقط میتواند در مظاهر انسانی وارد شود ؛ و این را تماسخ گویند . ۲- مذهب آنانکه میگویند : روح بعد از افتقاد بدن میتواند در مظاهر حیوانی وارد شود ؛ و این را تناسخ گویند . ۳- مذهب آنانکه میگویند : میتواند در مظاهر نباتی وارد شود ، و این را تفاسخ گویند . ⇨

ممکنست این غرائب و عجائب از نفس عارف بالله، طلوع کند؟ و از نفوس شریفه انبیاء و ائمه و اولیاء به ظهور برسد؟ بدین ابیات، برای توضیح مطلب، حقیقت را شرح میدهد:

فَكُنْ فَطِنًا وَاَنْظُرْ بِحِسِّكَ مُنْصِفًا

لِنَفْسِكَ فِي اَفْعَالِكَ الْاَثَرِيَّةِ! (۱)

و شاهد إذا استجلیت نفسك ما ترى

بِغَيْرِ مِرَاءٍ فِي الْمَرَائِي الصَّقِيلَةِ؟ (۲)

أَغَيْرُكَ فِيهَا لَاحَ؟ أَمْ أَنْتَ نَاطِرٌ

إِلَيْكَ بِهَا، عِنْدَ اِنْعِكَاسِ الْأَشْعَةِ؟ (۳)

و أَضْعُ لِرَجْعِ الصَّوْتِ عِنْدَ اِنْقِطَاعِهِ

إِلَيْكَ بِأَكْنَافِ الْقُصُورِ الْمَشِيدَةِ! (۴)

۴- مذهب آنانکه میگویند: میتواند در مظاهر جمادی همچون معدنیات وارد شود، و این را تراسخ گویند. و همه این اقسام باطل است. مرحوم سبزواری أعلى الله مقامه در بیان این اقسام فرموده است:

نَسَخٌ وَّمَسْحٌ رَسَخٌ فَسَخٌ قَسَمَا

إِنْسًا وَّحَيَوَانًا جَمَادًا وَّنَمَا

بر ترتیب لف و نشر مرتب. و در ابطال تناسخ فرموده است:

لَزُومِ اجْتِمَاعِ نَفْسَيْنِ عَلَى

صَيصِيَّةٍ تَنَاسُخًا قَدْ أُبْطِلَا

و عمده دلیل و برهان قاطع بر بطلان تناسخ و اخواتش، برهان صدر المتألهین است که چون نفس به بدن تعلق دارد و ترکیب میان آن دو طبیعی و اتحادی است و در هر کدام حرکت جوهریه موجود است، در اثر تعلق به بدن، مراحل را از استعداد پشت سر گذاشته و به فعلیت رسیده است؛ اینک اگر بخواهد به قالب جسم دیگری حلول کند، باید دو مرتبه آن مراحل را از استعداد به سوی فعلیت طی کند؛ و بالقوه و بالاستعداد در آمدن چیزی که فعلیت پیدا کرده است؛ محال است. («منظومه» از طبع ناصری، غرر فی اقسام التناسخ، و غرر فی ابطال التناسخ، ص ۳۱۱ و ۳۱۲)

- أَهْلٌ كَانَ مَنْ نَاجَاكَ ثُمَّ ، سِوَاكَ ، أَمْ  
 سَمِعْتَ خُطَابًا عَنْ صَدَاكَ الْمُصَوِّتِ؟ (۵)  
 وَقُلْ لِي: مَنْ أَلْقَى إِلَيْكَ عُلُومَهُ  
 وَقَدْ رَكَدَتْ مِنْكَ الْحَوَاسُ بِعَفْوَةٍ؟ (۶)  
 وَ مَا كُنْتَ تَدْرِي ، قَبْلَ نَوْمِكَ مَا جَرَى  
 بِأَمْسِكَ ، أَوْ مَا سَوْفَ يَجْرِي بِغُدْوَةٍ! (۷)  
 فَأَصْبَحْتَ ذَا عِلْمٍ بِأَخْبَارٍ مِنْ مَضَى  
 وَ أَسْرَارٍ مِنْ يَأْتِي ، مُدِلًّا بِخُبْرَةٍ! (۸)  
 أَتَحْسَبُ مَنْ جَارَاكَ فِي سِنَةِ الْكَرَى  
 سِوَاكَ ، بِأَنْوَاعِ الْعُلُومِ الْجَلِيلَةِ؟ (۹)  
 وَ مَا هِيَ إِلَّا النَّفْسُ عِنْدَ اشْتِغَالِهَا  
 بِعَالَمِهَا ، عَنْ مَظْهَرِ الْبَشَرِيَّةِ (۱۰) <sup>۱</sup>

- ۱- بنابراین ، بهوش باش و با درایت و زیرکی در این مسائل وارد شو! و از روی انصاف در کارهای واجد اثر و نتیجه‌ای که از تو سر میزند و در خارج تحقق می‌یابد ، نظری به حواس ظاهریه خود بنما!
- ۲- و مشاهده کن در وقتی که میخواهی خودت را ببینی- بدون گفتگو و مجادله - در آئینه‌های صیقلی شده ، چه چیزی را می‌بینی؟!
- ۳- آیا شخصی غیر از تو در آنها نمودار شده است یا آنکه تو خودت هستی که ناظر به سوی خودت میباشی ، در وقت انعکاس و بازگشت آن شعاعی که از چشم بیرون رفته است ، به خود چشم؟!
- ۴- و گوشت را فرادار برای شنیدن طنین و بازگشت صدائی که از تو خارج

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۸ ، بیت ۶۵۹ تا بیت ۶۶۸ .

شده و به اطراف قصرهای بلند برخورد کرده و اینک بازگشته است!  
 ۵- آیا آن کسی که با تو در آن مکان گفتگو دارد، شخصی غیر از تست؟! و  
 یا آنکه تو خودت هستی که خطابت را که از طنین وردّ صدای خودت بوجود  
 آمده است، می شنوی؟!!

۶- و به من بگو در وقتی که به خواب سبکی فرو میروی و در آن حال  
 حواس و مشاعر تو از کار افتاده است و رکود پیدا نموده است، چه کسی است  
 که علوم خودش را به تو میدهد؟! (غیر از خودت، کسی نیست!)

۷- تو پیش از آنکه در خواب بروی، هیچ نمیدانستی که در دیروزت چه  
 گذشته است؟! و یا در فردایت چه پیش خواهد آمد؟!!

۸- (اُمّا در خواب همه را مطلع می شوی!) و چون سر از خواب  
 بر میداری، علم و آگاهی پیدا میکنی به جریانات و وقایع کسانیکه در زمان  
 ماضی گذشته اند! و به اسرار کسانیکه در زمان آینده می آیند، در حالیکه مباحثات  
 و افتخار داری به خُبْر وِیْتی که برای تو حاصل شده است!

۹- آیا تو اینطور می پنداری آن کسی که در خواب با تو گفتگو دارد و در  
 انواع و اقسام علوم جلیل و دانشهای پر ارزش و بلند پایه با تو به بحث و شرح و  
 تفصیل می پردازد، و گام به گام تو، با تو حرف میزند؛ شخصی غیر از توست؟!  
 ۱۰- آری! آن شخص غیر از نفس خودت، کسی دیگر نیست که چون از  
 مظاهر بشریت که عالم مادّه و بدن است، منسلخ شده و به عالم خود که عالم  
 ملکوت و تجرّد است اشتغال دارد، از این اخبار غیبیه به تو خبر میدهد!

ابن فارض بعداً در اینجا پنج بیت دیگر در شرح و توضیح همین مطلب بیان  
 میکند؛ و سپس برای رفع استبعاد از باور کردن این مطالب عالیّه و نفائس عرفانیّه  
 و مشاهدات ملکوتیه، برای آنکه منقولات واهی و بی اساس و معقولات  
 خطابی و شعری بدون اعتماد به قیاس و برهان، انسان را خسته نکنند و این

حقائق را سرسری و مطالب شعری و وهمی و پنداری به شمار نیاورد ، میگوید :

و لا تَكْ مِنْ طَيِّشْتَهُ<sup>۱</sup> دُرُوسُهُ

بِحَيْثُ اسْتَقَلَّتْ عَقْلَهُ وَ اسْتَفَزَّتْ! (۱)

فَإِنَّمَّ وَرَاءَ النَّقْلِ عِلْمٌ يَدِقُّ عَن

مَدَارِكِ غَايَاتِ الْعُقُولِ السَّلِيمَةِ (۲)<sup>۲</sup>

۱- در «أقرب الموارد» گوید : طاش الرَّجُلُ يَطِيْشُ طَيِّشًا: نَزَقَ وَ خَفَّ وَ - فُلَانٌ: ذَهَبَ

عَقْلُهُ وَ بنابراین در لغت پارسی به چنین افرادی ، بی مخ میگوئیم و عربی آن طَيَّاش است .

فرو مانده در کنه ماهیتش

۲- جهان متفق بر الهیتش

نه فکر ت به غور صفاتش رسد

نه ادراک در کنه ذاتش رسد

نه در ذیل وصفش رسد دست فهم

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

بلا اُحصی از تک فرو مانده اند

که خاصان در این ره فرس رانده اند

\*\*\*

هرگز نتوان نمود ادراک

مطلق که بود زهر صفت پاک

البتّه به صورتی برآید

زانرو که به عقل چون درآید

باشد ز مظاهر جمالش

پس هر چه تو میکنی خیالش

\*\*\*

تَجَلَّى حُسْنُ مَعشُوقٍ لِأَحْبَابٍ وَ عَشَاقٍ

بِتَنْزِيهِهِ وَ تَشْبِيهِهِ وَ تَقْيِيدِهِ وَ إِطْلَاقِهِ

تُسَبِّدِي وَجْهَهُ حُسْنًا تَجَلَّى حُسْنُهُ وَجْهًا

بِأَسْمَاءٍ وَ أَوْصَافٍ وَ أَحْكَامٍ وَ أَخْلَاقٍ

فَلَا تَلْتَفِتْ إِلَى مَنْ يَزَعَمُ أَنَّهُ قَدْ وَصَلَ إِلَى كُنْهِ الْحَقِيقَةِ الْمُقَدَّسَةِ ، بَلْ احْتِ التُّرَابَ فِي

فِيهِ ؛ فَقَدْ ضَلَّ وَ عَوَى ، وَ كَذَبَ وَ افْتَرَى ؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ أَرْفَعُ وَ أَظْهَرُ مِنْ أَنْ يَتَلَوَّتْ بِخَاطِرِ الْبَشَرِ ،

وَ كُلَّمَا يُصَوِّرُهُ الْعَالِمُ الرَّاسِخُ ، فَهُوَ عَنِ حَرَمِ الْكِبْرِيَاءِ بِفِرَاسِخٍ ، وَ أَقْصَى مَا وَصَلَ إِلَيْهِ الْفِكْرُ

الْعَمِيقُ ، فَهُوَ غَايَةٌ مَبْلَغُهُ مِنَ التَّدْقِيقِ .

⇨ غایت فهم تست الله نیست

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست



تَلَقَّيْتَهُ مِنِّي، وَ عَنِّي أَخَذْتُهُ

وَ نَفْسِي كَانَتْ مِنْ عَطَائِي مُمَدَّتِي! (۳)<sup>۱</sup>

۱- و نبوده باش از آن کسانیکه دروس و تحصیلاتشان موجب بی عقلی و سبک مغزی آنها گردیده است؛ بطوریکه قوای تفکیریّه آنها را پائین آورده و ادراکاتشان را خفیف و سبک نموده است!

۲- زیرا که در آنجا که عالم غیب است، در پشت این دروس و منقولات، علمی وجود دارد که از نهایت ادراک عقول سلیمه از متابعت هوای نفس اماره، دقیق تر و باریکتر است؛ (تا چه رسد به عقول مُشوّهه و أحلام مختلطه به آراء فاسده و أهواء کاسده).

۳- من آن علم را از خودم تلقی کردم و از خودم اخذ نمودم. و نفس من مُمدّ و معین من بود در این عطائی که بخودم نموده ام.

این مطالب، همه در عالم توحید، و مقام فناء فی الله است که ما برای توضیح و روشن شدن مطلب تا اندازه ای از ابن فارض نقل کردیم؛ تا بعضی، مراتب معجزات انبیاء و کرامات امامان و اولیای خدا را انکار نکنند و بدانند که

\* \* \*

↔

گفتم همه ملک حسن، سرمایه تست خورشید فلک چو ذره در سایه تست  
گفتا غلطی، ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده ای پایه تست  
فَسُبْحَانَ مَنْ حَارَتْ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ فِي بَيْدَاءِ كِبَرِيَّائِهِ وَعَظَمَتِهِ. وَ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ  
لِلْخَلْقِ سَبِيلًا إِلَى مَعْرِفَتِهِ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنِ مَعْرِفَتِهِ.

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست اینقدر هست که بانگ جرسی می آید  
(«کلمات مکنونه» مولی محسن فیض کاشانی اعلی الله درجته، طبع سنگی سنه

(۱۳۱۶، ص ۲۱ و ۲۲).

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۹، بیت ۶۷۴ تا بیت ۶۷۶.

تمام آنها از مقام توحید سرچشمه گرفته و در حقیقت، خداوند است که فاعل ما یثاء و حاکم ما یزید است. و در آنجا بینونت و جدائی نیست؛ نفس عارف بالله در مقابل خدا سنگر نگرفته و ادعای الوهیت و ربوبیت نکرده است؛ بلکه نیست و فانی شده است که مقام عبودیت است. و این مقام در اثر اطاعت خداوند تعالی پیدا می شود. چنانچه در حدیث قدسی وارد است:

عَبْدٌ أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي (أَوْ مِثْلِي - خ ل) أَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ! فَيَكُونُ. تَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ!<sup>۱</sup>

۱- در کتاب «کلمة الله» تألیف سید حسن شیرازی در ص ۱۴۰ تحت شماره ۱۵۴، از کتاب «عدة الداعي» أحمد بن فهد حلّی، از کعب الأحبار و از کتاب «مشارق أنوار الیقین» حافظ رجب بُرسی، چنانچه در ص ۵۳۶ که مصادر آنرا نقل میکند، آمده است، گوید:

در حدیث قدسی از ربّ علیّ وارد شده است که میگوید: عَبْدِي! أَطْعِنِي أَجْعَلَكَ مِثْلِي؛ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ، أَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ؛ أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ، أَجْعَلَكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ. أَنَا مَهْمَا أَشَاءُ يَكُونُ، أَجْعَلَكَ مَهْمَا تَشَاءُ يَكُونُ. «ای بنده من! از من اطاعت کن تا من تو را مانند خودم قرار دهم. من زنده هستم که نمی میرم؛ تو را زنده ای میکنم که نمیری! من غنی هستم که فقیر نمی شوم، تو را غنی قرار دهم که فقیر نگردی! من هر وقت بخواهم، میشود؛ قرار میدهم تو را که هر وقت بخواهی، بشود.»

و از کعب الأحبار نیز این حدیث به عبارات ذیل وارد است: يَا بْنَ آدَمَ! أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ؛ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ، أَجْعَلَكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ! يَا بْنَ آدَمَ! أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ؛ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ! أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ، أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ، تَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ. «ای پسر آدم؛ من غنی می باشم که فقیر نمی شوم. اطاعت کن از من در آنچه را که من به تو امر میکنم تا تو را قرار دهم غنی که فقیر نشوی! ای پسر آدم من زنده هستم که نمی میرم. اطاعت کن از من در آنچه را که من به تو امر کرده ام تا تو را قرار دهم زنده ای که نمیری! من به چیزی که بگویم: بشو! می شود، اطاعت کن از من در آنچه را که من به تو امر کرده ام، تو هم به چیزی میگوئی: بشو! می شود!»

«ای بنده من! از من اطاعت کن تا من ترا مثل خود قرار دهم - و یا شبیه و نظیر خود قرار دهم - من به چیزی میگویم: بشو! می شود؛ تو به چیزی میگوئی: بشو! می شود!»

و بنابراین، العبودیَّة جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ «عبودیت خداوند متعال، یک جوهره و واقعیته است که باطن و حقیقتش ربوبیت است.» معنای خود را روشن میکند. زیرا بواسطه عبودیت، نفس انسانی صیقل پیدا می کند و قابلیت انعکاس أشعَّة نوریَّة عالم بالا در او پدیدار میگردد. هر چه صیقل بیشتر بخورد و نمایندگی و آئینه گی آن بیشتر گردد، جلوات حضرت احدیت در او زیادتر به ظهور میرسد تا جائیکه خلافت بالقوة و بالاستعداد وی به مقام فعلیت مطلقه در می آید و خلیفة الله فعلیة در تمام عالم وجود و شؤون و مظاهر حیات می شود. باید دانست که این الوهیت نیست؛ این خلافت و نمایندگی است که عین آثار الوهیت در آن به ظهور میرسد. خلیفة الله، کار خدا را نمیکند؛ خدا به دست وی کار خود را میکند و از دریچه نفس وی، خود را متجلی میگرداند و

«در «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۹۵ در ضمن بیان مواعظی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگوید: از جمله کلمات آنحضرت اینست که خداوند عز و جل میگوید: ابْنُ ءَادَمَ! اَنَا الْحَيُّ لَا أَمُوتُ؛ فَأَطِعْنِي أَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ! وَاَنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ابْنُ ءَادَمَ! صَلِّ رَحِمَكَ أَفْكَ عَنْكَ عُسْرَكَ؛ وَأَيِّرُكَ لِيُسْرَكَ!

و شیخ عارف کبیر، محیی الدین عربی در باب سیصد و شصت و یک، از کتاب «فتوحات مکیه» خود آورده است که: وَرَدَ فِي الْخَبَرِ فِي أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَنَّ الْمَلَكَ يَأْتِي إِلَيْهِمْ فَيَقُولُ لَهُمْ بَعْدَ أَنْ يَسْتَأْذِنَ عَلَيْهِمْ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِمْ، فَإِذَا دَخَلَ نَاوَلَهُمْ كِتَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ؛ وَإِذَا فِي الْكِتَابِ لِكُلِّ إِنْسَانٍ يُخَاطَبُ بِهِ: مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ، إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ؛ أَمَّا بَعْدُ فَيَأْتِي أَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ؛ وَ قَدْ جَعَلْتُكَ الْيَوْمَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ.

أسماء و صفات خود را بروز میدهد .

عارف بالله ، آئینه تمام نمای جمال و جلال خداوند ازلی ابدی است .  
بنابراین روشن میشود که اگر گفته شود : در مقام وحی الهی ، خود  
حضرت حقّ تعالی بر پیامبرش : محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله و سلّم  
تجلّی مینمود و رسول الله بدون واسطه در بعضی اوقات از حضرت احدیّت ،  
اخذ میکرد ، جای تعجّب نیست . فلهدا تاب تحمّل این جلوه ذاتی احدی بر  
رسول خدا طوری بود که او را مدهوش می ساخت .

باید دانست که در دوران نبوت رسول الله ، در بعضی از اوقات جبرائیل  
امین به صورت دحیه کلبی بر آنحضرت ظاهر می شد و مردم گمان میکردند که  
دحیه است و بحضورش مشرف شده است ، در حالیکه دحیه نبوده است . و  
رسول حضرت حقّ : جبرائیل به صورت و سیمای وی متمثّل میگرددیده است .  
دحیه کلبی مردی مسلمان و صادق و بسیار زیبا و صاحب جمال بود ؛ و  
دارای خط و کتابت بود ؛ و رسول خدا به وی امر میفرمودند تا بعضی از نامه های  
آنحضرت را او بنویسد .

و در صورت تمثّل جبرائیل در حال وحی به شکل وی ، مردم  
نمی فهمیدند که جبرائیل است . بلکه میگفتند : دحیه است که برای انجام  
مأموریت خود به حضور رسول اکرم مشرف شده است .

باید دانست که این گونه ظهور ، تمثلی بیش نیست . یعنی جبرائیل به  
شکل و صورتی مانند صورت دحیه در این عالم ظهور داشته است . نه آنکه  
جبرائیل در قالب بدن دحیه داخل شده و حلول کرده است و نه آنکه او به  
ماهیت انسانی همچون دحیه در آمده و در هنگام نزول بشری شده است .

ماهیت فرشتگان علوی ، غیر ماهیت انسان است . و تغیر و تبدل ماهیات  
محال است . نه بشری می تواند ملک شود و نه فرشته ای می تواند انسان گردد و

یا در قالب و صورت انسان درآید.

بلی ظهور و تمثّل بشری بصورت فرشته و یا فرشته‌ای به شکل انسان، امکان دارد. و معنای تمثّل و حقیقت آن فقط بروز و ظهوری است به صورت و شکلی همانند وی، بدون اتّخاذ هیچیک از آثار آن را در خود.

ابن فارض در «نظم السّلوک» خود، بدینگونه تمثّل اشاره دارد و میگوید: من در توحیدی که نصیبم گشته است و ظهوری که حضرت حقّ متعال در من نموده است، دعوی حلول ندارم؛ حلول کفر است و زندقه و إلحاد؛ و دعوی اتّحاد نیز ندارم که بگویم من با خدا متحد شده‌ام؛ زیرا که لازمه اتّحاد، دوئیّت و جدائی بین آن دو چیز است و این نیز کفر است. دعوی من، فقط تجلّی و ظهور حضرت احدیّت است. و در مقام فنای مطلق، منی نیستم تا خدا در آن حلول کند و یا با او یکی شود و متحد گردد. من فانی در او شده‌ام و اوست که از من ظهور نموده و از وجود و هستی من، صفات و أسماء خود را طلوع داده است. و این ظهور و تجلّی و تمثّل حقّ به صورت انسانی در کمال صحّت و امکان و واقعیت است.

او برای اثبات مطلب خود به قضیّه دحیه کلبی اشاره میکند و تمثّل و تجلّی حق تعالی را به وجود خودش همچون تمثّل و ظهور جبرائیل به صورت دحیه تشبیه می‌نماید:

و هَا دِحْيَةُ ۱ وَا فِی الْاَمِیْنِ نَبِیْنَا

بِصُوْرَتِهِ فِی بَدْءِ وَحِیِ النَّبُوَّةِ! (۱)

۱- ابن حَجَر عَسَقَلَانِی در کتاب «الإصابة» آورده است که: دِحْيَةُ بن خلیفه بن فروة بن فضالة بن زید بن امرأ القیس بن الخزرج، صحابی مشهور است؛ اولین غزوه‌ای که با رسول خدا شرکت کرد، خندق بود؛ و بنا بر قولی: أحد بود. در غزوه بدر شرکت نکرد. و در حُسن و زیبایی صورت ضرب المثل بود. و در حدیث امّ سلمه و عائشه و عبدالله بن عمر

أَجْبُرِيلُ قُلُّ لِي: كَانَ دَحِيَّةً إِذْ بَدَا

لِمُهْدَى الْهُدَى فِي هَيْئَةٍ بَشَرِيَّةٍ؟ (۲)

و فِي عِلْمِهِ عَن حَاضِرِيهِ مَرِيَّةً

بِمَاهِيَةِ الْمَرْتِيِّ مِنْ غَيْرِ مَرِيَّةٍ (۳)

يَرَى مَلَكًا يُوحَى إِلَيْهِ وَ غَيْرُهُ

يَرَى رَجُلًا يُدْعَى لَدَيْهِ بِصُحْبَةِ (۴)

⇐ و آنس بن مالک است که جبرائیل به شکل و صورت دحیه کلبی بر رسول خدا نازل می شده است. دحیه، مردی جمیل بود؛ عجللی در «تاریخ» خود گوید: زیباترین مردم کسی بود که جبرائیل به صورت او بر پیغمبر نازل می شد. و ابن قتیبه گوید: چون دحیه وارد مدینه می شد، هیچ دختر جوان و نزدیک به بلوغی نبود، مگر اینکه برای تماشای او بیرون میرفت. دحیه پیک و پیام بر رسول خدا به نزد قیصر روم بود که او را در اوّل سنه هفتم و یا آخر سنه ششم در حِمص ملاقات کرد. رسول خدا او را به سریّه‌ای فرستاد. و در غزوه یرموک حضور داشت، و در آن غزوه بر گروهی از لشکریان ریاست داشت، و در دمشق آمد و در مژه سکنی گزید، و تا خلافت معاویه زنده بود. (ج ۱، ص ۴۶۳ و ۴۶۴، شماره ۲۳۹۰).

ابن عبد البرّ در «استیعاب»، ج ۲، ص ۴۶۱ در ترجمه شماره ۷۰۱، و نیز ابن اثیر جَزْرِيّ در «أسد الغابه»، ج ۲، ص ۱۳۰ ترجمه احوال دحیه را به قریب آنچه از «الإصابة» ذکر شد، آورده‌اند و اضافه دارند که: قیصر روم بواسطه دحیه به رسول خدا ایمان آورد ولیکن بطارقه نصاری از ایمان آوردن خود امتناع نمودند. چون دحیه خبر ایمان قیصر را برای رسول الله آورد، حضرت درباره قیصر دعا کردند و گفتند: اللَّهُمَّ ثَبِّتْ مُلْكَهُ.

آیه الله مامقانی در «تنقیح المقال» ج ۱، ص ۴۱۷ ترجمه احوال وی را بطور مختصر آورده و گفته است: در اخبار فریقین وارد شده است که جبرائیل در بعضی از اوقات به صورت دحیه بنزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ می آمد. و این دلیل بر وثاقت اوست. رسول خدا در زمان صلح و هُدْنَة در سال ششم وی را به سوی قیصر به عنوان رسول فرستاد، و قیصر به رسول خدا ایمان آورد.

و لى مِن اَتَمِّ الرُّؤْيَتَيْنِ اِشَارَةً  
 تُنَزَّهُ عَنْ رَأْيِ الحُلُولِ عَقِيدَتى (۵)  
 و فى الذِّكْرِ ذِكْرُ اللِّبْسِ لَيْسَ بِمُنْكَرٍ  
 وَلَمْ اَعُدْ عَنْ حُكْمى كِتَابٍ وَ سُنَّةٍ (۶)<sup>۱</sup>

۱- و متوجه باش: دحیه کلبی در بدء وحی نبوت، جبرائیل امین به صورت او با پیغمبر ما ملاقات می‌کرد.

۲- بگو به من: آیا در آن وقتی که جبرائیل برای پیامبر که رهنما و رهبر صراط هدایت است، در شکل و هیئت بشری جلوه مینمود، آن جبرائیل، حقیقهٔ دحیه بود؟ (یا نه دحیه نبود؛ جبرائیل به صورت دحیه، و به شکل و شمائل وی تمثیل کرده بود؛ و چه بسا اصلاً در آنوقت، خود دحیه در شهر وحی مدینه نبود.)

۳- و بدون شک و شبهه، علم رسول خدا دربارهٔ حقیقت و واقعیت آن دیده شده (جبرائیل به صورت دحیه) با علم دیگران که آن دیده شده را خود دحیه می‌پنداشتند؛ دارای مزیت و برتری است.

۴- پیغمبر میدید، فرشته‌ای را که به او وحی میکند؛ و غیر پیامبر میدید، مردی را که برای مجالست با پیغمبر، وی را به سوی او فرا خوانده‌اند.

۵- (در اینجا دو دیدگاه است) و برای من از آن‌گونه دیدنی که اتم و اکمل و به واقع نزدیکتر است که همان رؤیت و دیدن پیغمبر اکرم است؛ اشاره‌ای است در باب توحید ذاتی و تجلی حضرت احدی به صورت احدی از افراد بشر که عقیدهٔ مرا از مذهب حلول منزّه میکند.

۶- و در آیات قرآن کریم بیان تجلی حق به صورتی و یا تجلی فرشته‌ای به

۱- تائیهٔ کبری «دیوان ابن فارض» ص ۷۳، بیت ۲۸۰ تا بیت ۲۸۵.

صورت بشری ، امری منکر و ناآشنا نیست ؛ و من در این ارائه مطلب ، از حکم قرآن و حکم سنت تجاوز نکرده‌ام .

در اینجا ابن فارض مدّعی است که این نظریّه و قابلیت تمثّل و تصوّر حضرت حقّ به صورت بشری ، در کتاب خدا و در سنت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد شده است .

اما در کتاب خدا مانند آیه: **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمَ مَا يَلْبَسُونَ**<sup>۱</sup>.

«و اگر ما آن پیام آور فرستاده شده به سوی پیغمبر را فرشته‌ای قرار میدادیم ، هر آینه او را بصورت مردی قرار میدادیم ؛ و آنها را در اشتباه می انداختیم به آنچه را که خودشان حقّ را به باطل اشتباه می اندازند .»

و این آیه ، پس از آیه‌ای وارد شده است که در آن مشرکین گفته اند : چرا پیام آوری از جنس فرشتگان بر محمّد فرود نمی آید :

**وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ**<sup>۲</sup>.  
«وگفتند : چرا بر او فرشته‌ای نازل نمیشود؟ و اگر ما فرشته‌ای را نازل کنیم ، امر به پایان میرسد ، و حکم دنیا ختم می شود ؛ و در آنصورت هیچ مهلت و انتظاری برای آنان نخواهد بود .»

و اما در سنت از طریق عامّه وارد است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: **رَأَيْتُ رَبِّي فِي صُورَةِ كَذَا**<sup>۳</sup>. «من پروردگارم را در فلان صورت دیدم .»

۱- آیه ۹ ، از سوره ۶: الأنعام .

۲- آیه ۸ ، از سوره ۶: الأنعام .

۳- «شرح تائیه» مولی عبد الرزاق ، طبع سنگی ، ص ۲۹۸ .



و اما از طریق خاصّه روایت جلیل و معتبری را شیخ الفقهاء الأقدمین و أسوة المحدثین الموثّقین الشیخ الأكبر الأعظم: **أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه** متوفّی در سنه ۳۶۷ هجریه در کتاب «کامل الزیارات» خود که از ارزشمندترین کتب شیعه محسوب می شود، ذکر کرده است. و ما بجهت اهمّیت این حدیث که در دو جای از کتاب<sup>۱</sup> روایت نموده است، آنرا با متن سند و عین عبارت می آوریم؛ و سپس به شرح و ترجمه آن می پردازیم:

ابن قولویه: جعفر بن محمد، از پدرش رحمة الله: محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از أبوسعید قَمَاط، از ابن أبی یَعْفور از حضرت أبو عبد الله صادق آل محمد علیه السّلام روایت میکند که او گفت:

بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ، وَ الْحُسَيْنِ فِي حِجْرِهِ، إِذْ بَكَى وَ خَرَّ سَاجِدًا .

ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ! إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَأَى لِي فِي بَيْتِكَ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ، فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ أَهْيَأِ هَيْئَةٍ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! أَتُحِبُّ الْحُسَيْنَ؟!

قُلْتُ: يَا رَبِّ! قُرَّةُ عَيْنِي، وَ رَيْحَانَتِي، وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَ جِلْدَةُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ!

فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بُورِكَ

۱- اوّل در ۶۶ و ۶۷، در باب ۲۱: لعنت خداوند تبارک و تعالی و لعنت پیغمبران بر قاتل حسین بن علیّ علیهما السّلام؛ دوّم در ص ۷۰ و ۷۱، در باب ۲۲: گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که پس از او امت او، حسین علیه السّلام را می کشند. و علّت تعدّد ذکر این روایت، تعدّد أبواب است؛ نه تعدّد خود روایت. زیرا این روایت متناً و سنداً در دو جای از این کتاب بطور تساوی آمده است.

مِنْ مَوْلُودٍ عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَ صَلَوَاتِي وَ رَحْمَتِي وَ رِضْوَانِي ! وَ نِقْمَتِي وَ سَخَطِي وَ عَذَابِي وَ خِزْيِي وَ نَكَالِي عَلَيَّ مِنْ قَتْلِهِ وَ نَاصِبِهِ وَ نَاوَاهُ وَ نَازَعَهُ !  
 أَمَا إِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ . وَ أَبُوهُ أَفْضَلُ مِنْهُ وَ خَيْرٌ . فَاقْرَأْهُ السَّلَامَ وَ بَشِّرْهُ بِأَنَّهُ رَأْيُهُ الْهُدَى وَ مَنَارُ أَوْلِيَائِي وَ حَفِيظِي وَ شَهِيدِي عَلَيَّ خَلْقِي وَ خَازِنُ عِلْمِي وَ حُجَّتِي عَلَيَّ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِينَ وَ الثَّقَلَيْنِ : الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ .<sup>۱</sup>

«در وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل فاطمه بودند و حسین در دامنشان بود که ناگهان گریستند و به حال سجده بروی زمین افتادند؛ و سپس گفتند: ای فاطمه! ای دختر محمد! خداوند بزرگ و بزرگ ترین، خودش را به بهترین صورتی و نیکوترین هیئتی در همین خانه تو و در همین ساعت به من نشان داد، بطوریکه در نظر داشت من او را ببینم؛ و به من گفت: ای محمد! آیا تو حسین را دوست داری؟!»

من گفتم: ای پروردگار من! او موجب طراوت و تازگی و تری و خنکی چشم من (نور چشم من) است؛ و نوگل خوشبوی بوستان من، و ثمره دل من، و پوست نازک در میان دو چشم من (که حیات و دیدن چشم بسته باوست) می باشد!

خداوند علیّ اعلی در حالیکه دست خود را بر سر حسین علیه السلام گذارده بود، گفت: ای محمد! چقدر به این مولود برکت داده شده است: بر او

۱- «کامل الزیارات» طبع سنگی که با تصحیح و تعلیقه علامه شیخ عبد الحسین امینی: صاحب کتاب «الغدیر» و تعلیقه حضرت آیه الله المحقق آقا شیخ محمد علی اردوبادی در سنه ۱۳۵۶ هجریه قمریه در نجف اشرف به طبع سنگی، طبع شده است.

باد برکات من ، و صلوات من و رحمت من و رضوان من ؛ اَمَّا نَقَمْتِ مِنْ و لعنت من و غضب من و عذاب من و خزی من و نکال من برای کسی است که او را می‌کشد و دشمن می‌دارد ، و از سر عداوت با او بر می‌خیزد و با او منازعه و جنگ می‌کند .

آگاه باش که او : سیّد و سالار شهیدان است از پیشینیان و پسینیان در دنیا و آخرت ؛ و سیّد و سالار جوانان اهل بهشت است از میان جمیع خلائق ؛ و پدرش از او افضل و برتر و بهتر است .

به پدرش سلام مرا برسان! و بشارت بده که : اوست پرچم هدایت و کانون نور بخش اولیای من و نگهدارنده و پاسدار من و گواه من بر خلق من و گنجینه علم من و حجت من بر اهل آسمانها و اهل زمین‌ها و بر دو چیز سنگین و پراهمیت که جنّ و انسان باشند .»

ما در این روایت می‌بینیم که : کلمه تَرَائِي لِي بکار رفته ؛ و تَرَائِي به معنای نشان دادن و خود را در معرض دیدن گذاردن است ، بطوریکه مترقّب و مترصد باشد که کسی او را ببیند . یعنی حضرت علیّ اعلیّ ، خداوند بزرگ و بزرگ‌ترین ، خود را بدینگونه به من نمود که من او را دیدم ؛ و یا به من چنین و چنان گفت . و ثانیاً : عبارت يَا رَبِّ در این روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پس از دیدار خدا و پس از سؤال پروردگار از او که : آیا حسین را دوست داری؟! عرض میکند : ای پروردگار من!

و ثالثاً : خداوند دست خود را بر سر حسین علیه السلام نهاده و برای او دعا کرد .

اینها همه شواهد و دلائل روشن است از آنکه می‌شود ، خداوند به صورتی نیکو و هیئتی حسن جلوه کند و رسولش با این ظهور و تجلّی و تمثّل او را ببیند ، اشکالی هم در این نیست .

مجلسی رضوان الله عليه در «بحار الأنوار»، این روایت را با عین این سند و عین عبارت این متن، از «کامل الزیارات» نقل کرده است، با این اختلاف که در نسخه او کلمه **يا رَبِّ** افتاده است.

آنگاه در ذیل روایت، در بیان حدیث میگوید: یا مراد از **عَلِيٍّ أَعْلَى** رسول خدا: جبرائیل است؛ یا اینکه لفظ **تَرَأَى** کنایه از ظهور علمی است. و **حُسْنِ صُورَتٍ**، کنایه از ظهور صفات کمال اوست؛ و **وگذازدن دست** کنایه از افاضه رحمت است.<sup>۱</sup>

این تأویل و توجیه مجلسی در بیان معنی و مفاد این روایت، غیر وجیه است. زیرا که **أَوَّلًا**: لفظ **عَلِيٍّ أَعْلَى**، ظهور بلکه نصّ در حضرت باری تعالی است؛ و استعمالش در جبرائیل در اخبار و روایات غیر معهود است.

و ثانیاً: در روایت عبارت **يا رَبِّ** آمده است؛ و با وجود آن، حمل لفظ **عَلِيٍّ أَعْلَى** بر غیر خداوند عزّ و جلّ معقول نیست؛ مگر آنکه بگوئیم: این لفظ اصلاً در نسخه‌های واصله به دست مجلسی نبوده است.

و ثالثاً: حمل کلمه **تَرَأَى** را بر ظهور علمی، نه ظهور عینی؛ و **حُسْنِ صُورَتٍ** را کنایه از ظهور صفات کمالیه؛ و وضع الید را کنایه از افاضه رحمت کردن؛ خلاف ظاهر است. و بدون نصب قرینه قطعیه، یا مقالیه و مقامیه، نمیتوان لفظی را از معنای حقیقی اش منسلخ نمود.

و نظیر اینگونه تأویلات و حمل بر معنای غیر ظاهریه، در بیانات «بحار الأنوار» بسیار است؛ مانند آیات لقاء الله و نظر بر خداوند و دیدار و رؤیت او سبحانه و تعالی؛ و همچنین در تعبیرات انبیاء و ائمه علیهم السلام که ظاهر

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۰، ص ۱۵۴ و ۱۵۵، و طبع حروفی، ج ۴۴،

ص ۲۳۸؛ روایت ۲۹، باب إخبار الله تعالی أنبياءه و نبينا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بشهادته.

آنها لقاء حقیقی و نظر و رؤیت واقعی است و حمل بر لقای آیات جمال و جلال و لقای مرگ و لقای ثواب و پاداش الهی در روز بازپسین شده است. و بطور کلی هر جا و از هر روایت و آیه‌ای سخن از لقاء و مشاهده خدا به میان آید، بدون درنگ حمل بر خلاف ظاهر می‌شود؛ و به لقای بعضی از ظهورات خدا، همچون لقای حورالعین و دیدار قصرها و شنیدن نغمه‌ها و خوردن غذاها و *أطعمه لذیذ و جنّت تجری من تحتها الأنهار* می‌گردد.

و ما برای اثبات بطلان اینگونه تأویلات و توجیهات، ناچار از ذکر مقدمه کوتاهی می‌باشیم. و آن اینست که ما دوگونه اخبار و روایات در این مقام داریم: دسته اول: روایاتی است که دلالت بر تنزیه صرف حضرت باری تعالی از همه مراتب ادراک و معرفت دارند. و اینکه عالیترین مرتبه و درجه معرفت، عجز از ادراک و اعتراف و اقرار به عدم قدرت و وصول به آن مقام منیع است. دسته دوم: روایاتی است که دلالت بر امکان لقاء و معرفت و نظر به صفات و اسماء حضرت او سبحانه و دیدار نور قاهره احدیّت و أمثال ذلک را دارند. و این دسته از روایات *لا تُعَدُّ وَ لا تُحْصَى* است بالأخص در ادعیه و زیارات و روایات وارده در باب توحید و عرفان بسیار میباشند.

علمای شیعه رضوان الله علیهم را در این باب، مذاق‌های مختلف است؛ بعضی قائل به تنزیه صرف هستند و عدم امکان معرفت حق تعالی به هر وجهی که متصور است؛ حتی اینکه تصریح نموده‌اند به آنکه غایت معرفت انسان آنستکه معترف شود به آنکه باید او را تنزیه صرف نمود، و بهیچوجه من الوجوه ذهناً و عقلاً و فکراً و رؤیه و شهوداً و قلباً و وجداناً راهی برای معرفت خدا نیست. و نهایت مقام و منزلت بنده، اقرار به عجز است.

بعضی دیگر مذاقشان اینستکه جمع میان اخبار تنزیه و اخبار تشبیه و اخباری که ظهور در امکان معرفت و وصول را دارد، باید باین طریق نمود که

روایات تنزیه را حمل کرد بر رؤیت با چشم ظاهر و بر معرفت و احاطه بر ذات مقدّس الهی، و اخبار امکان عرفان و وصول و لقاء را باید حمل نمود بر رؤیت با چشم باطن و دیدار دل و مشاهده وجدان و معرفت اجمالی و معرفت اسماء و صفات و تجلّی مراتب ذات حق تعالی - نه کنه ذات - به آن مقداریکه برای ممکن الوجود، امکان دارد. و این امر کاملاً ممکن است و صحیح است؛ و نه تنها اشکال عقلی و شرعی ندارد، بلکه عقل و شرع بر آن اتفاق دارند و منظور و مقصود از خلقت عالم و ارسال رسل و انزال کتب، همین است که بشر خداوندش را بشناسد و به او واصل شود و وی را مشاهده کند و ببیند.

از این مقام به کشف حُجب ظلمانیّه و نورانیّه تعبیر کرده‌اند که چون نور جمال و جلال حقّ بر عقل و سرّ و وجدان اولیای خدا متجلّی گردد، آنها را به درجه‌ای از خود فانی و بخدا باقی میدارد که محو جمال وی شده و خداوند به جای نفس بنده‌اش تدبیر امور وی را میکند و در امورات او تصرف می‌نماید؛ و بالأخره او را به مقام فناء مطلق و سپس به بقاء مطلق میرساند.

مقام فناء، یعنی عجز تامّ و تمام و حدّ اکمل از ادراک ذات و وصول بدان ذروه، بطوریکه بنده در عجز و عدم امکان ورود و دخول، نه تنها افکارش و آرائش بلکه وجودش فانی گردد و چون پروانه در برابر پرتو شمع بسوزد و نیست و نابود شود، و اثری از او نماند.

اینست نهایت معرفت که **الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوْبِيَّةُ**<sup>۱</sup> می‌باشد؛ نه

۱- در «مصباح الشریعة» باب ۱۰۰ که در حقیقت عبودیت است، گوید:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوْبِيَّةُ. فَمَا فُقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجَدَ فِي الرَّبُّوْبِيَّةِ. وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرَّبُّوْبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكُنْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. أَيْ مَوْجُودٌ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِي حَضْرَتِكَ .

آنکه به مجرّد گفتن و اعتراف که خدایا ما عاجز از معرفت توایم، مطلب تمام شود؛ این کجا و آن کجا؟!

آن مقام فناء عجز است؛ عجزی هم که مردم بر زبان دارند، عجز است؛ عجزی هم که دیوار دارد، عجز است؛ عجز رسول خدا که عرض کرد: مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ عجز است؛ عجز کسی هم که در کتابخانه اش مشغول مطالعه است، و بر روی کاغذ و یا در کتاب عجز خود را می نویسد، عجز است. تنزیه صرف خدا را از عالم وجود، جدا کردن و منعزل نمودن است که عین تقیید است؛ و لازمه اش تعطیل است. تشبیه نیز مرجعش به تحدید و مقیّد ساختن اوست، در آن موردی که تشبیه بدان شده است.

خدا از همه برتر و بالاتر و در عین حال با هر موجودی هست و معیّت ذاتی دارد. ذات احدیّتش را طائر بلند پرواز فهم، بدان ذروه به قدر ذره ای راه ندارد. و در عین حال مقام واحدیّتش در اسماء و صفاتش ظهور نموده، با هر پشه ای است و با هر نمله ای است و با هر ذره ای است. این است حقیقت توحید. چه خوب و رسا حکیم متألّه الهی حاج مولی هادی سبزواری تغمّده الله برضوانه فرماید:

موسیئی نیست که دعویّ أنا الحقّ شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست<sup>۱</sup>

و چون تنزیه صرف، شرک است و تعطیل؛ و تشبیه شرک است و تحدید؛

توحید حقّ است و بس: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**.<sup>۲</sup>

۱- در ضمن غزل پنج بیتی، علامه دهخدا، در «لغت نامه» در جلد حرف س در

ص ۲۳۷ ضمن ترجمه احوال حکیم سبزواری از وی نقل کرده است.

۲- آیه ۸، از سوره ۲۰: طه.

اگر گفتیم خدا جسم نیست، مرئی نیست، محلّ ندارد، ترکیب ندارد، نیاز ندارد، فقر و امکان ندارد، چه اشکال دارد که چنین خدائی در مظاهر وجودی تعین اسماء و صفاتش تجلی داشته باشد. خود وجود رسول الله یک تجلی اوست؛ بلکه تجلی اعظم او همانطور که در دعا آمده است: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّي الْأَعْظَمِ**<sup>۱</sup>.

ظهور پروردگار علیّ اعلیّ به صورتی نیکو و به هیئتی آراسته و زیبا، یک تجلی تمثلی است؛ نه تنها آن یک تجلی در یک صورت، بلکه تمام موجودات عینیّه عالم امکان ظهورات و تجلیات وی هستند در صورتهای عدیده که قابل شمارش نیست.

زهر رنگی که خواهی جامه می پوش که من آن قدّ رعنا می شناسم

**لَقَدْ ظَهَرْتَ فَلَا تَخْفَى عَلَى أَحَدٍ**

**إِلَّا عَلَى أَكْمَمِهِ لَا يَعْرِفُ الْقَمَرًا**<sup>۲</sup>

۱- دعائی است که کفعمی در «مصباح» خود، درباره اعمال شب بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است.

۲- این بیت را و بیت دیگرش در دو جای از «جامع الأسرار»، سید حیدر آملی آورده

است: اول در ص ۱۶۵ که گوید: و قولهم:

**ظَهَرْتَ فَلَا تَخْفَى عَلَى أَحَدٍ**      **إِلَّا عَلَى أَكْمَمِهِ لَا يَعْرِفُ الْقَمَرًا**

**لَكِنْ بَطْنَتْ بِمَا أَظْهَرْتَ مُحْتَجِبًا**      **فَكَيْفَ يَعْرِفُ مِنَ الْعَرَفِ مُسْتَتِرًا**

و به دنبال آن این ابیات را آورده است که و قولهم:

**وَالْخَلْقُ كُلُّهُمْ أَسْتَارٌ طَلَعَتْهَا**      **وَالْأَمْرُ أَجْمَعُهُمْ كَانُوا لَهَا نَقَبًا**

**مَا فِي النَّسْتَرِ فِي الْأَكْوَانِ مِنْ عَجَبٍ**      **بَلْ كَوْنُهَا عَيْنُهَا فِيمَا تَرَى عَجَبًا**

و کقولهم:

**سُبْحَانَ مَنْ أَظْهَرَ نَاسُوتَهُ**      **سِرًّا سَنَا لَاهُوتِهِ الثَّاقِبِ**

**نُمَّ بَدَا فِي خَلْقِهِ ظَاهِرًا**      **فِي صُورَةِ الْأَكْلِ وَالشَّارِبِ** ⇐



«هر آینه حقاً و تحقیقاً تو پیدا و هویدا شدی، بطوریکه برای هیچکس پنهان نیستی، مگر بر کور مادرزادی که اصلاً معنی و مفهوم ماه روشن را در آسمان نمیتواند إدراک کند.»

فَإِنْ قُلْتَ بِالتَّنْزِيهِ كُنْتَ مُقَيِّدًا      وَ إِنْ قُلْتَ بِالتَّشْبِيهِ كُنْتَ مُحَدِّدًا (۱)  
 وَ إِنْ قُلْتَ بِالأَمْرَيْنِ كُنْتَ مُسَدِّدًا      وَ كُنْتَ إِمَامًا فِي المَعَارِفِ سَيِّدًا (۲)  
 فَمَنْ قَالَ بِالإِشْفَاعِ كَانَ مُشْرِكًا      وَ مَنْ قَالَ بِالإِفْرَادِ كَانَ مُوَحِّدًا (۳)  
 فَإِيَّاكَ وَ التَّشْبِيهِ إِنْ كُنْتَ ثَانِيًا      وَ إِيَّاكَ وَ التَّنْزِيهِ إِنْ كُنْتَ مُفْرَدًا (۴)  
 فَمَا أَنْتَ هُوَ ! بَلْ أَنْتَ هُوَ وَ تَرَاهُ فِي      عَيْنِ الأُمُورِ مُسَرِّحًا وَ مُقَيِّدًا (۵)¹

⇐ و کقولهم:

تَوَهَّمْتُ قَدَمًا أَنْ لَيْلَى تَبْرَقَعَتْ      وَ أَنْ لِسَانًا دُونَهَا يَمْنَعُ اللِّسْمَا  
 فَلَا حَتَّ فَلَآ وَ اللّهِ ! مَا كَانَ حَجْبُهَا      سِوَى أَنْ طَرَفِي كَانَ عَنْ حُسْنِهَا أَعْمَى

دوم در ص ۶۶۶ که باز بعد از آوردن بیت دیگرش گوید: و کذلک فی قولهم:

مَظَاهِرُ الحَقِّ لَا تُعَدُّ      وَ الحَقُّ فَمِنَا لَا تَحْدُوا  
 إِنْ أُبْطِنَ العَبْدُ كَانَ رَبُّ      أَوْ أَظْهَرَ الرَّبُّ كَانَ عَبْدُ

۱- این ابیات از شیخ العرفاء محیی الدین عربی است در «فصوص الحکم»، فصّ ثالث که فصّ نوحی است؛ و چون ما از «شرح فصوص» قیصری طبع سنگی در اینجا آوردیم، این طبع صفحه شماری ندارد، فلهدا به همین قدر از نشانی اکتفا شد. و نیز این اشعار را به عنوان شاهد سید حیدر آملی، در «جامع الأسرار» ص ۶۶۳ و ۶۶۴ ذکر نموده است. و دو بیت اولش را حکیم سبزواری در تعلیقه بر «شرح منظومه» خود، در ص ۲۹۹، از طبع ناصری از عارف نقل کرده است. و ترجمه ابیات به شرح زیر است:

(۱) و اگر تو قائل به تنزیه شوی؛ یعنی خدا را از عالم وجود، جدا بدانی، در اینصورت او را مقید کرده‌ای به موجودی خارج از موجودات؛ و این غلط است. و اگر قائل به تشبیه شوی؛ یعنی خدا را فقط در عالم موجودات بدانی، در اینصورت ذات او را محدود به حدود این وجود نموده‌ای؛ و این هم غلط است.

⇐

⇐ (۲) و اما اگر قائل به هر دو شوی : هم تنزیه و هم تشبیه ؛ یعنی خداوند را به اعتبار ذات ، بسیط و منزّه از جمیع اسماء و صفات و موجودات و تعینات بدانی ؛ و به اعتبار ظهور و احدیت ، در همه موجودات بدانی ، در اینصورت کار استوار و درستی نموده‌ای و در معارف الهیه ، سرور و سالار گردیده‌ای!

(۳) بنابراین ، کسی که قائل شود خداوند قابلیت جدائی از موجودات را دارد و به تنزیه صرف بگراید ، و یا وی را فقط در موجودات بنگرد و از مقام احدیت ذات ، صرف نظر کند و به تشبیه محض مقید شود ، به خداوند شرک آورده است و غیر او را که موجودات باشند ، شریک او قرار داده است ؛ و کسیکه قائل به یگانگی و فرد بودن او بشود ، موحد می‌باشد .

(۴) پس بر حذر باش از شبیه قرار دادن خداوند را به چیزی ، اگر تو قائل به دوئیت و اثنیت هستی ! که مبادا غیر او را که حادث است و فائض از ناحیه اوست ، با خود او ، در صفات لازمه وجود شبیه قرار دهی و ظلال مستعار کالشراب را وجود حقیقی وی پنداری ! و بر حذر باش از تنزیه صرف و جدا کردن او را از عالم آثار و تعینات ، اگر قائل به وحدانیت او می‌باشی ! زیرا که توحید وی با انعزال حقیقت او و ذات او از عالم آثار و تعینات خارجی و از عالم اسماء و صفات او ، مابینت دارد .

(۵) بنابراین ، تو آن ذات متعالی نیستی ؛ زیرا که دارای تقید و تعین هستی و ممکن الوجود و محتاج میباشی ! و از طرفی هم همان ذات هستی ؛ زیرا که در حقیقت ، عین او و هویت ظاهره او در صفات او ، و در مرتبه‌ای از مراتب وجود او میباشی ؛ و ذات و صفات بازگشت به او دارد . و در اینصورت تو حق را در عین اشیاء می‌یابی ، و قتیکه وجود او را در عین تعینات ، مطلق بگذاری و در مراتب ظهورات ، مقید نموده باشی ! انتهی ترجمه اشعار شیخ محیی الدین عربی .

و راجع به همین مفاد بیت اخیر است : فَمَا أَنْتَ هُوَ ، بَلْ أَنْتَ هُوَ ؛ آنچه را که مرحوم محقق فیض کاشانی ، در کلمات مکنونه خود ، طبع سنگی ، ص ۱۰۱ در ضمن کلمه شماره ۵۰ آورده است که :

⇐

در «رسالة آية الله بحر العلوم» آمده است که: اگر به سبب قصور نتواند، بنا بر حدیثِ رَأَيْتُ رَبِّي نُورَانِيًّا بر صفت نوری نامتناهی برابر بصیرت دارد.<sup>۱</sup> و در رساله «جامع الأسرار» از رسول خدا روایت کرده است که: رَأَيْتُ رَبِّي بَعَيْنٍ رَبِّي!<sup>۲</sup> «من پروردگارم را با چشم پروردگارم دیدم!»

و نیز در این رساله از عبد الرحمن بن عوف، از عائشه روایت کرده است که: او گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفتند: رَأَيْتُ رَبِّي - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، فَقَالَ: بِمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى يَا مُحَمَّدٌ؟!

قُلْتُ: أَنْتَ أَعْلَمُ، أَيُّ رَبِّ! مَرَّتَيْنِ.

قَالَ: فَوَضَعَ اللَّهُ تَعَالَى كَفَّهُ بَيْنَ كَتِفِي؛ فَوَجَدْتُ بَرْدَهَا بَيْنَ ثَدْيِي، فَعَلِمْتُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؛ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ:  
وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.<sup>۳</sup>

﴿ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ قَالَ: لَنَا حَالَاتٌ مَعَ اللَّهِ، هُوَ فِيهَا نَحْنُ، وَ نَحْنُ فِيهَا هُوَ؛ وَ مَعَ ذَلِكَ هُوَ هُوَ، وَ نَحْنُ نَحْنُ. ﴾

مائیم کز خدا چو خدائی جدا نئیم      از وی جدا نئیم ولیکن خدا نئیم  
در بحر عشق کشتی فانی ما شکست      تا او شدیم اوست، که مائیم و ما نئیم  
وَإِلَى الْأَمْرَيْنِ ثُمَّ إِلَى الْفَنَاءِ ثُمَّ إِلَى التَّوْحِيدِ الصَّرْفِ، أَشْرُتُ فِيمَا أَنْشَدْتُ:

با من بودی، منت نمیدانستم      یا من بودی، منت نمیدانستم  
رفتم چون من از میان ترا دانستم      تا من بودی، منت نمیدانستم

۱- «شرح رساله منتسب به بحر العلوم» با تعلیقه و شرح حقیر مؤلف، ص ۱۸۱ و

۱۸۲.

۲ و ۳- «جامع الأسرار» ص ۲۹۹ و ۳۰۰، و ص ۴۶۲ و ۴۶۳.

«من پروردگارم را - تبارک و تعالی - در شب معراج در بهترین صورتی دیدم .

پروردگارم گفت : ساکنان عالم بالا در چه چیز با هم گفتگو و منازعه دارند ، ای محمد ؟!

دو بار گفتم : ای پروردگار من ! تو بهتر می دانی !

رسول خدا فرمود : در اینحال خدای تعالی کف دست خود را بین دو شانه من (میان دو کتف من) نهاد ؛ آنقدر من خنکی و برودت آن دست را حس کردم که در میان دو پستان من خنک شد . آنگاه از آنچه در آسمانها و از آنچه در زمین است خبردار شدم ؛ و سپس خدا این آیه را تلاوت فرمود :

و همچنین است که ما ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان میدهیم ؛ و برای آنکه از صاحبان یقین باشد!<sup>۱</sup>

در اینجا سزاوار است مطالبی را از «کلمات مکنونه» محقق فیض کاشانی اعلی الله مقامه بیاوریم :

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که گفت : نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ ثُمَّ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا اسْتَطَعْتُمْ ! فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يُنْزِفُ ، وَ سِرُّ الْغَيْبِ لَا يُعْرَفُ ، وَ كَلِمَةُ اللَّهِ لَا تُوصَفُ .

«ما را از مقام ربوبیت پائین آورید ، پس از آن درباره فضل و مزیت ما آنچه را که در توان دارید ، بگوئید ! زیرا که آب دریا به پایان نمیرسد و سرّ غیب شناخته نمیشود و کلمه الهیه در وصف نمی گنجد .»

۱- در «أربعین» شیخ بهائی ، طبع سنگی ، ص ۱۶ ، چنین آورده است که :

|                           |                               |
|---------------------------|-------------------------------|
| نطق ، تشبیه ، خامشی تعطیل | هست در راه او به وقت دلیل     |
| ور بگوئی ، مُشَبَّهی باشی | گر نگوئی ز دین تهی باشی       |
| غایت فهم تست ، الله نیست  | آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست |

و نیز از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که: **نَحْنُ أَسْرَارُ اللَّهِ الْمُوَدَّعَةُ فِي هَيَاكِلِ الْبَشَرِيَّةِ**.

«ما أسرار خداوند میباشیم که در هیاکل و قالب‌های بشری به ودیعت و امانت سپرده شده‌ایم.»

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وارد است که:

**اجْعَلُوا لَنَا رَبًّا نُتُوبُ إِلَيْهِ؛ ثُمَّ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ!**

«از برای ما پروردگاری را بگذارید که بازگشت و ملجأ و مأوای ما به سوی

وی باشد، سپس در فضیلت ما آنچه را که میخواهید، بگوئید!»

و نیز از حضرت صادق علیه السّلام وارد است که:

**إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؛ وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ؛ وَ هِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحُكْمَتِهِ؛ وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ؛ وَ هِيَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعُلُومِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ؛ وَ هِيَ الشَّاهِدُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ؛ وَ هِيَ الْحُجَّةُ عَلَى كُلِّ جَا حِدٍ؛ وَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ وَ هِيَ الصِّرَاطُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ.<sup>۱</sup>**

«تحقیقاً صورت انسانی، بزرگترین حجّت خداوند است بر مخلوقاتش؛

و اوست کتابی را که خداوند به دست خودش نوشته است؛ و اوست هیکل و

بنائی که خداوند او را به حکمت خود بنا فرموده است؛ و اوست مجموع

صورت‌های عالمیان؛ و اوست مختصر همه علوم در لوح محفوظ؛ و اوست

شاهد و حاضر بر هر چیز غائبی؛ و اوست حجّت خداوندی بر هر شخص

۱- تمام این فقرات را عارف والا مقام: سید حیدر آملی، در «جامع الأسرار» بدین

عبارت آورده است که: **و إِلَى مِثْلِ هَذَا الْإِنْسَانِ وَ مَرَّتَبَتِهِ أَشَارَ مَوْلَانَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ**

**عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فِي قَوْلِهِ - أَنْكَاهَ حَدِيثَ رَأْسِ تَأَخَّرَ ذِكْرَ نَمُودَةِ اسْت. (ص ۳۸۳، شماره رقم ۷۶۵)**

مُنْكَرِيْ ؛ و اوست صراط مستقيم به سوى هر گونه خیرى ؛ و اوست پلى و صراطى که در میان بهشت و آتش کشیده شده است .  
 و در حدیث مشهور نبوی است که : **اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰى صُوْرَتِهٖ** <sup>۱</sup> . و فی روایة : **عَلٰى صُوْرَةِ الرَّحْمٰنِ** .

«خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید . و در روایتی است که : آدم را بر صورت رحمن آفرید .»

گفته شده است : یعنی آدم را بر صفت خودش حیّ و عالم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم آفرید .

و چون حقیقت هر چیز در خارج به سبب صورت آن متحقق می شود ؛ فلهذا لفظ صورت را مجازاً بر اسماء و صفات اطلاق نمود . زیرا که حضرت حق سبحانه بواسطه آنها در خارج ظهور پیدا مینماید . این گونه تعبیر مجازی در اعتبار اهل ظاهر است .

و اما در نزد محققین **فَالصُّوْرَةُ عِبَارَةٌ عَمَّا لَا يُعْقَلُ مِنَ الْحَقَائِقِ الْمُبْجَرَدَةِ الْغَيْبِيَّةِ ، و لَا تَظْهَرُ اِلَّا بِهَا .**

**و الصُّوْرَةُ الْاِلٰهِيَّةُ هُوَ الْوُجُوْدُ الْمُتَعَيَّنُ بِسَائِرِ التَّعْيِيْنَ اَلَّتِي بِهَا يَكُوْنُ مَصْدَرًا لِجَمِيْعِ الْاَفْعَالِ الْكَمَالِيَّةِ و الْاَثَارِ الْفِعْلِيَّةِ .**

«صورت عبارت از حقائق مجردة غیبیه که به عقل درنیاید ؛ و ظهور پیدا نکند مگر بدان صورت . و صورت خداوند ، عبارت است از وجودی که متعین است به جمیع تعیناتی که بواسطه آن تعینات محلّ صدور افعال کمالیه و آثار

۱- شیخ نجم الدین رازی در کتاب «مرصاد العباد» ص ۳ (از طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب) بدین عبارت روایت کرده است که : **خَلَقَ [ اللّٰهُ ] اٰدَمَ عَلٰى صُوْرَتِهٖ** . و در ص ۶۵۰ که مدرکش را ذکر کرده است ، معلق گوید : روایتی است که صور مختلف آن در «أحادیث مثنوی» ص ۱۱۴ و ص ۲۱۳ نقل شده است .

فعلیه در خارج میگردد.»

«سؤال: اگر سائلی گوید: اطلاق صورت بر الله تعالی چگونه توان کرد؟! جواب گوئیم: به قول اهل ظاهر به مجاز باشد، نه به حقیقت؛ که نزد ایشان اطلاق اسم صورت بر محسوسات حقیقت باشد، و بر معقولات مجاز. اما نزد این طائفه، چون عالم بجمیع أجزائه الرُّوحانیَّة و الجِسْمانیَّة، و الجَوْهریَّة و العَرَضیَّة، صورت حضرت الهیّه است تفصیلاً؛ و انسان کامل صورت اوست جمعاً؛ پس اضافه صورت به حق حقیقت بود؛ و بما سوای او مجاز. اذ لا وجودَ عندهم للِسوی. كما قال قائلهم:

یاری دارم که جسم و جان صورت اوست

چه جسم و چه جان، هر دو جهان صورت اوست

هر معنی خوب و صورت پاکیزه

کاندر نظر تو آید، آن صورت اوست»<sup>۱</sup>

چه خوب ملای رومی این حقیقت را مشروح نموده است بدین چند

بیت خود در «مثنوی»:

گر تو آدم زاده‌ای، چون او نشین

جمله ذرات را در خود ببین

چیست اندر خم که اندر نهر نیست

چیست اندر خانه کاندر شهر نیست

این جهان خم است و دل چون جوی آب

این جهان حجره است و دل شهر عجب<sup>۲</sup>

۱- «کلمات مکنونه» ص ۱۱۱ و ۱۱۲ از طبع سنگی؛ در ضمن کلمه ۵۹.

۲- «مثنوی» طبع میرخانی، جلد چهارم، ص ۳۴۴، سطر ۱۱ و ۱۲.

باری سخن در این بود که قرآن را رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم  
 مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ «از نزد خداوند محکم و صاحب حکمت و استواری و  
 اتقان و دارای علم و دانش و اطلاع محض و بینش صرف، بدون ذره‌ای از فتور و  
 قصور و یا ذره‌ای از جهل و نادانی» تلقی نموده است؛ و قرآن از ناحیه چنین  
 مقام رفیعی به وی تلقین گردیده است.

همچنانکه در سوره غافر میفرماید:

حَمِّ \* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۱

«حامیم، فرستاده شدن تدریجی این کتاب که قرآن کریم است، از جانب  
 خداوند است که او دارای صفت عزّت (استقلال و اتکاء و اعتماد به خود در  
 همه امور، و در ذات و در نشئات) و دارای صفت علم (دانائی و بینائی محض،  
 و دانش اصیل حضوری غیر متناهی ازلاً و ابداً و سرمداً) می باشد.»

و معلوم است چنین کتابی که از ناحیه علم مطلق و حکمت مطلقه و  
 عزّت مطلق نازل شود و فرود آید، عین حقّ و اصالت و واقعیت است؛ و  
 نمی تواند اینطور نباشد، در صورتی که از ناحیه خداوند حقّ من جمیع جهاته  
 ذاتاً و صفةً و اسماً و فعلاً و آثاراً نازل گردیده است.

همانطور که میفرماید: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ \* وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ۲

«حقاً و تحقیقاً آیات این قرآن کریم، گفتار برنده و قاطعی است که بین حقّ  
 و باطل را جدا میکند؛ و گفتار ناشی از مطالب فکاهی و سست که در مواقع غیر  
 قاطع بکار میبرند؛ و حقّ و باطل در آن آمیخته است، نمیباشد.»

و فرموده است: الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ۳

۱- آیه ۱ و ۲، از سوره ۴۰: غافر.

۲- آیه ۱۳ و ۱۴، از سوره ۸۶: الطّارق.

۳- آیه ۱ و قسمتی از آیه ۲، از سوره ۲: البقره.



«الف لام میم، اینست آن کتاب که ابداً شکّ و شبهه و ریب و تردیدی در آن راه ندارد.»

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ<sup>۱</sup>.

«اینست ای پیغمبر، بجهت آنکه خداوند، کتاب را به حقّ فرو فرستاد. و تحقیقاً آن کسانی که در پذیرش و ایمان قاطع به این کتاب دچار اختلاف شده‌اند، هر آینه در شکاف و تفرقه و پراکندگی دوری افتاده‌اند.»

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ<sup>۲</sup>.

«خداوند حیّ و قیوم بر تو نازل کرد کتاب را به حقّ، در حالیکه تورات و انجیلی را که در برابرش بودند، گواهی مینمود، و تورات و انجیل را نازل نمود.»

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ<sup>۳</sup>. «ما حقّاً به سوی تو کتاب را به حقّ نازل کردیم تا بواسطه آن در میان مردم به آنچه خدا به تو نشان داده است، حکم کنی!»

وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ<sup>۴</sup>.

«و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد؛ و چیزهایی را که نمیدانستی به تو تعلیم نمود.»

در این آیه چنانچه مشهود است، نزول کتاب را با نزول حکمت با هم قرار داده، بدین معنی است که ابداً کتاب خدا از حکمت جدا نیست. و حکمت

۱- آیه ۱۷۶، از سوره ۲: البقرة.

۲- آیه ۳، از سوره ۳: آل عمران.

۳- قسمتی از آیه ۱۰۵، از سوره ۴: النساء.

۴- قسمتی از آیه ۱۱۳، از سوره ۴: النساء.

عبارت است از علم به حقائق و واقعیّات علیّی ماهیّ علیه . بنابراین ، نزول قرآن توأم با إتقان و استحکام و حقّانیّتی است که بهیچوجه راه بطلان و خللی در آن نمیباشد .

و نظیر این آیه ، آیات بسیاری در قرآن کریم وارد است که در آنها حکمت را ملازم با قرآن و کتاب نموده است .

و این غیر از آیاتی است که صریحاً خود قرآن را به صفت حکمت منوعات نموده است ؛ همچون :

الرّ تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ .<sup>۱</sup>

«ألف لام را ، اینست آیات کتاب ، آن کتابی که متقن و استوار و محکم و أصیل و ثابت است .»

و همچون :

الرّ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ ءَايَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ .<sup>۲</sup>

«الف لام را ، کتابی است که آیات آن در اوّل امر ، محکم و غیر قابل انفصال بوده ؛ و سپس مشروح و مفصّل و جدا جدا شده از ناحیه خداوند حکیم و خبیر ، بدینصورت درآمده است .»

و بر همین مفاد ، آیاتی است در قرآن مجید که صریحاً اعلام می کند که قرآن ، کتاب علم است ؛ و آیاتش بر اساس علم پایه گذاری شده ، و تفصیل و شرح داده شده است . و معلوم است هر کتابی که بر اساس علم باشد ، جهل و شکّ و فرضیه های غیر قائم بر محور علم و برهان ، و تئوریهای غیر متکی به حقّ و یقین و اصالت غیر قابل زوال ، بر آن راه ندارد .

در سوره اعراف میفرماید : وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى

۱- آیه ۱ ، از سوره ۱۰ : یونس .

۲- آیه ۱ ، از سوره ۱۱ : هود .

و رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.<sup>۱</sup>

«و هر آینه تحقیقاً ما برای ایشان کتابی آوردیم که آنرا بر کانون علم مشروح نموده و تفصیل دادیم. و آن کتاب، کتاب هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می آورند.»

و در سوره کهف میفرماید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا \* قِيمًا لِّبُنْدَرٍ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا \* مَّكِينٍ فِيهِ أَبَدًا.**<sup>۲</sup>

«حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد؛ آنکه بر بنده اش کتاب را نازل نمود؛ و در آن کتاب کجی و انحراف و اعوجاجی قرار نداد، این کتاب قائم و قیّم و نگهبان و پاسدار و محافظ و دارای سیطره و استیلای واقعی است که از طرف خدا منحرفان را به بأس شدید و سختی ناهموار بیم بدهد؛ و مؤمنان را که اعمال صالحه بجای می آورند، بشارت بدهد که از برای آن پاداش نیکوئی خواهد بود که در آن پاداش به طور جاودانه زیست بنمایند.»

و حتّی از اینجا به بعد، هشدار میدهد کسانی را که امور خود را بر اساس ظن و پندار قرار داده و بدون اعتماد به علم و یقین مطالبی را بیان میکنند و عقائد خود را بر آن استوار میدارند؛ در اینجا که میفرماید:

**وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا \* مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا.**<sup>۳</sup>

«و برای آنست که بترساند کسانی را که میگویند: خداوند برای خود فرزندی را گزیده است؛ نه ایشان خودشان در این مطلب علمی را دارند و نه

۱- آیه ۵۲، از سوره ۷: الأعراف.

۲- آیات ۱ تا ۳، از سوره ۱۸: الکهف.

۳- آیه ۴ و ۵، از سوره ۱۸: الکهف.

پدرانشان علمی را دارند؛ این گفتار زشت و ناروایی است بزرگ که از دهانشان خارج میشود؛ و ایشان مگر دروغ را نمی‌گویند.»

در اینجا مشهود است که علت قول به فرزند داشتن خدا را چون فقط مستند به امر غیر علمی و بر پایه غیر برهان است، شدیداً میکوبد و آنرا به مجرد همین امر، دروغ تلقی کرده و گفتار زشت و ناهنجار بزرگی را به آنان نسبت داده که از دهانشان می‌پراندند؛ و بالأخص با تعبیر **تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ** نه با تعبیر **يَعْلَمُونَ** و **يَعْتَقِدُونَ** و امثالهما ردائت و پستی و بی اساسی معتقدات ظنیّه و وهمیه و بطور کلی همه امور غیر یقینیّه را محکوم میکند.

این مسأله بسیار مهم، بلکه از اهمّ مسائل است که قرآن نه تنها به مبارزه با جهل و نادانی بلکه با هر امر غیر علمی رفته است؛ و آراء و افکار آنان را که به فرضیه‌های غیر علمی اتکاء دارند، شدیداً در هم میریزد و بی ارج میداند.

یکجا میگوید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**<sup>۱</sup>.

«و پیروی مکن از آنچه برای تو نسبت بدان، علم نیست! زیرا که گوش و چشم و دل، تمام این اعضاء و جوارح، در صورت پیروی از امر غیر یقینی مورد بازپرسی و مؤاخذه قرار میگیرند.»

و در سوره مبارکه نجم یکجا میگوید: **إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى**<sup>۲</sup>.

«نیستند آنها مگر اسم‌هائیکه شما و پدرانتان ایشان را بدان اسم‌ها

۱- آیه ۳۶، از سوره ۱۷: الإسراء .

۲- آیه ۲۳، از سوره ۵۳: النجم .

نامگذاری نموده‌اید. خداوند بواسطه آنها هیچگونه قدرت و سلطنتی را فرود نیاورده است. پیروان این عقیده مگر از ظن و گمان پیروی نمیکنند، و از آنچه را که نفوسشان هوای آنرا در سرشان بیروراند؛ در حالیکه از سوی پروردگارشان، هدایت برای آنها آمده است.»

و باز پس از سه آیه میگوید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأَنْثَى \* وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا<sup>۱</sup>.

«و آنانکه به روز بازپسین ایمان نمی‌آورند، فرشتگان آن عالم را مؤنث و ماده، نام نهاده‌اند؛ ایشان در این نامگذاری علمی ندارند و فقط از تخمین و حدس و پندار متابعت می‌کنند. و حَقّاً که ظنّ و پندار به هیچ وجه انسان را از وصول به حقّ و واقعیت امر، بی‌نیاز نمی‌گرداند.»

باز به دنبال همین مطالب به پیغمبرش امر میکنند که از کسانی که از یاد خدا اعراض نموده‌اند و بدین سبب، مراد و مقصودشان در زندگی مادی و حیوانی و شهوی دنیوی منحصر شده و پایه علمشان فقط بدین نقطه رسیده و سپس خاتمه یافته است، اعراض کند. بجهت آنکه سرمایه علمی آنها در حیات دنیوی مقصور شده و به باطن و حیات علوی راه نیافته و در زندان طبیعت محبوس گشته‌اند.

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ<sup>۲</sup>.

«بنابراین (ای پیغمبر ما) اعراض کن از کسیکه از یاد ما روی گردانیده

۱- آیه ۲۷ و ۲۸، از سوره ۵۳: النَّجْم.

۲- آیه ۲۹ و قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۵۳: النَّجْم.

است و غیر از زندگی دنیوی را نخواسته است! زیرا که محل بلوغ علمی و نقطه نهایت دانش این دسته از مردم، همین است!»

عجیب است قرآن که از علم برداشته شده است در تعلیماتش نیز امر به علم میکند؛ و افرادی را که از ظنّ و بطور کلی از هر امر غیر علمی متابعت نمایند، نکوهش مینماید. در سه جای از قرآن وارد است که:

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.<sup>۱</sup> إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ.<sup>۲</sup>

«متابعت نمیکنند - یا نمیکنید - مگر گمان را. و حالشان اینطور است پیوسته و همیشه به حدس و ظنّ عمل می نمایند - یا عمل می نمائید.»

وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ.<sup>۳</sup>

«و برای آنان در این امر، علمی نیست. هر چه هست پنداری است که می کنند.»

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا.<sup>۴</sup>

«از برای ایشان در قصّیه نسبت به دار آویختن عیسی بن مریم، علمی دستگیرشان نشده است؛ مگر پیروی از خرص و گمان. و بطور قطع و یقین او را نکشته اند.»

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟<sup>۵</sup>

۱- در دو جای از قرآن: اوّل ذیل آیه ۱۱۶، از سوره ۶: الأنعام؛ دوّم ذیل آیه ۶۶، از سوره ۱۰: یونس.

۲- ذیل آیه ۱۴۸، از سوره ۶: الأنعام.

۳- ذیل آیه ۲۴، از سوره ۴۵: الجاثية.

۴- ذیل آیه ۱۵۷، از سوره ۴: النساء.

۵- قسمتی از آیه ۶۰، از سوره ۱۰: یونس.

«و چیست گمان کسانی که برخداوند، افترای دروغ می‌بندند که در روز قیامت چه بر سرشان خواهد آمد؟»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ<sup>۱</sup>.

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید! زیرا که بعضی از گمان‌ها گناه است!»

وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ \* وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْءَانُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۲</sup>.

«و اکثریت این مردم متابعت نمیکنند مگر از ظنّ و گمان؛ و معلوم است که ظنّ و گمان بهیچوجه انسان را از حقّ و واقعیت امر بی‌نیاز نمیکنند. و خداوند داناست و علم دارد به آنچه آنها انجام میدهند.

و این قرآن چنین نیست که از نزد غیر خدا آورده شده و بطور افتراء به خدا نسبت داده شود؛ ولیکن آنچه را که در پیش روی اوست، تصدیق میکند، و شرح و تفصیل حقائق کتاب عالم علوی است (لوح محفوظ، و امّ الكتاب، و کتاب تکوین) و در آن هیچ شبهه و تردیدی نیست که از ناحیه پروردگار عالمیان است.»

وَ طَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ<sup>۳</sup>.

«و گروهی در این جنگ، پاسداری و حفظ از جانهایشان، ایشان را به غم و غصّه انداخته بود. و آنان به خداوند گمان به غیر حقّ و باطل می‌بردند. این

۱- صدر آیه ۱۲، از سوره ۴۹: الحُجرات.

۲- آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۱۰: یونس.

۳- قسمتی از آیه ۱۵۴، از سوره ۳: آل عمران.

گمان، گمان جاهلیّت است (که از روی جهل و اوهام سرچشمه میگیرد و با حقّ و یقین و علم ربطی ندارد).»

قرآن کریم، پیوسته ناظران به خود را دعوت به حقّانیتش نموده و در کثیری از موارد، واقعیت و نفس الامریت خود را بیان میکند و مردم را میخواند تا آراء و افکار و مطالب خود را با آن تطبیق کنند؛ و در صورت شکّ و شبهه، خود را ملامت کنند که در برابر این حقیقت و حقّانیت و واقعیت، آنچه بر خلاف آن به ذهنشان آمده است؛ جز امر باطل و پوچ و بدون اعتبار چیزی نیست.

درباره دسته‌ای از منافقین که قرآن را میخواندند و ایمان واقعی

نداشته‌اند، میفرماید:

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَ  
 اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا \* أَفَلَا  
 يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا<sup>۱</sup>.

«و میگویند به تو (ای پیامبر) که ما اهل طاعت و تسلیم هستیم؛ لیکن چون از حضور تو بیرون میروند، جماعتی از آنها شب نشینی نموده و غیر از آنچه را که تو گفته‌ای عمل میکنند؛ و بنای امر خود بر آن میگذارند. و خداوند می‌نویسد آن مطالبی را که در مجالس شب‌نشینی با هم گفتگو دارند، پس (ای پیامبر) از آنها روی گردان و توکل بر خدا کن؛ و خداوند وکیل با کفایتی است. آیا این گروه در این قرآن تدبّر نمی‌نمایند؟ اگر قرآن از ناحیه غیر خداوند بود، هر آینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند.»

و بنابراین، در قرآن که اختلافی در مضامینش و در بیانش نیست و در مرور دهور، و پیدایش أجيال و طوائف و مکاتب متفاوت از دوست و دشمن تا

۱- آیه ۸۱ و ۸۲، از سوره ۴: النَّسَاء.



بحال احدی را یاری آن نبوده است که براین کتاب مبین، خرده‌ای را بگیرد و تناقضی را بنمایاند و اختلافی را نشان دهد و یا اصول کلیه و معارف حقه الهیه و یا حکایت‌ها و قصص آنرا از تاریخ قطعی صحیح، جدا کند و یا قوانین و احکام آنرا مورد خدشه قرار داده و بتواند مخالفت آنهارا با علم به اثبات برساند؛ اینها همه نشانگر آنستکه این کتاب از حق گرفته شده و از حق برداشته شده و برحق نازل شده است. و در اینصورت معلوم است که:

فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ.<sup>۱</sup>

«از حق اگر بگذری، چه چیزی غیر از ضلالت و گمراهی خواهد بود؟ پس ای مردم، به کجا کشیده می‌شوید؟!»<sup>۲</sup>

آیه‌ای در قرآن کریم داریم که صراحتاً میگوید: تمام علوم حقه و

۱- ذیل آیه ۳۲، از سوره ۱۰: یونس.

۲- مجلسی در «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۲۶ و ۲۷ از «تفسیر عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «وَمَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ». «هیچکس از قرآن برنگشته است مگر به سوی آتش.» («تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۵) و همچنین از «محاسن» برقی در ضمن حدیثی از حضرت باقر علیه السلام آورده است که: «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ». «پس هر کس بپندارد که کتاب خدا مبهم است خودش هلاک شده است و نیز هلاک کرده است.» («بحار» ص ۹۰؛ «محاسن» ص ۲۷۰) و همچنین از «محاسن» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که: «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَضْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ، لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرَّجَالِ». «هیچ قضیه‌ای نیست که در آن دو نفر با هم اختلاف داشته باشند، مگر اینکه آن قضیه در کتاب خدا اصلی دارد؛ ولیکن عقلهای مردمان بدان نمی‌رسد.» («بحار» ص ۱۰۰؛ «محاسن» ص ۲۶۷) و امیر المؤمنین علیه السلام درباره قرآن فرموده‌اند: «وَأَتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَ كُمْ». «چون عقلها و تدابیر شما در بعضی از امور با قرآن مختلف باشد شما با میزان قرآن، اندیشه‌های خودتان را متهم کنید!» («نهج البلاغه» خطبه ۱۷۴؛ و از طبع مصر با تعلیقه عبده: ج ۱، ص ۳۲۷)

دانش‌های صحیح، در هر رشته، از تاریخ، و جغرافی، و طب و علوم فیزیک، و شیمی، و ریاضیات، و هیئت و نجوم، و علم طبقات الأرض<sup>۱</sup>، و علوم اجتماعی، و جامعه‌شناسی، و فرضیه‌ها و تئوری‌های صحیح علمی، و نظائر این علوم که بسیار است، هیچکدام نمیتوانند در جزئی‌ترین مورد از بیانات قرآن، ایرادی نموده، و به اصلی از اصول و یا به شاخه‌ای از فروع آن، اشکالی و نقصی وارد کنند؛ و در حَقانیت او، رخنه نموده، ایجاد خلل و شکاف نمایند، و به عبارت دیگر، هیچ امری نمی‌تواند، بطلانی را در قرآن داخل سازد. این علوم پدید آمده، چه از زمان آدم باشد، تا زمان نزول قرآن؛ و چه از زمان نزول آن باشد، تا روز قیامت.

قرآن بطوری استوار است که در تمام این مراحل بر اساس اتکاء بر حقائق، و واقعیات پیشرو، و غالب، و حاکم، و مسلط، و مُسَیْطِر بر جمیع آراء و افکار، و سرمایه‌های علمی و دانشهای تجربی و عقلی است. و آن آیه اینست:

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ<sup>۲</sup>

«و به درستی که هر آینه این قرآن، کتاب عزیزی است که باطل به سوی او نمی‌آید، نه از روبرویش؛ و نه از پشت سرش، و از جانب خداوند حکیم و حمید فروآمده است.»

حضرت استاد علامه آیه الله طباطبائی قدس الله تربته المنیفة، در بیان خود، در تفسیر این آیه مبارکه، فرموده‌اند:

---

۱- علمی که طبقات و چینه‌های مختلف زمین را مورد بحث قرار میدهد (چینه‌شناسی) - م.

۲- ذیل آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۴۱: فصلت.

ضمیر در و **إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ** به قرآن برمیگردد. و عزیز به معنای **عَدِيمُ النَّظِيرِ** یعنی بی مانند؛ و یا به معنای منیع است که از مغلوب شدن خود، جلوگیری دارد. و این معنای دَوَم مناسب تر است با آنچه در دنبال میگوید:

**لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ.**

و معنای **لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** نمی تواند باطل به سوی او بیاید و بعضی از اجزای آنرا و یا همه اجزایش را باطل نماید، باینکه معارف حقه‌ای که در آنست و یا بعضی از آنها را غیر حقه کند، و یا اینکه احکام و شرایعی که در قرآن آمده و به دنبال آن اخلاقیاتی را که بیان نموده است، لغو و بی اثر کرده و از ارزش عمل بیندازد.

و بنابراین مراد از این عبارت: **مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** دوزمان حال و استقبال است. یعنی زمان نزول قرآن و ما بعد از آن زمان تا روز قیامت.

و بعضی گفته‌اند: مراد از **مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** جمیع جهات است؛ مثل اینکه صبح و شب را که با هم گاهی ذکر میکنند، مراد تمام زمان است. یعنی قرآن از جمیع جهات از خطا مصون است.

و اما بر معنای اول که مراد زمان حال و استقبال بود، این معنای عمومیت عدم بطلان، از اطلاق گفتار خداوند متعال که میگوید: **لَا يَأْتِيهِ اسْتِفَادَةٌ** می شود.

و بر هر دو تقدیر، مدلول آیه اینست که در بیانات قرآن تناقض نیست؛ و در اخبارش دروغ نیست؛ و در حکمت هایش و معارفش و شرایعش بطلان راه ندارد. و مورد معارضه واقع نمی شود؛ و به تحریف آیه‌ای از وجهی به وجه دیگر و یا به داخل کردن چیزی را که در آن نیست، در آن، تغییر و تبدیل نمی یابد.

و این آیه جاری مجرای گفتار دیگر خداست که میگوید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ<sup>۱</sup>.

«ما حقاً و تحقیقاً قرآن را که ذکر است فرو فرستادیم ؛ و ما حقاً و تحقیقاً حافظ و نگهبان آن می باشیم.»

و عبارت تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ به منزله بیان علت است برای جمله قبل : وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ الخ یعنی چگونه اینطور نباشد ، در حالیکه قرآن از سوی حکیمی که در کارش اتقان دارد و سستی و وهن در فعلش راه ندارد ؛ و محمود و پسندیده است در هر حال ، نازل شده است ؟<sup>۲</sup>

اینک باید بررسی کرد تا به دست آید که به چه علت احکام قرآن که منطبق با حق است ، ابدی است ؛ و معارف و عقائد و اخلاقیات و شرایع و احکام آن جاودانی است!؟

از ضروریات مذهب اسلام است که این دین تا روز قیامت پایدار است ؛ و پیغمبر اکرم : مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، خاتم الأنبياء و المرسلین است ؛ و کتاب آسمانی قرآن مجید ، دستور العمل برای همه جوامع بشری تا روز بازپسین است . و برای توضیح این مطلب عرض میشود که احکام و دستورات یکبار ممکن است راجع به افراد خاص و موضوعات مشخصه و محدوده و معینه بوده باشد ؛ مثل داروی فلان طبیب برای فلان مریض که میگوید : در صبح فلان روز ، ناشتا ، فلان مقدار از این دارو را بخور!

البته این دوی خاص که بر موضوع خاصی وارده شده است ، نمیتوان در موارد دیگر که از جهت موضوع مغایرت دارند ، استعمال گردد .

و یکبار احکام و دستورات ، راجع به افراد خاصی نیست . بلکه انواع و

۱- آیه ۹ ، از سوره ۱۵ : الحجر .

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۷ ، ص ۴۲۴ و ۴۲۵ .

اجناس و اصناف طبایع کلیّه در نظر گرفته شده است، مثل آنکه طیب بگوید: هر کس صفرا دارد، باید سرکنگبین بخورد؛ و یا آنکه بگوید: سرکنگبین رافع صفراست. در اینصورت این حکم، کلیّت داشته، و به تمام افرادی که در تحت این عنوان واقعد، منطبق می شود. و تمام کسانی که صفرا دارند بهر خصوصیت که باشند: زن و مرد، سیاه و سپید، خرد و کلان، غلام و آزاد، مؤمن و کافر، کوتاه قد و بلند قامت، شرقی و غربی، همه باید این دارو را استعمال نمایند. فائده این دوا نسبت به جمیع افراد علی السّویه است. زیرا خصوصیات افراد ابدأ دخالتی در تأثیر دارو ندارد. بلکه تمام مؤثر در مدخلیت، همان وجود صفرا در مزاج آنان است، بدون ملاحظه شرائط محیط و زمان و مکان. انسان دارای طبیعت و سرشت مادّی و جسمانی، و دارای سرشت معنوی و روحانی است؛ و باید قابلیت انسان در اثر مرور و تدریج زمان عمر بواسطه حرکت جوهریّه، به مقام کمال بلکه اکمل خود برسد و انسان کامل گردد؛ و به درجه فعلیّت محضه ارتقاء یابد. یعنی تمام جهات استعداد و قابلیت وی، فعلی شود.

این امر فقط در صورتی تحقّق می پذیرد که سیر و حرکت انسان بر طبق مسیر و ممشای فطرت و سرشت او باشد. و گرنه بواسطه انحراف از خطّ سیر فطرت، بهمان اندازه قابلیت ذاتی هدر رفته و از آن جهت تحقّق فعلیّت محال، و بدون شکّ در مراتب مادون کمال، گم شده و به تعبیر قرآن کریم ضلال یعنی گمی و گمراهی و نیستی و نابودی و محو در مراتب دانیه، قبل از وصول به مقصد اقصی، گریبان گیر وی خواهد شد.

وَمَنْ يَتَّبِدْ أَلْكُفْرَ بِالْإِيْمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ<sup>۱</sup>.

۱- ذیل آیه ۱۰۸، از سوره ۲: البقرة.

«و کسی که ایمان را بدهد در مقابل کفری را که گرفته است، پس حَقّاً از راه معتدل و مستوی به گمی و گمراهی رسیده است.»

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا بَعِيدًا.<sup>۱</sup>

«و کسی که به خداوند شرک آورد، پس حَقّاً در گمی و گمراهی دور و ناپیدائی فرورفته است.»

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلٰئِكَتِهِ وَ كِتٰبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ اٰلِیَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِیْدًا.<sup>۲</sup>

«و کسی که به خداوند و فرشتگان او و کتب او و رسل او و روز قیامت، کفر آورد؛ پس حَقّاً به گمی و گمراهی دوری در افتاده است.»

وَمَنْ يَعْصِ اٰلِهَ وَ رَسُوْلَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا مُّبِیْنًا.<sup>۳</sup>

«و کسی که سرپیچی از خدا و رسولش نماید، پس حَقّاً در گمی و گمراهی آشکاری واقع شده است.»

اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيْلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ اَهْتَدٰی.<sup>۴</sup>

«حَقّاً پروردگار تو او داناتر است به کسی که او از راهش گمراه می‌شود؛ و او داناتر است به کسی که راه را می‌یابد.»

فَاِمَّا يٰٓاٰتِيْنٰكُمْ مِّنِّيْ هُدٰی فَمَنْ اَتَّبَعَ هُدٰی فَلَآ يَضِلُّ وَ لَا يَشْقٰی.<sup>۵</sup>

«پس (ای آدم و حوّا)ی که به زمین نزول نموده‌اید) اگر به سوی شما از جانب من هدایتی برسد، هر کس که از هدایت من پیروی کند، هیچگاه گم و

۱- ذیل آیه ۱۱۶، از سوره ۴: النّساء.

۲- ذیل آیه ۱۳۶، از سوره ۴: النّساء.

۳- ذیل آیه ۳۶، از سوره ۳۳: الأحزاب.

۴- قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۵۳: النّجم.

۵- قسمتی از آیه ۱۲۳، از سوره ۲۰: طه.

گمراه نمیگردد و بدبخت و تهی دست نخواهد شد.»

شرک به خدا و کفر و عدم ایمان به ملائکهٔ ملاً اعلی و رسولان الهی و کتاب‌های سماوی و موقف قیامت و عصیان خدا و رسول خدا، همه انحراف از طریق فطرت و به عکس اطاعت و قبول این حقائق، طبق فطرت و غریزهٔ اولیّهٔ خدادادی است که دین و مذهب اسلام تأیید و تسدید همان امر فطری و سرشت الهی را می‌کند. و امضاء و دلالتش بهمان ادراک باطن و نور بصیرتی است که بدون شائبه هواجس نفسانی و آراء و اهواء شیطانی در نهاد انسان بنا نهاده شده و نهفته گردیده؛ و نفس ناطقه انسانی با آن عجین و خمیر گردیده است.

و بطور کلی تمام احکام اسلام که مجموعهٔ دین را تشکیل میدهد، بر اساس نیازهای فطری و احتیاجات نهفته و مخفیّه‌ای است که برای سیر کمالی و گذراندن عمر در چرخ دولااب زمان و مکان، و تحقق به اعلیٰ مدارج و معارج بشر، انسان بدانها تعلق و بستگی دارد.

دین اسلام که بر طبق کتاب آسمانی قرآن، دستورات و احکام و مطالب خود را آورده است؛ همگی از فطرت برداشته شده است و بر اصل نیازهای درون سرشت که باید در مسیر این راه از آنها متمتع و بهره‌مند گردد، تشریح احکام و تقنین قوانین گردیده است.

احکام قرآن گرفته شده از طبایع اولیّهٔ انسان و غرائزی است که خداوند آدمی را با آن غرائز سرشته و آفریده است. و چون این احکام برای تکمیل و رشد این غرائز است، لذا همیشه ثابت و غیر قابل تغییر خواهد بود؛ مگر آدمی غرائز انسانی خود را از دست بدهد و در اینصورت غیر انسان خواهد بود. و این فرض تبدل ماهیت است؛ و محال است. پس انسان تا انسان است، برای وی این احکام ساری و جاری است؛ و چون غذای لایتنغیر پیوسته باید او را اشباع و اشراب نماید؛ و انسان همیشه انسان است.

و تمام سبب این فلسفه کلیه آنستکه خصوصیات فردیه و ممیزات، ابداً درین احکام مدخلیتی ندارند؛ و هر حکمی که بر روی موضوعی سوار گشته است، وجود آن موضوع کلی بدون دخالت خصوصیت فردیه، تمام علت برای استجلاب آن حکم است.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ \* مُبِينًا إِلَيْهِ وَآتَوْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ<sup>۱</sup>.

«بنابراین، بر پا بدار وجهه خود را برای دینی که از هر جانب به سوی اعتدال و وسط، تمایل دارد. این دین، همان فطرتی است که خداوند مردم را بر آن فطرت سرشته است. در خلقت خداوندی تبدل و تغییری نیست، این است دین استوار و پا بر جاکه پاسدار شوون حیاتی انسان است؛ ولیکن اکثریت مردم این حقیقت را نمیدانند.

در حالیکه همگی مجتمعاً و دسته جمعی باید به سوی او بازگشت کنید، و تقوای او را پیشه سازید! و نماز را بر پا دارید؛ و از مشرکین نباشید! از آن کسانی که دین خود را دستخوش تفرقه و جدائی ساختند، و خود به دسته جات مختلف و احزاب متفاوت فرقه فرقه گشتند. و هر حزبی به آنچه در نزد آنهاست شاد و دلخوش می‌باشند.»

این آیه واضح میکند که شالوده دین بر اساس فطرت غیر متغیره انسان است. و چون تبدیلی در خلقت انسان و آفرینش ساختمان روحی و نفسی و جسمی او نیست؛ لذا این دین پایدار و ثابت است.

۱- آیات ۳۰ تا ۳۲، از سوره ۳۰: الزوم.



این آیه می‌رساند که اکثریت مردم این حقیقت را نمیدانند. و این کلیت و عمومیت احکام، بر پایه انابه و رجوع به خدا و تقوی و اقامه نماز و نفی شرک است. این آیه می‌رساند که سیر حقیقی و تکاملی بشر باید بر اصل طهارت نفس و انقطاع به سوی حضرت ربّ و دود صورت گیرد. و مال و فرزند و تجارت و زراعت و صناعت، همه و همه در کنار این امر مهمّ و برای مقدمه حصول کمال روحی و صلاح حقیقی انسان است. فلذا باید نه با نظر اصلی، بلکه با نظر تبعی بدانها نگریم، و به قدر ارزش مقدمه برای آنها ارج قائل شد؛ و قوانین و احکام معاملات و مکاسب را بر این اصل تدوین نموده و پایه گذاری کرد.

اهمّیت بسیار به علوم اقتصادی بطوریکه انسان را از اعمال روحی و کمال معنوی بازدارد و یا حرکت او را کند کند، بر ضرر جامعه و فرد و علیه مسیر واقعی سیر آدمی در راه فطرت، در طریق پیدا کردن گوهر گمشده مقصود است.

چه خوب تعلیم جاودانی قرآن کریم، این معنی را برای ما شرح میدهد:

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ \* نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ \* مُشْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ \* أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ<sup>۱</sup>

«(آیا آن کسانی که از امت واحده پیامبران جدا شده و به صورت احزاب مختلف متفرّق و دسته دسته شده‌اند) چنین می‌پندارند امدادی که ما به آنها در اموال و پسرانشان می‌کنیم (به فراوانی در اموال و کثرت در اولاد) بواسطه آنستکه ما در رسانیدن خیرات به آنها سرعت می‌نمائیم؟! نه اینطور نیست؛ البتّه

۱- آیات ۵۵ تا ۶۱، از سوره ۲۳: المؤمنون.

آنها نمیدانند و شعور و ادراک ندارند.

آنانکه از هول و خشیت لقای پروردگارشان در ترس می‌باشند؛ و آنانکه به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند؛ و آنانکه برای پروردگارشان شریک قرار نمیدهند؛ و آنانکه در راه خدا آنچه را که خدا به آنها داده است، میدهند؛ در حالیکه دل هایشان از بازگشت و رجوع به خدا در ترس و خوف می‌باشد، آنها هستند که در خیرات سرعت می‌نمایند و در ربودن گوی خیرات، سبقت می‌گیرند.»

راه و مسیر فطرت، همان صراط مستقیمی است که بحث از آن مفصلاً به عمل آمد؛ و شرع اقدس نیز طبق همان روش، دستورات خود را پیاده کرده است. و معلوم است که عقل، حکمی منافی با حکم فطرت ندارد.

**كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ؛ وَكُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ** از هر دو طرف صادق است «هر چیزی را که عقل بدان حکم نموده است، شرع به آن حکم کرده است. و هر چیزی را که شرع بدان حکم نموده است، عقل بر آن حکم کرده است.»

ملاحظه کنید: در این آیات ذیل، قرآن کریم چگونه احکام روشن و واضح خود را که تحقیقاً مورد امضای عقل میباشند؛ و هر فطرت سلیم و هر عقل قویمی آنها را انتخاب میکند و طبق آن حکم میدهد؛ بیان فرموده است. و سپس در پایان آن میگوید که این صراط مستقیم است که باید از آن پیروی کنید؛ و از راههای دیگر نروید و از آن سبیل‌ها متابعت ننمائید که شما را از راه خدا متفرق می‌سازند. به علت آنکه برداشت و نهج آن سبیل بر اساس حکم فطرت نیست. بلکه با حکم آن در تضاد است:

**قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ**

مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \* وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ. وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَا تَوَدُّوا أَنْ تُقْرَبُوا وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُقْرَبِينَ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ \* وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱

«بگو» (ای پیغمبر!) بیائید تا من برای شما تلاوت کنم و بخوانم آنچه را که پروردگارتان برای شما حرام کرده است، آنکه هیچ چیزی را با خدا مؤثر ندانید و شریک برای او قرار مدهید! و به پدر و مادرتان نیکی کنید! و اولادتان را از فقر و تنگدستی نکشید! ما ایشان و شما را روزی میدهیم! و به کارهای قبیح و زشت نزدیک مشوید! چه ظاهر و آشکار باشد و چه مخفی و پنهان! و نکشید ذی نفسی را که خداوند کشتن او را بر شما حرام کرده است؛ مگر آن کشتن از روی حق باشد! اینست ای مردم آنچه را که پروردگارتان به شما توصیه نموده است به امید آنکه از روی تعقل و تفکر عمل کنید و به منافع و محاسن این امور آگاهانه برخورد کنید!

و به تصرف در اموال یتیمان خود را آلوده مکنید، مگر به طریقی که از همه طرق تصرف، بهتر باشد (بر منفعت یتیم و غبطه برای او تمام شود) تا زمانی که یتیم به مقام قدرت و استواری در تصرف و رتق و فتق امور مالی خود برسد! و در وقت معامله ترازو و پیمان را کافی و وافی بدهید! و از روی عدل و قسط انجام معاملات را بنمائید! ما به هیچکس تکلیفی نمی‌کنیم، مگر به اندازه وسعت و گنجایش توان و قدرت او. و چون سخنی گفتید و حکمی نمودید، با

۱- آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳، از سوره ۶: الأنعام.

عدالت قرین باشد؛ و اگرچه آن مورد سخن و حکم از ارحام و اقربای شما باشد؛ مبدا حکم را بر له او و بر علیه دیگری بدهید! و به عهد و پیمانی که خدا با شما بسته است، وفا کنید! اینست آنچه را که پروردگارتان به شما توصیه نموده است؛ به امید آنکه متذکر گردید!

و اینست آن صراط من که مستقیم است. بنابراین باید شما از این صراط پیروی نمایید و از راههای دیگر و طرق و سبل جدای از این راه متابعت نکنید که شما را از راه پروردگارتان جدا می سازند! اینست آنچه را که پروردگارتان به شما توصیه نموده است؛ به امید آنکه در تحت حفظ و مصونیت الهی درآئید!

ببینید در این آیات چگونه اوامر خود را مبتنی بر موعظه و بیان علت نموده؟ و چقدر صریح و روشن این دستورات را که مورد پسند و امضای هر عقل استوار و هر سرشت پاک است به عنوان تلاوت و توصیه و سفارش ربّ که مربی و آفریننده و پرورش دهنده است بیان میفرماید؟ و آنگاه گوشزد میکند که اینست صراط مستقیم حضرت او. و آنچه برخلاف این باشد، ناشی از غش و غلّ و کدورت و آلاشی است که از نفوس خبیثه برون جسته و از نهادهای ناپاک برای تعدی و تجاوز و ستم و حرکت براساس عدوان و ناعدالتی و زشتیها و قبایح و منکرات ظاهریّه و باطنیّه، منشأ پیدا کرده است.

این آیات چنانست که تو گوئی با باطن آدمی گفتگو دارد و از درون وی با او سخن میگوید!

اینست معنای جاودانه بودن قرآن که بر اصل اصیل و اساس متینی تکیه زده است؛ و این برنامه ثابت و لایتنغیر را تا روز قیامت، برای هر فردی، در هر جامعه‌ای و در هر زمان و مکانی بدون استثناء، تدوین کرده و پیامبر عظیم الشان از لسان خداوند ربّ رحیم به عنوان تلاوت و قرائت برای ما بازگو میکند. آن پیغمبری که یک جانبش به سوی عالم غیب است؛ و یک جانبش به سوی این

عالم شهادت. از آنجا میگیرد و در اینجا پس میدهد. از آنجا تلقی میکند: وَ إِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ<sup>۱</sup> و در اینجا همچون امواج نور معنوی و ملکوتی، سراسر افق ملکی را فرا گرفته و طنین صوت از حنجره پر برکتش به قطبین رسیده و خافقین را تسخیر نموده و تا روز بازپسین جانهای عاشق و شیدای وصول و لقای جمال حق را بدین ترانه مترنم میدارد.

عیاشی در تفسیر خود با اسنادش از فضیل بن یسار روایت میکند که او گفت:  
سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؛ وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ، وَ لِكُلِّ حَدٍّ مُطَّلَعٌ.<sup>۲</sup>

مَا يَعْنِي بِقَوْلِهِ: لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ؛ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ. مِنْهُ مَا مَضَى؛ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ. يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ. كُلَّمَا جَاءَ مِنْهُ شَيْءٌ وَقَعَ.  
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؛<sup>۳</sup> نَحْنُ نَعْلَمُهُ.<sup>۴</sup>

«من از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم: از معنای این

۱- آیه ۶، از سوره ۲۷: التَّمَل؛ همان آیه‌ای است که در مطلع بحث، مورد سخن قرار گرفت.

۲- مُطَّلَعٌ یا با تشدید طاء و فتحة لام است، به معنای محلّ و مکان اطلاع از موضع بلندی؛ و یا به وزن مَصْعَدٌ با فتحة میم است و همان معنای مَصْعَدٌ را دارد؛ یعنی جائیکه برای علم و اطلاع به سوی آن بالا می‌روند. و محصل این معنی با معنای اوّل، نزدیک به هم است؛ و آن، معنای تأویل و باطن است؛ همچنانکه معنای حدّ، قریب به معنای ظاهر و تنزیل است.

۳- قسمتی از آیه ۷، از سوره ۳: آل عمران.

۴- «تفسیر صافی» طبع افست، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸.

روایت که می‌گوید : هیچ یک از آیات قرآن نیست مگر آنکه ظاهری دارد و باطنی دارد . و در قرآن هیچ حرفی نیست مگر آنکه حدّی دارد و هر حدّی مُطَّلَعی دارد . مراد از گفتار **ظَهْر** و **بَطْن** که در این روایت وارده شده است ، چیست ؟! حضرت گفتند : ظاهر قرآن همین عباراتی است که نازل شده است ؛ و باطن قرآن ، مفاد و مرجع و معنائی است که این ظاهر بدان بازگشت میکنند که آنرا تأویل گویند .

بعضی از مفاد آن تأویل‌ها ، گذشته است و برخی از آنها هنوز نیامده است . قرآن همچون خورشید و ماه که در جریان و گردش هستند ، در جریان و گردش است . هر وقتی که چیزی پدید آید و حادثه‌ای پیش آید ، قرآن بر آن واقعه ، خود را می‌اندازد و منطبق می‌کند .

خداوند می‌گوید : تأویل و معنای بازگشت قرآن را کسی نمیداند ، مگر خداوند و راسخان در علم . ما تأویل و مفاد بازگشتی ظواهر قرآن را که باطن آنست ، میدانیم!<sup>۱</sup>

۱- مستشار عبدالحلیم جندی در کتاب «الإمام جعفرُ الصّادق» ص ۲۶۷ گوید :

« شیعیه روایت می‌کند از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود : إِنَّ لِلْقُرْءَانِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا ، وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ . و از علی علیه السلام روایت می‌کنند که گفت : مَا مِنْ آيَةٍ قُرْءَانِيَّةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَاهِرٌ وَ بَاطِنٌ وَ حَدٌّ وَ مُطَّلَعٌ .

و این بیان از سهل تستری که از مفسرین صوفیین است روایت شده است ، و او اضافه می‌کند که : ظاهر قرآن ، تلاوت آنست . و باطن ، فهم آن است . و حدّ ، حلال و حرام آنست . و مُطَّلَع ، اشراف دل است بر مراد از آن که از خداوند عزّوجلّ فهمیده می‌شود . به وی گفته شده : باطن قرآن چیست ؟ گفت : فهم قرآن .

و از امام صادق ، شیعیه روایت می‌کند که فرمود : إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ أُمُورًا أَرْبَعَةٌ : الْعِبَارَاتُ وَ الْإِشَارَاتُ وَ الْحَقَائِقُ وَ اللَّطَائِفُ . فَالْعِبَارَاتُ لِلْعَوَامِّ ، وَ الْإِشَارَاتُ لِلْخَوَاصِّ ، وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ ، وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ اللَّهُ .»

از این روایت استفاده میشود که معانی آیات کلی است و عمومیت دارد. و هر طائفه‌ای که سابقاً بوده‌اند و یا بعداً خواهند آمد، آیات قرآن شامل حال آنها خواهد شد. همچون شمس و قمر که پیوسته در آسمان حرکت میکنند و هر نقطه‌ای از زمین را که بدان برسند، نور میدهند. و اختصاص به مکان معین ندارند؛ همچنین قرآن چون خورشید و ماه با هر کس در هر زمان و در هر مکان (از زمان قرآن و یا قبل از آن تا روز قیامت، و در هر نقطه از نقاط کره زمین: شمالی و جنوبی، شرقی و غربی، استوائی، قاره جدید و قاره قدیم، زن و مرد، سیاه و سپید) مواجه با آن کسی که می‌باشد، به او حکم و نور میدهد؛ و سپس میگذرد و نور و حکم خود را متوجه افراد دیگری که بعداً به وجود می‌آیند، مینماید؛ و هکذا.

و روی این معنی، داستان‌ها و قصصی که در قرآن مجید آمده است و شرح حال پیغمبری و یا امت وی را بیان میکند، ابداً اختصاص به آنها نداشته بلکه شامل یکایک حال افراد قبل از آن پیامبر و افراد بعد از آن پیامبر خواهد شد.<sup>۱</sup> ما برای توضیح این مطلب، ناچاریم از بیان یک امر مهمی که تذکر آن ضرورت دارد. و آن اینست که ما میدانیم در قرآن کریم، داستانهای بسیاری

۱- مستشار عبدالحلیم جندی در کتاب «الإمام جعفر الصادق» ص ۱۷۳ از حضرت صادق علیه السلام درباره ابدیت قرآن می‌گوید:

«از جمله تعبیرات حضرت درباره حجیت قرآن تا ابد در وقتیکه سائلی می‌پرسد: چرا اشعار و خطبه‌ها در وقتیکه مکرراً آنها را بخوانند، ملالت انگیز است، ولی قرآن ملالت نمی‌آورد؟! این جواب است که:

لِأَنَّ الْقُرْآنَ حُجَّةٌ عَلَى أَهْلِ الْعَصْرِ الثَّانِي كَمَا هُوَ حُجَّةٌ عَلَى أَهْلِ الْعَصْرِ الْأَوَّلِ: فَكُلُّ طَائِفَةٍ تَرَاهُ عَصْرًا جَدِيدًا. وَإِنَّ كُلَّ امْرِئٍ فِي نَفْسِهِ مَتَى أَعَادَهُ وَفَكَرَ فِيهِ، تَلَقَى مِنْهُ فِي كُلِّ مُدَّةٍ عُلُومًا غَضَّةً؛ وَ لَيْسَ هَذَا كُلُّهُ فِي الشُّعْرِ وَالْخُطَبِ.»

آمده است؛ داستان آدم و حوّا و شیطان، و خروج از بهشت و توبه آدم و موعظه خداوند به آدم، و سجده فرشتگان و تمرد شیطان؛ و داستان نوح و اندرز او با مردم و مخالفت آنان و نصیحت به فرزند و تمرد وی و طوفان و گرفتار غرقاب شدن همگی غیر از نوح و متابعان؛ و داستان لوط و معصیت قومش، و داستان شعیب و صالح و داستان حضرت موسی و عیسی و ابراهیم و همچنین داستانهای مختلف دیگر از قصه ابابیل و ابرهه و ذوالقرنین و سلیمان و بلقیس و داود و محاکمه نزد وی و داستان یوسف و زلیخا و یعقوب و سلطنت مصر و سجده برادران و داستان اسمعیل و توطّن در مکه پس از هجرت از ارض اقدس؛ و نیز بسیاری دیگر که ذکر یکایک آنها به طول می انجامد.

و ما مأموریم به خواندن و قرائت و تلاوت این آیات و این قصص و حکایات. در نمازها میخوانیم؛ و نماز ما بدون خواندن قدری از قرآن که از جمله همین قصص است، مقبول نیست.

و علاوه می‌بینیم که خداوند نیز دائماً با ذکر **إِذْ قَالَ**، **إِذْ قَالَ** یاد بیاور زمانی را که عیسی چنین گفت؛ و زمانی را که موسی چنان گفت. و یا با عبارت **أَذْكَرُ** به خاطر داشته باش! پیوسته ما را متنبّه میکند؛ مانند قوله تعالی:

**وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا<sup>۱</sup>.**

«و یاد بیاور در کتاب، مریم را هنگامیکه از قوم و خویشاوندانش در محل

شرقی (بیت المقدس) کناره‌گیری کرد!»

**وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا<sup>۲</sup>.**

«و یاد بیاور در کتاب، ابراهیم را، که حقّاً او پیغمبری صدیق بود.»

۱- آیه ۱۶، از سوره ۱۹: مریم.

۲- آیه ۴۱، از سوره ۱۹: مریم.



وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهٗ كَانَ مُخْلِصًا وَّ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا .<sup>۱</sup>

«و یاد بیاور در کتاب ، موسی را که حقاً او از مخلصین بود ؛ و از پیغمبران

مرسلین بود.»

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمٰعِيْلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ .<sup>۲</sup>

«و یاد بیاور در کتاب اسمعیل را که حقاً او در وعده خود ، صادق بود.»

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا .<sup>۳</sup>

«و یاد بیاور در کتاب ادريس را که حقاً او پیامبری صدیق بود.»

وَ اذْكُرْ عِبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اِنِّىٓ مَسْنَى الشَّيْطٰنِ بُنْصَبٍ وَّ عَذَابٍ .<sup>۴</sup>

«و یاد بیاور بنده ما ایوب را در وقتی که پروردگار خود را ندا کرد که

شیطان بارنج و درد و سختی با من برخورد کرده است.»

وَ اذْكُرْ عِبْدَنَا اِبْرٰهِيْمَ وَّ اِسْحٰقَ وَّ يَعْقُوْبَ اُولَى الْاَيْدِى وَّ الْاَبْصٰرِ .<sup>۵</sup>

«و یاد بیاور بندگان ما : ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که صاحبان اقتدار و

بصیرت بوده اند.»

وَ اذْكُرْ اِسْمٰعِيْلَ وَّ الْيَسَعَ وَّ ذَا الْكِفْلِ وَّ كُلُّ مِّنَ الْاٰخِيَارِ .<sup>۶</sup>

«و یاد بیاور اسمعیل و الیسع و ذوالکفل را که همگی آنها از اخیار بوده اند.»

وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ .<sup>۷</sup>

۱- آیه ۵۱ ، از سوره ۱۹ : مریم .

۲- قسمتی از آیه ۵۴ ، از سوره ۱۹ : مریم .

۳- آیه ۵۶ ، از سوره ۱۹ : مریم

۴- آیه ۴۱ ، از سوره ۳۸ : ص .

۵- آیه ۴۵ ، از سوره ۳۸ : ص .

۶- آیه ۴۸ ، از سوره ۳۸ : ص .

۷- صدر آیه ۲۱ ، از سوره ۴۶ : الأحقاف .

«و یاد بیاور برادر خود را که از قوم عاد بود (هود) در هنگامی که در سرزمین أحقاف، قوم خود را بیم داد.»

این آیات که بسیاری در سوره مریم و بسیاری در سوره ص و بعضی در سوره أحقاف است، برای چه نازل شده؛ و ما به عنوان تعبّد و بلکه بهترین عبادات که تلاوت کلام پروردگار است آنها را قرائت میکنیم؟ آیا مقصود فقط فهمیدن و دانستن جریان کار پیشینیان است که در این فرض با افسانه سرائی چه تفاوتی دارد؟ افسانه گویان حکایتی را میگویند و مردم فقط می شنوند، بدون ترتّب اثر و نتیجه ای به دنبال آن.

نه، چنین نیست؛ منظور و مقصود، مجرد بیان احوال و ترجمه امم سالفه همچون علم تاریخ و رجال و ترجمه احوال نیست، بلکه منظور و مقصودی بسیار بالاتر و عالی تر است که ما به عنوان تقرّب به سوی خدا که مخّ و اساس عبادت است آنها را قرائت مینمائیم و در هر صبح و شام در منزل هایمان علاوه بر اوقات نماز، این داستانها را نه یکروز و دوروز، بلکه تاروزگار باقی است میخوانیم و مأمور به تلاوت و تدبّر در معانی و مغزی و نتیجه آن میباشیم.

علت آنستکه این داستانها در حقیقت برداشت از کارهای خود ما صفات خود ما؛ عقائد خود ماست؛ غایه الامر در قالب حکایت از مردمی که من جمیع الجهات مشابه ما بوده اند و آمده اند و رفته اند، برداشته شده و اخذ گردیده است. و برای تفهّم و تدبّر و عبرت و پند و موعظه، ما باید آنها را بخوانیم تا نقاط ضعیف و زشتی که در نفوس آنها بوده است، ما مشابه آنها را در نفوس خودمان پیدا نموده و اصلاح کنیم و نقاط قوی و نیکی که در آنها بوده است، ما در نفوس خودمان نیز تقویت کنیم و یا پدید بیاوریم.

و به عبارت دیگر: در نفوس ما فرعون است و موسی، و حواریون فرزندان

مریم و قبطیان، و بنی اسرائیل و سبیطیان، و قوم یهود و عیسی بن مریم. در نفوس ما نمرود است و حضرت ابراهیم، آدم و حوا، هابیل و قابیل، قوم عاد و حضرت هود، گروه ثمود و حضرت صالح، ابرهه با پیل‌های جنگی و حضرت عبدالمطلب، و بالآخره محمد و علی و منافقین و مشرکین و کافرین که سرگذشت آنها را در سوره‌های قرآنیّه میخوانیم.

و چون ما داستان موسی و بنی اسرائیل و کندی‌ها و سستی‌ها و ایرادهای بیجا و بالآخره گوساله‌پرستی و گم شدن آنها را در تیه میخوانیم، درست باید بدانیم که همان جهات ایراد و سستی و توجه به امور نفسانیّه و عبادت آثار و میل به شرک، در ما هم هست. و اگر ما مسلمانان لحظه‌ای از خدا غافل شویم و به دنبال ماده‌پرستی، و زخارف دنیویّه برویم، تمام آن اخلاق سیئه و صفات نکوهیده و اعمال ناشایسته به سراغ ما می‌آید؛ و موسی را در وجودمان ضعیف و تنها و بدون یار و یاور میکند. و اگر طبق همان ایمان و ثبات و ایقان به خدائی را که موسی داشت، ما هم داشته باشیم، از مخلصین خواهیم بود و از بندگان صرف و مطیع خدا، و نفس اماره نمیتواند ما را از پای در آورد.

باری وقتی که ما در قرآن میخوانیم: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**<sup>۱</sup>.

«و یاد بیاور هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من حَقّاً در زمین، خلیفه خود را قرار میدهم!

فرشتگان گفتند: آیا تو قرار میدهی در زمین، کسی را که در آن فساد کند، و خون‌ها را بریزد؛ در حالیکه ما موجوداتی هستیم که با حمد و سپاس تو،

۱- آیه ۳۰، از سوره ۲: البقرة.

تسبیح و تقدیس تو را بجای می آوریم؟! خداوند گفت: من میدانم چیزی را که شما نمیدانید!

تا آخر آیه سی و هشتم از همین سوره که جمیعاً دربارهٔ آدم و تعلیم جمیع اسماء به او، و عرضهٔ بر ملائکه، و اظهار عجز آنها از علم به اسماء و سجدهٔ ملائکه، و تمردِ إبلیس، و خطاب حقّ تعالی به آدم و زوجه اش که در بهشت سکونت گزینند؛ و نزدیک این شجره نشوند؛ و اغوای شیطان آن دورا، و امر به هبوط آنها به زمین، و تلقی آدم از خدایش کلمات را، و پذیرش توبه او، و نصیحت خداوند به آنها که در صورت پیروی از هدایت او، هیچ اندوه و ترسی وارد بر آنان نخواهد شد؛ همه و همه بعینها راجع به یکایک از ماست. و ما نیز در درون خود، مخاطب امر و نهی خدا بوده، و آفریده شده، و تعلیم داده شده اسماء میباشیم. و در عین حال، مأمور به سجده هستیم. و در صورت تمرد مورد لعنت و غضب حقّ قرار میگیریم؛ و مأمور به سکونت در بهشت و عدم اکل از شجره، و بالأخره مخالفت از روی غفلت و جهالت، و نزول در عالم زمین، و القاء توبه، و پذیرش آن در صورت متابعت، و غیر ذلک من الوقایع، مطابق التعلُّ بالتعلُّ میباشیم.

یعنی در نفوس ما آدم است و حوایی، و شیطانی و فرشته ای، و کآنه خدا که میگوید: **يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ**<sup>۱</sup> «ای آدم! اسماء این اسماء را به ملائکه یاد بده» به ما میگوید: **أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ**. و در اینصورت، امر و نهی و تمرد و اطاعت و تجرّی و انقیاد و رسیدن به مقام لقاء و فناء و بقاء و اعلیٰ علیین و سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى و غیر ذلک و یا وارد شدن در حَضِیضِ نَكَبَات و درکات دوزخ و جحیم و غیرها، همگی بعینها برای ماست.

۱- قسمتی از آیه ۳۳، از سوره ۲: البقرة.

نمیخواهم بگویم: خطاب قرآن به آدم نوعی است و راجع به جنس است، نه به آدم شخصی. زیرا این گفتار، خلاف ظهور بلکه نصّ قرآن است که آدم و حوای شخصی را مورد سؤال قرار میدهد.

میخواهم بگویم: خطاب به شخص آدم و حوّا از جهت ملاک، بعینه خطاب به ماست. و چون ملاک در ما تامّ و تمام است از جهت نتیجه و اثر و وصول به بهشت و نار و یا سعادت و شقاوت، با آدم هیچ فرق نداریم.

و علیهذا تمام این داستان‌ها برای ما، و دستور العمل و موعظه و اندرز برای ماست. و بر همین اصل است که خداوند در پایان این قضایا مثلاً داستان نوح و طوفان و داستان صالح و عَقْرِ ناقه و قوم ثمود، و داستان هود و قوم عاد و عذاب آنها در هفت شب و هشت روز به بادهای سموم و غیر این قضایا، میفرماید: اینها تذکره و یاد آوری است برای معتبرین و متذکّرین.

در خاتمه داستان طویل و عریض حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه

السّلام میگوید:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ.<sup>۱</sup>

«هر آینه تحقیقاً در بیان سرگذشت‌ها و قصّه‌های ایشان، برای صاحبان

عقل و درایت، عبرت است.»

در باره بَلَعَمِ بَاعُورَا که پس از عبادتها، از هوای نفس اماره و شیطان متابعت کرد؛ و آیاتی را که از جانب خدا بدو رسید، از خود منسلخ نمود؛ و به شهواتِ دانی دنیوی مخلّد گردید و خداوند مثل او را به سگ میزند؛ سپس میفرماید:

ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.<sup>۲</sup>

۱- صدر آیه ۱۱۱، از سوره ۱۲: یوسف.

۲- ذیل آیه ۱۷۶، از سوره ۷: الأعراف.

«اینست مثل گروهی که آیات ما را دروغ پنداشتند پس تو ای پیغمبر! داستانهای ما را برای آنها بیان کن؛ به امید آنکه تفکر کنند!»  
 در سوره غافر میفرماید: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِبَيِّنَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ.<sup>۱</sup>**

«وهر آینه تحقیقاً ما پیغمبرانی را پیش از تو فرستادیم که داستان بعضی از آنها را برای تو گفتیم؛ و داستان برخی از آنها را برای تو نگفته‌ایم. و برای هیچ پیامبری چنین قدرتی نیست که بتواند آیه‌ای را بیاورد، مگر با اجازه خدا. بنابراین چون امر خدا در رسد، به حق حکم کرده می‌شود؛ و در آنجا اهل بطالت، دچار خسران خواهند شد.»

و پس از سه آیه می‌گوید:

**أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَءَأْتَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.<sup>۲</sup>**

«بنابراین، آیا این مردمان، در روی زمین سیر و گردش نمی‌کنند تا نظر کنند و ببینند: عاقبت کار آنانکه پیش از ایشان آمده‌اند و هم از جهت افراد و هم از جهت قدرت و آثار از اینان بیشتر و قوی‌تر بوده‌اند، چه شده است و به کجا منتهی گردیده است؟! پس آنچه را که در دنیا کسب کرده‌اند، ابداً دستی از آنان نگرفت و ایشان را بی‌نیاز ننمود.»

در علم حکمت متعالیه و فلسفه الهیه به ثبوت رسیده است که نفس انسان هیولانی است؛ یعنی قابلیت محضه برای هر گونه تعلیم و تربیت، و

۱- آیه ۷۸، از سوره ۴۰: غافر.

۲- آیه ۸۲، از سوره ۴۰: غافر.

وصول به اعلی درجه کمال، و یا سقوط در ادنی مرتبه خذلان. نفس انسانی در هر رشته‌ای که تعلیم ببیند، و تمرین کند، استاد میشود. مثلاً اگر در طب وارد شود، پزشک عالیقدر می‌شود، و همین نفس اگر در رشته ادبیات وارد شود، ادیب میگردد، خطبه میخواند، قصیده می‌سراید، شعر میگوید، و اگر در رشته ریاضیات که تقریباً در نقطه مخالف ادبیات است (زیرا ادبیات به قدرت حافظه بیشتر نیازمند است، و ریاضیات به قوّت مفکره) مسائل ریاضی را حل میکند، و ریاضی دان میگردد؛ و همین کس اگر در رشته نجاری و درودگری برود، نجاری ماهر می‌شود. اگر در رشته آهنکاری برود، آهنگری استاد می‌شود. بالأخره اگر مقنی و چاه کن بشود، در این رشته متخصص میشود، و رموز و اسرار چاه کنی را در می‌یابد.

باری اگر همین شخص مزبور که دارای نفس انسانی است، دنبال اسرار الهیه و معارف یقینیه برود؛ حکیم و فیلسوف ارجمند و عارف رفیع المنزله می‌شود؛ اگر فقط در علم حدیث کار کند، محدثی نیکو، اگر در علم تفسیر، مفسری والا مقام. اگر در فقه زحمت بکشد، فقیهی بزرگ می‌شود.

و بر عکس اگر اصولاً در مقام یادگرفتن علمی از علوم برنیاید، قابلیتش در همانجا متوقف می‌شود. و چنانچه دنبال قوای شهویّه برود، اول شهوت ران عالم می‌شود؛ اگر دنبال قوای غضبیّه برود، سفاکی عجیب، و خون ریزی بی نظیر می‌گردد؛ اگر به دنبال تقویت قوای وهمیّه برود، شیطانی بزرگ، و نقشه کشی سترگ می‌گردد که برای درهم ریختن راحت مردم، و سلب آسایش عمومی با انواع حییل و نیرنگ‌ها و مکرها و خدعه‌ها، عالمی را به خاک و خون میکشد و خود در بستر راحت آرمیده، نظاره میکند.

خلاصه مطلب، معنای هیولانیت نفس، آنستکه اگر او را در علمی و یا در عالمی وارد کردند، وارد می‌شود؛ و اگر نه صد هزار سال هم بگذرد، این

قابلیت ، خود بخود به مرحله فعلیت در نمی آید و همینطور مبهم و ساده و دست نخورده خواهد ماند . مثلاً اگر فرض کنید : یک دختری با یک پسری را در یک جزیره بگذارند ؛ بطوریکه احدی از افراد بشر ، با آنها تماس نداشته باشد و کتابی را نخوانده باشند و سخنی را نشنیده باشند ؛ آنها چون به وقت بلوغ برسند و دختر حائض گردد و پسر محتلم شود ، ابداً معنای ازدواج و مجامعت را نمیفهمند و ادراک نمیکنند . و اگر با هم تا سنّ پیری هم در آن جزیره به سر برند ، مانند دو برادر و یا دو خواهر خواهند بود .

بنابراین نکاح و ازدواج حتماً نیاز به اشاره و دلالت دارد .

همینطور غضب و بروز این قوه از این قبیل است . و تا شیطان خودش را بصورت کبوتری در نیارد و سر کبوتر دیگری را بین دو سنگ نکوبید ، او از کشتن برادرش هابیل خبری نداشت ؛ و راهی بدین موضوع برای او نبود . اگر چیزی را مورد ترغیب نفس انسانی قرار دهند ، بدان رغبت پیدا می کند . مثلاً اگر تعریف و تمجید از اندوختن مال نمودند ، بدان میل می کند . و به عکس اگر ترغیب به انفاق و بذل مال نمودند ، اموال خود را یکسر انفاق میکند ؛ و خود لخت و عریان در گوشه ای می نشیند و ساتر عورت هم ندارد .

وقتی از دنیا و زینت های دنیا و فعالیت های اقتصادی و اتکاء به نفس و منافع جاه و حب ریاست و اندوختن مال و صحبت با غوانی و ترنم آغانی برای اوگفتی ، یک آدم شهودی و دیو مهیب مادی در برابر تست !

به همین کس نه بغیر او ، چون از فنای دنیا و اعتباریت آن و عدم سعی مگر در راه خدا و ضررهای ریاست و زراندوزی و تزویر بیان کردی ، یک آدم ملکوتی و یک فرشته آسمانی در برابر تست !

گاهی در سجّین و أسفل السّافلین میرود ؛ و در اثر تربیت در اعلی علیین

می نشیند .



## و النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغِبَتْهَا

## وَ إِذَا تُرِدُّ إِلَى قَلِيلٍ تَقْنَعُ ۱

۱- «جامع الشواهد» باب الواو بعده الالف و اللام . و بعد از این بیت دوّم میگوید :

كَمْ مِنْ جَمِيلِ الشَّمْلِ مُلْتَمِ الْقَوَى  
و الدَّهْرُ لَا يَبْتَمِي عَلَى حَدَثَانِهِ  
كَانُوا بِعَيْشٍ قَبْلَنَا فَتَصَدَّعُ  
مُسْتَشْعِرٌ خَلِقَ الْجَدِيدَ مُقْنَعٌ

«چه بسیار از طوائفی که قبل از ما در عیش و تنعم زیست میکردند بطوریکه اجتماعشان نیکو بود و قوایشان درهم فرورفته و استوار بود؛ لیکن همگی متفرق و متشتت شدند؛ بنحویکه دیگر اجتماعشان اتفاق نیفتاد. و در روزگار با وجود مصائب و نوائبی که پیش می آورد، هیچگاه مرد شجاع کار آزموده و رزم دیده ای که کلاه خود بر سر دارد و پیوسته در میدان جنگ، تداعی در شعار میدهد و مبارز میطلبد، باقی نمیماند.»

یاقوت حموی در «معجم الأدباء» ج ۱۱، ص ۸۳ تا ۸۹ شرح احوال این شاعر را آورده است و گفته است: از مخضرمین بوده، و جاهلیت و اسلام را ادراک نموده است. در حال رحلت رسول الله وارد مدینه شده اسلام آورد و اسلامش نیکو بود. از ابی عمر و بن علاء روایت است که از حسان بن ثابت پرسیدند: بهترین شاعر کدام است؟ گفت: در میان قبائل، هذیل است و در میان هذیل، ابو ذؤیب است. و ابن شَبَّه گفته است: ابو ذؤیب با قصیده عینیّه خود که در رثاء پسران خود سروده است، از جمیع شعراء هذیل پیشی گرفته است، و مطلعش اینست:

أَمِنْ الْمَنُونِ وَ رَبِّهِ تَتَوَجَّعُ  
قَالَتْ أُمَيْمَةٌ مَا لِجِسْمِكَ شَاحِبًا  
و الدَّهْرُ لَيْسَ بِمُعْتَبٍ مَنْ يَجْزَعُ  
مُنْذُ ابْتَدَلَتْ وَ مِثْلُ مَالِكٍ يَنْفَعُ؟!  
أَمْ مَا لِجِسْمِكَ لَا يَلَانِمُ مَضْجَعًا  
فَأَجْبُئُهَا أَمَا لِجِسْمِي إِنَّهُ  
أُودَى بَنِي فَأَعْقِبُونِي حَسْرَةً  
بَعْدَ السُّرُورِ وَ عِبْرَةً مَا تُقْلَعُ

و از این قصیده است:

و لَقَدْ حَرَضْتُ بِأَنْ أَدْفِعَ عَنْهُمْ  
وَ إِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا  
وَ تَسْجَلْدِي لِلسَّامِتِينَ أُرِيهِمْ  
وَ إِذَا الْمَنِيَّةُ أَقْبَلَتْ لَا تُدْفِعُ  
أَلْفَيْتُ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ  
أَنْسَى لِرَيْبِ الدَّهْرِ لَا أَتَضَعُّعُ ⇐

«نفس انسانی رغبت پیدا میکند به چیزی ، در صورتیکه تو او را به رغبت بیندازی! و زمانی که او را به چیز اندکی برگردانی و بازگشت دهی ، بدان قناعت میورزد.»<sup>۱</sup>

این بیتی است از جمله ابیات **خُوَيْلِدِ بْنِ خَالِدٍ** : **أَبُو ذُوَيْبٍ هُدَلِي** ، در هنگامی که بواسطه مرض طاعون ، در یک روز ، پنج پسر و یا ده پسر او مردند . و او با این بیت میخواهد ، متانت و استواری خود را در مشکلات برساند . و قبل از

﴿ لَا بُدَّ مِنْ تَلَفٍ مُقِيمٍ فَانْتَظِرْ      أ بِأَرْضِ قَوْمِكَ أَمْ بِأَخْرَى الْمَضْجِعِ ﴾

و این قصیده قریب به هفتاد بیت است . و شیخ عبدالخالف در تعلیقه آن گوید : بنی هاشم در مرض مرگ معاویه برای عیادت او رفتند و او اذن به دخول نداد تا آنکه او را بر بالش نشانند تا ضعف او را نبینند . و چون از نزد او بیرون رفتند ، بدین بیت تمثل جست :  
و تَجَلَّدِي لِلشَّامِتِينَ أُرِيهِمْ - الخ .

احوال **أَبُو ذُوَيْبٍ** را نیز **أَبُو الْفَرَجِ** اصفهانی در «أغانی» طبع ساسی ، ج ۶ ، ص ۵۶ تا ص ۶۱ آورده است . و از این قصیده معروفه عینیّه وی چهار بیت را ذکر کرده است .

۱- **أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** در خطبه ۱۷۴ از «نهج البلاغه» عبارتی دارند بدینصورت :  
**فَرَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا نَزَعَ عَن شَهْوَتِهِ ؛ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ . فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسُ أْبَعْدُ شَيْءٍ مِّنْزِعًا ؛ وَ إِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوَى .**

ابن ابی الحدید در شرح عبارت **أْبَعْدُ شَيْءٍ مِّنْزِعًا** ، در ج ۱۰ ص ۱۷ و ۱۸ گوید : **مِّنْزِعًا أَي مَذْهَبًا ؛ قَالَ أَبُو ذُوَيْبٍ :**

و النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغَبَتْهَا      وَ إِذَا تَرَدَّدَتْ إِلَى قَلِيلٍ تَقْنَعُ

و مِنَ الْكَلَامِ الْمَرْوِيِّ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ يُرْوَى أَيْضًا عَنْ غَيْرِهِ - : «أَبْهَأُ النَّاسِ إِنْ هَذِهِ النَّفْسُ طَلَعَتْ فَأَلَّا تَقْدَعُوهَا تَنْزِعُ بِكُمْ إِلَى شَرِّ غَايَةٍ . وَ قَالَ الشَّاعِرُ :

وَ مَا النَّفْسُ إِلَّا حَيْثُ يَجْعَلُهَا الْفَتَى      فَإِنَّ أَطْمَعَتِ تَأَقَّتْ وَ إِلَّا تَسَلَّتْ

و از جمله ابیات قصیده برده است که بوضیری در احوال و عظمت و مجد رسول الله سروده است :

وَ النَّفْسُ كَالطُّفْلِ إِنْ تَهْمَلَهُ شَبَّ عَلَى      حُبِّ الرِّضَاعِ وَ إِنْ تَفْطِمَهُ يَنْفَطِمُ

این بیت میگوید :

و تَجَلَّدِي لِلشَّامِتِينَ أَرِيهِمْ      أَنِّي لَرَيْبِ الدَّهْرِ لَا أَتَضَعُّعُ

«و سوگند به صبر و شکیبائی خودم که من به شماتت کنندگان نشان میدهم که من از دگرگونی روزگار ذلیل و مسکین و فروتن نخواهم شد.»  
و دیدیم که ابن فارض درباره همین انسانی که به مقامات عالیّه میرسد که در هیچ وهمی نمی‌گنجد و در حرم عزّ و حریم امن و امان الهی وارد می‌شود و معجزات و کرامات و خارق عادات از او سر میزند، بالأخره میگوید :

هِيَ النَّفْسُ إِنْ أَلْقَتْ هَوَاهَا تَضَاعَفَتْ      قُوهَا، وَ أَعْطَتْ فِعْلَهَا كُلَّ ذَرَّةٍ<sup>۱</sup>

«اینها همه نفس است که چون هوای خود را بیندازد، قوای آن چندان برابر می‌شود و فعل او به هر ذره در عالم میرسد.»  
و همچنین درباره علوم غیبیه‌ای که در خواب به انسان افاضه می‌شود، می‌گوید :

وَ مَا هِيَ إِلَّا النَّفْسُ، عِنْدَ اسْتِغَالِهَا      بِعَالَمِهَا، عَنِ مَظْهَرِ الْبَشَرِيَّةِ<sup>۲</sup>

«آن کس، غیر از نفس خودت کسی دگر نیست که چون از مظاهر آدمی که عالم طبع و ماده است، منسلخ شده و در عالم خواب به ملکوت خود پیوسته است اینگونه خبرهای غیبی را برای تو بیان میکند!»

تعلیم اسماء که در سوره بقره، خداوند میفرماید که به آدم نمودیم: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا<sup>۳</sup> مراد تمام حقائق اشیاء و راه وصول به تمام ما سوی الله است؛ که اختصاص به آدم دارد و فرشتگان از آن نصیبی ندارند.  
این قابلیت محضه، باید در راه تربیت و تعلیم صحیح افتاده و به فعلیت

۱- همین کتاب، بحث سوم، ص ۳۱۷.

۲- همین کتاب، بحث سوم، ص ۳۲۵.

۳- صدر آیه ۳۱، از سوره ۲: البقرة.

تامه برسد؛ و انسان خلیفه الله فعلی در عالم وجود گردد و آئینه تمام‌نمای صفات و اسماء ذات اقدس وی شود. و این در صورتی میسور است که نفس انسانی را از پنج دریچه حواس ظاهره، مهار زنند و نگذارند چون اسب بدون افسار در هر مزبله‌ای برود و سرنگون شود. فیلم‌های شهوی و غضبی و وهمی، نفس را ضایع میکند. موسیقی آواز شیطان است و عقل را می‌گیرد. موسیقی همچون شراب است که انسان را بی‌اختیار میکند. گاهی با آهنگی چنان سرمست می‌شود که در پوست نمی‌گنجد و مست می‌شود؛ و گاهی با آهنگی چنان دچار غم و غصه می‌شود که بدون اختیار اشکش سرازیر می‌شود و ناله‌اش بلند می‌گردد. انسان را برای وصول به هدف اعلا که قرآن کریم مشخص نموده است، باید هم از لحاظ سمعی و هم از لحاظ بصری و هم از سائر جهات حواس بشری، در تنظیم درآورد تا این غنچه بوستان امکان بشکفتد و این ثمره نهال آدمیت میوه شیرین دهد. و گرنه در مزبله و عفن زار جهل و شهوت و غضب گم و نابود می‌گردد.

قصص و داستان‌های قرآن کریم، برای این خاصیت بزرگ است که با تطبیق آن مسائل و سرگذشت‌ها، انسان بخود بیاید و متذکر گردد و راه دوزخ را نییماید؛ بلکه در راه سعادت و بهشت گام زند؛ و به دنبال آن راد مردان و راستان حرم خداوندی: پیامبران الهی بالأخص حضرت خاتم الأنبیاء و المرسلین که جامع جمیع کمالات آنها و وارث تمام فضائل و مناقب ایشانست، حرکت نموده و با بهره برداری بحدّ اکمل، به سعادت مطلقه ابدیه واصل شود.<sup>۱</sup>

۱- مجلسی در «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۱۵ از «عیون أخبار الرضا» با سند متصل از حضرت امام رضا از پدرش روایت کرده است که: «مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید:

اتّحاد نفوس در نیّت و مقصد و مقصود، بقدری قویّ است که می توان قومی را که راضی به عمل قوم دیگری هستند، با آنها در عمل شریک دانست و بر این زمینه تحسین و تقییح نمود؛ گرچه در متن عمل شرکت نداشته اند.

علّت آنکه سرگذشت حضرت موسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام و امتّ وی در قرآن کریم از همه سرگذشتها بیشتر وارد شده است؛ حتّی از سرگذشت حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام، با آنکه ابراهیم بدون شکّ افضل از او بوده است؛ بجهت آنستکه امتّ موسی، در بسیاری از امور بلکه در همه امور مشابهت تامّ و تمامی به این امتّ داشته اند.

خداوند متعال بواسطه بیان آن حوادث و وقایع می خواهد این امتّ را بیدار کند و اندرز دهد که چنانچه دست از تلّوّن و تردید و شک و ریب و ایرادهای بیجا و پرسشهای ناروا و ضعف و زبونی و تنبلی و سستی و عدم اراده متین و عزم استوار و گرایش به زینتهای موقّت و عدم تسلیم و اطاعت محض در برابر رسول الله برندارند، عاقبت امرشان، همان گوساله پرستی و پیروی از سامری امتّ شده و در بیابان بیت المقدس چهل سال ویران و سرگردان خواهند ماند و مهر ذلّت و مسکنت برایشان زده می شود.

قرآن کریم، بنی اسرائیل زمان پیغمبر را مخاطب قرار داده و آنان را به افعال آباء و اجداد و اسلافشان که قریب دو هزار و پانصد سال از آن می گذشته

---

«ما بالُ الْقُرْآنِ لَا یَزِدَادُ عَلَی النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً! فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِی كُلِّ زَمَانٍ جَدِیدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى یَوْمِ الْقِیَمَةِ.» «سببش چیست که هر چه زمان می گذرد و قرآن را بیشتر درس میدهند و نشر می کنند، تازه تر و شاداب تر می گردد؟ حضرت فرمود: چون خداوند متعال قرآن را برای زمان خاصّی و برای مردم مخصوصی نفرستاده است، قرآن در هر زمانی تازه است و نزد هر گروهی شاداب است تا روز قیامت.»

است ، توبیخ می‌کند . مثل نجات دادن از غرق و هلاکت در رود نیل ؛ و مثل درخواست کردن آنها رویت خدا را از حضرت موسی و مبتلا به صاعقه شدن ؛ و مثل عدم شکیبائی برای غذای یکنواخت و درخواست سیر و پیاز و عدس نمودن ؛ و مثل مؤاخذه از کشتن شخصی را و کتمان آن قتل را تا بوسیله ذبح بقره صَفراء و جریان دنبال آن قاتل مشخص شد .

وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۱

«و ای بنی اسرائیل! یاد بیاورید زمانی را که ما دریا را برای شما شکافتیم ؛ و شما را نجات داده و به سلامت عبور دادیم . و در برابر چشمان شما و دیدگاه شما ، آل فرعون و دار و دسته و پیروان او را غرق نمودیم!»

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۲

«و ای بنی اسرائیل! یاد بیاورید زمانی را که گفتید : ای موسی! ما ایمان بخدا از گفته تو نمی‌آوریم ، مگر آنکه خدا را آشکارا دیدار کنیم! پس در آنحال شما را صاعقه در گرفت ؛ و شما نظاره می نمودید!»

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ ۳

«و زمانی که شما گفتید : ای موسی! ما صبر بر خوردن غذای یک شکل و یک صورت را نداریم!»

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَءْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۴

«و زمانی که شما کسی را کشتید ؛ و در موضوع تعیین قاتل ، نزاع

۱- آیه ۵۰ ، از سوره ۲: البقرة .

۲- آیه ۵۵ ، از سوره ۲: البقرة .

۳- صدر آیه ۶۱ ، از سوره ۲: البقرة .

۴- آیه ۷۳ ، از سوره ۲: البقرة .

برانگیختید و همدیگر را متّهم نمودید؛ و خداوند آن سرّی را که پنهان می داشتید، ظاهر نمود!»

و بسیاری از آیات دیگر که بر این نهج است. و در این آیات ما می‌نگریم که خداوند به یهودیان زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم خطاباً می‌فرماید: شما به موسی گفتید: چنین! شما به موسی گفتید: چنان! شما آن مرد را کشتید و قاتل را مختفی نموده و در تعیین آن جنگ، و جدال راه انداختید!

چون یهود زمان رسول الله بعینه یهود زمان حضرت موسی بوده‌اند؛ و در نیّات و کردار با آنها شریک و از همان شجره و متّصف بهمان صفات و همان روحيّات، بدون کمترین اختلافی بوده‌اند. معلوم است که خطاب حضرت ایزد سبحانه و تعالی به آنها و گناهان آنها، روی یک ملکه باطنیه و نفس فعلیه آنها بوده است. پس هر جا آن ملکه باطنیه وجود داشته باشد و نفس به همان گونه از فعلیت متحقّق گردد، عین آن خطاب به آنها، بلکه به غیر آنها که شریک در عقیده و صفت و کردار میباشند، نیز هست؛ گرچه هزاران سال از زمان خطاب صوری اولین بگذرد، و رنگ‌ها و شکل‌ها و محیط‌ها و زمان‌ها و مکان‌ها و بالأخره جمیع آداب و رسوم نیز متغیّر و متبدّل گردد.<sup>۱</sup>

۱- شیخ حرّ عاملی در «وسائل الشیعة» از طبع امیر بهادر، ج ۲، در کتاب الأمر بالمعروف، در باب وجوب البراءة من أهل البدع و سبهم و تحذیر الناس عنهم و ترك تعظیمهم مع عدم الخوف، ص ۵۱۰ روایت می‌کند: «از عیاشی در تفسیر، از محمد بن هاشم، از کسیکه برای او روایت کرد، از حضرت صادق علیه السلام که: این آیه قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ فَلِمَ قُلْتُمْ فَلَمَّ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ نازل شد در حالیکه خداوند می‌دانست که جهودان گفته‌اند: وَ اللّٰهُ مَا قَتَلْنَا وَ لَا شَهِدْنَا. ولیکن چون به آنها گفته شد: اَبْرءُوا مِن قَتْلِهِمْ، ایشان امتناع کردند و از برائت ابا نمودند.

عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیثی روایت میکند تا به اینجا میرسد که حضرت میفرماید :

وَلَوْ أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيكَ الْقَوْمِ مَاتَتِ الْآيَةُ ، لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ ؛ وَلَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ .

وَلِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا ؛ هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ .<sup>۱</sup>

«اگر آیه‌ای از قرآن که شأن نزولش درباره گروهی نازل شده بود ، اختصاص به آن گروه و مورد شأن نزول داشت و بواسطه انقراض و مردن آن گروه طبعاً نیز آیه میمرد و معنی و محتوایی را دیگر در بر نداشت ؛ هر آینه در اینصورت رفته رفته هیچ چیز از قرآن باقی نمی ماند . ولیکن قرآن اینچنین نیست . و تا هنگامیکه آسمانها و زمین باقی است آیات قرآن به همانطور که در

⇐ و از سماعه وارد است که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که درباره آیه : قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ میفرمود : خداوند میدانست که این جماعت از یهودیان ، آنان را نکشته‌اند ولیکن آراء و افکارشان با کسانی موافق بود که انبیاء را کشته بودند ؛ به همین جهت خداوند آنها را به نام قاتل یاد کرد ، به سبب متابعت رضا و موافقتشان با کار آنان .

و از معمر بن عمر روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمود : لَعَنَ اللَّهُ الْقُرْرِيَّةَ ! لَعَنَ اللَّهُ الْعَرُورِيَّةَ ! لَعَنَ اللَّهُ الْمُرْجِيَّةَ ! لَعَنَ اللَّهُ الْمُرْجِيَّةَ ! من عرض کردم : آنان را یکبار لعن نمودی و اینان را دوبار ؟ فرمود : اینان عقیده دارند که کسانی که ما را کشته‌اند از مؤمنان میباشند ، بنابراین لباسشان با خون ما آغشته است تا روز قیامت . آیا نشنیده‌ای کلام خدا را : الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا - تا آنجا که می‌رسد : فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . حضرت فرمود : فاصله زمانی میان مخاطبین به این آیه و میان قاتلین پانصد سال بوده است ؛ خدا اینها را قاتل خوانده است بجهت رضایت به کاری که آنان کرده‌اند.»

۱- «تفسیر صافی» طبع افست ، ج ۱ ، ص ۱۴ .



وهله نخستین و زمان نزول، جاری می شده است؛ در زمان‌های دیرین جاری می شود.

و از برای هر گروهی تا روز قیامت، آیه‌ای است که آنرا تلاوت میکنند؛ و این گروه، مصداق و منطبق علیّه مفاد این آیه هستند؛ به عین شأن نزول و زمان اولین آن. و این گروه از جهت مصداقیّت این آیه، یا در خیر هستند و یا در شرّ. (یعنی یا مصادیق خوبی هستند، همانند مصادیق و موارد نزول خوب در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم که قرآن فرود آمده است؛ و یا مصادیق بدی هستند، مانند همان مصادیق بدون تفاوت).»

و این کلام نتیجه‌اش آنستکه شأن نزول و مورد آیه، مخصّص نیست. و حقّاً مطلبی بسیار عالی است که حضرت ما را بدان ارشاد فرموده‌اند:

اگر قرآن اختصاص به طائفه‌ایکه درباره آنها نازل شده است، داشته باشد؛ بدیهی است که با موت آن طائفه، آن آیه و یا آن سوره میمیرد. چون حیات هر کلامی که راجع به شخص خاصّ باشد، وجوداً و عدماً تابع حیات خود آن شخص است. فرمان سلطان، برای سرلشکر خود در معرکه جنگ، پیر و حیات اوست، و با مرگ وی، دیگر فرمانی نیست. و به تدریج با موت تمام طوائفی که قرآن درباره ایشان نازل شده است، تمام قرآن میمیرد. و چون قرآن زنده است و تا ابد زنده است، بنابراین، شأن نزول و موارد آن در زمان رسول الله، تخصیصی در آن معنای کلی نمی‌زند؛ یعنی مورد را مخصّص قرار نمیدهد.

شما ملاحظه‌ای بنمائید در آیاتی که خطاب به خود رسول الله است؛ و دستور و تکلیف از جهت لحن سخن برای اوست؛ ولی باروشنی و وضوح عمومیّت آن برای همه مؤمنین بدست می‌آید؛ مانند این آیه: **وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ آتَبْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنٌّ**

## الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>.

«و اگر تو ای پیغمبر (به یهود و نصاری) که به ایشان کتاب خداوندی داده شده است، یکایک از آیات خدا را بیاوری و بدهی! آنها از قبله تو متابعت نمیکنند؛ و تو هم از قبله آنها پیروی نمیکنی! و برخی از ایشان نیز از قبله برخی دیگر متابعت نمی نمایند. و اگر پس از آن علمی که به تو رسیده است، تو از آراء و افکار سست و واهی ایشان پیروی کنی، در اینصورت از ستمگران خواهی بود.»

در این آیات، خطاب اختصاص به رسول خدا دارد؛ ولیکن حکم، عام است. و مخصوصاً اگر این مطلب را در نظر داشته باشیم که در خطابات قرآن، در حقیقت مخاطبین افراد مردم هستند؛ و رسول خدا از جهت وسعت نفس و احاطه وجودی، حکم آیه و دریچه‌ای برای تحقق خطاب به آنها. و این حقیقت را این آیه نشان میدهد:

## وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ<sup>۲</sup>.

«و ما قرآن را به سوی تو فرود فرستادیم؛ تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است، برای آنان بیان کنی.»

لذا هیچوقت، طراوت قرآن از بین نمیرود. همیشه زنده و خوشبو و معطر و دارای حیات جاوید است.

هزاران فرد و قبیله، در چرخ گردش زمان می آیند و میروند؛ و قرآن به یکایک آنان سهمیه و بهره‌شان را میدهد. و در عین حال به موت همگی ایشان، بازهم قرآن خودش زنده و جاوید است.

۱- آیه ۱۴۵، از سوره ۲: البقرة.

۲- قسمتی از آیه ۴۴، از سوره ۱۶: النحل.

در اینجا به دو مطلب باید اشاره کنیم :

یکی آنکه در بسیاری از تفاسیر اهل تسنن بالأخص حنابله که دیده میشود آیات را در موارد محدودی، زندانی می‌کنند؛ بسیار غلط است. و بالأخص طرفدار و پیرو این مذهب: ابن تیمیّه که منشأ افکار و آراء وهابیون است، سخت از این مسلک حمایت می‌نماید. و دین را همچون لاستیک خشک شده و پوسیده درآورده بطوریکه همه جوانب انعطاف و نرمی خود را از دست داده است.

دوم آنکه بسیاری از افرادی که از ظاهر، آنهم از روی فهم عامی تجاوز نمیکنند، همچون بعضی از اخباریون ماکه آن حقائق بسیار ارزنده و عالی را در چهارچوبه الفاظ، آنهم با معانی محدود و معین، زندانی می‌نمایند، از حقیقت و ادراک معانی عمیق و لطائف و ظرائف قرآن بی بهره میگردند.<sup>۱</sup>

الفاظ عمومیت داشته و برای معانی کلیه وضع شده است. و جان و روح قرآن در همان اسرار و بواطن و معانی کلیه است که بدون حصول طهارت حقیقی، وصول به غایت آنها میسر نیست.

وهابیون که جمود بر ظاهر دارند و بر این اساس خدا را جسم میدانند و دارای پا و دست و چشم و گوش و حرکت و رفت و آمد میدانند، حتی برخلاف همین ظواهر مشی نموده و خود را در تنگنای عدم بصیرت و شرک، هلاک می‌نمایند. بطوریکه امروزه گرچه بعضی خواسته‌اند بر روی رسوائیهای آنان پرده‌ای بکشند و عقائد سخیفه و تاریک آن مذهب و آراء جامد و خشک

۱- چقدر راقی و عالی حکیم سنائی سروده است :

عجب نبود گر ز ایمان نصیب نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

ابن تیمیّه را توجیه کنند، نتوانسته‌اند؛ بلکه افتضاح بالاتر و رسوائی افزون گردیده است. زیرا با بیان آن آراء، در وهلهٔ اوّل، کوس و طبل خالی جهل و ظلمت را نواخته‌اند.

وَهَابِيُونَ و این دسته از اخباریونِ محبوس در حبس جهالت، هر دو از وصول به معانی راقیهٔ قرآن محروم‌اند.

وَهَابِيُونَ مثلاً می‌گویند: در آیه قرآن که وارد شده است: **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**<sup>۱</sup> «دست خداوند، در بالای دست‌های ایشان است.» مراد از دست، همین دست است؛ غایه الامر بسیار بزرگ و صاحب اقتدار، متناسب با وجود خود خدا. این گروه از اخباریون در آیه می‌گویند: مراد از دست، قدرت است؛ ولیکن دست را در معنای قدرت مجازاً استعمال نموده است. فلذا در بسیاری از موارد که از جستجوی قرینه بر مجاز عاجز می‌شوند، همچون لفظ صراط و میزان و تجرّد عالم روح و نفس و فرشتگان و غیرها، جمود بر معنای ظاهر نموده و بالأخره در نتیجه و نهایت با وهابیها از یک در، سر بیرون می‌آورند.

مسلك حق آنستکه الفاظ برای معانی کلیّه و عامّه وضع شده‌اند. و استعمال يد (دست) در این آیه مبارکه برای موجودی است معنوی که در تحت ولایت کلیّه الهیه رتق و فتق امور را میکند؛ و این استعمال هم حقیقت است نه مجاز.

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!؟

و مطلب مهمّ دیگری که باید تذکّر داده شود آنستکه برخی از دانشمندان قریب به عصر ما خواسته‌اند که آیات قرآن را بر علوم مادّی و طبیعی: هیئت،

۱- صدر آیه ۱۰، از سورهٔ ۴۸: الفتح: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ**

**أَيْدِيهِمْ.**

طَبّ، طبیعیات و غیرها تطبیق کنند، و به خیال خود خدمتی به قرآن نموده و بفهمانند که محتویات قرآن قابل انطباق بر علم بوده، و ابداً علم نمیتواند ناسخ آن گردد.

غافل از آنکه این خدمت آنها در جهت معکوس و در راه خراب کردن و ضایع نمودن قرآن است.

علوم قرآن هیچوقت محدود به علم خاصّی نیست؛ دائره‌اش بسیار وسیع است و بنابراین:

اولاً: منطبق نمودن قرآن را با علم خاصّی با تمحّلات و تکلفات بسیار، محدود کردن معانی آیات است؛ و گفته شد که معانی آیات محدود نیست.

و ثانیاً: علوم مادّی و طبیعی هر روز تغییر شکل میدهد. هر روز فرضیه‌ای جدید، فرضیه پیشین را ابطال می‌نماید. این دانشمندان تصوّر نکرده‌اند که فردا فرضیه جدیدی، اگر فرضیه امروز را باطل کند؛ و با پافشاری آقایان در تطبیق آیات بر این فرضیه، یکباره تمام آیات باطل خواهد شد؟!

باری، برویم بر سر مطلب؛ و آن کلیّت و عمومیت و ابدیت آیات قرآن است. و آنکه هر چه هست، در قرآن مجید است. اگر کسی بر قرآن وارد شود و آیات را از دیدگاه همان معانی کلیّه و تأویل بنگرد، تمام مسائل مشکله و غوامض لا ینحلّه، برای وی حلّ خواهد شد.

خطابات قرآن، اختصاص به مخاطبین و موجودین در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندارد. جمیع خطابات آن، همچون **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**، و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا** برای تمام افراد مردم و برای تمام افراد مؤمنان تا روز قیامت است. و همگی به نفس همین خطاب، مخاطبند؛ گرچه در آن زمان در حضور رسول الله حاضر نبوده و یا اصلاً موجود نبوده‌اند.

عنوان مسلم، مؤمن، مشرک، کافر، منافق، و غیرها که در قرآن وارد

شده است؛ هر کسی است که این عنوان را به خود گرفته باشد، گرچه هزار سال بعد از زمان نزول قرآن باشد. این عنوان بر او منطبق است.<sup>۱</sup> از این سخن هم که بگذریم، کلیت و عمومیت آیات با ثبوت إجماع قطعی، جای تردید نیست! و تنقیح ملاک و مناط کلی برای استفاده این عمومیت دیگر برای احدی مجال شبهه نمیگذارد. و با این میزان و معیار کلی است که پیوسته قرآن گشاده و در سینه‌های

۱- و چه اشتباه بزرگی صاحب «معالم» نموده است که گفته است: آنچه برای خطاب شفاهی وضع شده است با دلالت صیغه آن، شامل متأخرین از زمان خطاب نمیشود. و آن حکم برای متأخرین به دلیل دیگر ثابت میگردد؛ و این گفتار اصحاب ما امامیه و اکثر اهل خلاف است - انتهی.

معنی و مدلول این گفتار آنستکه کلمات و حقائق و خطابات قرآن، همگی راجع به زمان نزول قرآن و مخاطبین در آن زمان است. و ما حق فهم و غور در آیات را نداریم؛ و باید برویم و ببینیم که حاضرین در آن زمان همچون عمار و مقداد چه فهمیده‌اند؟ آنگاه از روی اجماع، طبق فهم آنها عمل کنیم. و این گفتار، خطای مهمی است که از او سر زده است؛ و از آن مهمتر آنکه آنرا به علمای شیعه امامیه نسبت داده است.

مولی صالح مازندرانی در شرح «معالم» گفته است: این قول بر مذهب فئه ناجیه بعید است؛ همانطور که روایت وارده در «کافی» در تفسیر قول خداوند تعالی بر آن دلالت دارد، آنجا که میگوید: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنَّكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ (قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۶: الأنعام): «و به سوی من این قرآن، وحی شده است تا با آن بترسانم شما را؛ و بترسانند نیز شما را کسانیکه قرآن به آنها بعد از من برسد» در تفسیر وارد است که مراد از مَنْ بَلَغَ أُمَّةً طَاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند. و معنی اینطور می شود که: «و يُنذِرْكُمْ بِهِ مَنْ بَلَغَ». و این آیه دلالت دارد بر آنکه مخاطبین، خصوص افراد مواجه با خطاب شفاهی نیستند بلکه اعم از آنها و معدومینی هستند که بعداً به وجود می آیند. و أُمَّةً معصومین آنها را إنذار و تحذیر مینمایند. («معالم الاصول» بحث العموم والخصوص از طبع عبد الرحیم ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

صاحبان علم و درایت موجود است .

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ  
الْمُبْطِلُونَ \* بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ  
بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ .<sup>۱</sup>

«وای پیغمبر! تو اینطور نبودی که قبل از نزول قرآن، بتوانی کتابی را بخوانی؛ و اینطور نبودی که بتوانی با دست خود، خطی را بنویسی! زیرا در آنصورت، معاندان و پوشندگان حق به شک و ریب و شبهه میافتادند؛ بلکه قرآن کریم، آیات روشن و نشانه‌های ظاهر و هویدائی است، در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است. و آیات ما را انکار نمیکنند، مگر ستمگران و ظالمان.»

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که از او پرسیدند:  
هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ سِوَى  
الْقُرْآنِ؟ قَالَ: لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ؛ إِلَّا أَنْ يُعْطِيَ عَبْدًا فَهَمَّا فِي  
كِتَابِهِ .<sup>۲</sup>

«آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از قرآن در نزد شما، مقداری از وحی آسمانی میباشد؟!»

حضرت گفت: نه سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و جان را آفرید؛ مگر اینکه خداوند به بنده خودش، فهمیدن کتابش را عنایت فرماید! حضرت با این عبارت می‌رساند که فهم قرآن، حلال تمام مشکلات و رافع جمیع جهالات و در حکم نورانیت و وحیی است که در سائر امور از ناحیه

۱- آیه ۴۸ و ۴۹، از سوره ۲۹: العنکبوت .

۲- «تفسیر صافی» طبع افست، ج ۱، ص ۱۹ و ص ۲۲.

جبرائیل می شده است .

و أيضاً امیرالمؤمنین علیه السلام گفته اند : مَنْ فَهِمَ الْقُرْآنَ ، فَسَرَ جُمْلَ الْعِلْمِ .<sup>۱</sup>

«کسی که قرآن را بفهمد ، اصناف و انواع علوم را تفسیر کرده است .»  
و در «تفسیر نعمانی» با اسناد خود از اسمعیل بن جابر روایت میکند که او گفت : از حضرت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام شنیدم که میگفت :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ، بَعَثَ مُحَمَّدًا فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ ؛ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ . وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ ؛ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ . أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا . فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ؛ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . فِيهِ شَرُّكُمْ وَ خَيْرٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ بَعْدَكُمْ ؛ وَ جَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عِلْمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيَانِهِ .<sup>۲</sup>

«حقاً خداوند تبارک و تعالی محمد را برانگیخت و با بعثت وی به نبوت پیغمبران ، خاتمه داد . بنابراین دیگر پیغمبری پس از او نیست . و بر او کتابی را فرو فرستاد که با آن به کتاب های آسمانی خاتمه داد . بنابراین دیگر کتابی پس از آن نیست . در آن کتاب چیزهایی را حلال کرده و چیزهایی را حرام نموده است . پس حلال محمد حلال است تا روز قیامت ؛ و حرام محمد حرام است تا روز قیامت .

در آن کتاب است شریعت شما ؛ و خبر کسانی که پیش از شما بوده اند و خبر کسانی که پس از شما هستند . و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن

۱- همان مصدر ، ص ۲۳ .

۲- همان مصدر .



قرآن را علم باقی در میان اوصیای خود قرار داد.»  
و دیگر از ادلهٔ عمومیت قرآن، مثال هائیسست که در قرآن ذکر میشود.  
مثال گرچه مثال است ولی حاوی بیان یک حقیقت کلی است. لذا غالباً در دنبال  
مثالها، امر به تذکر و تأمل و بند و عبرت میفرماید:

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.<sup>۱</sup>

«و هر آینه تحقیقاً ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثال آوردیم، به  
امید آنکه آنها متذکر گردند.»

برای توضیح بیشتر درباره عمومیت و کلیت آیات قرآن، حدیث مبارک  
شریفی است در «علل الشرایع» راجع به قسمت کردن نار و جنت به دست  
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که از آن مطالب بسیاری دستگیر میشود؛ از  
جمله آنها عمومیت مطالب و آیات و احکام قرآن کریم است. و ما بجهت  
نفاست این حدیث تمام متن آنرا می آوریم:

مرحوم شیخ صدوق: محمد بن علی بن بابویه با اسناد خود از مفضل بن  
عمر روایت میکند که من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: بِمَا صَارَ  
عَلَىٰ بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟!  
«به چه سبب علی بن ابی طالب علیه السلام تقسیم کننده بهشت و جهنم  
شده است؟!»

حضرت گفتند: لِأَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ! وَإِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ  
الإِيمَانِ، وَ خُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ. فَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ لِهَذِهِ  
الْعِلَّةِ.

و الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ؛ وَ النَّارُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بُغْضِهِ.

۱- آیه ۲۷، از سوره ۳۹: الزمر.

«به سبب آنکه محبت به او ایمان است؛ و عداوت با او کفر است. و تحقیقاً بهشت فقط برای اهل ایمان آفریده شده است. و جهنم فقط برای اهل کفر خلقت گردیده است. بنابراین علی علیه السلام، بدین علت قسمت کننده بهشت و جهنم است؛ و در بهشت داخل نمی شوند مگر اهل محبت او و در جهنم داخل نمی شوند مگر اهل عداوت و بغض او.»

مفضل گفت: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ هَلْ كَانُوا يُحِبُّونَهُ، وَ أَعْدَاؤُهُمْ يُبْغِضُونَهُ؟!

«ای پسر رسول خدا: بنابراین انبیاء و اوصیای آنان هم علی را دوست داشته اند، و دشمنان ایشان هم علی را مبغوض داشته اند؟!»

فَقَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟!

«پس گفت: آری. گفتم چگونه است آن مطلب؟!»

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ تَعَالَى وَرَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ!<sup>۱</sup>

«حضرت گفتند: آیا ندانسته ای که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، در روز خیبر گفت: هر آینه حتماً من پرچم و لوای جنگ را فردا به مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. و او از میدان کارزار بر نمیگردد، مگر خداوند بدست او فتح و ظفر را نصیب خواهد»

۱- امام احمد حنبل در «مسند» خود روایت کرده است از سهل بن سعد از پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر فرمود: لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؛ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. («بنابيع المودة» طبع اسلامبول، ص ۲۳۱).

نمود؟!»

قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أُوتِيَ بِالطَّائِرِ الْمَشْوِيِّ قَالَ: اللَّهُمَّ ائِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرِ، وَ عَنِّي بِهِ عَلِيًّا؟!

«گفتم: آری! گفت: آیا ندانسته‌ای که چون یک پرنده بریان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، آن حضرت به خداوند عرض کرد: بار پروردگارا! محبوب‌ترین مخلوقات را بیاور تا او با من از این پرنده بخورد! و مقصود از أَحَبِّ خَلْقِ اللَّهِ بسوی خدا علی بود؟!»

قُلْتُ: بَلَى. «گفتم: آری!»

قَالَ: يَجُوزُ أَنْ لَا يُحِبَّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَرُسُلَهُ وَأَوْصِيَاءَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؟ فَقُلْتُ: لَا.

«حضرت گفت: آیا ممکنست که انبیای خداوند و رسل او، و اوصیای آنها علیهم السّلام، دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند و وی نیز خدا و رسولش را دوست داشته باشد؟! گفتم: نه.»

قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أُمَّمِهِمْ لَا يُحِبُّونَ حَبِيبَ اللَّهِ وَ حَبِيبَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ؟ قُلْتُ: لَا.

«حضرت گفت: آیا ممکنست که مؤمنین از امت‌های ایشان حبیب خدا و حبیب رسولش و حبیب پیامبرانش را دوست نداشته باشند؟! گفتم: نه.»

قَالَ: فَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُحِبِّينَ. وَ ثَبَتَ أَنَّ الْمُخَالَفِينَ لَهُمْ كَانُوا لَهُ وَ لِجَمِيعِ أَهْلِ مَحَبَّتِهِ مُبْغِضِينَ. قُلْتُ: نَعَمْ.

«حضرت گفت: بنابراین، ثابت شد که تمامی پیامبران خدا و مرسلین از

آنها نیز و تمامی مؤمنان ، محبّ و دوستدار علی بن ابی طالب هستند . و همچنین ثابت شد که تمامی مخالفین آنها دشمن او ، و دشمن تمامی دوستداران و اهل محبّت او میباشند . گفتم : آری .»

قَالَ: فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ . فَهُوَ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ .

«حضرت گفت : بنابراین ، داخل در بهشت نمی شود مگر کسیکه علی را دوست داشته باشد ؛ خواه از پیشینیان باشد و خواه از پسینیان . پس روی این استدلال ، علی قسمت کننده بهشت و جهنّم است .»

مفضل بن عمر در اینجا میگوید : من به حضرت عرض کردم :

يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ: فَرَجْتَ عَنِّي ، فَرَجَّ اللَّهُ عَنكَ ! فَرِدْنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ

تَعَالَى!

«ای پسر رسول خدا ، اندوه و غصّه را از من زدودی ، خداوند غصّه و اندوهت را بزدايد ! از آنچه خداوند تعالی به تو یاد داده است ، قدری بیشتر مرا تعلیم کن!»

حضرت گفت : پسر ای مفضل ! من گفتم : می پرسم ای پسر رسول خدا :

فَعَلَيْ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْخُلُ مُحِبَّهُ الْجَنَّةَ وَ مُبْغِضَهُ النَّارَ ، أَوْ رِضْوَانٌ وَ مَالِكٌ؟!

«بنابراین ؛ آیا علی بن ابی طالب علیه السلام ، دوستان و محبّین خود را در بهشت داخل میکند و دشمنان و مبغضین خود را در جهنّم وارد می نماید ؛ و یارضوان که دربان بهشت است و مالک که پاسدار دوزخ است ، آنها را وارد در بهشت و جهنّم مینمایند؟!»

فَقَالَ: يَا مُفْضَلُ: أَمَا عَلِمْتَ: أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ رَسُولَهُ وَ هُوَ رُوحٌ ، إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ هُمْ أَرْوَاحٌ ؛ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفَنَى عَامٍ؟! قُلْتُ: بَلَى .

«حضرت گفت: ای مفضل! آیا ندانسته‌ای که خداوند تبارک و تعالی، دو هزار سال قبل از اینکه عالم را خلقت فرماید، و پیامبران در آن موقع فقط ارواحی بودند بدون اجساد؛ پیغمبرش را در حالی که روح بود بسوی سائر پیامبران مبعوث فرمود؟ گفتم: آری.»

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ أَمْرِهِ، وَ وَعَدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ؛ وَ أَوْعَدَ مَنْ خَالَفَ مَا أَجَابُوا إِلَيْهِ وَ أَنْكَرَهُ النَّارَ؟! فَقُلْتُ: بَلَى.

«حضرت گفت: آیا ندانسته‌ای که پیامبر، ایشان را دعوت به توحید خدا و اطاعت او و پیروی از امر او نمود. و بر این امر آنها را بشارت به بهشت داد؛ و کسانی را که از اجابت و پذیرش دعوتش سرباز زدند و انکار کردند، تهدید به آتش کرد؟ گفتم: آری.»

قَالَ: أَفَلَيْسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ ضَامِنًا لِمَا وَعَدَ وَ أَوْعَدَ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟! قُلْتُ: بَلَى!

«حضرت گفت: آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، خودش ضامن و متعهد چیزی را نیست که از جانب پروردگارش وعده داده است و یا تهدید نموده است؟ گفتم: آری.»

قَالَ: أَوْ لَيْسَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيفَتُهُ وَ إِمَامَ أُمَّتِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى.

«حضرت گفت: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام، خلیفه رسول خدا و امام برای امت وی نیست؟ گفتم: آری!»

قَالَ: أَوْ لَيْسَ رِضْوَانٌ وَ مَالِكٌ مِنْ جُمْلَةِ الْمَلَائِكَةِ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ لِشَيْعَتِهِ النَّاجِينَ بِمَحَبَّتِهِ؟! قُلْتُ: بَلَى!

«حضرت گفت: آیا رضوان و مالک: نگهبان دوزخ از جمله

فرشتگان و طلب غفران کنندگان برای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام نیستند؛ آن شیعیانی که به برکت محبت او نجات پیدا نموده‌اند؟! گفتیم: آری!

قَالَ: فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرِضْوَانٌ وَمَالِكٌ صَادِرَانِ عَنْ أَمْرِهِ، بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى .  
يَا مُفْضَلُ! خُذْ هَذَا! فَإِنَّهُ مِنْ مَخْزُونِ الْعِلْمِ وَمَكْنُونِهِ، لَا تُخْرِجْهُ إِلَّا إِلَى أَهْلِهِ<sup>۱</sup>.

«حضرت گفت: بنابراین در اینصورت، علی بن ابی طالب، تقسیم کننده بهشت و جهنم است از ناحیه رسول الله صلی الله علیه و آله و رضوان و مالک از امر او که از امر خداوند تبارک و تعالی نشأت گرفته است، عمل میکنند. و از امر او به وجود آمده‌اند و در تحت امر او میباشند.

ای مفضل! این مطلب را بگیر، زیرا آن از علوم مخزون و مکنون و پنهان است که کسی را بدان دسترس نیست؛ و آنرا پنهان مدار؛ و برای کسی بازگو مکن؛ مگر آنکه اهلیت شنیدن و دریافت نمودن اینگونه استدلال را داشته باشد.»

ما با دقت و تأمل در این حدیث که نه یک باب، بلکه ابوابی از علوم را برای ما می‌گشاید، کیفیت استدلال صادق آل محمد را بر عمومیت و کلیت تقسیم امیرالمؤمنین علیه السلام بهشت و جهنم را نسبت به هر محب و مبغض گرچه از انبیای سلف و أعدای آنها و امتان ایشان در زمان پیشین بوده‌اند؛ در می‌یابیم.

و بر همین نهج از استدلال، میتوانیم استدلال بر عمومیت و سرایت

۱- «تفسیر صافی» طبع افست، ج ۱، ص ۱۶.

قرآن کریم بنمائیم . و بنابراین بر هر فرد مسلمان لازم است برای وصول بر حقیقت آیات قرآن ، خود را به مرحله ادراک کلیّات برساند ؛ و با تهذیب اخلاق و تطهیر نفس ، قابلیت بدست آوردن تأویلات قرآن را پیدا کند . و به صرف خواندن و از حفظ داشتن اکتفا ننماید ؛ و گرنه چه بسیار از ظلمه و حاکمان ستمگری که در طول تاریخ آمده‌اند و قرآن را میخوانده‌اند و بدان بر منافع خود استدلال میکردند .

امیرالمؤمنین علیه السّلام حقیقت قرآن است . فلهمذا همانطور که قرآن مردم را به دو فرقه : بهشتی و دوزخی تقسیم میکند ، وجود عینی و خارجی آن نیز که مقام ولایت است ، مردم را به همین دو فرقه قسمت میکند :

فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ .<sup>۱</sup>

«گروهی در بهشت برین ، و گروهی در آتش گدازنده و سوزان .»

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا .<sup>۲</sup>

«بدرستی که ما راه سعادت و طریق وصول و قرب حقّ را به انسان

نمودیم ، ولیکن او یا در مقام شکر برآمد و یا در صدد کفران شد .»

کوفیان قرائت قرآن مینمودند و قرآن حمایل داشتند ، ولی با همان شمشیری که این قرآن بدست آنها داد و آنها را صاحبان عزّت و شوکت نمود و از ذلّ عبودیت و همجیّت و اطاعت بردگانی همانند خودشان نجات داد ؛ امام زمان ، یعنی حقیقت قرآن و وجود تکوینی و عینی و خارجی آنرا کشتند ؛ و با همین قرآن هم استدلال بر لزوم قتل او نمودند .

قرآن کنند حرز و به طه کِشند تیغ فرقان کنند حفظ و امام زمان کشند

۱- ذیل آیه ۷، از سوره ۴۲: الشّوری .

۲- آیه ۳، از سوره ۷۶: الإنسان .

شیخ محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که :

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ وَكِتَابُهُ، وَ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ أُمَّتِي؛ ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَبِأَهْلِ بَيْتِي؟!<sup>۱</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اولین کسی که در روز قیامت بر خداوند عزیز جبار وارد می شود، من و کتاب خدا و اهل بیت من است؛ و پس از آن امت من. و سپس من از امتم می پرسم که شما با کتاب خدا و اهل بیت من چگونه رفتار کردید؟!»

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که تا سوعا روزی است که حضرت امام حسین علیه السلام را با اصحابش محاصره کردند؛ و لشکریان شام اطراف او را گرفتند و شترهای خود را در آنجا خوابانیدند؛ و پسر مرجانه و عمر بن سعد به فراوانی لشکر خود مسرور شدند. زیرا که حسین علیه السلام را ضعیف دیدند و به یقین دانستند که دیگر از اهل عراق کسی برای یاری او نمی آید و او را مدد نمی نماید. بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ<sup>۲</sup>. «پدرم به فدای غریبی که ستمگران او را ضعیف شمردند.»

عمر بن سعد فریاد زد: سوار شوید و نزدیک سراپرده حسین بروید. حضرت در جلوی خیمه خود سر بر زانو نهاده و در حالیکه به شمشیرش تکیه زده بود، چرت مختصری او را گرفته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می بیند که به او میگوید:

۱- «اصول کافی» ج ۲، طبع مطبعة حیدری، ص ۶۰۰.

۲- «نفس المهموم» ص ۱۳۷.



إِنَّكَ صَائِرٌ [تَرُوحُ-خ ل] إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ<sup>۱</sup>. «تو به زودی به نزد ما میائی!»  
حضرت زینب صدای حرکت لشکریان را شنید؛ و حضور امام حسین  
آمد و گفت: دشمن به ما نزدیک شده است.

امام حسین علیه السّلام به برادرش: عَبَّاسُ كَفْتُ: اِرْكَبْ - بِنَفْسِي أَنْتَ -  
حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَ اسْأَلَهُمْ عَمَّا جَاءَهُمْ؟! وَ مَا الَّذِي يُرِيدُونَ؟!

«سوار شو - جانم بفدایت - و این سپاه را دیدار کن و از آنها پرس چرا  
آمده‌اید؟! و چه می‌خواهید?!»

عبّاس سوار شد، و با بیست نفر سواره که در میان آنها زُهَير بن القَين، و  
حبيب بن مظاهر بود به نزد آنها آمد و مطلب را پرسید. گفتند: امر امیر:  
عبید الله بن زیاد آمده است که به شما بگوئیم: یا بر حکم او تسلیم شوید و یا با  
شما جنگ نمائیم!

عبّاس برگشت تا این پیغام را به برادرش بدهد؛ در اینحال همراهان  
عبّاس نزد سپاه ایستادند و شروع به موعظه و اندرز نمودند.

حبيب بن مظاهر به آنها گفت: قسم به خدا که در فردای قیامت شما که  
بر خدا وارد می‌شوید؛ بد قومی خواهید بود که ذرّیه و عترت و اهل بیت  
پیغمبرش را کشته باشید! و نیز عبادت کنندگان این شهر را که شبها در سحرگاه به  
تهجد، قیام دارند و ذکر خدا را بسیار می‌نمایند، بکشید!

عزرة بن قیس به او گفت: تو تا آن مقداری که در توان داری، خودستائی  
میکنی!

۱- «ارشاد مفید» طبع سنگی، ص ۲۴۹؛ و «تاریخ طبری» طبع مطبعة استقامت  
(سنه ۱۳۵۸) ج ۴، ص ۳۱۵؛ و «الکامل فی التّاریخ» ابن اثیر، طبع اول ج ۳، ص ۲۸۴؛ و  
«مقتل مقرّم» ص ۲۳۰.

زُهیر پاسخ را داد که ای عذرة! خداوند او را ستوده، و هدایت نموده است. ای عذرة! من تو را قسم میدهم بخداوند که از آنان نباشی که پرچم ضلالت را، در کشتن نفوس طاهره یاری کنند!

عذرة گفت: ای زهیر تو در نزد ما از شیعیان اهل البیت محسوب نبودى؛ و بر غیر رأی و طریقه ایشان بودى!

زهیر گفت: أَفَلَسْتَ تَسْتَدِلُّ بِمَوْفِقِي هَذَا أَنِّي مِنْهُمْ؟! «آیا تو از این موقفی که من فعلاً دارم؛ نمیتوانی پی ببری که من از ایشانم؟!» سوگند بخدا، من هیچوقت نامه‌ای به سوی او ننوشتم و قاصدی را به حضور او نفرستادم و هیچگاه وعده نصرت و یاریم را به وی نداده‌ام. ولیکن در بین راه با او برخورد کردم. و چون او را دیدم به یاد رسول خدا و مکانت و منزلت او در نزد وی افتادم؛ و دانستم که از دست دشمن بر سر او چه خواهد آمد، و رأی من بر آن شد که او را نصرت کنم و از یاران و حزب او باشم. و جان خود را فدای جان او کنم تا حق خدا و حق رسولش را که شما ضایع نمودید؛ من حفظ کرده باشم! عباس برگشت و آنچه را که آن قوم گفته بودند به برادرش حسین علیه السلام اعلام نمود.

حضرت فرمود: اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ وَ اسْتَمْهِلْهُمْ هَذِهِ الْعَشِيَّةَ إِلَى غَدٍ؛ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ، وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ؛ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ، وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ.

«ای عباس! به نزد آنان برگرد! و این یک شب را تا فردا از آنها مهلت بگیر! شاید برای پروردگاران در این شب، نماز بخوانیم و او را بخوانیم و استغفار کنیم. چون خدا میداند که من نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست میدارم.»

عباس علیه السلام بازگشت و مهلت گرفت. و فرستاده‌ای از نزد عمر بن

سعد آمد و در جائیکه آواز رس بود بایستاد و گفت: ما شما را تا فردا مهلت دادیم؛ اگر تسلیم شدید، شما را به نزد امیر عبید الله بن زیاد میفرستیم؛ و اگر سرباز زدید، ما شما را رها نخواهیم نمود!<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام، اصحاب خود را جمع نمود و خطبه‌ای ایراد کرد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد؛ و پس از مدح و تمجید از این یاران با وفا و با صفا فرمود: جَدَّ مِنْ رَسُولِ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، به من خبر داده است که: **إِنِّي سَأَسْأَلُ إِلَى الْعِرَاقِ فَأُنزِلُ أَرْضًا يُقَالُ لَهَا عَمُورٌ أَوْ كَرْبَلَا؛ وَفِيهَا أُسْتَشْهَدُ، وَقَدْ قَرَّبَ الْمَوْعِدُ.**<sup>۲</sup>

«من حتماً به سوی عراق کشانده می شوم و برده می شوم؛ و در زمینی که به آن عمور یا کربلا گویند فرود می آیم؛ و در آنجا به شهادت میرسم؛ و اینک آن موعد، نزدیک شده است.»

اینک به شما اجازه دادم که همگی متفرّق گردید؛ و من ذمام و بیعت را از شما برداشتم. اینک شب فرارسیده است و شما را در زیر پوشش خود گرفته است؛ آن پوشش را همچون شتر راهواری گرفته و هر کدام از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرد و برود! خداوند به همه شما پاداش خیر دهد! بروید و متفرّق شوید در شهرهای خود و اوطان خود. **فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي؛ وَ لَوْ أَصَابُونِي لَذَهَلُوا عَنِّي طَلَبٍ غَيْرِي!**

«زیرا که این قوم فقط مرا میخوانند، و مرا طلب می نمایند؛ و اگر دستشان به من برسد از جستجوی غیر از من دست بر میدارند.»

۱- «ارشاد مفید» ص ۲۴۹؛ و «تاریخ طبری» ج ۴، ص ۳۱۵ تا ص ۳۱۷؛ و «الکامل»

ج ۳ ص ۲۸۵؛ و «البدایة و النّهائة» ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۷۶؛ و «إعلام الوری» ص ۱۴۱.

۲- «مقتل مقرّم» ص ۲۳۳، از «اثبات الرجعة» فضل بن شاذان.

برادران و پسران و پسران برادر و پسران عبد الله بن جعفر گفتند: خدا ما را پس از تو زنده نگذارد! ما این کار را نمیکنیم تا بعد از تو زنده بمانیم. اولین کسی که بدینگونه پاسخ داد حضرت عباس بن علی بود و سپس هاشمیون به پیروی از او.

اولاد عقیل و مسلم بن عوسجه و زهیر بن القین هر کدام برخاستند و به نحوی کریمانه و بزرگووارانه با لسانی عجیب شرمندگی خود را از اینکه ما چرا یک جان بیشتر نداریم تا آنها در راه تو ایثار کنیم بیان داشتند.<sup>۱</sup>

شب عاشورا سخت ترین شبی بود که بر اهل بیت رسالت گذشت. زیرا مکاره و مصائب و اعلام خطر از دولت جائره بنی امیه قطعی بود؛ و صدای ولوله زنان و صیحه کودکان از شدت عطش و انقلاب عظیم، قیامتی را بر پا کرده بود.<sup>۲</sup> حضرت سجاد: **علی بن الحسین** علیه السلام گفتند: در آن شبی که پدرم فرمایش کشته شد، من نشسته بودم و عمه ام زینب از من پرستاری مینمود؛ ناگاه پدرم برخاست و در خیمه دیگر رفت و حوی<sup>۳</sup> را که غلام آزاد شده ابوذر غفاری بود و در فن اسلحه سازی مهارت داشت، با خود برد؛ و پدرم با خود این اشعار را میخواند:

يَا دَهْرُ أَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ      كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ (۱)  
مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ      وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ (۲)

۱- «ارشاد مفید» ص ۲۵۰؛ و «تاریخ طبری» ج ۴، ص ۳۱۷؛ و «الکامل» ج ۳، ص ۲۸۵؛ و «البدایة و النهایة» ج ۸، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ و «مقتل مقرّم» ص ۲۳۴.

۲- «مقتل مقرّم» ص ۲۳۷.

۳- در کتاب «دمع السجوم» ص ۱۷ گفته است: حوی با فتح حاء مهمله و یاء مشدده، بر وزن سری به ضبط مرحوم محدث قمی صاحب تألیف «نفس المهموم»، و با ضمه حاء و فتح واو به ضبط «تاریخ طبری»؛ مولای ابوذر غفاری بود، یعنی غلام آزاد شده او.

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَ كُلُّ حَيٍّ سَأَلِكِ سَبِيلِي (۳)

۱- اُف باد بر تو ای روزگار؛ بد دوستی هستی! چه بسیار در وقت صبح و در وقت شب که گذشته است.

۲- تو یار و همنشین خودت و طالب حق را کشته‌ای! و روزگار بدل قبول نمیکند و به بدل قناعت نمی‌ورزد.

۳- و فقط، امر و اراده بدست خداوند بزرگ است. و هر یک از افراد زندگان، بهمان راهی می‌روند که من می‌روم.

پدرم این آیات را دوبار و یا سه بار تکرار کرد تا من مقصودش را دریافتم؛ گریه‌گلوئی مرا گرفت؛ و من آنرا باز گردانیدم و خودداری و سکوت نمودم و دانستم که بلا فرود آمده است. و اَمَّا عَمَّه‌ام زینب، آنچه را که من شنیدم، او هم بشنید؛ ولی از آنجا که رقت قلب و زاری نمودن شیوه و سرشت زنان است، نتوانست خود را نگهدارد.

وَوَثِبَتْ تَجْرُؤُ ذَيْلِهَا حَاسِرَةً حَتَّى انْتَهَتْ إِلَيْهِ وَقَالَتْ: وَ أَنْكَلَاهُ! لَيْتَ الْمَوْتُ  
أَعْدَمَنِي الْحَيَوَةَ. الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ، وَ أَبِي عَلِيٌّ، وَ أَخِي الْحَسَنُ! يَا خَلِيفَةَ  
الْمَاضِي، وَ ثِمَالِ الْبَاقِي!

«برجست با سر برهنه، در حالیکه دامنش به زمین می‌کشید، به نزد پدرم خود را رسانید؛ و گفت: وای ازین مصیبت! کاش مرگ مرا در کام خود می‌گرفت و به زندگی من خاتمه داده بود. امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند! ای جان‌شین گذشتگان من؛ و ای پناه و یاور بازماندگان من!»  
برادرش فرمود: يَا أُخِيَّةُ! لَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ! لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ.

۱- در «دمع السّجوم» ص ۱۱۷ گفته است: قَطَا مرغی است که نام او به فارسی اسفروند است. و به ترکی باقرقره، و معروف به سنگ خوار است برای آنکه در سنگستانها

## و اشک در چشمانش حلقه زد .

⇨ بسیار می باشد نه آنکه راستی سنگ خورد - انتهی .

و در «برهان قاطع» گفته است: قُطَاةٌ بضمّ أَوَّل و ثانی بالف کشیده و بتازده به لغت رومی مرغی است که آنرا به فارسی سنگ خوارک گویند، و در عربی کَفَل اسب را گویند که جای سوار شدن ردیف است .

و در «لغت نامه دهخدا» گوید: قطاء مرغی است که به فارسی آنرا سنگخوار گویند و گویند که آواز کردن قطا در بیابان مسافران را دلیل باشد که در اینجا آبست (آندراج) .

و در «جامع الشواهد» در بیت عباس بن آخنف:

بَكَيْتُ إِلَى سِرْبِ الْقَطَا إِذْ مَرَرْتُ بِى      فَكُلْتُ وَ مِثْلَى بِالْبُكَاءِ جَدِيرُ  
أَسْرِبِ الْقَطَا هَلْ مَنْ يُعِيرُ جَنَاحَهُ      لَعَلَى إِلَى مَنْ قَدْ هَوَيْتُ أَطِيرُ

گفته است: القَطَا كَعَصَا جمع قَطَاة با قاف و طَاءٍ مهمله و تاء مثناة مثل قناة طائری

است معروف .

اما میدانی در «مجمع الأمثال» ج ۲ ص ۱۷۴ در تحت شماره ۳۲۳۰ گوید: لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ لَيْلًا مثالی است؛ و اصل آن راجع به عمرو بن مامه بوده است که بر قومی از قبیله مراد وارد شد، و ایشان شبانه برای دیدار او آمدند، و بدین جهت مرغان قطا را از اماکن و آشیانه های خود بپراکندند. زن عمرو بن مامه چون دید مرغان قطا در شب به پرواز آمده اند، به شوهر خود نهیب زد و او را مواخذه نمود؛ شوهرش گفت: إِنَّمَا هِيَ الْقَطَا . «اینها فقط مرغان قطا هستند.» زن گفت: لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ لَيْلًا . «اگر آنها را وامیگذازدند در شب می آر میدند.» و این را مثل میزنند برای کسیکه بدون اراده و اختیارش، او را بر کاری که خوشایندش نیست، إکراهاً و إجباراً وادار می کنند - انتهی .

و در لغت نامه «لاروس» عربی به عربی در مادّة قَطَوٌ، گفته است: الْقَطَا: جِحْسٌ طَيْرٍ مِنْ فَصِيلَةِ الْجَوْنِيَّاتِ (و در مادّة جَوْنٌ گفته است: الجونى: نوعی است از قطا که شکم و بالهایش سیاه است و جمع آن جوون است) و سپس گفته است: واحِدِ آن قَطَاة است و انواع آن بسیار است. و همگی شبیه به کبوتر هستند؛ و در هدایت به آن مثل میزنند: و النَّاسُ أَهْدَى فِى الْقَبِيحِ مِنَ الْقَطَا، و أَضَلُّ فِى الْحُسْنَى مِنَ الْغُرْبَانِ . و شکل آنرا شبیه به کبوتر آورده است .

«ای خواهرک مهربان من! صبرت را شیطان نبرد؛ اگر صیادان میگذاشتند، مرغ قطا در آشیانه و لانه خود میخوابید.»  
 عمّه ام گفت: يَا وَيْلَتَا! أَفَتَغْتَصِبُ نَفْسُكَ اغْتِصَابًا؟ فَذَاكَ أَفْرَحُ لِقَلْبِي وَ  
 أَشَدُّ عَلَيَّ نَفْسِي!

«ای وای بر من! پس تو را به ستم میگیرند؟! و این بیشتر دل مرا جریحه دار و آزرده میکند و تحملش بر جان من دشوارتر است!»  
 آنگاه چنان سیلی بر چهره خود زد و گریبان چاک نمود که بیهوش بر روی زمین بیفتاد.

حضرت امام حسین علیه السلام برخاست و آب بر روی او پاشید تا بیهوش آمد و به او گفت:

يَا أُخْتَاهُ، اتَّقِي اللَّهَ وَ تَعَزَّيْ بِعِزِّ اللَّهِ! وَ اعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ؛  
 وَ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ؛ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ  
 بِقُدْرَتِهِ؛ وَ يَبْعَثُ الْخَلْقَ وَ يَعُودُونَ وَ هُوَ فَرْدٌ وَ حَدَهُ. (جَدِّي خَيْرٌ مِنِّي - خ ل)،  
 أَبِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي (وَلِي - خ ل) وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ  
 بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أُسْوَةٌ.

«ای خواهر من، تقوای الهی را پیشه گیر؛ و به شکیبائی از جانب خداوند، خود را تسلّی بده! و بدان که اهل زمین می میرند؛ و اهل آسمان باقی نمی مانند؛ و هر چیزی فانی گردد مگر وجه خدا، آن خدائی که مخلوقات را به قدرت خود آفرید؛ و آنها را بر می انگیزاند و باز میگرداند، در حالیکه خودش فرد و تنها است. جدّ من بهتر از من بود؛ پدرم بهتر از من بود؛ مادرم بهتر از من بود؛ برادرم بهتر از من بود؛ و من و هر مسلمانی باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله تأسی جوئیم!»

نیست زینب، وقت بیهوشی تو تنگدل شد شه، ز خاموشی تو

بلبل عشقی، تو بر گل زنده‌ای پیش گل، بر صد نوازینده‌ای  
 گل بدست آمد، کجا شد جوش تو؟ یا ز بوی گل ز سر شد هوش تو؟  
 بر تو گرید دیده گل بی حساب بهر بی هوشان، روا باشد گلاب<sup>۱</sup>  
**يَا أُحْيِيَّةُ، إِنِّي أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي! لَا تَشْقِي عَلَيَّ جَبِيًّا؛ وَ  
 لَا تَحْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا؛ وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَ التُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ!**<sup>۲</sup>

«ای خواهرک من، من به تو سوگند میدهم؛ سوگند مرا راست گردان!  
 گریبان‌ت را برای من چاک مزن! و چهره‌ات را مخراش؛ و چون من بمیرم و او یلا  
 مگو! وزاری و شیون بلند مکن!»

حضرت سجاد میگوید: در اینحال زینب را به نزد من آورد و بنشانید و  
 نزد اصحاب رفت؛ و همه شب به نماز و تلاوت قرآن و دعا و استغفار مشغول  
 بود و تا به صبح به تضرع ایستاده بود؛ و اصحابش نیز همینطور بودند و از خیمه  
 آنها صدائی مانند زنبور عسل از زمزمه قرآن و تلاوت کتاب خدا و مناجات بلند  
 بود.

در «نفس المهموم» ص ۱۴۱ بدنبال این مطلب گوید: همانطور که  
 امام زمان عجل الله فرجه، در این باره گفته‌اند:  
**كَانَ لِلْقُرْآنِ سَنَدًا وَ لِلأُمَّةِ عَضْدًا؛ وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلْمَهْدِ وَ  
 الْمِيثَاقِ؛ نَاكِبًا عَنِ سُبُلِ الْفُسَاقِ؛ بَاذِلًا لِلْمَجْهُودِ؛ طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ؛  
 زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا؛ نَاظِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا.**

«او برای قرآن تکیه گاهی بود؛ و برای امت بازوی توانائی؛ و در اطاعت

۱- این ابیات را به مناسبت، از دیوان «زبدة الأسرار» ص ۱۸۳، در میان روایت آوردیم.  
 ۲- «ارشاد» ص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ و «تاریخ طبری» ج ۴، ص ۳۱۸ و ۳۱۹؛ و «الکامل»  
 ج ۳، ص ۲۸۵ و ۲۸۶؛ و «البدایة و النّهایة» ج ۸، ص ۱۷۷؛ و «مقتل مقرّم» طبع دوّم  
 نجف، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.



خداوند کوشا بود، عهد و میثاق را حفظ مینمود؛ و از راه متجاوزان برکنار بود؛ تمام طاقت خود را بذل میکرد؛ رکوع و سجود را طولانی مینمود؛ در دنیا بطوری بی رغیب بود که تو گوئی میخواهد از آن رخت بربندد و کوچ کند؛ و با نگاه اشخاص وحشت دار از دنیا به دنیا می نگرست.»

# فہرست تالیفات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

اعلام میدارد: کتب طبع شده معظم له از اینقرار است:

**دوره معارف**

(۱) - **الله شناسی** «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و آسمانی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) - **امام شناسی** «هجده جلد»

بجتهای تفسیری، فلسفی، روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصه و عامه، و ابحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت.

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادله عقلیه و مطالب عرفانیّه .

دوره علوم

(۴) - اخلاق و حکمت و عرفان :

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس اخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سره پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سره .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب توحیدی حکمی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تذییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تذییلات حضرت مؤلف اعلی الله مقامهم .

۴ - مهر تابان

یادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آیه الله سید محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان شامل أبحاث قرآنی ، تفسیری ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی .

۵ - روح مجرد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حدّاد از أقدم و أفضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدّس سرهما .

**(۵) - ابحاث تفسیری :**

**۱ - رساله بدیعه «به زبان عربی»**

تفسیر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ...» و درسهای استدلالی حلی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن ، فلسفه حقوق مرد و زن و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان .

این مجموعه شامل مطالب تفسیری ، روائی ، فقهی ، علمی ، و اجتماعی بوده و در آن ، بمناسبت از ولایت فقیه نیز بحث شده است .

**۲ - ترجمه رساله بدیعه**

نظر به اهمیّت مباحث «رساله بدیعه» که مزیف برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسی نیز ترجمه و مستقلاً طبع شده است .

**۳ - رساله نوین**

بحث تفسیری ، روائی ، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» .

**(۶) - ابحاث علمی و فقهی :**

**۱ - رساله حول مسأله رؤیة الهلال «به زبان عربی»**

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه دربارهٔ لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

**۲ - وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام**

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدّس سرّه در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعّالیّت های مؤلف در جریان انقلاب .

**۳ - ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»**

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدّس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس دربارهٔ حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط

و موانع آن ، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات معصومین و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

#### ۴- نور ملکوت قرآن «چهار جلد»

بجتهائی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبب سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر ، ردّ نظریهٔ تحدید نسل ، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید ، توحیدی بودن منطق قرآن ، بیان برخی از احکام قرآن ، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی ، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم .

#### ۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش

بیان ده إشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است .

#### ۶- رساله نکاحیه : کاهش جمعیت ، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین

تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از سیاستهای مزورانهٔ استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین .

#### ۷- نامهٔ نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی

نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه .

#### (۷) - ابّحاث تاریخی

#### ۱- لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السّلام با ترجمه و ذکر مدارک .

#### ۲- هدیهٔ غدیریّه : دونا مه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان دربارهٔ ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السّلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدّس سرّه .

### سائرمکتوبات

۱- رساله مودّت: تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و نخستین

قربانی (حضرت زهرا و فرزندش محسن سلام الله علیهما)

خلاصه مباحثی است در تفسیر آیه مودّت، و لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام، و نقل و بررسی برخی از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها.

۲- انوار ملکوت: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصه مواعظ ما مبارک

رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)

خلاصه و نتیجه مباحثی است درباره: اهمّیت و آثار روزه و اقسام و شرائط آن، اهمّیت و جایگاه و خواص و آثار نماز، لزوم اهتمام به نماز، لزوم خشوع و جمعیت حواس و حضور قلب در نماز و راهکارهای تحصیل آن، نمازهای خاص؛ فلسفه نماز در مسجد و آداب باطنی و ظاهری مسجد؛ لزوم تمسک به قرآن، هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سُبل سلام و صراط مستقیم، بیانگر بودن قرآن برای هر چیز و عدم نسخ آن، توحیدی بودن منطبق قرآن در جمیع شؤون، جدا سازی قرآن حق را از باطل و خوبان را از بدان، بی‌فائده بودن قرآن بدون امام، تأویل «میزان» و «صراط» به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، جاودانگی و عمومیت قرآن مجید، لزوم مداومت بر قرائت قرآن و آداب و آثار آن، لزوم تدبّر در قرآن؛ اهمّیت و فضیلت دعا، اسباب عدم استجاب دعا، لزوم دعا در همه حال و از صمیم قلب، و شرائط و آداب دعا.

### ۳- سرالفتوح ناظر بر پرواز روح

در این کتاب بحث‌ها و نظریات کتاب «پرواز روح» درباره عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریه، انتقاد از خواندن فلسفه، و منتهی گردیدن نهایت سیر به شناخت ولی مطلق: حضرت حجّت صلوات الله علیه، مورد نقد و نظر قرار گرفته است.

### ۴- رساله فقهای حکیم

رساله مختصری است در لزوم اهتمام به خواندن علم حکمت و عرفان که در آن به نام جمع کثیری از جهابذه علمای و اساطین فقاقت تشیع از صدر اسلام تا کنون، که به علم



فلسفه و عرفان اهتمام آکید داشته و خودشان با حائز بودن مقام فقه و حدیث از مدرّسین عالیرتبه این علوم محسوب می‌شده‌اند، اشاره گردیده است .  
این رساله به ضمیمه کتاب «سرّالفتوح» طبع شده است .

### ۵- رسالۀ فی الاجتهاد و التقلید

تقریرات درسهای خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلّی رحمة الله علیه ، مبحث اجتهاد و تقلید .

\* \* \*

مجموعه این کتب توسط انتشارات علامه طباطبائی و نور ملکوت قرآن و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است .  
همچنین اکثر کتابها تحت اشراف این مؤسسه به عربی نیز ترجمه و توسط دارالمحجّة البيضاء - بیروت و انتشارات مؤسسه طبع شده است .

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

برنامه قرآن بهترین برنامه ما برای وصول به بهترین آئین ما است. و برای تحقق این مدعی  
باید یکایک قوانین رسوم و آداب عادات و اخلاق جامعه مای متدیم و جدید، ملوک  
متمدن و وحشی، ... را در نظر گرفت و... با آنچپ در قرآن آمده است تطبیق کرد، تا مفزیت و  
اشرفیت حکم قرآنی در آن موضوع روشن شود. از صفحه ۲۷ کتاب

«نور ملکوت قرآن» از قسمت «انوار الملکوت» در چهار جلد، بحث درباره موضوعات مختلف علوم قرآنی  
پرداخته و محورهای کلی بحث در جلد اول آن عبارت است از:

- ۱- قرآن، راهنمای بهترین آئین ما است
- ۲- بررسی تطبیقی نمونه مائی از برنامه مای قرآن کریم با سایر برنامه ما
- ۳- احکام قرآن منطبق بر حق، و جاودانی است
- ۴- عینیت نفس ملکوتی امام با حقیقت قرآن و صراط مستقیم

انتشارات علامه طباطبائی

ISBN 978-964-6533-96-7

شابك ۹۷۸-۹۶۴-۶۵۳۳-۹۶-۷



9 789646 533967